

فهرست زبان‌ها و گویش‌های ایران

ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان
دوره جدید، شماره چهارم
آذر ۱۳۹۳

دبیر و ویراستار علمی:

حسن رضائی باغبیدی (دانشگاه تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی)
مشاوران علمی:

ژاله آموزگار (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)؛

یدالله ثمره (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)؛

محمد دبیرمقدم (دانشگاه علامه طباطبائی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی)؛

علی اشرف صادقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)؛

بدرالزمان قریب (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

مدیر اجرایی: مجید طامه

ویراستار فنی: آزاده اتکال

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: ناهید گلشاهی

طراح جلد و ناظر چاپ: حسین میرزاحسینی

پیام‌نگار: iranian.languages.dialects@gmail.com

مدیر مسئول: غلامعلی حداد عادل

هیئت تحریریه: محمدرضا ترکی، غلامعلی حداد عادل،

محمد دبیرمقدم، حسن رضائی باغبیدی،

احمد سمیعی (گیلانی)، علی اشرف صادقی،

کامران فانی، ابوالحسن نجفی، محمدرضا نصیری

سرمدبیر: احمد سمیعی (گیلانی)

مدیر داخلی: زهرا دامیار

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: الهام دولت‌آبادی

طراح جلد: صدف مجلسی

ناظر چاپ: حمیدرضا دمیرچیلو

نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، بعد از ایستگاه مترو،

مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

کد پستی: ۱۵۳۸۶۳۳۲۱۱

صندوق پستی: ۶۳۹۴-۱۵۸۷۵

تلفن: ۴۸-۸۶۴۲۳۳۹ دورنگار: ۸۶۴۲۵۰۰

پیام‌نگار: farnam@persianacademy.ir

وبگاه: www.persianacademy.ir

این نشریه در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

به نشانی www.SID.ir نمایه می‌شود.

بهای تک‌شماره: ۸۰۰۰۰ ریال

شماره حساب مجله: ۷۸۰۳۱۹۰۰۱۵ بانک تجارت،

شعبه نوآوران، کد ۴۰۰

شماره پیاپی ۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

۳	دستور زبان ایلامی هخامنشی: بخش نخست: درآمد؛ سلمان علی یاری بابلقانی	مقاله
۴۵	پیش فعل‌های ایرانی باستان وحیدرضا زینی جهرمی	
۷۷	از «توان داشتن» تا «توانستن»، بحثی در نحوه ایجاد محمدحسن جلالیان چالشری فعل غیرشخصی «توان» در زبان فارسی میانه	
۹۳	ارغنده یا آرغده؟ (تصحیح واژه‌ای در شاهنامه) پژمان فیروزبخش	
۱۱۷	غزلی ملمع از ناصرالدین خطیب شفعی به سه زبان عربی، فارسی و شیرازی علی اشرف صادقی	
۱۲۹	بررسی فرایندهای واجی گویش راجی محمود ملکی	
۱۵۷	بازنمایی نحوی مفعول مستقیم و غیرمستقیم شیرین پورابراهیم و ارسلان گلغام در گویش دلواری	
۱۷۵	واژه‌های ویژه دریا و دریانوردی در گویش لنگه‌ای فرخ حاجیانی و یاسر شریفی	داوده‌های گویشی
۲۰۱	رده‌شناسی زبان‌های ایرانی محمد راسخ‌مهند	نقد و بررسی
۲۲۱	زبانزدها و کنایه‌های لکی؛ فرهنگ واژگان تاتی (شالی)؛ بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی، تالشی و گیلکی؛ فرهنگ تاتی؛ فرهنگ گویشی سیستان «خنج»؛ شامل واژه‌ها، ترکیب‌ها، نام‌ها، اصطلاحات، جیستان و ضرب‌المثل‌های سیستانی؛ گویش میمه‌ای؛ اندرز اوشتنر دانا؛ بررسی دینکرد ششم؛ ایادگارجاماسبی؛ متنی فرجام‌شناختی در کیش زردشتی؛ مطالعات ایرانی باستان و میانه؛ گزارش‌های ایرانی؛ جشن‌نامه ولادیمیر آرون لیفشیتس به مناسبت نودمین سالروز تولد او؛ زیور مانوی؛ جشن‌نامه یروفسور هیرووشی کوماموتو؛ کتیبه‌های یونانی ایران و آسیای مرکزی؛ نامنامه ایرانی، جلد ۷: نام‌های ایرانی در میراث جانبی سامی، دفتر اول الف: نام‌های خاص ایرانی در میراث جانبی آشوری نو؛ نامنامه ایرانی، جلد ۸: نام‌های ایرانی در میراث	تازه‌های نشر

جانبی مصری؛ فرهنگ سغدی مانوی و بلخی مانوی؛ سخنان روح زنده،
مجموعه سرودهای مانوی به زبان فارسی میانه و سغدی؛ نامنامه ایرانی، جلد
۷: نامهای ایرانی در میراث جانبی سامی، دفتر اول ب: نامهای ایرانی در
میراث جانبی بابلی قدیم و جدید.

۲۵۳	ریچارد نلسون فرای (۱۹۲۰-۲۰۱۴)
۲۶۶	نخستین همایش «معنی‌شناسی و نحو زبان‌های ایرانی»
۲۶۶	کارگاه آموزشی هخامنشیان- ایلامیان: تاریخ، فرهنگ و زبان
۲۶۷	بیست و هفتمین دوره جایزه کتاب فصل
۲۶۷	دومین همایش ملی «آواشناسی فیزیکی»
۲۶۸	نهمین مدرسه تابستانی زبان‌شناسی ایرانی در دانشگاه لایدن
۲۶۹	وندیداد در یونسکو
۲۷۰	دومین همایش بین‌المللی «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (گذشته و حال)

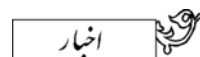


Table of Contents	1
Summary of Articles in English	3



دستور زبان ایلامی هخامنشی

بخش نخست: درآمد؛ آواشناسی؛ صرف اسم و فعل^۱

سلمان علی‌یاری بائلقانی (دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی)

چکیده: زبان ایلامی هخامنشی چندان متفاوت با دوره‌های پیشین این زبان است که می‌توان و بجاست دستور زبانی مستقل بر آن نوشته شود، چنان‌که پیپر (۱۹۵۵) نزدیک به شصت سال پیش چنین کرده است. نوشته حاضر دستور مستقلی است بر این زبان بنا بر متن‌های ایلامی هخامنشی در کتیبه‌های شاهی هخامنشی و گل‌نوشته‌های دیوانی ایشان که بخش‌های درآمد، آواشناسی و صرف اسم و فعل را شامل می‌شود. بخش‌های دیگر این دستور در مقاله‌ای مستقل منتشر خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: ایلام، ایلامی، ایلامی هخامنشی، آواشناسی، صرف

(۱) در نگارش این مقاله از اندرزهای علمی استادان ایران‌شناس و ایلام‌شناس دانشگاه ناپل (L'Orientale)، به‌ویژه آقای دکتر جان پیترو باسلو (Gian Pietro Basello)، بسیار بهره گرفته شده است. نیز راهنمایی‌های آقای دکتر حسن رضائی باغبیدی از خطاهای آن کاسته است. نگارنده وام‌دار و سپاسگزار ایشان است.

۱. درآمد

۱.۱. ایلام

نام بومی سرزمین ایلام، یعنی هَلْتَمْتی (Haltamti) به صورت اَلَمَه (Elama) در متن‌های سومری، اَلَمْتو (Elamtu) در اکدی، اِلومایس (Elymais) در یونانی، و عیلام (Elām) در عبری ذکر شده است.^۱ شاهدهی از نام بومی زبان ایلامی در دست نیست (باسلَو ۲۰۰۴: ۱۶-۱۸؛ استالپر ۲۰۰۴: ۶۰) و در آغاز پژوهش‌های ایلامی و پیش از تثبیت نام متعارف امروزی «ایلامی»، با نام‌های مادی، سَکَه‌یی، پیش‌مادی، شوشی، اَنَشَنی و اَمَرَدی (Amaradian)^۲ (نک: باسلَو ۲۰۰۴: ۲-۱۱) خوانده شده است. سخن گفتن از جغرافیای دقیق زبان ایلامی دشوار است، اما بیشتر متون ایلامی از جنوب و جنوب غرب ایران به دست آمده است و دودمان‌های پادشاهی ایلام از سرزمینی در حدود فارس تا خوزستان و جنوب لرستان امروز برمی‌خیزند که میهن ایلامیان است، اما نمی‌دانیم همواره در این سرزمین می‌زیسته‌اند یا نه (پاتس ۲۰۱۲: ۳۷-۳۹). مرزهای سیاسی-فرهنگی ایلام سرزمینی فراخ‌تر است و در اواخر هزاره سوم پیش از میلاد از حدود شمالی نجد ایران تا میانرودان، کرانه‌های خلیج فارس و کرمان (همو ۲۰۱۳: ۵۷۵) و دست‌کم مرزهای فرهنگی آن تا آسیای مرکزی و افغانستان و پاکستان گسترده بوده است. با برخاستن هخامنشیان، ایلام استقلال خود را از دست می‌دهد، هرچند که یکی از استان‌های مهم (سومین استان پس از پارس و ماد) هخامنشیان است و شوش ارج و بزرگی پیشین را بازمی‌یابد و زبان ایلامی در نظام دیوانی و کتیبه‌های شاهی به کار می‌رود (والا ۱۹۹۸: ۳۰۲، ۳۱۱).

(۱) در دروه‌های بعد، هخامنشیان این سرزمین را Uja می‌خوانند. این نام می‌باید با نام‌های معاصر «خوزستان» و شاید «یاسوج» و حتی «اهواز» (با جمع مکسر عربی از «هوز(؟)») هم‌ریشه باشد. برای بحث در این‌که Uja ریشه‌شناسی ایرانی دارد یا با نام ایلامی «شوش» مرتبط است، نک: زِمِرِنی ۱۹۶۶: ۱۹۰-۱۹۴.
(۲) این عنوان ساختگی برپایه خوانش نخستین و نادرست از واژه ha-tam-tup^{Dis} «ایلامیان» (DB 6:10) بوده است.

۲.۱. خط‌های زبان ایلامی

۱.۲.۱. ایلامی آغازی (حدود ۳۲۰۰-۲۹۰۰ پ.م.) و ایلامی نگاشتی (پایان هزاره سوم پ.م.)
کهن‌ترین متن‌های متعلق به جغرافیای ایلام به دو خط موسوم به ایلامی آغازی و ایلامی نگاشتی نوشته شده‌اند که هنوز کاملاً رمزگشایی نشده‌اند و ایلامی بودن زبان آنها نیز بی‌گمان نیست. متن‌های ایلامی آغازی در گستره‌ای هلال‌گون از شمال (تپه ازبکی کرج) تا جنوب شرقی (شهر سوخته سیستان) ایران و بیشتر در شوش به‌دست آمده‌اند و گل‌نگاشته‌هایی دیوانی‌اند با نشانه‌های عددی و اندیشه‌نگار که احتمالاً ورود و خروج کالا را ثبت کرده‌اند. خط ایلامی آغازی همانندی‌ها و تفاوت‌هایی با خط پیش‌میخی میان‌رودانی دارد، اما احتمالاً مستقل از آن است (انگلدن ۱۹۹۸: ۲۳۵-۲۳۶؛ دال ۲۰۰۳: ۲۳۳-۲۳۶، ۲۴۲-۲۴۵، ۲۵۸: ۲۰۱۲: ۲-۳). پس از یک شکاف زمانی چندصدساله، متن‌های ایلامی نگاشتی پدیدار می‌شوند. این متن‌ها که بیشتر در شوش یافته شده‌اند، با کوته‌نوشت A-V شناخته می‌شوند و بر سنگ، گل، ظرف نقره‌ای و مهر مرمری نوشته شده‌اند و همه یا بیشتر آنها احتمالاً کتیبه‌های اهدایی‌اند از زمان پُزُر-اِنِشُشِنِک (Puzur-Inšušinak) (حدود ۲۱۰۰ پ.م.)، واپسین پادشاه از شاهان اَوَن (Awan) که یکی از آنها با تحریری به اکدی کهن (احتمالاً با ترجمه‌ای نه‌چندان نزدیک) همراه است. تلاش‌هایی برای رمزگشایی ایلامی نگاشتی، با پیش‌فرض ایلامی بودن زبان متن، صورت گرفته است و برخی، گذشته از اندیشه‌نگارها، قائل به نشانه‌هایی با ارزش هجایی در این خط شده‌اند. ایلامی نگاشتی، با وجود برخی نشانه‌های همانند با خط ایلامی آغازی، ممکن است خطی مستقل باشد (سالوینی ۱۹۹۸: ۳۳۰-۳۳۱؛ دال ۲۰۰۳: ۲۵۷-۲۵۹؛ استالپر ۲۰۰۴: ۶۵). گمانه‌زنی‌هایی نیز در ارتباط میان کتیبه‌های به‌دست‌آمده از جیرفت و دره هلیل‌رود کرمان و ایلامی نگاشتی شده است (نک: باسلو ۲۰۱۲الف: دسه ۲۰۱۴).

۲.۲.۱. ایلامی میخی (حدود ۲۶۰۰-۳۳۰ پ.م.)^۱

زبانی که امروز ایلامی خوانده می‌شود به گونه‌هایی از خط میخی میان‌رودانی نوشته شده که از اوایل هزاره سوم پ.م. برای نوشتن زبان‌های سومری و اکدی به‌کار می‌رفته است

(۱) آغاز نگارش به خط میخی ایلامی (همراه با آغاز دوره زبانی ایلامی کهن) را استالپر (۲۰۰۴: ۶۱) حدود ۲۶۰۰ پ.م دانسته، اما زمانی بسیار دیرتر تا حدود ۲۲۵۰ پ.م (تاوورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۱۶) نیز انگاشته شده است.

(استالپر ۲۰۰۴: ۶۵) و رمزگشایی آن، مانند دیگر خط‌های میخی، برپایه و به یاری رمزگشایی خط میخی فارسی باستان در کتیبه‌های هخامنشی رخ می‌دهد که گونه‌ای ابداعی و بسیار ساده از خط میخی است (نک: واکر ۱۹۸۷: ۴۸-۵۲).

۱.۲.۲.۱. **دسته‌بندی نشانه‌ها:** خط میخی ایلامی، مانند دیگر گونه‌های میخی میانرودانی، از چپ به راست و بالا به پایین نوشته می‌شده و دارای نشانه‌هایی است: (۱) با ارزش هجایی (هجانگار)؛ (۲) برای نشان دادن یک واژه (واژه‌نگار)؛ (۳) نشانه‌هایی که جزء واژه نیستند و دسته‌بندی معنایی واژه، مانند نام انسان، نام خدایان، میوه‌ها و اشیاء چوبی، اسم مکان و ... را نشان می‌دهد (سرده‌نشان)؛ (۴) عدد.

۲.۲.۲.۱. **ویژگی کلی نشانه‌ها:** برخی نشانه‌ها ممکن است به بیش از یکی از دسته‌های بالا متعلق باشد؛ برخی ممکن است بیش از یک ارزش هجایی داشته باشد؛ برخی هجاها ممکن است با بیش از یک نشانه نشان داده شود. هجانگاریها V, VC, CV و CVC را نشان می‌دهند (به ترتیب، مانند U, \dot{S}, BA, MAN) و در بیشتر موارد ارزش هجایی همسانی با برابر میانرودانی خود دارند، اما گاه برای یک نشانه ارزش آوایی نو در نظر گرفته شده است (مانند نشانه EL با ارزش آوایی نو $/ram/$ در ایلامی هخامنشی). برخی نشانه‌های هم‌ارزش کنار گذاشته شده‌اند و شکل نشانه‌ها در دوره ایلامی نو (پس از حدود ۶۵۰ پ.م.) و ایلامی هخامنشی تغییراتی کرده است. تقریباً همه واژه‌نگارها هزوارش‌های سومری‌اند (مانند $DUMU$ سومری برای «پسر» ایلامی) و گاه صورت ایلامی واژه دانسته نیست. سرده‌نشان‌ها معمولاً پیشاینداند (مانند نشانه « \dot{A} : DIS ») که پیش از نام انسان می‌آید) و در ایلامی هخامنشی گاه نابجا نیز به کار رفته‌اند (برای فهرست نشانه‌های خط ایلامی، نک: استیو ۱۹۹۲).

۳.۲.۲.۱. **ویژگی‌های شناخته زنجیره نشانه‌ها:** CV_1-V_2C معمولاً بیانگر CV_1-C است (مانند $na-i\dot{s}$ برای $/na\dot{s}/$) (تاورنیه: ۲۰۱۱ الف: ۳۱۹). افزون‌نویسی می‌تواند برای تشخیص درست ارزش آوایی یک نشانه چندارج یا برای پرهیز از اشتباه گرفته شدن دو نشانه با املاء نزدیک به کار رود (مانند $ra\dot{s}$ برای $ra\dot{s}$ چرا که این نشانه برای tuk هم به کار می‌رود) (والا ۱۹۸۹: ۲۲۱؛ تاورنیه ۲۰۰۷ الف).

۴.۲.۲.۱. یک نشانه، با ارزش هجایی، ممکن است برای آخرین آوای واژه پیشین و نخستین آوای واژه پسین به‌کار رفته و دو واژه سرهم نوشته شود (مانند *lipa-r u-r(i)*: «خادم من» > *li-ba-ru-ri*⁽¹⁾) (برای نمونه‌هایی در ایلامی پیش‌هخامنشی نک: گریو ۱۹۷۸: ۲۷-۳۵).

۳.۱. دوره‌های زبان ایلامی

دوره‌های زبان ایلامی، که به خط میخی نوشته شده است، بنابر نظر استالپر (۲۰۰۴: ۶۱-۶۴) چنین‌اند: (۱) ایلامی کهن (حدود ۲۶۰۰-۱۵۰۰ پ.م.)^۱ شامل متن‌هایی اندک، که یک پیمان‌نامه با شاهی اکدی و چند کتیبه شاهی از آن جمله‌اند؛ (۲) ایلامی میانه (حدود ۱۵۰۰-۱۰۰۰ پ.م.) عمدتاً کتیبه‌های شاهان آنشِن و شوش را شامل می‌شود که اغلب از شوش و چغازنبیل به‌دست آمده‌اند. گل‌نوشته‌های دیوانی‌ای که از شوش به‌دست آمده‌اند نیز به پایان این دوره یا آغاز دوره ایلامی نو منتسب‌اند؛ (۳) ایلامی نو (حدود ۱۰۰۰-۵۵۰ پ.م.) عمدتاً شامل چند کتیبه شاهی و کتیبه‌هایی از فرمانروایان محلی و متن‌های دیوانی، حقوقی و نامه‌هایی می‌شود که اغلب از شوش به‌دست آمده‌اند؛ (۴) ایلامی هخامنشی (حدود ۵۵۰-۳۳۰ پ.م.) معمولاً یک تحریر کتیبه‌های هخامنشی به ایلامی است و هزاران گل‌نوشته دیوانی ایلامی نیز از تخت جمشید به‌دست آمده است که با کوتاه‌نوشت *PF(A)* و *PT(A)* نشان داده می‌شوند.^۲ معدود گل‌نوشته‌های ایلامی نیز از شوش و گنداره به‌دست آمده است. بسیاری از گل‌نوشته‌های ایلامی هخامنشی هنوز منتشر نشده‌اند (برای آگاهی بیشتر، نک: هنکلمن ۲۰۱۳)؛ ایلامی متأخر یا پس‌هخامنشی (حدود ۳۳۰ پ.م.-) ایلام پس از هخامنشیان و در دوره‌های هلنی و پارتی هنوز موجودیت جغرافیایی و فرهنگی خود را نگه داشته و در منابع یونانی با نام *إلومایس (Elymais)* از آن یاد می‌شود، اما متنی به زبان ایلامی به‌جا نگذاشته‌اند (استالپر ۲۰۰۴: ۶۴). تاورنیه (۲۰۱۱الف: ۳۱۷-۳۱۸)، با توجه به نام ایلامی برخی فرمانروایان *إلومایس* (مانند *کَمَسکیرس Kamnaskires > Kapniškir* «گنجور»، سده دوم پ.م.)، همچنین بر اساس گزارشی تاریخی از زبان ایلامی در حدود (۷۰-۱۰۰ م) و

(۱) نیز قس: پانوش بخش ۱. ۲. ۲

(۲) دیگر زبان غالب این گل‌نوشته‌ها آرامی است و تک گل‌نوشته‌هایی هم به اکدی، فارسی باستان، یونانی و فروگیایی (۹) یافته شده است.

گزارشی غیرمستقیم از تلمود، زنده بودن زبان ایلامی را تا زمان ساسانیان محتمل می‌داند.^۱

۴.۱. تبارشناسی زبان ایلامی

تلاش‌هایی در یافتن ارتباطی میان زبان ایلامی با زبان‌های دیگر شده است و ارتباطی میان این زبان با زبان‌های دراویدی (مک‌آلپین ۱۹۸۱؛ برای دیگران، نک: باسلو ۲۰۰۴: ۵-۶)؛ آلتایی (وینکله ۱۸۹۶)؛ قفقازی (هوزینگ ۱۹۱۰؛ برای دیگران، نک: باسلو ۲۰۰۴: ۱۴، پانوش ۱۴۶)؛ کاسی (کَمِرُن ۱۹۴۸: ۱۸، پانوش ۱۱۶؛ برای دیگران، نک: باسلو ۲۰۰۴: ۱۴-۱۵، پانوش‌های ۱۳۸ و ۱۵۵)؛ آناتولیایی (رُزَنکرانز ۱۹۷۱)؛ آفریقایی-آسیایی (بلاژک ۱۹۹۹) حدس زده شده است. هیچ اجماعی بر هیچ یک از این گمانه‌زنی‌ها نیست و همچنان اجماع کلی بر این

(۱) کَمِرُن (۱۹۴۸: ۱۸، پانوش ۱۵) به گزارشی از اصطخری اشاره می‌کند که مردم خوزستان، به‌جز فارسی و تازی، به زبان خوزی سخن می‌گویند که نه عبری است نه سریانی و نه فارسی. نیز گزارشی از مقدسی که می‌گوید: خوزی زبانی دیوی است که کسی آن را در نمی‌یابد. بر همین پایه تاورنیه (۲۰۱۱الف: ۳۱۷-۳۱۸) نامحتمل نمی‌داند که خوزی مذکور اشاره به زبان ایلامی و زنده بودن آن، حتی در دوره اسلامی، داشته باشد. البته خاچیکیان (۱۹۹۸: ۱) و استالپر (۲۰۰۴: ۶۴) تردید دارند که خوزی بازمانده‌ای از زبان ایلامی بوده باشد. هرچند زبان ایلامی می‌توانسته، از زبان ایرانی‌زبانان، خوزی (>Ujjiya: نامی که هخامنشیان به ایلامیان می‌دادند) خوانده شود، اما دست‌کم دو گزارش دیگر از دوره اسلامی در دست است که احتمال ایرانی بودن زبان موسوم به خوزی را، در این دوره، پررنگ می‌کند. ابن‌ندیم (الفهرست: ۲۲) به نقل از ابن‌مقفع می‌گوید: زبان‌های فارسی عبارتند از فهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی ... و خوزی زبانی بود که، با آن، شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن می‌گفتند. نیز یاقوت حموی (معجم‌البلدان، ج ۳: ۹۲۵) از قول حمزه اصفهانی نقل می‌کند که زبان فرس قدیم در پنج شاخه رایج بود: فهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی ...؛ و خوزی زبان مردم خوزستان است و گفتار شاهان و بزرگان در خلوت و آسودگی و هنگام برهنگی در آب‌زن و حمام و جای شستشو بدان بوده است. در این دو گزارش نسبتاً همسان نه‌تنها سخنی از درنیافتنی بودن خوزی نیست، بلکه زبانی فارسی (احتمالاً در معنی ایرانی) خوانده می‌شود (توجه شود که خطای ایرانی خواندن زبان سریانی شاید ارتباطی با خط پهلوی داشته باشد که برگرفته از خط آرامی است یا عنوانی باشد که به‌سهو به گویشی از پهلوی داده شده باشد که ترسایان ایران بدان سخن می‌گفته و می‌نوشته‌اند و متن‌هایی از آن موسوم به «زبور پهلوی» در دست است). بعید نیست که، در گزارش‌های یادشده، عنوان خوزی اشاره به گونه‌هایی از گویش‌های جنوبی زبان لری داشته باشد. زبان ایرانی‌ای جز فارسی که در خوزستان رایج بوده است.

(۲) این نظر گسترده‌تر و استوارتر از دیگر گمانه‌زنی‌های یادشده بوده و بیش از همه، در همین مقاله مک‌آلپین از آن دفاع شده، اما پیشینه‌اش به بیش از صد سال قبل از آن بازمی‌گردد و مدافعان دیگری نیز داشته است (برای نقد آن، نک: استارستین ۲۰۰۲).

است که ارتباط معنی‌دار و مطمئنی میان ایلامی با زبان یا خانوادهٔ زبانی‌ای روشن نیست (استالپر ۲۰۰۴: ۶۹؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۵؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۱۹).

۲. آواشناسی

ایلامی زبانی است خاموش که هیچ زبان هم‌تبار مطمئنی برای آن شناخته نیست و به خطی وام‌گرفته نوشته شده، که گذشته از نارسایی‌هایش، برای زبانی کاملاً متفاوت به‌کار می‌رفته است. این عوامل، در کنار هم، آواشناسی زبان ایلامی را بسیار دشوار و بحث‌انگیز می‌کند و از همین روست که هنوز هیچ الگوی معیاری برای آوانویسی آن مورد اجماع نیست. در برابر این موانع، منابع اندکی یاریگر آواشناسی زبان ایلامی‌اند، شامل آوانویسی واژه‌ها و نام‌های نایلامی در متون ایلامی (به‌ویژه واژه‌ها و نام‌های ایرانی در دورهٔ هخامنشی)؛ آوانویسی واژه‌ها و نام‌های ایلامی در متون نایلامی (به‌ویژه متون سومری و اکدی در دورهٔ ایلامی کهن و میانه)؛ صورت‌های املائی متفاوتی که از یک واژهٔ ایلامی نوشته شده است.

۱.۲. همخوان‌ها

همخوان‌های ایلامی هخامنشی، بنا بر جدولی که استالپر (۲۰۰۴: ۷۰) از همخوان‌های ایلامی، به‌طور کلی، ترسیم می‌کند، به‌قرار زیر است. این جدول کلیات را نشان می‌دهد، لذا می‌تواند مورد اجماع بیشتری باشد. جزئیات در یادداشت‌هایی که در پی می‌آید شرح می‌شود.^۱

(۱) تا پایان این نوشته این‌چنین خواهد بود و پس از ترسیم کلیات، جزئیات با یادداشت‌هایی جداگانه در ادامه بحث می‌شوند.

p	t	k
b	d	g
	s	š
	z	
v/f(?)		
m	n	
	l	r

- ایلامی هخامنشی واج /h/ را، که در دوره‌های پیشین وجود داشته، به احتمال بسیار از دست داده است، اما گاه در خط به کار می‌رود (قس: **da-hu-ip**: «یاریگران» با **da-ú** در **da-ú-man-li-ip**: «یاری‌دهندگان»)^۱.

- جفت‌های /k/g, t/d, p/b/ و تمایز واجی میان واکدار و بی‌واک نشان نمی‌دهند^۲ (قس: نشانه‌های DA, BA و KA₄ در ضبط نام‌های خاص ایرانی زیر به خط ایلامی: «**pir-ra-da**»^{DIS}: پراده OP. Frāda و «**ak-ma-da-na**»^{AS}: هگمتانه > OP. Hagmatāna و «**ba-ka₉-ba-du(-iš)**»^{OP}: «یاریگران» > OP. *Bagabādu-š و «**tak-mas-ba-da**»^{DIS}: تکمَشپاده > OP. (Med.) Taxmaspāda و «**ba-ka₄-pi-ik-na**»^{DIS}: بگابگنه > OP. Bagābigna و «**ka₄-ap-pi-iš-šá-ka₄-nu-iš**»^{AS}: [دژ] کاپیشکانش > OP. Kāpišakāni-š)^۳.

- مشددنویسی (مانند **hu-ud-da-in-ti**) نه دارای ارزش آوایی، که می‌باید تنها یک ویژگی املائی برای درست‌خوانی باشد (قس: ۱. ۲. ۳)^۴.

(۱) نشانه‌های H- می‌توانسته برای نشان دادن واج /h/، واژه آغازی (مانند **ha-** برای **a**)، کشیدگی واکه و نشان دادن /yu/ در وام‌واژه‌های ایرانی به کار رود (نک: تاورنیه ۲۰۱۱ب: ۲۱۸-۲۱۹).

(۲) برخی (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۱۰؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۱۱؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۵) مخالف این نظراند و بنا بر برخی واژه‌ها (مانند **pu(hu)** «بچه؛ فرزند») که تنها با بی‌واک نوشته شده‌اند و مستقل بودن دو واژه **kiri** «یزدبانو» و **giri** «شکر، سپاس»، قائل به چنین تمایزی‌اند.

(۳) از این رو، در آوانویسی شاهد‌ها، به طور قراردادی و چنانکه شیوه تاورنیه (۲۰۱۱الف) و باسلو (۲۰۱۳: ۱۱) است، فقط بندشی‌های بی‌واک به کار خواهند رفت، مگر در مورد وام‌واژه‌های ایرانی که از اصل واژه با بندشی واکدار آگاه‌ایم و می‌تواند به عنوان واج‌گونه احتمالی در نظر گرفته شود.

(۴) پیپر (۱۹۵۵: ۷)، با توجه به واژه‌هایی که به هردو صورت مشدد و نامشدد نوشته شده‌اند، مشددنویسی

- خاچیکیان (۱۹۹۸: ۷) بنا بر جابه‌جایی نشانه‌های Z/š- (مانند Anzan/Anšan) و نشان دادن /č/ فارسی باستان با این دو نشانه، به وجود یک واج کامی سایشی /č/ در زبان ایلامی قائل است.

- نبود نشانه‌ای برای نمایاندن یک همخوان لبی سایشی تشخیص این واج را در زبان ایلامی دشوار می‌کند. واج /v/ و /f/ ایرانی هم به ترتیب با M- و P- نشان داده می‌شود^۱ (مانند OP. Fravartiš: ^{DIS}pír-ru-mar-ti-iš).

- همخوان‌های /m/، /n/، /l/، /r/ بدون ابهام و با همان نشانه‌های میان‌روانی نوشته شده‌اند: در این میان، n ممکن است، متأثر از همخوان پس از خود، دچار همگونی شود

→

معمول در خط ایلامی را تنها یک ویژگی املائی بدون ارزش آوایی می‌داند، اما از آنجا که برخی واژه‌ها تنها با صورت مشدد یا نامشدد می‌آیند، رایتر (۱۹۶۹: ۱۱۱-۱۱۶)، طی بررسی اجمالی آوانویسی وام‌واژه‌ها در خط ایلامی، احتمال می‌دهد که مشددنویسی همخوان‌های میان‌واکی (VC-CV) در خط ایلامی برای نشان دادن همخوان بندشی بی‌واک و نامشدد آن (CV-CV) برای همخوان بندشی واکدار وام‌واژه‌های ایرانی به‌کار می‌رفته و از این‌رو مشددنویسی دارای ارزش آوایی بوده و احتمالاً صورت مشدد همخوان سخت و صورت نامشدد برابر سست آن را نشان می‌دهد است. مایر هفر (۱۹۷۳ الف: ۱۹۵-۱۹۷)، با ذکر نمونه‌های ناقص نظر یادشده، این نظر را نپذیرفته و نامشددنویسی را تنها نتیجه اقتصادی نویسی دبیران می‌داند. تاورنیه (۲۰۱۱ ب: ۲۳۴) در تأیید این نظر، با ذکر نمونه‌هایی (مانند (Da-at-ia-na-ip) > *Dātāyana و (Na-be-ez-za) > *Nāfēca)، نشان می‌دهد که حتی در ایلامی نو نیز در بسیاری موارد همخوان بی‌واک ایرانی، برخلاف نظر رایتر، نامشدد نوشته شده است و نظر وی نه تنها در مورد همخوان‌های بندشی بی‌واک بلکه در مورد همه همخوان‌های بی‌واک نامعتبر است. انتقاد هردو رواست و از همین رو، نگارنده مشددهای املائی را نامشدد آوانویسی خواهد کرد؛ چنان‌که باسلو (۲۰۱۳: ۱۱) بر این نظر است. هرچند بر نگارنده پوشیده است، با وجود انتقاد نقل‌شده، چرا مایر هفر (۱۹۷۳ ب) و تاورنیه (۲۰۱۱ الف) همچنان مشددهای املائی را در آوانویسی آورده‌اند.

(۱) برای نشانه‌های خط ایلامی در نشان دادن واج‌های ایرانی، نک: مایر هفر ۱۹۷۳ ب: ۹۵-۱۰۶؛ تاورنیه ۲۰۱۱ ب: ۲۱۳-۲۳۵.

(۲) باتوجه به جابه‌جایی m/p در برخی واژه‌های ایلامی پیش‌هخامنشی (مانند ^{DIS}si-me-ba-la-ar-hu-uh-ba-ak (خاچیکیان ۱۹۹۸: ۸)، /v/ یا /f/ (استالپر ۲۰۰۴: ۷۱؛ تاورنیه ۲۰۱۱ الف: ۳۲۰) و /f/ (باسلو ۲۰۱۲ ب: ۱۶۶-۱۶۷، پانوش ۹۶) احتمال داده شده است. شاید در نمونه‌های ^{AS}tam-šā-am (PF 767:4) ~ da-u-šā-um (PF 757:7-8) «زوهر» (OP. *dauça-m، قس: Av. zaoθra-^{DIS}da-ra-ú-ma (DB 40:1) «تاروا» (جای نام) (OP. Tāravā) در ایلامی هخامنشی نیز نشانه u و ú برای نمایاندن واج مذکور به کار رفته است و مؤید وجود آن در زبان ایلامی باشد. لذا در آوانویسی لحاظ خواهد شد، اما نگارنده کاملاً بی‌گمان نیست زیرا برای نظر قطعی دادن در این مورد، شاید نیاز به نمونه‌هایی باشد که جابه‌جایی m/p یا m/u را در موضع آغازی نیز نشان دهد.

مانند *turna-m-p(i)*: «(می)شناسند» برای **turna-n-p(i)* و احتمال وجود واج‌های مشدد */tt/* و */ll/* نیز داده شده است (خاچیکیان ۱۹۹۸: ۸-۹؛ تاورنیه: ۲۰۱۱ الف: ۳۲۰).
- استفاده میان‌واکی از نشانه *-i-* و *-ia-* می‌تواند آوای غلتان *[y]* را نشان دهد (استالپر ۲۰۰۴: ۷۲).

۲.۲. واکه‌ها

- واکه‌های */i/*، */a/* و */u/* به روشنی نشان داده می‌شوند و */e/* را با جفت‌های کمینه‌ای (مانند *tetin* «پیرایه؛ تیرک (?)» و *-titen* «دروغ‌گویی») می‌توان تشخیص داد. اما *[e]* و *[-i]* پایانی احتمالاً تمایز واجی‌ای را نشان نمی‌دهند (قس: *hu-be* و *hu-pi-be*) و بسیاری هجاهای پایانی *-Ci-* احتمالاً بیانگر *[-C]* است به‌ویژه در خوشه‌های همخوانی (مانند *hu-ud-da-an-ti* برای *uta-n-t(i)* «می‌کنی») (تاکر ۱۹۹۸: ۱۶۵؛ پانوش ۲؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۵-۶؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۲). وجود واکه */o/* روشن نیست، اما احتمال داده شده که یکی از دو نشانه *Ū* یا *U* برای نشان دادن واج احتمالی */o/* بوده باشند و گاه وجود واکه */o/* نیز محتمل دانسته شده است (خاچیکیان ۱۹۹۸: ۵-۶؛ تاورنیه: ۲۰۱۱ الف: ۳۲۰).

- برخی واژه‌های ایلامی هخامنشی (مانند *ti-ri-iš ~ tu₄-ru-iš* و *mi-ši-na ~ mu-ši-in*) که با هر دو نشانه *-U* و *-I* آمده‌اند شاید نشان‌دهنده یک واج‌گونه کاهش‌یافته مشترک میان */i/* و */u/* باشند (استالپر ۲۰۰۴: ۷۲)؛ نیز محتمل است که در ایلامی هخامنشی نشانه *Cu* برای نشان دادن */Ci/* هم به‌کار می‌رفته است (قس: *Diš^hha-ak-ka₄-man-nu-iš* «هخامنش» > *OP. Haxāmani-š*) (نک: تاورنیه ۲۰۰۷ ب: ۲۷۸-۲۸۹).

- واکه‌ها گاه یک صورت غنه‌ای را نیز نشان می‌دهند (قس: *Hu-ban ~ Hu-um-ban* و *na-ra-na-ra-da*) (استالپر ۲۰۰۴: ۷۲).

- زبان ایلامی واکه مرکب ندارد و کشیدگی واکه نیز فاقد ارزش واجی است (خاچیکیان ۱۹۹۸: ۵، ۹-۱۰؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۲).^۱

۱) واکه کشیده و مرکب وام‌واژه‌های ایرانی، تنها به عنوان واج‌گونه احتمالی و نه بدین معنی که تمایز واجی برای آن قائل‌ایم، در آوانویسی شاهدها نشان داده خواهد شد.

۳.۲. تکیه

بی‌تأثیری برخی واژه‌های پایانی (نک: بالا) و حذف برخی واژه‌های میانی (مانند ~ kutka kutika و parka ~ parika) می‌تواند نشان‌دهنده آغازی بودن جای تکیه باشد (گریوسوزینی ۱۹۹۴: ۱۵؛ ۲۰۰۸: ۱۳؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۵، ۹-۱۰؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۲).

۳. صرف

ایلامی زبانی پیوندی است و واژه، در آن، معمولاً متشکل از ستاک و پسوند اسمی یا یک شناسه فعلی است و ستاک‌های مختوم به همخوان، پیش از پذیرفتن پسوند، ممکن است واژه میانجی *a* یا *i* بپذیرند.^۱ بیشتر ستاک‌ها یک یا دو هجایی و پیرو الگوهای بدین قرارند: V (u «من»); CV (nu «تو»); VC (aš «رَمه، گَلَه»); CVC (kur «دست»); VCV (uri- «باور داشتن/کردن»); CVCV (zati- «ماندن، پادن»); CVCCV (sunki «شاه»).

زبان ایلامی دارای دو صرف اسمی، با پذیرفتن پسوندهای اسمی (نک: ۱.۳)؛ و صرف فعلی، با پذیرفتن شناسه‌های فعلی (نک: ۱.۲.۵.۳) است. جنس نرینه و مادینه و خنثی، چنان‌که در زبان‌های هندواروپایی معمول بوده است، وجود ندارد، اما دسته‌بندی دیگری اسم را به دو جنس جاندار (مانند ru(h) «مرد»، ata «پدر»، irti «همسر»، sunki «شاه») و بی‌جان (مانند (h)iš «نام»، nan «روز»، kik «آسمان») تقسیم می‌کند.

(۱) گاه اسم‌های مختوم به همخوان پیش از پذیرفتن واژه، ریشه و صورت واژه‌مند بدون پسوند، ستاک خوانده شده و بر همین مبنا، اسم‌های مختوم به واژه نیز دارای صورت ریشه‌ای و ستاکی یکسان انگاشته شده است (گریوسوزینی ۱۹۹۸: ۳۳۲؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۱۱؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۳) و از سه واژه مذکور، *i* برای ستاک اسمی و *u* برای ستاک فعلی دانسته شده است (گریوسوزینی ۱۹۹۴: ۷؛ ۱۹۹۸: ۳۳۳-۳۳۲؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۱۱؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۹). از یک سو، دسته‌بندی مذکور برای این سه واژه همیشه چنین رفتاری را نشان نمی‌دهد و از سوی دیگر، ستاک مختوم به همخوان، برای پذیرفتن پسوند اسمی، لزوماً واژه‌مند نمی‌شود؛ قس: (Anzan-r(a) «آنزنی/آنشنی» (به ترتیب، an-za-an-ra و an-za-an-ir-ra^{As} در 6 PF 777 و Seal 193) یا muši-n و muša-n «حساب، آمار» > muša- «حساب کردن، آمار گرفتن» (به ترتیب، mu-ši-in و mu-ša-an در 6 PF 256 و PF 236: 5) دو صورت از واژه‌های واحد و kukti «پادم» و kukta-š «پای» (به ترتیب ku-uk-ti و ku-uk-taš در 81 DB 63 و 85 DB 65) دو صرف از یک فعل. از این رو، نگارنده ترجیح می‌دهد واژه‌های مذکور را تنها واژه میانجی، و نه گونه‌ای ستاک‌ساز، دانسته و اصطلاح ریشه را برای اسم به کار نبرد.

۱.۳. اسم

صرف اسمی دو جنس جاندار و بی‌جان را نشان می‌دهد که، در آن، اسم جاندار دو شمار (مفرد و جمع) دارد با سه شخص (گوینده/ متکلم، شنونده/ مخاطب و دیگری/ غایب یا اول، دوم و سوم شخص) برای شمار مفرد و یک شخص برای شمار جمع؛ و اسم بی‌جان دارای یک شمار و یک شخص است. علاوه بر اسم، صفت، ضمیر، عدد، دو صرف فعلی (نک: ۲.۲.۵.۳) و صفت فاعلی و مفعولی (نک: ۲.۲.۵.۳.۱-۲) می‌تواند صرف اسمی بپذیرد.^۱ پسوندهای این صرف که جنس، شخص و شمار را نشان می‌دهد بدین قرارند:

جاندار: مفرد) اول شخص: -k- (مانند *sunki-k* «(من) شاه»)

دوم شخص: -t- (برای اسم به‌کار نرفته نک: ۲.۲.۵.۳)

سوم شخص: -r- (مانند *sunki-r* «(او) شاه»)

جمع) سوم شخص: -p- (مانند *sunki-p* «(آنان) شاهان»)

بی‌جان: مفرد) سوم شخص: -me- (مانند *sunki-me* «پادشاهی»)

-n- (مانند *mur-n* «زمین»)

-t- (مانند *ala-t* «گل»)^۲

پسوندهای اسمی، به جز نقش آن در صرف فعل، دارای دو کارکرد در صرف اسمی است: ۱) کارکرد واژه‌ساختی (مانند اسم بی‌جان *sunki-me* «پادشاهی، حکومت» > اسم جاندار *sunki* «شاه»؛ صفت *Pārs-ir* «پارسی» و *Pārs-ip* «پارسیان» > اسم بی‌جان *Pārsa* «قوم/ سرزمین پارس» و اسم جاندار *malu-p* «چوب‌کاران، درودگران» > اسم بی‌جان *malu* «چوب») که در زیر بدان پرداخته می‌شود و نیز ساخت صفت فاعلی و مفعولی از

۱) در ایلامی پیش‌هخامنشی ضمیر/ قید(؟) *aha-* (نک: ۶.۴) و ادات نفی *in* (نک: ۷.۴) نیز صرف اسمی می‌پذیرفته‌اند (نک: گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۲۰-۲۱؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۴۹).
۲) این پسوندها گاه مختوم به واکه‌های *i* و *a* است (این شاید صرفاً مسئله‌ای خطی باشد، نک: ۲.۲ و ۳.۲.۲.۱) و پس از واژه مختوم به همخوان، معمولاً واکه میانجی می‌پذیرد. مثلاً دو پسوند *pr-sam-d* و *-p* می‌تواند به صورت‌های *(i)r(a/i)* و *(i)p(e/i)* بیاید.

فعل (نک: ۶.۵.۳. ۱-۲)؛ ۲) کارکرد نحوی در پیوند پاره‌های یک گروه اسمی یا به بیانی در پیوند دادن هسته با وابسته آن (مانند *lipa-r u-r(i)* «خادم من») (نک: ۲.۴).
- پسوند *-k* در صرف اسمی، که در دوره‌های پیش‌هخامنشی زایا بوده است، در ایلامی هخامنشی رو به فراموشی است (نیز نک: ۲.۴: یادداشت مربوطه).
- پسوند *-t* جاندار شاهد اسمی ندارد و تنها برای صرف فعل به کار رفته است (نک: ۲.۲.۵.۳).

- پسوندهای جاندار سوم‌شخص، در کارکرد واژه‌ساختی خود، می‌توانند در ترکیب با موصول و ضمیر اشاره: به ترتیب، ضمیر مبهم *aka-r* «کسی» و ضمیر جاندار/ شخصی *upi-r(i)* «او» و *upi-p(e)* «آن» (نک: ۶.۴.۳ و ۱.۴.۳)؛ در ترکیب با اسم: اسم پیشه یا اسمی که دلالت بر عضوی از گروه دارد (با مفرد *-r*) یا خود گروه (با جمع *-p*) (مانند **malu-r* «چوب‌کار، درودگر» و *malu-p* «چوب‌کاران، درودگران» *malu* «چوب»؛ در ترکیب با نام قوم/ سرزمین: صفتی منسوب به آن قوم/ سرزمین (مانند *Bābili-r* «بابلی» و *Bābili-p* «بابلیان» *Bābili* «بابل») (نک: ۳.۳)؛ در ترکیب با صفت: اسم (مانند *irša-r(a)* «بزرگ = سرکرده» و *irša-p* «بزرگان = سرکردگان» *irša* «بزرگ»؛ در ترکیب با فعل: صفت فاعلی (مانند *tali-r(a)* «نویسنده» *tali-* «نوشتن» یا *uti-p* «کنندگان» *uta-* «کردن») (نک: ۱.۶.۵.۳) بسازند و شمار مفرد آن در ترکیب با عدد *ki* «یک» در نقش نکره‌ساز (مانند *ru ki-r* «یکی مرد، مردی») (نک: ۸.۵.۳) عمل کند.

- گاه اسم بی‌جان نیز پسوند جاندار جمع *-p* می‌پذیرد (مانند *kur-p(i)* «دست‌ها»). *-p* گذشته از اینکه پسوند جاندار است، پسوند شمار جمع نیز هست؛ لذا موارد مورد بحث را نه صورت‌های استثنائی (کیتنا ۲۰۱۰: ۲۴، پانوش ۱۵) بلکه پسوند *-p* در کارکرد دوم‌اش، یعنی پسوند شمار جمع، باید دانست (نیز نک: ۴.۴).

- برخی اسم‌های بی‌جان فاقد پسوند اسمی‌اند (مانند *pel* «سال»).
- پسوند *-me* در کارکرد واژه‌ساختی‌اش، معمولاً سازنده اسم معنی است (مانند *sunki-me* «پادشاهی» *sunki* «شاه» یا *šakšapāvan-me* «شهربانی» *šakšapāvan* «شهربان») و

(۱) شماره‌های ۷.۵.۳ به بعد ارجاع به بخش‌های دیگر این دستور است که در مقاله‌ای جداگانه منتشر خواهد شد.

از فعل نیز می‌تواند اسم بسازد (مانند *lipa-me* «کار، خدمت» > *lipa-* «کار/ خدمت کردن») (نیز نک: ۴.۶.۵.۳).

- پسوند *n* نیز گاه از فعل، اسم می‌سازد (مانند *muša-n* «حساب، آمار» > *muša-* «حساب کردن، آمار گرفتن»)، اما بیشتر پسوندی است که در ترکیب با اسم‌های مربوط به ساختمان/ بنا و مکان به کار می‌رود (مانند *ziya-n* «پرستشگاه»، *muru-n* «زمین»، *Šuša-n* «شوش») (مک‌آلپین ۱۹۸۱: ۶۶؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۱۲؛ کربرنیک ۲۰۰۵: ۱۷۱؛ تاورنیه ۲۰۰۶: ۳۷۸؛ ۲۰۱۱ الف: ۳۲۲).

- در مورد پسوند بی‌جان *t* برخی (گریو ۱۹۷۸: ۵؛ پانوش ۵؛ مک‌آلپین ۱۹۸۱: ۶۶؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۴؛ تاورنیه ۲۰۱۱ الف: ۳۲) بر این نظرند که در ایلامی هخامنشی تغییر کارکرد داده و نقش ادات تعمیم را بازی می‌کند و برای آن، واژه *mari-ta* «همه» را شاهد می‌آورند. اما نظر دیگر (هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۲۴۵؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۸۵) این *ta* را ادات تأکید «نیز» و بازمانده صورت کهن تر *tak* می‌داند و نه پسوند *t*.

۲.۳. حالت

به جز ضمیرهای شخصی و بازتابی که یک حالت رایی را نشان می‌دهند (نک: ۲.۴.۳ و ۴.۴.۳)، در زبان ایلامی صرفی برای نشان دادن حالت، چنانکه در زبان‌های هندواروپایی معمول بوده است، وجود ندارد و رابطه میان فعل و مفعول، به وسیله حرف اضافه‌های پسایندی که به پایان ضمیر، اسم و گروه اسمی یا ضمیر بازگشتی آنها می‌پیوندد روشن می‌شود (نک: ۵.۴).

۳.۳. صفت

صفت نیز از صرف اسمی پیروی می‌کند و همان پسوندها را می‌پذیرد. در ساخت صفت، گذشته از صفت فاعلی و مفعولی که بر فعل ساخته می‌شوند (نک: ۶.۵.۳. ۱-۲)،

(۱) بر همین اساس، می‌توان همخوان *n* را در پایان برخی جای‌نام‌های ایرانی در ایلامی هخامنشی (مانند *Ragā-n* «ری» > *OP. Ragā-* و *Pārša(-n)* «پارسه، تخت‌جمشید» > *OP. Pārša-*) توجیه کرد. برای نمونه‌های دیگر، نک: تاورنیه ۲۰۰۶.

دسته‌ای نیز بر اسم و با حرف اضافهٔ پسایند وابستگی-ملکی *-na/i* یا پسوندهای اسمی جاندار *-r* و *-p* ساخته می‌شود (به ترتیب مانند *MÁ-na* «ناوی» *MÁ* «ناو»؛ *kiri-r* «سوگندگو» و **kiri-p* «سوگندگویان» *> kiri* «سوگند»). نیز نام قوم/سرزمین با پذیرفتن پسوندهای اسمی جاندار می‌تواند صفت بسازد (مانند *Pārs-ir* «پارسی» و *Pārs-ip* «پارسیان» *> Pārsa* «قوم/سرزمین پارس» یا *Anzan-r(a)* «آنزنی/آنشنی» *> Anzan* «سرزمین آنزن/آنشن») (نیز نک: کمرن ۱۹۷۳: ۴۷-۴۸).

- صفت برترین با ساخت‌های وابستگی-ملکی، با پسوند اسمی یا حرف اضافهٔ پسایند *-na/i*، نشان داده می‌شود، که در آن، صفت یک مضاف‌الیه‌ای با شمار جمع می‌پذیرد (مانند *irša-r(a) nap-ip(e)-na* یا *irša-r nap-p(e)-r(a)* «بزرگ خدایان»^۱). صفت برتر به کار نرفته است، اما خاچیکیان (۱۹۹۸: ۱۷) احتمال می‌دهد که صفت برتر با همان ساخت صفت برترین و شمار مفرد برای مضاف‌الیه ساخته می‌شده است.

- صفت معمولاً پس از اسم خود می‌آید (مانند *Dārayavauš sunki irša-r(a)* «داریوش شاه بزرگ») و می‌تواند بدون اسم آمده و با پذیرفتن پسوند اسمی جانشین اسم شود (مانند *irša-r(a) api-ni* «بزرگ (= سرکرده) ایشان»^۲).

۴.۳. ضمیر

زبان ایلامی دارای ضمیرهای اشاره، شخصی، ملکی، بازتابی، موصول، ضمیر مبهم و بازگشتی است.

۱.۴.۳. ضمیر اشاره

ضمیرهای اشاره برای دور و نزدیک^۳ با دو جنس جاندار و بی‌جان و دو شمار مفرد و جمع بدین قراراند:

1) *ir-šá-ir-ra* ^{AN}na-ap-pi-be-na (XV 1:2); *ir-šá-ir* ^{AN}na-ab-be-ra (DSf 3:8)

برای شاهدهای ایلامی هخامنشی از کمرن ۱۹۵۹؛ هلك ۱۹۶۹؛ ۱۹۷۸؛ والا ۱۹۷۲؛ گریوسوزینی و دیگران ۱۹۹۳؛ کیتانا ۲۰۱۳ و برای مقابله‌ها با برابر فارسی باستان، از اشمیت ۱۹۹۱؛ ۲۰۰۹ استفاده شده است.

2) ^{DIS}da-ri-ia-ma-u-iš ^{DIS}EŠŠANA *ir-šá-ir-ra* (DB 1:1); *ir-šá-ir-ra ap-pi-ni* (DB 23:8)

۳) ضمیر اشاره *-hup** و تمایز میان دور و نزدیک در ایلامی میانه دیده نمی‌شود.

شمار و جنس فاصله	مفرد بی جان	مفرد جاندار	جمع جاندار
اشاره به نزدیک	i «این»	i «این»	ap(i) «اینها، ایشان»
اشاره به دور	upe «آن»	upi-r(i) «او، آن»	upi-p(e) «آنها، آنان»

- به ضمیرهای بالا aminu «همین / همان»، که تنها دو بار و در ترکیب sunki-me aminu «همین / همان پادشاهی» و tipi-me aminu «همین / همان نوشته»؛ و inaki «این(؟)»، که تنها یک بار و در ترکیب inaki apadāna «این کاخ»^۱ به کار رفته‌اند، را می‌توان افزود^۲ (نک: هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۵۴، ۷۵۷).

- صفت اشاره ap(i) معمولاً پیش و i، upi-p(e)، upi-r(i) و upe پس از اسم خود می‌آیند. نمونه‌ای چون i sunki-me «این پادشاهی» (DB 9:20) باید متأثر از برابر فارسی باستانش یعنی ima xšaçaam باشد.

- ضمیرهای اشاره جاندار به عنوان ضمیر شخصی سوم شخص به کار می‌روند (نک: ۲.۴.۳).

۲.۴.۳. ضمیر شخصی

ضمیرهای شخصی برای سه شخص، دو شمار مفرد و جمع و دو حالت نهادی-برای و رایبی بدین قراراند:

1) ^{DIS}EŠŠANA-me am-mín-nu (DB 12:34); ^{AS}tup-pi-me am-mín-nu (DB 70:8-9); ^{AS}in-na-ak-ki ^{AS}ha-ba-da-na (A²Sa:3)

۲) خاچیکیان (۱۹۹۸: ۲۵) هردو را به معنی «این / آن، همین / همان» می‌داند و قائل به جزء مشترک *innu/a است.

حالت شخص	مفرد		جمع	
	نهادی-برای	رای	نهادی-برای	رای
اول شخص	u	u-n ^۲ , u-r(?)	nuku	*nuku-n ^۱
دوم شخص	nu	nu-n	numi	*numi-n ^۳
سوم شخص	i, i-r	i-r, i-n ^۴	ap(i)	api-n, apa-n, api-r(?)
بی جان	i, i-n	i, i-n		

- ضمیرهای شخصی به‌واسطه پایانه n- و گاه r- دارای صرفی برای حالت رای‌اند.
- ضمیرهای شخصی می‌توانند، مانند نام، یک یا دو حرف اضافه پس‌بند پذیرند. (مانند ir-ma «بر او، برابر او»؛ kur-p(i) u-nin^۱-ma «اندر/ بر دستان من»^۵).
- در ایلامی هخامنشی دوبار و در جمله‌های ap(i) dayāuš u-r pepti-p «این مردم مرا (= بر من) شوریدند» و anu u-r turna-m-p(i) «مبادا مرا بشناسند»^۶، صورت u-r، به جای u-n، برای حالت رای‌ی به‌کار رفته است. بر همین اساس، هیتس و کخ (۱۹۸۷: ۱۲۰۳) به یک ضمیر اول شخص رای‌ی u-r نیز قائل‌اند.^۷

(۱) برای اول شخص، رای جمع در ایلامی هخامنشی نیامده است و بنابر رای جمع nuku-n در ایلامی میانه و نهادی-برای جمع nuku در ایلامی هخامنشی می‌توان به این صورت بازسازی کرد.
(۲) در ایلامی هخامنشی، صورت‌های بحث‌انگیز (DNa 4:28) ú-na-in؛ (DSi 5) Dišú-na-un- و (DSf 3:9; 4:14, 16) ku به جای صورت مورد انتظار u-n و همگی در الگوی u-n... uta-š «مرا شاه کرد» به‌کار رفته‌اند. در این مورد، نظر قدیمی بُرک (۱۹۳۳: ۱۷) و در پی او، دیگران (هیتس ۱۹۷۱: ۲۰، پانوش ۱۹۹۸: ۲۰؛ هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۱۲۳۵؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۲۵) توجه‌پذیر به نظر می‌رسد که این سه را برابر u-n ahan «مرا اینجا» دانسته‌اند که ku- در مورد سوم بر شدت غنه‌ای بودن پیش از (h)uttaš دلالت می‌کند (نیز قس: ۶.۴). (برای نظرهای دیگر نک: پیپر ۱۹۵۵: ۹۵-۹۶؛ راینر ۱۹۶۹: ۸۹؛ مک‌آلپین ۱۹۸۱: ۱۱۲؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۲۲، پانوش ۱۹۹۸: ۲۰؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۵؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۶۱).
(۳) برای دوم شخص، رای جمع در ایلامی هخامنشی نیامده است و بنابر رای جمع numu-n در ایلامی میانه و نهادی-برای جمع numi در ایلامی هخامنشی می‌توان به این صورت بازسازی کرد.
(۴) گریوسوزینی (۱۹۹۸: ۳۳۳؛ ۲۰۰۸: ۳۳) ضمیرهای i-r و i-n را دارای پسوندهای اسمی جاندار r- و بی‌جان n- می‌داند.
5) ir-ma (DB passim); kur-pi Dišú-ni-na-ma (DB 54:62)
6) ap-pi Diš-da-a-ia-u-iš Dišú-ir be-ip-ti-ip (DB 21:1-2); a-nu Dišú-ir tur-na-um-pi (DB 13:39-40)
(۷) راینر (۱۹۶۹: ۸۹) هردو نمونه را خطای دبیر می‌داند. نمونه DB 21:1-2 را به این دلیل که فعل pepti- ←

- دستوره‌های پیشین بر سر نقش رای‌ی i-r هم‌رای‌اند. برخی (گریو ۱۹۷۸: ۲۱، ۲۳؛ هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۷۶۶؛ کربرنیک ۲۰۰۵: ۱۶۶؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۳۱؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۲۴-۳۲۵) به کارکرد نهادی آن نیز اشاره کرده‌اند و برخی (رایتر ۱۹۶۹: ۸۹؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۲۴؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۵) تنها نقش رای‌ی آن را ذکر کرده‌اند. i-r در ایلامی هخامنشی، هرچند با بسامد کمتر، کارکرد نهادی نیز دارد (قس: Irtuwardiya ... Pārs-ip-iki i-r pari-k «ارتوردیه ... او نزد پارسیان رسید»^۱).

- apa-n صورت دیگری است از api-n و ویژه ایلامی هخامنشی (نک: هلک ۱۹۶۹: ۶۶۹؛ هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۷۲؛ کربرنیک ۲۰۰۵: ۱۶۶؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۲۴). با توجه به نمونه‌های زیر، هرچند با بسامد کم، احتمالاً بتوان به صورت api-r نیز، با کارکرد یکسان با api-n، قائل شد^۲. tašup api-r titi-p «گروه را (= به گروه) دروغ گفتند»؛ tašup api-r titu-k-a «گروه را (= به گروه) دروغ گفت» و tašup i zila api-r titu-k-a «گروه را (= به گروه) این چنین دروغ گفت»^۳.

→

«شوریدن» با مفعولی می‌آید که حرف اضافهٔ پسایند ikimar می‌گیرد (مانند Kanbuj(i)ya-ikimar) و نمونهٔ DB 13:39-40 را نتیجهٔ اختلاط با ir می‌داند. اما u-r در ایلامی پیش‌هخامنشی نیز به‌کار رفته است (نک: هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۱۲۴۴، زیر ur) و از سوی دیگر دست‌کم یک نمونهٔ دیگر یعنی Kanbujiya i-r pepti-p «کمبوجیه را (= بر کمبوجیه) شوریدند» (DB 11:32) می‌شناسیم که باز، برخلاف انتظار، مفعول فعل شوریدن نه با ikimar که در حالت رای‌ی به‌کار رفته است. از این‌رو، محتمل است u-r صورت دیگری برای u-n باشد که در قیاس با i-n و i-r به‌کار رفته است (نیز قس: یادداشت مربوط به api-r و api-n).

1) Diš_iir-du-mar-ti-ia ... Diš_ipār-sip-ik-ki ir pa-ri-ik (DB 41:8)

۲) برخی (پیپر ۱۹۵۵: ۷۴-۷۵، ۱۰۲؛ هلک ۱۹۶۹: ۶۶۹؛ هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۷۴) به ضمیر سوم‌شخص رای‌ی جمع api-r نیز قائل شده‌اند و دیگران (گریو ۱۹۷۸: ۲۳؛ گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۱۷؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۵؛ کربرنیک ۲۰۰۵: ۱۶۶؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۳۲؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۲۴) بدان اشاره نکرده‌اند و احتمالاً این صورت را برابر api ir دانسته‌اند.

3) Diš_itaš-šu-īp ap-pi-ir ti-ti-ip (DB 54:62), Diš_itaš-šu-īp Diš_iap-ir ti-tuk-ka₄ (DB 11:29), Diš_itaš-šu-īb-be hi zī-la ap-pi-ir ti-tuk-ka₄ (DB 16:61)

در این سه نمونه، فرض api ir دشوار خواهد بود، چراکه نه دو ضمیر بازگشتی پی‌درپی برای یک مفعول (tašup «گروه») مورد انتظار است و نه صفت اشارهٔ api برای مفعول مذکور. api-r در اینجا باید ضمیر بازگشتی جمع رای‌ی باشد برای اسم جمع tašup و فرض حالت برای / مفعول غیرصریح برای api-r و برابری آن با api (رایتر ۱۹۶۹: ۹۰؛

←

۳.۴.۳. ضمیر ملکی

شمار شخص	مفرد	جمع
اول شخص	-ta(?)	nukami ^۱
دوم شخص	-ni	---
سوم شخص	-e	-ap(i)-e

- ta(?) و -ni، تنها در یک ترکیب به ترتیب در ata-ta (u) «(من) پدرم» و NUMUN-ni «تبارت» به کار رفته‌اند^۲، اما -e، که احتمالاً از ضمیر i (hi, i) مشتق شده (استالپر ۲۰۰۴: ۷۵)، بسیار پربسامد است (مانند «نامش» iš-e؛ «شیره‌اش» mil-e؛ nukami (مانند ترکیب

→

کیتانا ۲۰۱۰: ۴۰، پانوش ۳۴) نیز پذیرفته نیست (قس: api-r zika-n-r(a) «گزارش کننده ایشان» (لفظی: «ایشان را نهاده» (PF 2071:19). آنچه گفته آمد استوارتر و روشن‌تر خواهد شد اگر بتوانیم در زبان ایلامی رفتار فعل titi- «دروغ گفتن» را، در پذیرش مفعول، با فعل tiri- «گفتن» بسنجیم. فعل اخیر معمولاً مفعول برای می‌پذیرد مانند tašup i zila ap tiri-š-a «به گروه چنین گفت» (DB 24:10) و گاه مفعول رایجی مانند tašup api-n tiri-n-t(i) «گروه را (= به گروه) بگویی» (DB 60:74) یا u nu-n turi-ya «من تو را (= به تو) گفتم» (PF 1858:5). (نیز قس: یادداشت بالا برای u-r و u-n).

در مورد u-r و api-r احتمال دیگری نیز، جز اینکه ممکن است در قیاس با i-r و i-n به کار رفته باشند، می‌توان داد. ممکن است، در واقع، اصلاً صورت u-r و api-r به عنوان ضمیرهای مستقل وجود نداشته بوده باشند، بلکه صورت‌های همگون‌شده u-n و api-n، متأثر از همخوان آغازی واژه بعد باشند. قس: همه موارد u-r در ایلامی هخامنشی، که ذکر شد، و پیش‌هخامنشی (نک: هیتس و کخ ۱۹۸۷: ۱۲۴۴) و همه موارد api-r که تنها در ایلامی هخامنشی به کار رفته و ذکر شد، که هر دو معمولاً، به جز چند مورد، پیش از همخوان دندانی به کار رفته‌اند. (۱) nukami نیز ممکن است پیوسته باشد و بتوان به صورت nukami- نشان داد (قس: nika- در

گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۳۴).

(۲) -ni با ضمیر شخصی nu «تو» سنجیدنی است، اما فرض ضمیر ملکی -ta با همین یک شاهد، دشوار است. لذا گاه (کربرنیک ۲۰۰۵: ۱۶۸-۱۶۹) با تردید ذکر شده یا بدان اشاره نشده است (نک: گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۱۸-۱۹، گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۳۴-۳۵).

NUMUN **nukami** «تبار ما»^۱ و -ap(i)-e، مرکب از ضمیر شخصی ap(i) و ضمیر ملکی -e (مانند ترکیب 15 pu-ap(i)-e «۱۵ پسرشان»)^۲.

- ضمیرهای شخصی نیز، در پیوند با حرف اضافه پسایند وابستگی- ملکی -na/i و نیز با پسوندهای صرف اسمی^۳، می‌توانند نقش ضمیر ملکی را بازی کنند (مانند NUMUN u-nina^۴ «تبار من»، irša-r(a) ap(i)-ni «بزرگ ایشان» و lipa-r u-r(i) «خادم من»)^۵.

- ضمیر ملکی و ضمیرهای با کارکرد ملکی (با پسوند اسمی و حرف اضافه پسایند -na/i) پس از اسم خود می‌آیند. موردی مانند u-nina uta-k «کرده من» (DB 58:71) باید متأثر از برابر فارسی باستانش manā kṛtam باشد.

- اگر اسم حرف اضافه پسایند پذیرفته باشد، -e ممکن است پیش یا پس از حرف اضافه پسایند بیاید (مانند punkit-e-ma «در پایانش» و aka-r uk-e «بر کسی» (لفظی: «کسی را، سرش»)^۶).

(۱) استالپر (۲۰۰۴: ۷۵) و کیتانا (۲۰۱۰: ۴۳) nukami را نه ضمیر ملکی مستقل، بلکه در اصل، ضمیر شخصی nuka با پسوند بی‌جان -me می‌دانند (احتمالاً نظر گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۳۴ نیز همین است) که در ترکیب با اسم‌های بی‌جان، مانند ulhi nuka-mi «خانه ما»، پسوند بی‌جان -me پذیرفته و بدین واسطه، نقش ضمیر ملکی را بازی می‌کند. واژه مذکور می‌بایست ضمیر ملکی مستقلی بوده و /mi/ جزء خود واژه باشد چرا که در ترکیب akayaš nukami «همکاران» (PF 1858:6-7) با اسم جاندار نیز به همان صورت آمده است. صورت با پسوند بی‌جان آن می‌بایست *nukami-me بوده باشد، چنان‌که در ترکیب tak-me puhu nikami-me «زندگی فرزندانمان» (Š-I 41A III) (نک: کُنیش ۱۹۶۵: ۹۴) در ایلامی میانه آمده است.

2) Dišú Dišad-da-da (DB 2:3); Dišad-da-da (XPa 3:14); DišNUMUN^{MEŠ}-ni (DB 61:75); hi-še (DB passim); mi-ul-e (DB 8:18); DišNUMUN^{MEŠ} Dišnu-ka₄-mi (DB 3:6); 15 Dišpu-hu ap-pi-e (PF 1373:11)

(۳) برای نمونه‌هایی گویا از این ساخت در ایلامی پیش‌هخامنشی، نک: کیتانا ۲۰۱۰: ۴۳-۴۵؛ تاورنیه ۲۰۱۱ الف: ۳۲۴.

(۴) برای ضمیر اول‌شخص مفرد، صورتی گسترش‌یافته از حرف اضافه پسایند -na/i و به صورت -ni-na به‌کار می‌رود.

5) DišNUMUN^{MEŠ} Dišú-ni-na (DBa 4:9); Dišir-šá-ir-ra ap-pi-ni (DB 25:14); Dišli-ba-ru-ri (DB 25:13)

(۶) برای درستی این تحلیل و پیوستن -e پس از حرف اضافه پسایند -uku، نک: هلک ۱۹۶۲: ۵۴.

7) pu-in-ki-te-ma (DB 30:47); ak-ka₄-ri ug-gi (DB 63:82)

۴.۴.۳. ضمیر بازتابی / انعکاسی

ضمیر بازتابی ایلامی هخامنشی «خود»^۱ با کارکرد هر سه شخص است و یک صرف رایبی را نیز، به صورت tu-n «خود را» نشان می‌دهد (مانند tu-n nuški-š «خود را بپای»). نیز همراه با ضمیر ملکی e- و به صورت tu-e «خودش» (مانند alpi tu-e-ma «در مرگ خودش (= مرگ طبیعی)») برای مفرد؛ و همراه با پسوند جاندار جمع p-، با ضمیر ملکی e- یا حرف اضافهٔ پسایند وابستگی -na/i-، به صورت tu-p-e «خودشان» و tu-p(i)-ni «آن خودشان» برای جمع (همواره در ترکیب GUD tu-p-e-ma یا GUD tu-p(i)-ni-ma «برای گله / رمهٔ خودشان»)^۲ به کار می‌رود.

- همچنین در گل‌نوشته‌های هخامنشی isu(-ta/e) «خودش» واژهٔ دیگری است که کارکرد ضمیر بازتابی دارد و بر فاعل تأکید می‌کند (مانند isu mari-š-ta «خودش گرفته بود» و isu-ta ... maki-š «خودش ... مصرف کرد»)^۳.

۵.۴.۳. موصول

موصول‌های ایلامی هخامنشی بدین قراراند: aka «که، آن‌که، کسی‌که» برای جاندار مفرد، aka-p(e) «که، آنان‌که، کسانی‌که»^۴ برای جاندار جمع و apa «چه، آنچه، چیزی‌که» برای بی‌جان. (به ترتیب مانند ... upi-r-ika aka na-n-r(i) «به سوی او که می‌گوید ...»؛ -ir turna-š- aka-p(e) ... t(i) «کسانی‌که ... او را می‌شناخته‌اند» و apa u ap tiri-ya «آنچه من به ایشان گفتم»^۵. همچنین واژهٔ mur

۱) خاچیکیان (۱۹۹۸: ۳۱)، در پی حدس هُلک (۱۹۶۹: ۶۸۲) و با توجه به du-man-e «از آن خودش، مال خودش» از فعل du- «گرفتن»، احتمال می‌دهد ضمیر بازتابی tu با فعل مذکور مرتبط باشد.

2) du-in nu-iš-gi-iš (DB 55:64); hal-pi du-hi-e-ma (DB 11:33); GUD^{MEŠ} du-pi-e-ma (PF 1955:34); GUD^{MEŠ} du-pi-ni-ma (PF 1959:20)

3) ^{HAL}hi-su mar-ri-iš-da (PF 1986:12); hi-su-da ... ma-ki-iš (PF 1290:6-8)

۴) aka-p(e) ویژهٔ ایلامی نو و هخامنشی است و در ایلامی میانه برای هردو شمار aka به کار می‌رود (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۱۹؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۶).

5) hu-pír-ri-ik-ka₄ ak-ka₄ na-an-ri (DB 18:66); ^{DIS}ak-ka₄-be ... ir tur-na-iš-ti (DB 13:39); ap-pa ^{DIS}ú ap ti-ri-ia (DB 7:16)

«جایی که، آن‌جا که»^۱ نیز به عنوان موصول دری به کار می‌رود (مانند *mur apuka dayavā šip-e* uta-š-t-a «جایی که پیش‌تر پیشکشش را به دیوها کرده بود»^۲).

– در ایلامی هخامنشی *apa* برای جاندار نیز به کار می‌رود^۳ (مانند *nap taya-p(e) apa šari-n(a)* «خدایان دیگری که هستند»^۴).

– در ایلامی هخامنشی موصول ممکن است، متأثر از فارسی باستان، مانند کسرۀ اضافه به کار رود (نک: راینر ۱۹۶۰: ۲۲۴–۲۲۵؛ ۱۹۶۹: ۱۰۰؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۵۸؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۶) (مانند *tašup apa Bābili-p* «گروه بابلیان» یا *Iškunka aka Šaka* «اِشکُنکَه سَکَه‌یی»^۵ به ترتیب برابر فارسی باستان (Skunxa haya Saka و kāra haya Bābiruviya).

– بنابر جمله *anka šarak elma-n-t-a apa amak dayāuš upe apa Dārayavauš sunki mari-š-t-a* «اگر باز می‌اندیشی که "چه (= کدام) است» مردمی که داریوش شاه گرفته است؟»^۶، خاچیکیان (۱۹۹۸: ۲۹) و در پی او، تاورنیه (۲۰۱۱الف: ۳۲۷) قائل به ضمیر پرسشی بی‌جان *apa amak* «چه، کدام» اند^۷.

۶.۴.۳. ضمیر مبهم / نامعین

ضمیرهای مبهم ایلامی هخامنشی بدین قرارند: *aka-r(i)* «کسی، هیچ / هرکس» برای جاندار که با موصول *aka* و پسوند جاندار *-r* ساخته شده و *aški* «چیزی، هیچ / هرچیز» برای بی‌جان که احتمالاً بر عدد *ki* «یک» (هینتس و کخ ۱۹۸۷: ۸۸) ساخته شده یا وام‌واژه از فارسی باستان *cišci* «چیزی» (هلک ۱۹۶۹: ۶۷۰) است (مانند *inna lil-ma-k aka-r(i) aški ...*

(۱) احتمالاً مرتبط با واژه *mur-n* «زمین».

(۲) *mu-ur ap-pu-ka₄ da-a-ma ši-ib-be hu-ud-da-iš-da* (XPh 4b:29-30)

(۳) بر خلاف نظر استالپر (۲۰۰۴: ۷۶)، چنان‌که تاورنیه (۲۰۱۱الف: ۳۲۷) نیز بدان معترض است، کارکرد *apa* به عنوان موصول جاندار، تنها در جایگاه رایبی نیست (قس: نمونه‌ای که برای ضمیر پرسشی در پی می‌آید).

(۴) *ANna-ap da-a-ib-be ap-pa ša-ri-na* (DB 62:78)

(۵) *Diš₄taš-šu-íp ap-pa Diš₄ba-pi-li-íp* (DB 16:62); *Diš₄iš-ku-in-ka₄ ak-ka₄ Diš₄ša-ak-ka₄* (DBk 1-2)

(۶) *an-ka₄ šá-rák el-man-da ap-pa ha-ma-ak Diš₄da-a-ia-u-iš hu-be ap-pa Diš₄da-ri-ia-ma-u-iš Diš₄EŠŠANA mar-ri-iš-da* (DNa 4:31-33)

(۷) خاچیکیان، بر همین بنیان، حدس می‌زند ضمیر پرسشی جاندار که، چه‌کسی، که به کار نرفته، احتمالاً به همین صورت و با *aka* ساخته می‌شده است. کربنیک (۲۰۰۵: ۱۶۸)، علاوه بر پذیرش ضمیر پرسشی مذکور، ضمیرهای *apa* و *aka* را دارای هردو کارکرد موصولی و پرسشی (به ترتیب «کی، چه کسی» و «چه، چه چیزی») دانسته است.

«هیچ‌کس چیزی ... گواهی نداد»). نیز mari-ta «همه» که گاه پسوند جاندار جمع می‌پذیرد و به صورت mari-p-ta می‌آید (مانند dayāuš mari-ta «همه مردم»؛ tašup mari-p-ta «همه گروه»)^۱.
به موارد بالا بایست unra «هر، هریک» معمولاً برای جاندار و lurika «هر، هریک» معمولاً برای جانور و اسم بی‌جان را نیز افزود. (مانند 10 ru-p unra 1 QA «۱۰ مرد، هریک ۱ QA» <شراب>)؛ UDU.NITÁ lurika «برای هر گوسفند». unra ممکن است حرف اضافهٔ پسایند وابستگی -na/i نیز بپذیرد و به صورت unra-na بیاید (مانند 24 ru-p unra-na 4.1/4 «۲۴ مرد از برای هریک ۴/۱»). نیز ممکن است هردو با هم و به صورت lurika unra بیایند (مانند kusukum lurika unra «برای هر قربانگاه»)^۳.

۷.۴.۳. ضمیر بازگشتی

ضمیر اشاره و شخصی می‌تواند در پایان بند و پیش از فعل (معمولاً صرف ۱) بیاید و به ضمیر، اسم یا گروه اسمی که در آغاز بند آمده، بازگردد. چنین ضمیری، که اصطلاحاً ضمیر بازگشتی خوانده می‌شود، با/ بدون حرف اضافهٔ پسایند یا در حالت رایبی (برای ضمیر شخصی) به‌کار رفته و بدین واسطه، نقش نحوی مرجع خود را روشن می‌کند (مانند Kanbuziya Birdiya ir alpi-š «کمبوجیه بردیه را کشت» (لفظی: «کمبوجیه بردیه او را کشت»)^۴ (نک: ۶.۴).

۵.۳. فعل

۱.۵.۳. فعل در ایلامی هخامنشی دارای مقوله‌های زیر است:

- سازه‌های دستوری: ۱. ریشه؛ ۲. ستاک؛ ۳. شناسهٔ فعلی.
- شمار: ۱. مفرد؛ ۲. جمع.
- شخص: ۱. اول شخص؛ ۲. دوم شخص؛ ۳. سوم شخص.

1) ^{DIŠ}ak-ka₄-ri áš-ki ... in-ni li-ul-ma-ak (DB 13:40-41); ^{DIŠ}da-a-ia-ú-iš mar-ri-da (DB 70:9); ^{DIŠ}taš-šu-ip mar-ri-be-ip-da (DB 33:66)

(۲) واحدی است برابر ۹۷/۰ لیتر (هیئتس و کخ ۱۹۸۷: ۴۰۴۰).

3) 10 ^{HAL}LÚ^{MES} ^{HAL}un-ra 1 ^{GIŠ}QA^{MES} (PF 1548:7-8); UDU.NITÁ^{MES} lu-ri-ka₄ (PF 367:10); 24 ^{HAL}LÚ^{MES} ^{HAL}un-ra-na 4.1/4 (PF 1077:4-5); ^{AS}ku-su-ku-um lu-ri-ka₄ un-ra (PF 770:10-12)

4) ^{DIŠ}kán-bu-zí-ia ^{DIŠ}pír-ti-ia ir hal-pi-iš (DB 10:24-25)

- زمان و نمود: ۱. حال و آینده/ نمود ناقص؛ ۲. گذشته/ نمود کامل؛ ۳. فراگذشته.
- وجه: ۱. اخباری؛ ۲. نهی؛ ۳. امر ۴. آرزویی/ خواستاری.
- باب: ۱. متعدی؛ ۲. لازم؛ ۳. معلوم ۴. مجهول.
- گروه صرفی: ۱. صرف فعلی ۲. صرف اسمی.

۱.۱.۵.۳. سازه‌های دستوری:

۱. ریشه کوچک‌ترین سازه دستوری است و ستاک بر/ با آن ساخته می‌شود.
۲. ستاک^۲ می‌تواند برابر با ریشه (ریشه ستاک)، مضاعف یا مرکب باشد. ریشه ستاک معمولاً CVCV (مانند «pari- رفتن، رسیدن»); CVCCV (مانند «turna- دانستن») و با بسامد کمتر، CV (مانند «tu- گرفتن، ستاندن»); VCV (مانند «api- فشردن») است. ستاک مضاعف معمولاً با تکرار همخوانِ هجای نخست ریشه ساخته می‌شود (کیتانا ۲۰۱۰: ۹۵؛ تاورنیه ۲۰۱۱: الف: ۳۲۸)؛ لذا ریشه C₁VC₂V به ستاک مضاعف C₁VC₁C₂V (مانند «pepra->*pepera->pera» «خواندن») تبدیل می‌شود. هر دو ستاک مضاعف و ریشه ستاک در کنار هم به کار می‌روند و تفاوت کارکردی یا معنایی برای آنها شناخته نیست (رایزر ۱۹۶۹: ۷۹؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۹۶).^۳ در این میان، ممکن است یک فعل (مانند «pepti- شوریدن») (قس: «peti-p» «شورشیان»)، تنها با ستاک مضاعف به کار رفته باشد. ستاک مرکب می‌تواند الف) مرکب از اسم و فعل باشد (مانند «kuk-ta» «پادن» > kuk «پناه، حفاظت» و «ta- نهادن») ب) مرکب از دو فعل باشد

(۱) در واقع، فعل ایلامی نه زمان فعل بلکه به طور کلی دو نمود کامل در صرف ۱ و ۲ و نمود ناقص در صرف ۳ را نشان می‌دهد (گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۷۱؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۹۸) که معمولاً به ترتیب برای بیان زمان گذشته و حال/ آینده به کار می‌روند و در فارسی می‌توانند چنین ترجمه شوند (در مورد فراگذشته، نک: ۲.۵.۵.۳).
(۲) ستاک‌های فعلی معمولاً مختوم به واکه‌اند و این واکه ممکن است، برای هر فعل، میان a، i و u در نوسان باشد؛ اما دسته‌بندی ستاک‌ها بر پایه واکه پایانی، که پیپر (۱۹۵۵: ۳۸-۴۰) انجام داده، ضرورتی ندارد چرا که متضمن تمایز زبانی شناخته‌ای نیست (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۳۲).
(۳) کیتانا (۲۰۱۰: ۹۶) به دو مورد استثناء قائل است و مضاعف‌شدگی را عامل تغییر معنی می‌داند: ۱. li- «دادن» < lima- «دادن خواستن» < lilma- «گواهی دادن»؛ ۲. kuti- «آوردن» < *kukuti- < kukti- «پادن». نظر وی پذیرفته نیست، از سویی این شباهت آوایی متضمن هم‌ریشگی نیست و از سوی دیگر — به فرض هم‌ریشگی آنها — دلیلی برای انتساب این تغییر معنایی به مضاعف شدن ریشه ارائه نمی‌شود. تاورنیه (۲۰۱۱: الف: ۳۲۸) معنای کثرت را برای ستاک‌های مضاعف محتمل می‌داند.

(مانند «tau-ma-n.li- یاری رساندن/ دادن» > tau-ma-n- «یاری کردن») ستاک -ma- دار/ ثانویه صرف ۳ از -tau) و li- «دادن، رساندن».

۳. شناسه‌های فعلی دو گروه و برابر با دو گروه صرف فعلی و اسمی اند (نک: ۴.۱.۵.۳).

۲.۱.۵.۳. شمار و شخص: این دو مقوله را شناسه‌های فعلی نشان می‌دهد.

۳.۱.۵.۳. زمان و نمود؛ وجه و باب: این مقوله‌ها را گروه صرفی فعل نشان می‌دهد (نک: ۴.۱.۵.۳). نیز پسوندهای -ti- برای زمان فراگذشته (نک: ۲.۵.۵.۳) و -ni- برای وجه آرزویی (نک: ۳.۳.۵.۳) و ادات نهی anu برای ساخت فعل نهی (نک: ۱.۳.۵.۳) به کار می‌رود که شرح آنها در پی خواهد آمد.

۴.۱.۵.۳. گروه صرفی: فعل در زبان ایلامی دارای یک صرف فعلی (بدون افزونه برای ستاک و با شناسه‌های ویژه نک: ۱.۲.۵.۳) و یک صرف اسمی (با افزونه -k- و -n- برای ستاک و شناسه‌هایی برابر با پسوندهای صرف اسمی، نک: ۲.۲.۵.۳) است. هر فعل تنها محدود به یک گروه نمی‌شود و بیشتر فعل‌ها در بیش از یکی از این سه گروه صرف شده‌اند (استالپر ۲۰۰۴: ۷۸).

۲.۵.۳. صرف فعل: ایلامی هخامنشی دارای دو گروه صرف فعلی (صرف ۱) و صرف اسمی (صرف ۲ و ۳) است و در برخی از صیغه‌های هردو گروه، صرفی موسوم به ثانویه یا -ma- دار می‌پذیرد.

۱.۲.۵.۳. صرف ۱/ صرف فعلی (بر روی ستاک بدون افزونه ساخته می‌شود)

- کاربرد: وجه اخباری؛ نمود کامل و زمان معمولاً گذشته؛ باب معلوم و متعدی و گاه لازم؛ بنابر نظر استالپر (۲۰۰۴: ۸۰) و تاورنیه (۲۰۱۱الف: ۳۲۹) شامل فعل‌های حرکتی و گفتاری.
- شناسه‌های ویژه صرف ۱/ صرف فعلی^۲ را می‌پذیرد که به قرار زیراند:

(۱) برای چگونگی پذیرفتن وجه امر و آرزویی در این صرف، نک: ۳.۵.۳. ۲-۳.
(۲) این شناسه‌ها، به علت فقدان واج /h/ در ایلامی هخامنشی، با ایلامی میانه متفاوت است و در دوم و سوم شخص تمایز مفرد و جمع را نشان نمی‌دهد. برابر این شناسه‌ها در ایلامی میانه به قرار زیر است (استالپر ۲۰۰۴: ۷۹؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۷۳):

شمار شخص	مفرد	جمع
اول شخص	-ø ^۲	-ut ^۱
دوم شخص	*-t	*-t ^۳
سوم شخص	-š	-š

- در این میان شناسه *ut*- بحث‌انگیز بوده است. برای اول شخص جمع نظر پیپر (۱۹۵۵: ۴۵-۴۶) (بدون ذکر گروه صرفی) و برای اول شخص جمع صرف ۱ نظر هلک و دیگران (هلک ۱۹۵۹: ۲، ۱۰-۱۱؛ ۱۹۷۳: ۱۵۱؛ تاکر ۱۹۹۸: ۱۶۵؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۹؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۲۹) است.^۴

شمار شخص	مفرد	جمع
اول شخص	-h	-hu
دوم شخص	-t	-ht
سوم شخص	-š	-hš

(۱) این شناسه و نیز شناسه اول شخص مفرد ممکن است با املائی تاریخی آمده و واج /h/ را در خط نشان دهند (مانند *da-h* و *hu-ud-da-hu-ut*).

(۲) برخی (استالپر ۲۰۰۴: ۷۹؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۳۰) با توجه به مواردی از اول شخص مفرد این صرف مانند *mari-ya, peli-ya* وجود یک شناسه *(?)y-* را، علاوه بر *-ø*، احتمال داده‌اند. /y/ در این مورد بایست همخوان میانجی *-y-* باشد که میان ستاک مختوم به *-i* و افزونه *-a* ایجاد شده است (نیز نک: ۱.۵.۵.۳: پانوش).^۳

(۳) هیچ صورت دوم شخص از این صرف در ایلامی هخامنشی به کار نرفته و شناسه *-t** برای مفرد و جمع دوم شخص در قیاس با ایلامی میانه بازسازی می‌شود (راینر ۱۹۶۹: ۷۶).

(۴) برخی (راینر ۱۹۶۹: ۷۶، ۸۰-۸۱؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۳۴) نه *ut*- بلکه *u-* را، به عنوان صورت ایلامی هخامنشی برابر *hu-* در ایلامی میانه، شناسه اول شخص جمع صرف ۱ می‌دانند. کیتانا (۲۰۱۰: ۱۰۲، پانوش ۸۰) *ut*- را برابر با *ti**-، یعنی شناسه اول شخص جمع و افزونه *ti-* می‌داند. تبارشناسی او به‌ویژه با نمونه‌هایی که این شناسه به نام پیوسته همخوانی معنایی دارد (قس: ۱.۲.۲.۵.۳: فعل جعلی)، اما نمونه‌های دیگر کارکرد معمول افزونه *t(i)*- (برای فراگذشته) را در این صرف نشان نمی‌دهد (نک: ۲.۵.۵.۳) و در این دوره می‌بایست به صورت نوتری از شناسه فعلی تبدیل شده باشد. *ut*-، که ویژه ایلامی هخامنشی است، در دو ساخت دیگر در صرف ۲، یکی در پیوند با فعل، مانند *šinu-k-ut* «آمدن» و یکی در پیوند با اسم، مانند *sunki-p-ut* «شاه بودیم»، به کار می‌رود (نک: ۱.۲.۲.۵.۳). همین کارکرد نسبتاً مشابه این شناسه در صرف ۲، گذشته از شاهدهایی که همواره شناسه *ut*- پذیرفته‌اند و نه *u-*، مؤید درستی نظر پیپر و هلک است.

فعل لازم: *Naširma pari-š* «به نشیرمه رفت»؛ *Māda-p-iki ā-mi zati-š* «نزد مادها، آنجا ماندند»^۱.

فعل متعدی: *šaparakume uta-ut* «بر شتر ایشان را نشاندم»؛ *ziparu-ma api-n pepla* «نبرد کردیم»^۲.

- صرف ۱ می‌تواند از فعل لازم فعل واداری بسازد (مانند *Atamti-p pepta-š* *upi-r(i)* «او ایلامیان را شوراند»^۳) از فعل لازم *peptV* «شوریدن». (قس: *peptu-k-a* شورید) (نک: ۱.۲.۲.۵.۳).

۲.۲.۵.۳. صرف اسمی

صرف ۲ و ۳ را، به ترتیب، با افزونه *-k-* و *-n-* شامل می‌شود^۴ و از این‌رو، صرف اسمی خوانده می‌شود که به جای پذیرفتن شناسه‌های فعلی پسوندهای نشان‌دهنده شخص، جنس و شمار نام (نک: ۱.۳) را می‌پذیرد^۵.

۱.۲.۲.۵.۳. صرف ۲ (با افزونه *-k-* که پس از ستاک قرار می‌گیرد شناخته می‌شود).

- کاربرد: وجه اخباری؟ نمود کامل و زمان گذشته؛ باب مجهول (برای فعل متعدی) و باب لازم.

- شناسه‌های صرف ۲ به قرار زیراند:

1) *Aš-na-āš-ir-ma pa-ri-iš* (DB 42:13); *Dis-ma-da-be-ik-ki ha-mi za-ti-iš* (DB 25:20)

2) *ANŠE.A.AB.BA^{MES}-ma ap-pi-in be-ip-la* (DB 18:68-69); *šá-pár-rák-um-me hu-ud-da-hu-ut* (DB 19:75)

3) *hu-pír-ri Dis^h-tām-ti-ip be-ip-taš* (DB 52:53)

۴) صورت‌های بدون شناسه این دو صرف را، که ستاک با افزونه *-k-* و *-n-* اند، می‌توان ستاک‌ی نو در نظر گرفت و «*-k-* ستاک» و «*-n-* ستاک» نیز خواند.

۵) از این‌رو، سه شخص این صرف به ترتیب گوینده/متکلم، شنونده/مخاطب و دیگری/غایب نیز خوانده می‌شود (نک: رایتر ۱۹۶۹: ۷۷؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۷۷). از آنجا که پسوندهای اسمی اول و دوم شخص جمع را شامل نمی‌شوند، این دو شمار و شخص برای صرف اسمی فعل نیز مورد انتظار نیست. اما شاهد‌های معدودی، به ویژه در ایلامی هخامنشی، تا اندازه‌ای این پیش‌فرض را، دست‌کم در مورد اول‌شخص جمع، به چالش کشیده و موجب اختلاف‌نظرهایی در این مورد شده که شرح آن در پی خواهد آمد.

۶) برای چگونگی پذیرفتن وجه آرزویی در این صرف، نک: ۳.۳.۵.۳.

شمار شخص	مفرد	جمع
اول شخص	-k-ut ^۱	-(p?)-ut
دوم شخص	-k-t	----
سوم شخص	-k	-p

- در این میان، شناسه $-(p?)\text{-ut}$ بحث‌انگیز بوده است.^۲ -ut را، در پیوند با فعل، باید شناسه اول شخص جمع صرف ۱ (نک: ۱.۲.۵.۳) و در پیوند با نام، و به صورت $-(p?)\text{-ut}$ ، شناسه اول شخص جمع صرف ۲ دانست. از سویی، sunki-p-ut «شاه بودیم» دقیقاً هم‌ساخت sunki-k-ut «شاه بودم» (DNA 4:29) (صرف ۲) است، با شمار جمع و از سوی دیگر، نمونه‌هایی که در ساختی مشابه و در پیوند با نام به کار رفته‌اند یعنی inni tituku r(a)-k-ut «دروغزن نبودم» و sunki api-ni-k-ut «شاه ایشان بودم» (به ترتیب، در پیوند با صفت و ضمیر) بی‌گمان در ساختار صرف ۲ قرار می‌گیرند. از این‌رو، احتمالاً شناسه -ut که در صرف ۱ به کار می‌رفته، و با -hu در ایلامی میانه سنجیدنی است، به صرف ۲ و در پیوند با نام و برای ساختن گونه‌ای فعل جعلی یا فعل ربط ماضی گسترش یافته است. فعل لازم: u šinu-k-ut «من آمدم»؛ peptu-k-a kimar u-(i) u-r(i) «او از من روگرداند (= شورید)».^۳

۱) با توجه به صورت معمول -gi-ut در خط، این شناسه گاه (نک: هلک ۱۹۵۹: ۱؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۳۵؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۳۰) به صورت -k-it و گاه (رایزر ۱۹۶۹: ۸۱-۸۲؛ استالپر ۲۰۰۴: ۷۹) به صورت -k-ut آوانویسی شده است. نگارنده، در مقایسه با -ut در اول شخص جمع صرف ۱ و ۲، و واکه $/u/$ که معمولاً در پایان ستاک و پیش از این شناسه، در همین صرف ۲ و احتمالاً متأثر از واکه $/u/$ پس از $/k/$ ایجاد می‌شود (قس: lipu-k-ut-t-a (DB 19:73) و mitu-k-ut-t-a (DB 20:80))، نظر دوم (-k-ut) را ارجح می‌داند.

۲) $-(p?)\text{-ut}$ را در مواردی مانند sunki-p-ut «شاه بودیم» و šal-ut «نژاده بودیم» که به نام پیوسته، پبیر (۱۹۵۵: ۴۵-۴۶) شناسه فعلی اول شخص جمع (بدون ذکر گروه صرفی)؛ هلک (۱۹۵۹: ۲، ۱۰-۱۱) شناسه اول شخص جمع (به ترتیب در صرف ۲ و ۱) و استالپر (۲۰۰۴: ۷۹) برابر با شناسه اول شخص جمع -ut در صرف ۱ و برابر فعل بودن فارسی باستان می‌داند که به نام پیوسته است. کیتانا (۲۰۱۰: ۱۳۴-۱۳۵) نیز همین نظر را دارد، به علاوه که $/u/$ را در آن برابر با افزونه -ti می‌داند. نگارنده، بنابر دلایل مذکور در متن، $-(p?)\text{-ut}$ را در هردو نمونه مورد بحث، شناسه صرف ۲ می‌داند.

3) šū šin-nu-gi-ut (DB 13:41); $\text{hu-pir-ri šū-ik-ki-mar be-ip-tuk-ka}$ (DB 33:59)

فعل مجهول: الف) بدون عامل (= فاعل منطقی): *Birdiya alpi-k-a* «بردییه کشته شد». (ب) با عامل و با حرف اضافهٔ پسایند *ikimar uta-k*: *i apa u-(i)kimar* «این <است> آنچه از سوی من کرده شد»؛ *u-(i)kimaraptiri-k-a* «از سوی من به ایشان گفته شد»^۱.
 فعل جعلی (در پیوند با نام): الف) با اسم: *nuku sunki-p-ut* «ما شاه بودیم / بوده‌ایم»؛
innu tituku-r(a)- (ب) با صفت: *innu tituku-r(a)-* «این *k-ut* «دروغزن نبودم / نبوده‌ام». (پ) با ضمیر: *innu tituku-r(a)-* «این مردمانی <ند> که من شاه ایشان بودم / بوده‌ام»^۲.
 ۲.۲.۲.۵.۳ صرف ۳ (با افزونهٔ -n- که پس از ستاک قرار می‌گیرد شناخته می‌شود)
 - کاربرد: وجه اخباری^۴؛ نمود ناقص و زمان حال و آینده؛ هردو باب لازم و متعدی و نیز باب معلوم (برای فعل متعدی)^۵.

1) *DISpír-ti-ia hal-pi-ka₄* (DB 10:25); *hi ap-pa DISú-ik-ki-mar hu-ud-da-ak* (DB 15:55); *DISú-ik-ki-mar ap ti-ri-ik-ka₄* (DB 8:19)

۲) علاوه بر *-(p?)-ut*، شناسهٔ *-k-ut* نیز، در پیوند با نام و برای ساختن گونه‌ای فعل جعلی یا در نقش فعل ربط ماضی، به‌کار می‌رود. نظر کیتانا، مبنی بر *-(ut > -ti + u)*، که پیش‌تر بدان اشاره شد، با این موارد همخوانی معنایی دارد. گفتنی است این دو شناسه، در پیوند با نام، معمولاً برابر فعل‌های فارسی باستان، به‌ترتیب، *amahi* «هستم» (DB 3:6; 4:8) و *ami* «هستم» (DNa: 4:29) یا *āham* «بودم» (DB 63:79-80, 80; XPh 3:12) آمده‌اند، یعنی فعل ایلامی یکسان برای دو زمان حال و گذشتهٔ فارسی باستان. این فعل یکسان را نگارنده، به‌ترتیب، نه «هستم» و «هستم» (استالپر ۲۰۰۴: ۷۹)، بلکه «بودیم» و «بودم» ترجمه می‌کند؛ چرا که فعل‌های صرف ۲ زمان گذشته را نشان می‌دهند و برابری فارسی باستان نیز در هردو زمان، و نه فقط زمان حال، آمده‌اند. از سوی دیگر، چون صرف ۱ نیز زمان گذشته را نشان می‌دهد، قائل شدن زمان گذشته برای فعل‌های مورد بحث، حتی در صورت تعلق آنها به صرف ۱ نیز، استوار است.

3) *DISnu-ku DISÉŠŠANA-ip-ú-ut* (DB 4:8); *šá-áš-šá-da ka₄-ra-da-la-ri DISšá-lu-ú-ut* (DB 3:6); *in-ni ti-tuk-kur-ra-gi-ud* (DB 63:79-80); *hi ASda-a-ia-ma ak-ka₄-be-na DISú DISÉŠŠANA ap-pi-ni-gi-ud* (XPh 3:11-12)

۴) برای چگونگی پذیرفتن وجه نهی در این صرف، نک: ۱.۳.۵.۳.
 ۵) فعل مجهول ایلامی تنها در زمان گذشته (صرف ۲) نمایان می‌شود (خاچیکیان ۱۹۹۸: ۳۸) و هیچ نمونهٔ روشنی که نشان‌دهندهٔ باب مجهول در صرف ۳ باشد شناخته نیست (هلک ۱۹۵۹: ۱۵)، اما گریوسوزینی و راش (۱۹۸۷: ۳۴؛ گریوسوزینی ۱۹۹۴: ۵۸؛ ۱۹۹۸: ۳۳۳) هردو صرف اسمی را در اصل مجهول می‌دانند. نیز قس: هلک (۱۹۶۵: ۱۲۱-۱۲۲) که مصدرهای صرف ۳ را دارای معنی مجهول نیز می‌داند و نظر هینکلمن (۲۰۰۸: ۱۸۲-۲۰۷) در مورد واژهٔ بحث‌انگیز *la-an* (DBa 1) که، بنابر استدلالی مفصل، از فعل *la/i-* «پیشکش کردن، فرستادن» در صرف ۳ دانسته و به «فرستاده‌شونده» ترجمه کرده است.

- شناسه‌های صرف ۳ به قرار زیرند^۱:

شمار شخص	مفرد	جمع
اول شخص	-n-k	-n-un
دوم شخص	-n-t	----
سوم شخص	-n-r	-n-p

- در این میان، شناسه^۲ -n-un بحث‌انگیز بوده است. هُلک (۱۹۵۹: ۱، ۱۶، ۱۸) -n-un را در مواردی مانند «می‌گوییم» (DB 3:5-6; DBa 3:7) و «می‌کنیم» (DB passim) به درستی شناسه^۳ اول شخص جمع صرف ۳ در ایلامی هخامنشی دانسته و در جای دیگر (همو ۱۹۷۳: ۱۵۱) این شناسه را با فعل‌های ایلامی میانه^۴ *turu-n-un-ki*

(۱) در ایلامی میانه، شناسه‌های صرف اسمی یکی است و اختلاف آنها تنها در افزونه^۵ -k- و -n-، به ترتیب برای صرف ۲ و ۳، است (استالپر ۲۰۰۴: ۷۸؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۳۰-۳۳۱).

شمار شخص	صرف ۲		صرف ۳	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اول شخص	*-k-k		-n-k	
دوم شخص	*-k-t		-n-t	
سوم شخص	-k-r	-k-p	-n-r	-n-p

(۲) به بیان روشن‌تر -n-un شناسه و -n- افزونه صرف ۳ است.

(۳) هُلک (۱۹۵۹: ۱۶) *upa* را اداتی با نقش پیشنهادی می‌داند و هیئتس و کخ (۱۹۸۷: ۶۷۶) ادات پایانی برای نقل قول مستقیم، تاکر (۱۹۹۸: ۱۷۷، پانوش ۲۳) این فعل را، که در بیستون در الگوی *šī-in-nu-ip šā-pár-rák-* *um-me hu-ut-ti-nu-un-ú-ba* می‌آید، با شمار مفرد آن (*hu-ut-ti-man-ra*)، که دقیقاً در الگویی مشابه به کار رفته، می‌سنجد و با توجه به اینکه وجود *upa* به عنوان ادات، جز در این قالب، شناخته نیست، احتمال می‌دهد که *-ba* در اینجا برابر جمع -r- در شمار مفرد آن باشد. اما چنان‌که خود او نیز می‌گوید، در این صورت نیز با پسوند/شناسه‌ای نامتعارف روبه‌رو خواهیم بود که انتظار ما را برای رسیدن به صورت متعارف *-n-p* برآورده نمی‌کند. از این‌رو، هرچند انتقاد تاکر کاملاً چالش‌برانگیز است، به نظر می‌رسد هنوز ادات دانستن *upa* یا دست‌کم مستقل بودنش از فعل پیش از آن، و فرض *uti-n-un* پذیرفتنی‌تر است.

«می‌گوییم» و *hi-n-unka* «خواهیم داشت/ ساخت»، در برابر شمار مفرد *turu-n-ka* و *he-n-ka* سنجیده است.^۱

فعل لازم: *u Šatrita NUMUN Vakištra-na ni-ma-n-k(i)* «من شترپنه از تبار وکشتره‌ام».^۲
فعل متعدی: ... *anka i zila elma-n-t(i)* «اگر این چنین می‌پنداری...»؛ *Dārayavauš nuku NUMUN Akamanišiya tiri-ma-n-*؛ ... *sunki na-n-r(i)* «داریوش شاه می‌گوید...»؛ *un*: «ما خود را تبار هخامنشی می‌خوانیم».^۳

۳.۲.۵.۳. صرف *ma-* دار/ ثانویه (با فعل کمکی *ma-* بازشناخته می‌شود)

در هر سه صرف به‌کار رفته^۴ و پس از ستاک و پیش از افزونه‌های *-k-* و *-n-* (در صرف ۲ و ۳) می‌آید.^۵ همواره بر سر کارکرد معنایی یا دستوری صرف ثانویه گفت‌وگو بوده است و تکریری-دیرشی، نشان‌دهنده تکرار فعل یا انجام آن در یک دوره زمانی (کمرن ۱۹۴۸: ۴۷؛ لا با ۱۹۵۱: ۳۶؛ هلک ۱۹۵۹: ۱۳-۱۵، ۱۸؛ ۱۹۶۵: ۱۲۱؛ مک‌آلپین ۱۹۸۱: ۷۱، ۱۲۱-۱۲۲)؛ نشان‌دهنده خواست، قصد و اعلام (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۳۶-۳۸؛ گریوسوزینی و دیگران ۱۹۹۳: همه‌جا؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۸۷-۸۹)؛ احتمالاً نشان‌دهنده تغییر وضعیت (خاچیکیان ۱۹۹۸: ۳۶)؛ واداری و

۱) در مورد این دو فعل ایلامی هخامنشی، برخی (مک‌آلپین ۱۹۸۱: ۷۹؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۳۶؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۰۷-۱۰۸) همین نظر را پذیرفته‌اند و گاه منتقدانی نیز داشته، اما باتوجه به شاهدهای یادشده تلاش ایشان در توجیه این دو فعل با تصحیح‌های **tirimanut* (پیپر ۱۹۵۵: ۴۷) و *uttinunp* و *tirinunp** (راینر ۱۹۶۹: ۸۹) یا فرض فعل کمکی *-nu* با معنی «توانستن» (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۳۶-۳۸؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۸۷-۸۹) را نمی‌توان پذیرفت. به‌ویژه که علاوه بر شاهد کتیبه‌ای مذکور (*tiri-ma-n-un*)، هلک (۱۹۷۳: ۱۵۱: پ. ۱۰) به نمونه مشابه *hapimanun* در گل‌نوشته‌ای منتشر نشده از تخت‌جمشید نیز اشاره می‌کند.

2) $DIŠ_4 DIŠ_4 šá-at-tar-ri-da DIŠ NUMUN^{MES} DIŠ ma-ak-iš-tar-ra-na ni-ma-an-ki$ (DB 24:10-11)

3) $an-ka_4 hi zí-la el-ma-in-ti$ (DB 55:65); $DIŠ da-ri-ia-ma-u-iš DIŠ EŠŠANA na-an-ri$ (DB *passim*); $DIŠ nu-ku DIŠ NUMUN^{MES} DIŠ ha-ak-ka_4-man-nu-iš-ši-ia ti-ri-ma-nu-un$ (DBa 3:6-7)

۴) معمولاً صرف *ma-* دار برای هر سه صرف به‌ترتیب با *Im*، *Im* و *III_m* نشان داده می‌شود.

۵) در ایلامی میانه و نو، پس از افزونه *-k-* و *-n-* و پسوند جاندار *-r-* نیز می‌آید (نک: خاچیکیان ۱۹۹۸: ۳۶؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۰).

متعدی (کیتانا ۲۰۱۰: ۱۲۵-۱۲۶) دانسته شده است.^۱ فعل‌های -ma-دار در صیغه‌های زیر در ایلامی هخامنشی به کار رفته است:^۲

شمار شخص	صرف ۱ ثانویه / Im	صرف ۲ ثانویه / IIIm		صرف ۳ ثانویه / IIIIm	
	مفرد	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اول شخص	-ma-∅			-ma-n-k	-ma-n-un
سوم شخص	-ma-š	-ma-k	-ma-p	-ma-n-r	-ma-n-p

مانند elt-e ki tu-ma «یک چشمش را گرفتم (= کندم)»؛ tašup apa peti-p u-nina inni tiri-ma-n-p(i) «گروه شورشیان که خود را از من نمی‌خوانند».^۳

۳.۵.۳. وجه‌های نهی، امر و آرزویی

۱.۳.۵.۳. نهی: از فعل صرف^۴ با ادات نهی^۵ anu، که معمولاً در آغاز جمله می‌آید، ساخته می‌شود؛ مانند (i) elma-n-r(i) tituk-me uri-n-r-a inni upi-r(i) anu ... «مبادا ... او باور نکند و دروغ پندارد».^۶

(۱) محتمل است که این صرف کارکرد ویژه‌ای نیز در ترجمه فعل‌های فارسی باستان داشته بوده باشد، چرا که معمولاً صرف IIIIm برابر فعل‌های مضارع فارسی باستان می‌آید، درحالی‌که فعل‌های التزامی در معنی آینده با صرف ۳ بدون -ma- ترجمه شده‌اند (نک: مک‌آلپین ۱۹۸۱: ۷۱؛ تاکر ۱۹۹۸: ۱۸۸-۱۹۲).

(۲) در این میان، صرف Im تنها برای فعل tu- «گرفتن، دریافت کردن» به کار رفته است (استالپر ۲۰۰۴: ۸۰).
3) el-te ki du-ma (DB 32:55-56); DIŠtaš-šū-íp ap-pa DIŠbe-ti-íp DIŠú-ni-na in-ni ti-ri-man-pi (DB 29:39)

(۴) خاچیکان (۱۹۹۸: ۳۸) می‌گوید گاه ممکن است با صرف ۱ نیز فعل نهی ساخته شود، اما نمونه‌ای ذکر نمی‌کند.
(۵) در ایلامی پیش‌هخامنشی ani است. محتمل است تلفظ ایلامی هخامنشی آن نیز با /i/ باشد (قس: ۲.۲: نشانه Cu).

(۶) جمله شرطی نیز به همین شیوه و با anka «اگر» ساخته می‌شود. فعل نهی و فعل جمله شرطی در ایلامی صرف جداگانه‌ای ندارد، اما در فارسی با فعل التزامی ترجمه می‌شوند (مانند «اگر پنهان کنی» یا «مبادا بشناسند»). نیز برای فهرستی از فعل‌های نهی ایلامی هخامنشی کتیبه‌ای/شاهی و برابرهای فارسی باستان التزامی، تمنایی و انشایی آن، نک: تاکر ۱۹۹۸: ۱۸۱.

7) a-nu ... hu-pír-ri in-ni u-ri-in-ra tí-ut-ki-me el-man-ri (DB 58:71-72)

۲.۳.۵.۳. امر: تنها برای دوم‌شخص^۱ به‌کار می‌رود و در ایلامی هخامنشی^۲ برابر است با الف) صورت ستاکی بدون شناسه برای امر فعل لازم (مفرد)؛ ب) سوم‌شخص مفرد از صرف^۱ یا به عبارت دیگر [شناسه^۳ -š + ستاک] برای امر فعل متعدی (مفرد و جمع) و لازم (جمع)؛ مانند *mite ... upi-p(e) alpi-š* «پیش رو! ... او را درهم‌شکن!»؛ *mite-š Vivāna ir alpi-š* «پیش روید و یوانه را بکشید!»؛ *up(e) uri-š* «آن را باور دار!»^۴.

۳.۳.۵.۳. آرزویی/خواستاری: از پیوستن ادات آرزویی ساز *-ni*^۵ به صیغه‌های صرف^۱ و ۲ ساخته می‌شود؛ مانند *mit-ki-ni tašup apa peti-p ... upi-p(e) alpi-š-ni* «باشد که پیش رود <و> گروه شورشیان... را باشد که درهم‌شکند!»^۶.

۴.۵.۳. فعل «بودن»

ایلامی هخامنشی دارای دو فعل بودن یعنی *-ni* و *-šar/nV*^۷ است که می‌توانند به‌عنوان فعل ربط در پیوند دادن نهاد و گزاره به‌کار روند و صرف آن گاه، در مقایسه با فعل‌های

۱) والا (۱۹۹۴: ۲۶۶) باتوجه به فعل *iddu* (> *in du*) امر سوم‌شخص را نیز برای ستاک بدون شناسه احتمال می‌دهد.

۲) در ایلامی میانه فعل امر برابر است با دوم‌شخص مفرد و جمع از صرف^۱ برای امر مفرد و جمع. مانند *hap-t* «بشنو(ید)»، *huta-ht* «بکن(ید)» (رایتر ۱۹۶۹: ۸۲؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۳۸؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۱۸؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۳۲).

۳) این دو دسته به‌ترتیب برای شمار مفرد و برای هردو شمار مفرد و جمع (پیپر ۱۹۵۵: ۵۵؛ رایتر ۱۹۶۹: ۸۲) برای فعل‌های لازم و هردو فعل لازم و متعدی (خاچیکیان ۱۹۹۸: ۳۸؛ کربرنیک ۲۰۰۵: ۱۷۶؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۱۸) دانسته شده است. تفسیر دیگر (استالپر ۲۰۰۴: ۸۱؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۳۲) می‌گوید: فعل امر ایلامی هخامنشی برابر است با سوم‌شخص مفرد از صرف^۱ که در بندهای موازی، اگر فعل امر نخست فعل لازم باشد، به‌صورت ستاکی و بی‌شناسه می‌آید. در مورد فعل امر بی‌شناسه، در دو نظر نخست، به‌ترتیب باب لازم و شمار مفرد فعل مفعول مانده (قس *uri-š* و *mite-š* در شاهد‌های بالا) و حکم استالپر نیز در مورد شمار جمع فعل لازم صادق نیست (قس: *mite-š* در شاهد‌های بالا).

۴) *mi-te ... hu-pi-be hal-pi-iš* (DB 29:39); *mi-te-iš^{Dis}mi-ma-na ir hal-pi-iš* (DB 45:22-23); *hu-uh-be u-ri-iš* (DB 56:67)

۵) در ایلامی میانه، *-ni/a* و *-li* و در ایلامی کهن، *-li* به‌کار می‌رود (رایتر ۱۹۶۹: ۸۰؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۸۰). کیتانا (۲۰۱۰: ۱۲۰) احتمال می‌دهد ادات آرزویی ساز *-ni* با فعل *-ni* «بودن» ارتباط ریشه‌ای داشته باشد.

۶) *mi-ut-ki-ni^{Dis}taš-šu-ip ap-pa^{Dis}be-ti-ip ... hu-pi-be hal-pi-iš-ni* (DB 38:81-82)

۷) وجود دو صورت *-šari* و *-šaru/i* شاید نتیجه ناغلطان بودن همخوان لثوی */t/* باشد (خاچیکیان ۱۹۹۸: ۴۰).

دیگر، ناهمخوان است. در ایلامی هخامنشی تمایلی کلی به آمدن فعلِ بودن، به‌جای پایانه‌های جاندار، به‌عنوان فعل ربط وجود دارد (خاچیکیان ۱۹۹۸: ۳۸-۴۰).

ni- مانند *irtāvā ni-n-t(a)* «رستگار هستی» (قس: ۲.۲.۲.۵.۳)؛ *ITI-na 25½ ŠE.BAR api-* **ma ni-ma-k** «ماهانه ۱/۲. ۲۵ جو برای ایشان بود»^۱. (قس: ۱.۲.۲.۵.۳ و ۳.۲.۵.۳).
šarV- و **šanV-** مانند *kuš u Bābili šanu-k-ut* «تا من به بابل بودم [این مردم بر من شوریدند]»؛ *nu sunki aka mešin šani-k-t(i) ...* «تو! شاهی که از این پس بودی (= باشی)!» [از دروغ، سخت خود را بپای!]. (برای دو نمونهٔ اخیر قس: ۱.۲.۲.۵.۳)؛ **nap taya-p apa šari-** «خدایان دیگری که هستند»^۲ (قس: ۲.۲.۲.۵.۳ (۹)).

۵.۵.۳. افزونه‌های فعلی **-a** و **-ti**

۱.۵.۵.۳. **-a**: به پایان همهٔ صورت‌های فعلی می‌پیوندد و حرف ربطی است که جملهٔ پیرو را نشان می‌دهد یا دو فعل معطوف را به هم پیوند می‌دهد (استالپر ۲۰۰۴: ۸۱-۸۲؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۳۷-۱۳۹؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۳۳).^۴ در این دو کارکرد می‌توان آن را، به‌ترتیب، «که» و «و» ترجمه کرد (نیز نک: ۸.۴ و ۲.۹.۴). مانند *22 nan ITI Viyakanaš-na pir-k-a i mari-* «روز ۲۲ ماه و یک‌گنش گذشته بود که این‌چنین نبرد کردند»؛ *zila šaparakume uta-š k-a rapa-k-a u-(i)ki tinki-k*: «گرفته شد و دریند شد و نزد من فرستاده شد»^۵.

1) *ir-da-ma ni-in-da* (XPh 4d:40); ^{AN}ITI^{MES}-na 25½ ŠE.BAR^{MES} ap-pu(!)-ma ni-ma-ak (PFa 8:15-16)

2) *ku-iš* ^{DIŠ}ú ^{AŠ}ba-pi-li ša-nu-gi-ut (DB 21:2); ^{DIŠ}nu ^{DIŠ}nu ^{DIŠ}EŠŠANA ^{DIŠ}ak-ka₄ me-iš-ši-in ša-ni-ik-ti (DB

55:63-64); ^{AN}na-ap da-a-ib-be ap-pa ša-ri-na (DB 62:78)

۳) در اول‌شخص مفرد، صرف فعلی/ صرف ۱، که شناسه صفر است، اگر ستاک مختوم به **-i-** باشد، افزونهٔ مذکور می‌تواند به صورت **-ya** ظاهر شود. چند فعل در ایلامی هخامنشی، در پایان بند و جایی که نباید، این افزونهٔ **-ya** را پذیرفته‌اند. این رخداد ممکن است فرایندی قیاسی باشد که متأثر از افزونهٔ **-a** پس از فعل‌های مختوم به **-i-** ایجاد شده باشد (راینر ۱۹۶۹: ۸۱).

۴) برخی بر کارکرد نخست (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۲۵، ۴۰؛ والا ۱۹۹۴: ۲۷۲) یا کارکرد دوم (هلک ۱۹۵۹: ۵-۶) تأکید کرده‌اند. هیتس و کخ (۱۹۸۷: همه‌جا)، چنان‌که از ترجمهٔ ایشان از فعل‌های با افزونهٔ **-a** برمی‌آید، آن را افزونه‌ای برای فراگذشته انگاشته‌اند. فرض اخیر به‌هیچ‌روی پذیرفتنی نیست.

5) *22* ^{AN}na-an ^{AN}ITI^{MES} ^{AN}mi-ia-kán-na-iš-na pi-ir-ka₄ hi zi-la ša-pár-rák-um-me hu-ud-da-iš (DB 35:72-73); *mar-ri-ka₄ ráb-ba-ka₄* ^{DIŠ}ú-ik-ki tin-gi-ik (DB 17:65)

۲.۵.۵.۳. *-ti*: به پایان فعل صرف ۱ و ۲، به ویژه سوم شخص از صرف ۱، می‌پیوندد و می‌تواند با پذیرفتن افزونه *-a* به صورت *-t-a* ($> -ti + -a$)^۱ نیز بیاید. فعلی که این افزونه را پذیرفته در گل‌نوشته‌های هخامنشی معمولاً در پایان متن و در کتیبه‌های هخامنشی معمولاً در پایان جمله پیرو می‌آید و زمانی پیش از زمان فعل اصلی جمله، که معمولاً ماضی است، را نشان می‌دهد. لذا می‌توان آن را پسوندی برای فعل فراگذشته^۲ دانست^۳ (هیئتس و کخ ۱۹۸۷: همه‌جا؛ گریوسوزینی ۲۰۰۸: ۷۴؛ تاورنیه ۲۰۱۱ الف: ۳۳۳). (مانند *apa Gamāta aka maguš sari-š-t-a* «من پرستشگاه خدایان را ساختم» که گوماته مغ ویران کرده بود»؛ *dayāuš i apa u-nina tiri-š-t-a* «این مردمی <اند> که خود را از آن من خوانده‌اند»)^۴.

۶.۵.۳. مشتقات فعلی

۱.۶.۵.۳. **صفت فاعلی**: از پیوستن پسوندهای اسمی جاندار *-r* (برای مفرد) و *-p* (برای جمع) به ستاک صرف ۱^۵ و با بسامد کمتر، صرف ۳ ساخته می‌شود و اگر صفت فاعلی متعددی باشد می‌تواند مانند فعل مفعول بپذیرد یا به صورت صفت فاعلی مرکب بلافاصله پس از مفعول خود بیاید. مورد اخیر می‌تواند کارکرد اسمی داشته باشد. از صرف ۱^۶: *tipi i ... apa u tali-r(a)* «این کتیبه ... که من نویسنده^۷ <اش بودم>»

(۱) اشتباه نشود با افزونه/ادات تأکید(؟) *-ta* که پس از نام می‌آید. هرچند کربرنیک (۲۰۰۵: ۱۷۹-۱۸۰) احتمال می‌دهد هم‌ریشه باشند.

(۲) فعلی که در اینجا فراگذشته خوانده شده است، در فارسی می‌تواند با ماضی نقلی و ماضی بعید ترجمه شود.
(۳) هرچند افزونه *-ti* بسیار مورد بحث بوده، حکم فوق (نشانه فراگذشته)، چنان‌که در شاهد‌های بالا پیداست، از سویی به‌سختی می‌تواند مورد تردید قرار گیرد و از سوی دیگر معمولاً نظرهای دیگر (برای فهرستی از این نظرها، نک: رایبر ۱۹۶۹: ۸۱؛ خاچیکیان ۱۹۹۸: ۵۱-۵۳؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۲) را نیز در برمی‌گیرد.

(۴) *ap-pa^{DIS} kam-ma-ad-da ak-ka^{DIS} ma-ku-iš sa-ri-iš-da* (DB 14:48-49); *DIS^{DIS} da-a-ia-u-iš hi ap-pa^{DIS} ū-ni-na ti-ri-iš-ti* (DB 6:9-10)

(۵) در دستوره‌های دیگر، صرف اسمی ۴ (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۳۳-۳۵؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۱۰) و اسم‌عامل (گریوسوزینی ۱۹۹۴: ۹؛ ۱۹۹۸: ۳۳۳؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۱؛ تاورنیه ۲۰۱۱ الف: ۳۲۲) نیز خوانده شده است.

(۶) برای برخی نمونه‌های دیگر که در گل‌نوشته‌های ایلامی آمده است، نک: هلک ۱۹۶۵: ۱۲۳-۱۲۴.

(۷) *uta-r(a)* نیز در ترکیب‌هایی مانند *apa u uta-r(a)* «آنچه من کننده <اش بودم> (= آنچه من کردم)» (*XPa*) 13-14(3) نیز باید هم‌ساخت با نمونه مذکور باشد و فرض ضمیر پیوسته بودن *-r(a)* در آن (نک: اسکالموسکی ۱۹۷۶: ۲۱۹-۲۲۵) پذیرفته نیست. این ضمیر به صورت *ir* و پیش از فعل می‌آید و نه پس از آن (در این مورد، نک: گریو ۱۹۷۳: ۱۲۴-۱۲۵).

(> tali «نوشتن»؛ muši-n.uti-p «حساب‌کنندگان، آمارگران»^۱ (> muši-n «حساب، آمار» و ut-a «کردن»)^۲. از صرف ۳: ru-r(a) tite-n-r(a) «مرد دروغزن» (> titi- «دروغ گفتن»). tipi- me.sapi-man-p(a) «نسخه‌برداران، متن‌رونویسان» (> tipi-me «متن، نوشته»، -sapi «رونویسی کردن»)^۳.

۲.۶.۵.۳. صفت مفعولی: برابر است با صورت بدون شناسه صرف ۲ یا به بیان دیگر ستاکی که افزونه -k- پذیرفته باشد. صفت مفعولی می‌تواند پسوند جاندار نیز بپذیرد و معمولاً با و بدون پسوند جاندار، به ترتیب، به عنوان اسم جاندار و بی‌جان نیز به کار می‌رود (مانند u- nina uta-k «کرده (= کار) من» (> uta «کردن»؛ (> katu-k-r(a) «زنده»^۵ (> katV «زیستن»)^۶. ۳.۶.۵.۳. مصدر: برابر است با صورت صرف‌نشده (بدون شناسه) صرف ۱ و ۳. یا به عبارت دیگر برابر با ستاک خام و ستاکی که افزونه صرف ۳ n(a)- پذیرفته است.^۷ مصدر می‌تواند نقش الف) فعل غیرشخصی که با فعل معطوف بعد از خود تفسیر می‌شود و ب) نقش اسم مصدر را ایفا کند^۸ (هَلْک ۱۹۶۵: ۱۲۱؛ گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۳۴؛ تاکر ۱۹۹۸: ۱۷۸؛ استالپر ۲۰۰۴: ۸۱؛ تاورنیه ۲۰۱۱الف: ۳۳۲) (مانند A-ma puta-na A i-ma šasa-k

۱) توجه شود که صفت فاعلی جمع از صرف ۱ با فعل سوم شخص جمع صرف ۲ صورت یکسانی دارد.

2) ^{AS}tup-pi hi ... ap-pa ^{DIS}u tal-li-ra (DB 65:84-85); mu-iš-ši-in-hu-ut-ti-ip (PT 22:24-25)

3) ^{DIS}LÜ^{MES}-ir-ra ti-te-in-ra (DB 55:64); ^{DIS}tup-pi-me-sa-pi-man-ba (PF 1137: 5-6)

۴) توجه شود که صفت مفعولی بدون پسوند جاندار با فعل سوم شخص مفرد صرف ۲ صورت یکسانی دارد.

۵) صفت مفعولی‌ای که بر فعل لازم ساخته شود دارای معنی فاعلی است.

6) ^{DIS}u-ni-na hu-ud-da-ak (DB 58:71); ka-tuk-ra (XPh 4d:45)

۷) برخی (گریوسوزینی و راش ۱۹۸۷: ۴۱؛ کیتانا ۲۰۱۰: ۱۱۸) قائل به پسوند -na شده‌اند که مصدر هدف می‌سازد و احتمال می‌دهند مرکب از پسوند آرزویی -ni- و افزونه -a- (نک: ۱.۵.۵.۳) باشد. فرض پسوند جداگانه -na- با کارکرد مذکور توجه‌پذیر نیست، زیرا این مصدر همیشه نمی‌تواند مصدر هدف فرض شود (قس: puta-na در شاهد‌های ذکر شده) و مصدر مختوم به -n- نیز داریم و از سوی دیگر ستاک خام نیز نقش مصدری دارد. لذا بهتر است آن را برابر افزونه -n- صرف ۳ بدانیم و مصدر ایلامی را به طور کلی برابر با فعل صرف‌نشده صرف ۱ و ۳ بدانیم.
۸) هَلْک (۱۹۶۵: ۱۲۱-۱۲۲) مصدرهای مذکور را علاوه بر معلوم، دارای کارکرد مصدر مجهول نیز می‌داند. با توجه به ساختار معلوم صرف ۱ و ۳، پذیرفتن این نظر دشوار است. به‌ویژه که معلوم دانستن نمونه‌هایی که هَلْک می‌آورد (مانند ud-da «ساخته شدن»؛ tal-li-ma-na «نوشته شدن») ناهمخوانی‌ای با متن ندارد.

«در آب گریخته و در آب برده شد»؛ Kanbuziya alpi tu-e-ma alpi-k «کمبوجیه در مردن خودش (= به مرگ طبیعی) مرد»¹.

۴.۶.۵.۳. اسم: پسوند صرف اسمی بی‌جان -me می‌تواند، در پیوند با فعل، اسم بسازد (مانند tit-ki-me «دروغ» (>titi «دروغ گفتن»)).

برابر انگلیسی برخی از اصطلاحات فنی که برابر فارسی آن ممکن است برای خواننده ابهام‌زا باشد:

iterative-durative: تکریری-دیرشی	optative: آرزویی/خواستاری
minimal pair: جفت کمینه	phonetics: آواشناسی
gender: جنس	glide: آوای غلتان
present: حال	future: آینده
case: حالت	indicative: اخباری
preposition: حرف اضافه پیشایند	particle: ادات
postposition: حرف اضافه پسایند	negative particle: ادات نفی
conjunction: حرف ربط	prohibitive particle: ادات نهی
delocutive: دیگری/غایب	noun: اسم
root: ریشه	agent noun: اسم‌عامل
root-stem: ریشه‌ستاک	abstract noun: اسم معنی
agglutinative language: زبان پیوندی	imperative: امر
tense: زمان	ideogram: اندیشه‌نگار
grammatical constituents: سازه‌های دستوری	Proto-Elamite: ایلامی آغازی
stem: ستاک	Linear Elamite: ایلامی نگاشتی
compound stem: ستاک مرکب	voice: باب
reduplicated stem: ستاک مضاعف	voiceless stop/ plosive: بندشی بی‌واک
tense: سخت	voiced stop/ plosive: بندشی واکنار
determinative: سرده‌نشان	nominal suffix: پسوند اسمی
lax: سست	proto-cuneiform: پیش‌میخی
person: شخص	cohortative: پیشنهادی

1) ^{AS}A^{MES}-ma pu-ud-da-na ^{AS}A^{MES} hi-ma šá-sa-ak (DB 19:78); ^{DIS}kán-bu-zí-ia hal-pi du-hi-e-ma hal-pi-ik (DB 11:32-33)

locutive: گوینده/ متکلم:	number: شمار:
intransitive: لازم:	verbal ending: شناسه فعلی:
alveolar: لثوی:	allocutive: شنونده/ مخاطب:
transitive: متعدی:	morphology: صرف:
passive: مجهول:	verbal conjugation: صرف فعلی:
infinitive: مصدر:	nominal conjugation: صرف اسمی:
active: معلوم:	active participle: صفت فاعلی:
direct object: مفعول صریح:	passive-intransitive participle: صفت مفعولی:
indirect object: مفعول غیر صریح:	paradigm: صیغه:
relative pronoun: موصول:	demonstrative pronoun: ضمیر اشاره:
non-trilled: ناغلتان:	reflexive pronoun: ضمیر بازتابی:
substantive: نام:	resumptive/ anaphoric pronoun: ضمیر بازگشتی:
direct quotation/discourse: نقل قول مستقیم:	interrogative pronoun: ضمیر پرسشی:
aspect: نمود:	personal pronoun: ضمیر شخصی:
perfective aspect: نمود کامل:	indefinite pronoun: ضمیر مبهم/ نامعین:
imperfective aspect: نمود ناقص:	possessive pronoun: ضمیر ملکی:
subject: نهاد:	pluperfect: فرا گذشته/ ماضی کامل:
prohibitive: نهی:	verb of motion: فعل حرکتی:
logogram: واژه‌نگار:	copula: فعل ربط:
phoneme: واج:	verb of speaking: فعل گفتاری:
allophone: واج گونه:	analogical: قیاسی:
mood: وجه:	adverb: قید:
state: وضعیت:	predicate: گزاره:
syllabogram: هجانگار:	past: گذشته/ ماضی:
assimilation: هم‌گونی:	nomial group: گروه اسمی:

منابع

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، ۱۳۸۱.
 یاقوت الحموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی، *معجم البلدان*، ج ۳، طهران، ۱۹۶۵.

- Basello, G.P., 2004, "Elam between Assyriology and Iranian Studies, *Schools of Oriental Studies and the Development of Modern Historiography*, eds. A. PANAIÑO and A. PIRAS. Proceedings of the Fourth Annual Symposium of the Assyrian and Babylonian Intellectual Heritage Project, held in Ravenna, Italy, October 13-17, 2001, Milan, pp.1-40.
- _____, 2012a. "Writings from Konar Sandal (Jiroft) and Its Pertinence to Elamite Studies", *Studies in Elamite and Old Persian Writings and Texts (Iranica et Elamica 2)*, Raleigh, pp. 47-57.
- _____, 2012b. "L'uomo e il divino nell'antico Elam", *Il mistero che rivelato ci divide e sofferto ci unisce: Studi pettazzoniani in onore di Mario Gandini*, eds. G. P. Basello, P. Ognibene and A. Panaiño, Milano, pp. 143-220.
- _____, 2013, "A Middle Elamite Inscribed Brick in the National Museum of Oriental Art, Rome", *Elamica 3: Contributions on History and Culture of Elam and Its Neighbouring Regions*, ed. B. Mofidi-Nasrabadi, Hildesheim, pp. 1-33.
- Blažek, V., 1999, "Elam: A Bridge between Ancient Near East and Dravidian India?", *Archaeology and Language 4, Language Change and Cultural Transformation*, eds. R. Blench and M. Spriggs, London, pp. 48-78.
- Bork, F., 1933, "Elamische Studien", *Mitteilungen der Altorientalischen Gesellschaft* 7, 3, Leipzig, pp. 2-31.
- CAMERON, G., 1948, *Persepolis Treasury Tablets*, Oriental Institute Publications 65, Chicago.
- _____, 1959, "The 'Daiva' Inscription of Xerxes: in Elamite", *Die Welt des Orients*, Bd. 2, H. 5/6, pp. 470-476.
- _____, 1973, "The Persian Satrapies and Related Matters", *Journal of Near Eastern Studies*, 32, pp. 47-56.
- DAHL, J., 2003, "Early Writing in Iran", *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, ed. D. T. Potts, Oxford, pp. 233-262.
- _____, 2012, "The Marks of Early Writing", *Journal of the British Institute of Persian Studies*, 50, pp 1-11.
- DESSERT, F., 2014, "A New Writing System Discovered in 3rd Millennium BCE Iran: The Konar Sandal 'Geometric' Tablets", *Iranica Antiqua* 49, pp. 83-109.
- ENGLUND, R., 1998, "Elam, iii. Proto-Elamite", *Encyclopaedia Iranica*, vol. VIII, Costa Mesa, pp. 325-330.
- GRILLOR, F., 1973, "La postposition génitive -na en élamite", *Cahiers de la délégation archéologique française en Iran* 3, pp. 113-169.
- _____, 1978, "Les affixes nominaux et les pronoms indépendants de la langue élamite", *Journal Asiatique*, 266, pp. 1-35.
- Grillor-Susini (= Grillor), F., 1994, "Une nouvelle approche de la morphologie élamite: racines, bases et familles de mots", *Journal Asiatique* 282, pp. 1-18.
- _____, 1998, "Elam, v. Elamite language", *Encyclopaedia Iranica*, vol. VIII, Costa Mesa, pp. 332-335.
- _____, 2008, *L'Élamite: Éléments de grammaire*, Paris.

- Grillot-Susini, F., Herrenschmidt, C., and Malbran-Labat, F., 1993, "La version élamite de la trilingue de Behistun: une nouvelle lecture", *Journal Asiatique* 281, pp. 19-59.
- Grillot-Susini, F., and Roche, C., 1987, *Éléments de grammaire élamite*, Paris.
- Hallock, R., 1959, "The Finite Verb in Achaemenid Elamite", *Journal of Near Eastern Studies* 18, pp. 1-19.
- _____, 1962, "The Pronominal Suffixes in Achaemenid Elamite", *Journal of Near Eastern Studies* 21, pp. 53-56.
- _____, 1965, "The Verbal Nouns in Achaemenid Elamite", *Studies in Honor of Benno Landsberg on His Seventy-Fifth Birthday*, April 21, 1965, *Assyriological Studies* 16, Chicago, pp. 121-125.
- _____, 1969, *Persepolis Fortification Tablets*, Oriental Institute Publications 92, Chicago.
- _____, 1973, "On the Middle Elamite Verb", *Journal of Near Eastern Studies* 32, pp. 148-151.
- _____, 1978, "Selected Fortification Texts", *Cahiers de la délégation archéologique française en Iran* 8, pp. 109-136.
- Henkelman, W., 2008, *The Other Gods Who Are: Studies in Elamite-Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification Texts*, In *Achaemenid History* 14, Leiden.
- _____, 2013, "Administrative Realities: The Persepolis Archives and the Archaeology of the Achaemenid Heartland", *The Oxford Handbook of Iranian Archaeology*, ed. D. T. Potts, Oxford, pp. 528-546.
- Hinz, W., 1971, "Zu den elamischen Burgbau-Inschriften Darius I. aus Susa", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae* 19, pp. 17-24.
- Hinz, W., and Koch, H., 1987, *Elamisches Wörterbuch*, Archäologische Mitteilungen aus Iran, Ergänzungsband 17, Berlin.
- Hüsing, G., 1910, "Die elamische Sprachforschung", *Memnon*, 4, pp. 5-40.
- Khačikjan, M., 1998, *The Elamite Language*, Documenta Asiana, 4, Rome.
- König, F., 1965, *Die elamischen Königsinschriften*, Archiv für Orientforschung Beiheft 16, Graz.
- Krebernik, M., 2005, "Elamisch", *Sprachen des Alten Orients*, ed. M. Streck, Darmstadt, pp. 159-182.
- Labat, R., 1951, "Structure de la langue élamite (état présent de la question)", *Conférences de l'institut de linguistique de Paris* 9, pp. 23-42.
- Mayrhofer, M., 1973a, "Der Reiner-Test", *Fs. Heinrich Otten*, 27.12, eds. E. Neu and C. Rüster, Wiesbaden, pp. 191-197.
- _____, 1973b, *Onomastica Persepolitana. Das altiranische Namengut der Persepolis-Täfelchen*, Vienna.
- McAlpin, D., 1981, *Proto-Elamo-Dravidian: The Evidence and Its Implications* (= *Transactions of the American Philosophical Society*, 71, part 3).
- Paper, H., 1955, *The Phonology and Morphology of Royal Achaemenid Elamite*, Ann Arbor.
- Potts, D. T., 2012, "The Elamites", *The Oxford Handbook of Iranian History*, ed. T. Daryaee, Oxford and New York, pp. 37-56.

- _____, 2013, "Elam, Elamites I. Ancient Near East", *Encyclopaedia of the Bible and Its Reception*, v.7 eds. H.-J. Klauck et al, Berlin/Boston, pp. 571-576.
- QUINIANA, E., 2010, *La lengua elamita (Irán pre-persa):* Introducción a las lenguas muertas del próximo oriente antiguo, Madrid.
- _____, 2013. <http://www.um.es/cepoat/cuneiforme/elamita/> (Revisada: 1 de Enero de 2013. Copyright © 2001 I.P.O.A. Institutodel Proximo Oriente Antiguo. Murcia).
- REINER, E., 1960, "Calques sur le vieux-perse en élamite", *Bulletin de la société de linguistique de Paris* 55, pp. 222-227.
- _____, 1969, "The Elamite Language", *Atkleinasatische Sprache*, ed. B. Spuler, Handbuch der Orientalistik, Leiden and Köln, pp. 54-118.
- ROSENKRANZ, B., 1971, "Zur Genealogie des Elamischen", *Anthropos*, Bd. 66, H. 1./2, pp. 202-216.
- SALVINI, M., 1998., "Elam, iv. Linear Elamite", *Encyclopaedia Iranica*, vol. VIII, Costa Mesa, pp. 330-332.
- SCHMITT, R., 1991, *The Bisitun Inscriptions of Darius the Great: Old Persian Text*, in *Corpus Inscriptionum Iranicarum I/I*, texts I, London.
- _____, 2009. *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden: Editio minor mit deutscher Übersetzung*, Wiesbaden.
- SKALMOWSKI, W., 1976, "Elamite and Akkadian Translations of the Old Persian Periphrastic Perfect." *Folia Orientalia* 17, pp. 217-229.
- STAROSTIN, G., 2002, "On the Genetic Affiliation of the Elamite Language", *Mother Tongue*, Issue 7, pp. 147-170.
- STOLPER, M., 2004, "Elamite", *The Cambridge Encyclopedia of the World's Ancient Languages*, ed. R. Woodard, Cambridge, pp. 60-94.
- STEVE, M. -J., 1992, *Syllabaire élamite: histoire et paléographie*, civilisations du Proche-Orient, Série II: Philologie, 1. Paris.
- SZEMERÉNYI, O., 1966, "Iranica II (Nos. 9-31)", *Die Sprache*, 12, pp. 190-226.
- TAVERNIER, J., 2006, "Iranian Toponyms in the Elamite Fortification Archive", *Beiträge zur Namenforschung*, 41, pp. 371-397.
- _____, 2007a, "Two Phonetic Complements in Achaemenid Elamite Iranica", *Nouvelles assyriologiques brèves et utilitaires*, No. 26.
- _____, 2007b. "On Some Elamite Signs and Sounds", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, 157, pp. 265-291.
- _____, 2011a, "Élamite: Analyse grammaticale et lecture de textes", *Studia Antiqua* VIII, ed. L. Lebrun, Bruxelles, pp. 315-350.
- _____, 2011b, "Iranians in Neo-Elamite Texts", *Elam and Persia*, eds. J. Álvarez-Mon and M. B. Garrison, Winona Lake, pp. 191-261.

- TUCKER, E., 1998, "The 'Nominal Conjugations' in Achaemenid Elamite", *Studies in Persian History: Essays in Memory of David M. Lewis*, eds. M. Brosius and A. Kuhrt, Achaemenid History 11, Leiden, pp. 165-194.
- VALLAT, F., 1972, "Deux inscriptions élamites de Darius I^{er} (DSf et DSz)", *Studia Iranica* 1, pp. 3-13.
- _____, 1989, "Les compléments phonétiques ou graphiques en élamite achéménide", *Annali (Istituto Universitario Orientale di Napoli)* 49, pp. 219-222.
- _____, 1994, "Deux tablettes élamites de l'Université de Fribourg", *Journal of Near Eastern Studies* 53, pp. 263-274.
- _____, 1998, "Elam, I. The History of Elam", *Encyclopaedia Iranica*, vol. VIII, Costa Mesa, pp. 301-312.
- WALKER, C. B. F., 1987, *Cuneiform (Reading the Past)*, London.
- WINKLER, H., 1896, *Die Sprache der zweiten Columne der dreisprachigen Inschriften und das Altaische* (Programm des städt. Johannes-Gymnasiums zu Breslau), Breslau.

پیش‌فعل‌های ایرانی باستان*

وحیدرضا زینی جهرمی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)

چکیده: گویشور ایرانی باستان، با افزودن پیش‌فعل به فعل، معنی آن را کرانمند می‌کرده و بدین‌گونه پیام خود را دقیق‌تر بیان می‌کرده است. آنچه در این زمینه در منابع دیده می‌شود چنان اندک و نارساست که ساخت، کارکرد و پیشینه پیش‌فعل‌ها را برای ما روشن نمی‌کند. دستور کار این نوشته، شناسایی بیست پیش‌فعل ایرانی باستان به همراه ریخت‌های گوناگون آنها و بررسی بسامد کاربرد این پیش‌فعل‌هاست. همچنین کوشیده شده است تا نارسایی‌هایی که در زمینه ساخت، کارکرد و ریشه هندواروپایی آنها دیده می‌شود، برطرف شود. در این بررسی روشن می‌شود که پیشوند فعلی نامیدن پیش‌فعل‌ها در اوستا از دید ساخت‌شناختی نادرست است. دیگر اینکه پیش‌فعل‌ها بازمانده‌های گروهی از قیده‌های اداتی هندواروپایی آغازین هستند که در زبان‌های ایرانی باستان کارکرد پیش‌فعلی به‌دست آورده‌اند و از این پس، معنی فعلی را که با آن پیوند می‌خورند ویرایش و کرانمند می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: پیش‌فعل، پیشوند فعلی، فارسی باستان، اوستایی، هندواروپایی آغازین

* این نوشته برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی (دانشگاه تهران) با عنوان بررسی پیشوندهای فعلی در زبان‌های ایرانی باستان، به راهنمایی دکتر حسن رضائی باغبیدی است.

۱. درآمد

داشته‌های ما در زمینه ساخت، کارکرد و پیشینه پیش‌فعل‌های ایرانی باستان بسیار اندک و سربسته است. این نارسایی به اندازه‌ای است که هنگام بررسی این ساخت، نه تنها فهرست هماهنگی از پیش‌فعل‌ها را پیش روی خود نمی‌بینیم، بلکه حتی برای نامیدن آن نیز دچار سردرگمی می‌شویم. در منبع‌های زبان‌های ایرانی باستان و سنسکریت واژه پیشوند فعلی^۱ برای این ساخت به کار رفته، ولی در بیشتر منبع‌های هندواروپایی، واژه پیش‌فعل^۲ به جای آن آمده است. از سوی دیگر فهرست کنت تنها چهارده پیش‌فعل را دربرمی‌گیرد. فهرست جکسون نیز گرچه نوزده پیش‌فعل دارد، ناهماهنگی‌هایی با فهرست کنت و ویتنی و همچنین واژه‌نامه اوستایی بارتلمه دارد. از این گذشته، برخی از هندواروپایی‌شناسان همچون بیکس، پیش‌فعل‌های ایرانی و هندی باستان را برگرفته از قیده‌های هندواروپایی آغازین دانسته‌اند، در حالی که جکسون و ویتنی، آنها را «به‌اصطلاح، پیشایندهایی^۳» با سرشت قیدی دانسته‌اند. در اینجا کوشیده می‌شود تا ساخت‌شناسی، کارکرد و ریشه هندواروپایی پیش‌فعل‌های ایرانی باستان روشن شده، فهرستی فراگیر از آنها فراهم آید و بسامد کاربردی‌شان بررسی شود.

۲. ساخت‌شناسی پیش‌فعل‌های ایرانی باستان

در بیشتر منبع‌های زبان‌های ایرانی باستان و سنسکریت، واژه پیشوند فعلی برای ساختی به کار رفته که به فعل می‌پیوندد تا معنی آن را ویرایش کند (جکسون ۱۸۹۲: ۷۴۹). با این همه، در دانش‌نامه‌ها، واژه‌نامه‌ها و منبع‌های هندواروپایی، این واژه کمتر آمده و به جای آن بیشتر واژه پیش‌فعل به کار رفته است. بسیاری از زبان‌شناسان مانند بارتلمه، بیکس و لمان نیز آن را این‌گونه خوانده‌اند. این دوگانگی در نام‌گذاری، که پژوهشگر زبان‌های باستانی را دچار سردرگمی می‌کند، به هیچ روی، بدون بررسی ساخت‌شناختی نمی‌تواند روشن شود.

1) verbal prefix

2) preverb

3) prepositions

وندها تکواژهایی وابسته^۱ از دسته واژه‌سازها^۲ هستند که تنها با افزوده شدن به تکواژی دیگر یعنی ریشه یا ستاک به‌کار می‌روند و از روی جایگاه پیوند آنها به ریشه یا ستاک، به سه گروه پیشوند، میان‌وند و پسوند جدا می‌شوند (کریستال ۲۰۰۸: ۱۵). بخش نخست پیشوند فعلی یعنی پیشوند، یگان زبانی وابسته‌ای است که به آغاز ستاک فعل یا نام می‌چسبد و فعل یا نام تازه‌ای را از آن می‌سازد (باسمان و دیگران ۱۹۹۶: ۹۳۳). بخش دوم پیشوند فعلی، یعنی فعل، واژه‌ای است که سرشت آن قرار گرفتن در کانون گزاره است و بیان‌کننده پدیده‌ای مانند کنش، فرایند یا حالت است که در گذر زمان روی می‌دهد (همان: ۱۲۶۳). از سوی دیگر، پیش‌فعل تکواژی است، به‌ویژه از دسته قیدها یا پیشایندها، که پیش از ستاک فعل می‌آید تا یک ستاک فعل هم‌نشسته^۳ را بسازد. ناهمگونی آن با پیشوند این است که می‌تواند، مانند per «از میان»، dē «پایین» و in «در» در زبان لاتین، یک واژه (ی جدا)، یا مانند con- «هم» یک پیشوند باشد (براون و میلر ۱۹۹۹، ۴۸).

بر این پایه، پیشوند (مانند far- در far-āvarī kardan) از دید ساخت‌شناختی وندی است که از پیش به واج ریشه یا ستاک می‌چسبد (کریستال ۲۰۰۸: ۱۳۸۲). از آنجا که پیش‌فعل در فارسی باستان همیشه از آغاز به ستاک فعل می‌چسبد و یک ساخت یگانه را با آن می‌سازد (۱)، به کار رفتن پیشوند فعلی از سوی کنت در فارسی باستان با ویژگی ساخت‌شناختی آن هماهنگ است. ولی آیا در زبان باستانی دیگر یعنی اوستایی نیز چنین است؟

(۱) پیش‌فعل در فارسی باستان:

- a. udapatatā (DB1.36) < ud- + *√pat «پردن» «به پا خاست»
b. viyatarayāmā (DB1.88) < vi- + *√tar «گذشتن» «به دگر سو رفتیم»
c. niyapaišam (DB4.71) < ni- + *√paiθ «حک کردن» «نوشتیم»

به گواه جکسون، چنان‌که در نمونه‌های (۲) تا (۷) دیده می‌شود، پیوند پیش‌فعل و فعل در اوستایی (جکسون ۱۸۹۲: ۷۵۱)، مانند سنسکریت (ویتنی ۱۸۸۹: ۱۰۸۱)، بسیار سست است. با یک برآورد گذرا از نمونه‌هایی که بارتمه در واژه‌نامه خود (بارتمه ۱۹۰۴) از

1) bound

2) formatives

3) compounded

اوستایی آورده است، می‌توان دریافت که بیش از هفتاد درصد از پیش‌فعل‌ها در اوستایی جدا از فعل آمده‌اند. این جدایی از فعل، پیش‌فعل را در گزینش جایگاه خود بسیار آزاد می‌گذارد. اگر چسبیده به فعل باشد (۲)، همچون پیش‌فعل‌های فارسی باستان (۱)، از دید ساخت‌شناختی، پیشوند فعلی شمرده می‌شود. ولی اگر واژه‌ای جدا باشد — که بیشتر چنین است — می‌تواند بسته به فعل، چهار جایگاه گوناگون داشته باشد. از دید میزان جدایی، می‌تواند هم‌جوار (۳ و ۶) یا ناهم‌جوار با فعل (۴، ۵ و ۷) و از دید پیشینگی، بسته به فعل، می‌تواند در جایگاه پیش‌فعلی (۳، ۴ و ۵) یا پس‌فعلی (۶ و ۷) قرار گیرد. از این گذشته، در جایگاه ناهم‌جوار، گاهی می‌تواند با یک یا چند واژه از فعل جدا شود. جدایی پیش‌فعل از فعل با واژه‌های دیگر، همانند جدایی بخش‌های هر هم‌نشینی دیگری، گسستگی^۱ خوانده می‌شود:

(۲) پیش‌فعل با ساختار پیشوندی:

a. frāiazāiti (Yt. 10.9) <frā- + *√yaz «ستودن»

«خواهد ستود»

b. viiaozaoiieiti (Yt. 8.31) <vi- + *√yaoz «انگیخته شدن»

«به این سو و آن سو موج‌دار می‌کند»

(۳) پیش‌فعل در جایگاه پیش‌فعلی هم‌جوار:

a. auua.gərəptəm (V. 18.10) <auua + *√grab «گرفتن»

«دستگیر کردم»

b. us.patāf (Yt. 19.57) <us + *√pat «پريدن»

«بیرون رفت از ...»

(۴) پیش‌فعل در جایگاه پیش‌فعلی ناهم‌جوار جدا شده از فعل با یک واژه (گسستگی):

paitimam raocaiia (V 18.19) <paiti + *√raok «افروختن»

«مرا باز افروز»

1) tmesis

(۵) پیش‌فعل در جایگاه پیش‌فعلیِ ناهم‌جوارِ جداشده از فعل با بیش از یک واژه (گسستگی):

həm tāciṭ bāzuš baratō (Yt. 8.22) <həm + *√bar «بردن»

«آن دو با هم درمی‌آویزند»

(۶) پیش‌فعل در جایگاه پس‌فعلیِ هم‌جوار:

xraosəntəm upā (Y. 53.8) <*√xraos + upā «خروشدن»

«فریاد بکشند بر...»

(۷) پیش‌فعل در جایگاه پس‌فعلیِ ناهم‌جوار (گسستگی):

parāca vaēpaia manō āaṭ ahe nī manō manō yō mē dušsaṅhō hištaite

(Y. 10.12) <*√vaēp «افکندن» + nī

«سپس اندیشه‌اش را نابود کن، اندیشه‌اش را که بدگوی من است»

چنانکه لمان نیز گواهی می‌دهد، پیش‌فعل در زبان‌های هندواروپایی (لمان ۱۹۷۴: ۳۱۷) نامی است کارکردی که زبان‌شناسان، بر ساختی نهاده‌اند که با فعل پیوند می‌خورد تا معنی آن را دگرگون کرده، ساخت نحوی تازه‌ای را بسازد. بنابراین پیش‌فعل تنها نمایانگر برقرار بودن یک پیوند نحوی میان این ساخت با فعل است و هیچ نشانه‌ای از بار ساخت‌شناختی و ویژگی‌های دیگر مانند جایگاه آن در دسته‌بندی گونه‌های واژه‌ها^۱ در آن دیده نمی‌شود؛ ولی پیشوند فعلی، گذشته از اینکه وابستگی این ساخت را با فعل نشان می‌دهد، به‌روشنی به ساختار پیشوندی آن نیز اشاره دارد و از همین رو، یک واژه ساخت‌شناختی شمرده می‌شود.

از آنجا که پیش‌فعل در نوشته‌های سنسکریت و اوستایی، بیشتر جدا از فعل دیده می‌شود، پیشوند فعلی نامیدن این ساخت در بررسی همگانی، نادیده گرفتن ویژگی‌های ساخت‌شناختی آن است. تنها هنگامی می‌توان این ساخت را بنا به ویژگی ساخت‌شناختی‌اش، در این دو زبان، پیشوند فعلی نامید که همچون پیش‌فعل‌های فارسی باستان (۱)، چسبیده به ستاک فعل (۲) آمده باشد. از این گذشته، به‌کار بردن این واژه

1) parts of speech

دیده نشدن آن در این جایگاه در نوشته‌های سنسکریت، نشانگر پسین^۱ بودن کاربرد آن در جایگاه پیش‌فعلی است یا ناهمگونی شیوه‌های واژه‌گزینی در این سه زبان؟ در منبع‌های سنسکریت، هیچ‌گونه کاربردی برای upári در جایگاه پیش‌فعلی چه در زبان کهن‌تر و چه جوان‌تر، یاد نشده است. به‌گواه مونیِر- ویلیامز upári در سنسکریت کارکرد قیدی و پیشایندی دارد. وی تنها وندافزوده upariyāna «به سوی بالا رفتن، فراز رفتن» از ریشه *vyā را با دودلی یاد می‌کند (مونیِر- ویلیامز ۱۸۹۹، ۲۰۵). از همین رو، نمی‌توان پیوند استواری میان گذر زمان و شکل‌گیری کارکرد پیش‌فعلی آن، دست‌کم در زبان سنسکریت برقرار کرد و گرچه این واژه در اوستا بیشتر در یشت‌ها و وندیداد که جوان‌تر از گاهان‌اند دیده شده، باز هم بدون بررسی نوشته‌های بیشتری از ایرانی باستان در زمان‌های گوناگون، نمی‌توان به درستی این پیوند در زبان‌های ایرانی پی‌برد. شوربختانه، کمبود نوشته‌های کهن‌تر (محدود به گاهان) به‌ویژه در فارسی باستان، این بررسی را دشوار می‌سازد. پس، روی هم رفته، گزینه دوم یعنی واگرایی شیوه واژه‌گزینی در میان گویشوران این سه زبان، درست‌تر به نظر می‌رسد و اگر هم پیوندی میان گذر زمان و دگرگونی کاربرد این واژه بوده باشد، تنها در گستره زبان‌های ایرانی کارکرد داشته است.

پیش‌فعل دیگری که جای بررسی دارد ádhi در فهرست ویتنی است که نه‌تنها در فهرست کنت نیامده، بلکه همانند اوستایی آن در فهرست جکسون نیز دیده نمی‌شود. بارتلمه برابر ایرانی باستان آن را *adiy اوستایی گاهانی آن را a'dī و اوستایی متأخر آن را a'di آورده است (بارتلمه ۱۹۰۴: ۶۰). او تنها دو کاربرد قیدی و پیشایندی (+ loc.) برای آن یادآور شده و کاربرد قیدی آن را نیز محدود به هم‌نشینی‌ها دانسته است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که اگر ádhi در زبان سنسکریت کارکرد پیش‌فعلی داشته، ولی در اوستایی کاربرد قیدی آن به هم‌نشینی‌ها کاسته شده و کاربرد پیشایندی آن نیز بسیار کم‌بسامد شده باشد، با در نظر گرفتن اینکه هم‌نشینی‌ها ساخت‌هایی دیرپا هستند، بدین معنی که دیرتر از یگان‌های واژگانی آزاد در جمله دستخوش دگرگونی می‌شوند، آیا

(۱) متأخر

می‌توان چنین برداشت کرد که کارکرد پیش‌فعلی آن در زبان‌های هندوایرانی، با گذر زمان، رو به کاهش بوده و با رسیدن به زبان‌های ایرانی باستان از بین رفته است؟ و دیگر آیا می‌توان از این هم فراتر رفت و کاربرد آن را در همه جایگاه‌هایش در زبان‌های ایرانی باستان رو به کاهش دانست؟

پاسخ این پرسش، بیش از هر چیز، نیاز به سنجش میزان کاربرد آن در سنسکریت و اوستایی با یکدیگر دارد. گمان نمی‌رود این هم‌سنجی کار دشواری باشد. ویتنی این پیش‌فعل را در فهرست بسامدی پیش‌فعل‌های خود (بر پایه شمار ریشه‌های هم‌نشین با آنها در ریگ‌ودا و اتهروودا) به قرار زیر، از چپ به راست، در جایگاه هفدهم قرار می‌دهد:

pra, ā, vi, sam, abhi, ni, ud, pari, anu, upa, prati, ava, nis, ati, apa, parā, **adhi**, api, antar.

گرچه این جایگاه نشانه کمتر بودن کاربرد آن از پیش‌فعل‌های دیگر است، با این همه، با یک نگاه به *ādhi* در واژه‌نامه مونیر-ویلیامز دیده می‌شود که این پیش‌فعل همراه با ریشه‌های **√ksip*, **√gan*, **√gam*, **√kr*, **√kram*, **√krīd*, **√ksi* و بسیاری ریشه‌های دیگر دیده شده است. از این گذشته، در کاربرد قیدی و پیشایندی نمونه‌های بسیاری همراه با حالت‌های ازی، دری و رای برای آن آمده است و در نمونه‌های بسیاری از وندافزوده‌ها نیز دیده شده است. این میزان کاربرد، با آنچه بارتلمه از اوستایی آورده، به هیچ‌روی، هم‌تراز نیست. در سنگ‌نوشته‌های فارسی باستان نیز بارتلمه تنها نمونه مشکوکی از آن را در جایگاه پسایندی با ساخت پسوندی در *ufraštādiš* (DB 4.69) می‌آورد (اشمیت ۱۹۹۱: ۷۱؛ ۲۰۰۹: ۸۴). کنت نیز کاربرد این پسایند را بدین گونه، نابجا به شمار آورده و حتی به جای آن ادات تأکیدی *-diy* همتای اوستایی *zī* و سنسکریت *hi* را پیشنهاد می‌کند (کنت ۱۹۱۵: ۳۵۲).

از این واژه که بگذریم، کاربرد این ساخت تنها در صفت اوستایی متأخر *a'dy-ū-* و اوستایی گاهانی *a'dy-ū-* دیده شده است (بارتلمه ۱۹۰۴: ۶۱؛ کنت ۱۹۱۵: ۳۵۲). پس کاربرد آن در زبان‌های ایرانی باستان بسیار کمتر از سنسکریت و نزدیک به هیچ است. با این همه، پاسخ آری به پرسش بالا بدون دسترسی به نشانه‌های بیشتری از نوشته‌های کهن‌تر

ایرانی باستان که هم‌زمان با سرایش بخش‌های گوناگون *ودها* باشند، دشوار است؛ چرا که ریشه این کاهش کاربرد را می‌توان در واگرایی روش و پسند واژه‌گزینی گویشوران زیرشاخه‌های زبان‌های هندوایرانی نیز جست‌وجو کرد.

گذشته از دو پیش‌فعل یادشده در بالا، در یک هم‌سنجی میان فهرست کنت و جکسون، نبود شش پیش‌فعل در فهرست کنت جای پرشش دارد و گرچه کمبود این شش پیش‌فعل در فهرست او، کاربرد آنها را در دیگر زبان‌های ایرانی باستان رد نمی‌کند، با این‌همه، بررسی کمبود آنها می‌تواند نکته‌هایی را روشن کند:

- *ham*: گرچه در فهرست کنت نیامده، در واژه‌نامه او، از کاربرد پیش‌فعلی آن با ریشه‌های **gam*، **taxš*، **dar* و شاید **kam* یاد شده است. پس تا اینجا، شمار پیش‌فعل‌های فارسی باستان به پانزده می‌رسد.

- *api*: در واژه‌نامه کنت تنها در جایگاه قید از این پیش‌فعل یاد شده است. در سنسکریت هم کاربرد آن بسیار محدود است و در زبان متأخرتر تنها حرف ربط از آن به‌جامانده (مکدائل ۱۹۱۰: ۵۹۵، پانوش ۲)، و ویتنی کاربرد پیش‌فعلی آن را همراه با پیش‌فعل *antar* در شمار کم‌بسامدترین‌ها می‌داند (ویتنی ۱۸۸۹: ۱۰۷۷). پس با در نظر گرفتن کمی نوشته‌های به‌جا مانده به زبان فارسی باستان، باید دید این پیش‌فعل در این زبان کاربرد داشته ولی کم بودن نوشته‌های به‌جامانده، کاربرد آن را از ما پنهان کرده، یا اینکه در زمان نگارش نوشته‌های فارسی باستان، این پیش‌فعل دیگر کاربرد خود را در این زبان از دست داده بوده یا گویشوران این زبان، از نخست، آن را در این جایگاه به‌کار نمی‌برده‌اند. باز هم کمبود نوشته‌های به‌جامانده از ایران باستان، راه را برای هر گونه گزینش از میان سه گمانه گفته‌شده، می‌بندد.

- *anu*: کنت آن را نه در فهرست پیش‌فعل‌ها آورده و نه در واژه‌نامه از کاربرد پیش‌فعلی آن سخنی به میان آورده است. این پیش‌فعل در فهرست جکسون دیده می‌شود و در فهرست ردیف بسامدی ویتنی جایگاه نهم را دارد. پس کاربرد آن در سنسکریت کم و بیش فراوان است و در اوستایی بنا به آنچه در واژه‌نامه بارتلمه

آمده، با ریشه‌های $*\sqrt{stā}$, $*\sqrt{varəz}$, $*\sqrt{marəz}$, $*\sqrt{man}$, $*\sqrt{tak}$ پیوند می‌خورد (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۲۷).

– **antar*: این پیش‌فعل نیز در ردیفِ بسامدی پیش‌فعل‌های ویتنی، پس از *āpi*، در پایانِ فهرست قرار دارد. ولی کاربرد آن در جایگاهِ پیش‌فعلیِ جدا، در نوشته‌های پهلوی و حتی فارسیِ نو، پربسامد است و کاربردِ پربسامدِ آن در نوشته‌های فارسیِ دری با ریختِ اندر با گذرِ زمان در فعل‌هایی چون دریافتن، درآوردن، در بردن، درخواستن، درگذشتن و بسیاری فعل‌های دیگر به فارسیِ نو نیز رسیده است. مکنزی نمونه‌های *andarabāyēd*, *āmadan*, *āwurdan*, *būdan* و *widardan* را از پهلوی برای آن آورده است (مکنزی ۱۹۷۱: ۹). به نظر می‌رسد که دیده‌نشدنِ پرسش‌برانگیزِ آن را در نوشته‌های فارسیِ باستان در جایگاهِ پیش‌فعلی می‌توان از روی کم‌بودنِ نوشته‌های به‌جامانده، یا ناهمگونیِ دو زبانِ اوستایی و فارسیِ باستان دانست. ولی برای پرهیز از پیش‌داوری و نادیده گرفتنِ کارکردِ زمان، بررسی بیشتر در این باره را به نوشتاری دیگر در زمینهٔ دگرگونی‌های ساختاریِ پیش‌فعل‌ها بازمی‌گذارم. به هر روی، از آنجا که جکسون این پیش‌فعل را در فهرستِ خود آورده، کاربردِ پیش‌فعلیِ آن در زبان‌های ایرانی باستان جای هیچ‌گونه دودلی ندارد.

– **aui*: این پیش‌فعل تنها در فهرستِ جکسون آمده و از همتای سنسکریتِ آن نامی برده نشده است. جکسون معنیِ آن را «به؛ روی» آورده که با معنیِ اوستاییِ *aβi* «به؛ روی» به‌درستی همخوانی دارد. پوکورنی این پیش‌فعل را همراه با ریختِ دیگرِ آن *aoi* و همچنین با *aβi*، اوستاییِ گاهانیِ *aβi* و فارسیِ باستانِ *abiy* در بندِ **obhi* هندواروپایی آغازین بررسی کرده است (پوکورنی ۱۹۵۹: ۲۸۷). بارتلمه به‌روشنی آن را همسانِ *aβi* و *aβi* اوستاییِ گاهانی و متأخر دانسته است (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۸۲). از این رو، می‌توان آن را یکی از ریخت‌های ایرانی باستانِ **abi* دانست. بنابراین با پاک کردنِ آن از فهرست، شمارِ پیش‌فعل‌های اوستایی دوباره به نوزده کاسته می‌شود.

– **pari*: این پیش‌فعل نیز همانندِ *ham* فارسیِ باستان گرچه در فهرستِ کنت نیامده، در واژه‌نامهٔ کتاب او در جایگاهِ پیش‌فعلیِ آمده و پیوندِ آن با ریشه‌های $*\sqrt{ay}$ و $*\sqrt{bar}$ و

* $\sqrt{\text{kar}}$ دیده شده و در هم‌نشینی *pariyana-(n)* نیز به کار رفته است. بنابراین، شمارِ پیش‌فعل‌های فارسی باستان به شانزده می‌رسد.

از این گذشته، ویتنی (۱۸۸۹: ۱۰۷۸-۱۰۷۹) و مکدانل (۱۹۱۰: ۵۹۳) پیش‌فعل‌های دیگری را نیز در فهرست خود آورده‌اند که همتای بیشتر آنها در فهرست جکسون و کنت دیده نمی‌شود و گرچه کم‌بسامدتر از آنچه در بالا آمد هستند، با این همه، کاربرد آنها در زبان‌های ایرانی باستان نیاز به بررسی دارد:

- *áccha*: مونیر-ویلیامز آن را از صرف‌نشدنی‌های ودایی دانسته که بیشتر با ریخت *ácchā* به معنی «به، به سوی» آمده و گذشته از کاربرد پیشایندی، با ریشه‌های فراوانی نیز هم‌نشین می‌شود (مونیر-ویلیامز ۱۸۹۹: ۹). همتای ایرانی باستان آن در هیچ منبعی یاد نشده است.

- *tírás*: مونیر-ویلیامز آن را در جایگاه پیشایندی به معنی «از میان، وراي» و همچنین در جایگاه پیش‌فعل در برخی هم‌نشینی‌ها آورده است (همان: ۴۴۷). پوکورنی آن را زیر *ter-⁵* هندواروپایی آغازین بررسی کرده و همتای اوستایی آن را قید اوستایی *tarā/ō* نام برده است (پوکورنی ۱۹۵۹: ۱۰۷۵). بارتمه این واژه را در اوستایی با هر سه کاربرد قیدی، پیشایندی و پیش‌فعلی آورده که کاربرد پیش‌فعلی آن با ریشه ** $\sqrt{\text{man}}$* ^۱ دیده شده است (بارتمه ۱۹۰۴: ۶۴۱). پس با افزودن آن به فهرست، شمار پیش‌فعل‌های اوستایی باز هم به بیست می‌رسد. ساخت همتای آن در فارسی باستان *tara* است که تنها در جایگاه پیشایندی دیده شده است (کنت ۱۹۵۳: ۱۸۶).

- *purás*: در واژه‌نامه مونیر-ویلیامز به معنی «پیش، در پیش» آمده که در برخی هم‌نشینی‌های نامی و صفتی در جایگاه پیش‌فعل می‌آید (مونیر-ویلیامز ۱۸۹۹: ۶۳۴). پوکورنی هندواروپایی آن را **peros*^۲ و برگرفته‌ای از **per-²* و همتای اوستایی آن را قید *parō* آورده است (پوکورنی ۱۹۵۹: ۸۱۲). در واژه‌نامه بارتمه، هم با کاربرد قیدی و هم پیشایندی دیده شده و همتای گاهانی آن *parā* با ریشه ** $\sqrt{\text{vak}}$* ^۳ در جایگاه پیش‌فعلی دیده شده است (بارتمه ۱۹۰۴: ۸۵۷). بنابراین، *parā* اوستایی گاهانی، *parā*

فارسی باستان و *parō* اوستایی متأخر را می‌توان ریخت‌های پیش‌فعل **para* ایرانی باستان دانست.

– *āvis*: مونیر-ویلیامز آن را ساختی صرف‌نشدنی دانسته که به‌احتمال، از پیوند **vid + ā* «دیدن» گرفته شده به معنی «پیش‌چشمان، چنان‌که پیداست» که همراه با برخی ریشه‌ها دیده شده است (مونیر-ویلیامز ۱۸۹۹: ۱۵۵). پوکورنی همتای اوستایی آن را قید *āviš* آورده است (پوکورنی ۱۹۵۹: ۷۸). بارتلمه آن را قید دانسته و هیچ‌گونه کارکرد پیش‌فعلی برای آن ندیده است (بارتلمه ۱۹۰۴: ۳۳۴).

– *prādús*: مونیر-ویلیامز آن را ساختی صرف‌نشدنی دانسته که به‌احتمال، از *prā + dur* ساخته شده به معنی «پیش، در میدان دید، ورای درها» که در برخی هم‌نشینی‌ها آمده است (مونیر-ویلیامز ۱۸۹۹: ۷۰۷). ولی پوکورنی نامی از آن نبرده و بارتلمه نیز هیچ همتای اوستایی‌ای برای آن نیاورده است.

– *bahís*: مونیر-ویلیامز آن را ساختی صرف‌نشدنی دانسته که به معنی «بیرون؛ پیش؛ به سوی بیرون» در برخی هم‌نشینی‌ها دیده می‌شود (همان: ۷۲۶). پوکورنی نیز آن را زیر **b(h)e¹* هندواروپایی آغازین بررسی کرده و از زبان‌های هندواروپایی دیگر برای آن همانندایی آورده، ولی هیچ همانندی در ایرانی باستان برای آن نام نبرده است (پوکورنی ۱۹۵۹: ۱۱۲).

– *vinā*: مونیر-ویلیامز آن را از صرف‌نشدنی‌ها به معنی «بدون» دانسته که با برخی ریشه‌ها هم‌نشین می‌شود و به احتمال، از حالت بایی *vi* گرفته شده است (مونیر-ویلیامز ۱۸۹۹: ۹۶۹). پوکورنی به آن پرداخته و در اوستایی نیز همتایی ندارد.

– *álam*: مونیر-ویلیامز آن را ساختی صرف‌نشدنی به معنی «بس، به‌اندازه» دانسته که با برخی ریشه‌ها هم‌نشین می‌شود و کاربرد پیشایندی نیز دارد (همان: ۹۴). پوکورنی آن را زیر **ar-¹* «جابه‌جا شدن» بررسی کرده و همتای اوستایی آن را *arəm* آورده است (پوکورنی ۱۹۵۹: ۵۵). بارتلمه برای *arəm* تنها کاربرد قیدی به معنی «درست، شایسته» بازگو کرده که در چند هم‌نشینی نامی مؤنث، مانند اوستایی متأخر *-arəmt-* و اوستایی گاهانی *-arəm.piθβā*، نیز به‌کار رفته است (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۸۸ به بعد).

- *sākṣāt*: مونیرو-ویلیامز آن را حالتِ ازیِ *sākṣa* دانسته که آن هم از پیوند $sa^7 + akṣa^4$ گرفته شده و با معنی «با چشمان، پیش چشمان» با برخی ریشه‌ها هم‌نشینی‌های نامی ساخته است (مونیرو-ویلیامز ۱۸۹۹: ۱۱۹۷). (sa همتای *ha*- ایرانی باستان و *akṣa* ریختِ دیگر «چشم» در هم‌نشینی‌هاست که همتای اوستاییِ آن *aši-* است). پوکورنی و بارتلمه همتایی برای آن در ایرانی باستان نام نبرده‌اند.

- *crād*: در واژه‌نامهٔ مونیرو-ویلیامز یکی از صرف‌نشدنی‌هاست که تنها با $*\sqrt{kr}$ ، $*dāna$ ، $*\sqrt{dhā}$ هم‌نشین می‌شود (همان: ۱۰۹۵). پوکورنی آن را زیر $*kerd$ بررسی کرده که *hrd* سنسکریت «دل» نیز از برگرفته‌های آن می‌باشد و در اوستایی، در پیوند با $*\sqrt{dā}$ نام *zrazdā-* «باور» از آن ساخته شده (پوکورنی ۱۹۵۹: ۵۷۹) و بارتلمه آن را در جایگاه صفت و همچنین در اندکی از هم‌نشینی‌های نامی و صفتی مانند $*zrazdā't-$ ، $*zrazdātaē-ca$ ، $*zrazdātōma-$ ، $*zrazdišta-$ یاد کرده است (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۷۰۲).

- *hīn*: در واژه‌نامهٔ مونیرو-ویلیامز، ساختی صرف‌نشدنی آمده که از آوای گاو گرفته شده و تنها با ریشهٔ $*\sqrt{kr}$ پیوند می‌خورد. پوکورنی و بارتلمه هیچ همتایی در ایرانی باستان برای آن یاد نکرده‌اند.

برخی از پیش‌فعل‌ها در اوستایی با ریخت‌های دیگری دیده می‌شوند که گاهی می‌توانند پیش‌فعل‌های جداگانه‌ای پنداشته شوند؛ ولی باید دانست که پیش‌فعل‌ها گاهی با برخی افزونه‌ها یا پسوندها، مانند اداتِ تأکیدی $*it-$ پیوند می‌خورند و ریخت‌های دیگری از آنها ساخته می‌شود. نمونهٔ آن *frō* است که، بنا به گواهی بارتلمه از پیوند $*pra$ با $*-u$ در هندوایرانی ساخته شده ($*pra + *u < *prau$ هندوایرانی) (همان: ۱۰۲۳) و در اوستایی *frō* از آن به‌جامانده است. نمونه‌های دیگر آن نیز $*auū$ ، $*apō$ ، $*parō$ ، $*parōit$ ، $*fracā$ ($*frānk$)، $*frōit$ هستند، که می‌توان آنها را برگرفته از $*auū$ ، $*apā$ ، $*frā$ دانست. از این گذشته، ریخت‌های دیگر پیش‌فعل‌ها که در پی کارکردِ دگرگونی‌های آوایی ساخته شده‌اند، مانند $*aōi$ / $*auui$ / $*aβi$ / $*abi$ را نیز باید به آنها افزود.

بر پایهٔ آنچه در اینجا گفته شد، در کاربردِ این بیست پیش‌فعل دستِ کم در یکی از زبان‌های ایرانی باستان، جای هیچ‌گونه دودلی نیست. نکتهٔ دیگری که باید بررسی شود

ردیفِ الفبایی پیش‌فعل‌هاست که در هیچ‌یک از سه فهرستِ کنت، جکسون و ویتنی با یکدیگر همخوانی ندارد. این فهرست‌ها نه از دید الفبایی درست هستند و نه از دیدِ بسامدِ کاربرد آنها؛ نمونه اینکه در فهرستِ جکسون *ni* پیش از *para* و *pa'ti* پس از *frā* آمده، که با ردیفِ الفبایی واژه‌نامه‌های زبان‌های باستانی، به‌ویژه بارتلمه، نمی‌خواند. دیگر اینکه *antarə* در جایگاه پنجم آمده و *a'pi* در جایگاه دوم و چنان‌که می‌دانیم، این دو پیش‌فعل کم‌بسامدند؛ در حالی که *vi* و *ham* که از پربسامدترین‌ها هستند در جایگاه‌های پایانی آمده‌اند.

از سوی دیگر، ریختِ پیش‌فعل‌ها در هر سه فهرست با هم ناسازگاری دارد. یک نمونه آن (ا) میان‌هشت در برخی پیش‌فعل‌های اوستایی است؛ نمونه دیگر آن ناهمگونی‌های آوایی فارسی باستان و اوستایی، مانند *a'βi* و *abi* یا *niš* و *nij-* یا *frā* و *fra-* است؛ نمونه سوم آن نشانه‌های خطی پایانی در برخی پیش‌فعل‌های فارسی باستان، مانند *pariy* و *apiy*؛ نمونه چهارم نوشته نشدن آوای «n» پیش از «t» در فارسی باستان *a'tar* است. از این رو، در نظر گرفتن یک ریختِ یگانه برای پیش‌فعل‌ها در دسته‌بندی جداگانه به نام پیش‌فعل‌های ایرانی باستان بسیار بایسته است. این شیوه را تا اندازه‌ای در کار بارتلمه و به گونه‌ای یکپارچه‌تر در کار چئونگ (۲۰۰۷) می‌توان دید. بر این پایه، فهرستِ پیش‌فعل‌ها در ایرانی باستان به ردیفِ الفبایی بارتلمه بر پایه دانش آواشناسی زبان‌های ایرانی باستان و بدون به شمار آوردن واج‌گونه‌ها و نشانه‌های خطی بدین قرار است:

1. *ati, 2. *apa, 3. *api, 4. *abi, 5. *anu, 6. *antar,
7. *aqa, 8. *ā, 9. *ud, 10. *upa, 11. *upari, 12. *tara,
13. *pati, 14. *para, 15. *pari, 16. *fra, 17. *ni, 18. *niš,
19. *ui, 20. *ham.

پس از به دست آوردن فهرستِ درست و بی‌کم‌وکاستِ پیش‌فعل‌های ایرانی باستان، اکنون باید دید این پیش‌فعل‌ها از دیدِ بسامدی چه جایگاهی در کنار یکدیگر دارند. فهرستِ بسامدی پیش‌فعل‌ها را با دو روش می‌توان فراهم کرد. نخست، فهرستی که نشان‌دهندهٔ بسامدِ همگانی آنها در نوشته‌ها در سنجش با یکدیگر باشد. دوم فهرستی بر پایهٔ بسامدِ

کاربردِ آنها، بدین معنی که هرکدام با چه شماری از ریشه‌های فعلی همراه می‌شوند. تنها داده‌ای که در این زمینه در دست داریم فهرستِ ردیفِ بسامدی ویتنی (جدول ۲) است، که آن هم تنها برای هم‌سنجی میان دو شاخهٔ هندی و ایرانی می‌تواند به‌کار آید. برای به دست آوردن ردیفِ بسامدیِ همگانیِ پیش‌فعل‌ها، در یک کار آزمایشی، هر پنج ستون سنگ‌نوشتهٔ بیستون برگزیده شد و میزانِ کاربردِ پیش‌فعل‌های به‌کاررفته در آنها در جایگاهِ پیش‌فعلی، پیش‌بندی و در وندافزوده‌ها، هر یک جداگانه، به کمکِ رایانه شمارش شد. دستاورد این شمارش به قرار زیر است:

جدول ۱. شمارِ پیش‌فعل‌ها در کاربردهای گوناگون در فارسی باستان

جایگاه	پیش‌فعل	وندافزوده‌ها	پیش‌بندی
tara	۰	۰	۰
ati-	۱	۱	۱
apa-	۳	۲	۰
apiy	۰	۰	۰
abi-	۰	۱	۲۲
anu-	۰	۱۵	۲
a ⁿ tar	۰	۰	۴
ava-	۲۵	۱	۰
ā-	۰	۱۳	۰
ud-	۸	۰	۰

جایگاه	پیش‌فعل	وندافزوده‌ها	پیش‌بندی
upa-	۰	۲۲	۲
upari-	۱	۰	۱
pati-	۵	۸	۱۱
parā-	۱۴	۶	۰
pari-	۳	۱	۱
fra-	۱	۹	۰
ni-	۶	۲	۰
nij-	۱	۰	۰
vi-	۵	۳	۰
ham-	۴	۹۸	۰

با به شمار آوردنِ apiy که تنها کاربردِ قیدی دارد و aⁿtar و tara که تنها در کاربردِ پیش‌بندی دیده شده‌اند و anu- که در وندافزوده‌ها دیده شده است، فهرستِ بسامدیِ پیش‌فعل‌ها، بدون در نظر گرفتنِ وندافزوده‌ها، از چپ به راست به قرار زیر است:

ava-, parā-, ud-, ni-, pati-, vi-, ham-, apa-, pari-, fra-, upari-, nij-, ati-, upa-, ā-, abi-, anu-, aⁿtar, apiy, tara.

روشن است که این فهرست بر پایه شمار نمونه‌های یافت‌شده، از آغاز تا fra-، پایدار و از آنجا تا پایان، به دلیل کم‌وبیش هم‌شمار بودن آنها، ناپایدار است. این فهرست با در نظر گرفتن وندافزوده‌ها بدین قرار خواهد بود:

ham-, ava-, upa-, parā-, anu-, pati-, ā-, fra-, ud-, ni-, vi-, apa-, pari-, ati-,
upari-, nij-, abi-, aⁿtar, apiy, tara.

چنان‌که دیده می‌شود، فهرست بالا با در نظر گرفتن وندافزوده‌ها، بسیار دگرگون می‌شود. نمونه اینکه بدون آن ava- جایگاه نخست را داشت، ولی اکنون ham- در این جایگاه قرار می‌گیرد؛ یا اینکه upa- از جایگاه نزدیک به پایانی به جایگاه سوم می‌آید. از سوی دیگر، این فهرست، در هر دو شکل آن، با فهرست بسامدی پیش‌فعل‌ها بر پایه ریشه‌های هم‌نشین شده با آنها برگرفته از واژه‌نامه کنت، بسیار ناهمگونی دارد:

fra-, ā-, pati-, ni-, ava-, vi-, ham-, parā-, pari-, apa-, upa-, ud-, abi-, ati-,
upari-, nij-.

با اندکی درنگ در این فهرست‌ها و بررسی بیشتر دستاوردهای این کار آزمایشی، روشن می‌شود که برخی از این پیش‌فعل‌ها در بسامد بالایی در برخی واژه‌ها به کار رفته‌اند. نمونه برجسته آن، بسامد بسیار بالای upa- در upastā-، ava- در avājana، ud- در udpata- و anu- در anušiya- است. بر این پایه، باید گفت موضوع سخن داریوش، گفتار او و چیزهایی مانند آن توانسته پیش‌فعل‌ها را در فهرست بسامدی جابه‌جا کند. پس اینکه گفتار چه کسی و کدام گفتار وی برای شمارش، برگزیده شود می‌تواند دستاورد کار را دگرگون سازد. از این دید که بنگریم، اگر پیش‌فعل‌ها را در همه سنگ‌نوشته‌های هخامنشی به‌جامانده نیز بشماریم، شاید باز هم فهرست به دست‌آمده نشانگر میانگین درست بسامد پیش‌فعل‌ها در زبان همگانی دوره هخامنشی نباشد.

از همین رو، بهتر است از پیگیری این شمارش در دیگر نوشته‌های باستانی دست کشیده و به فهرست بسامدی پیش‌فعل‌ها که از شمار ریشه‌های هم‌نشین با آنها به دست آمده بسنده کنیم. تنها هنگامی که جایگاه دو پیش‌فعل همانند باشد، می‌توان با به شمار آوردن کاربرد آنها در وندافزوده‌ها، جای آنها را روشن‌تر کرد. در فهرست بالا چند

نمونه از این دست دیده می‌شود. نخست اینکه fra- و ā- هر دو، با هشت ریشه به‌کار رفته‌اند، ولی fra- در وندافزوده‌های بیشتری به‌کار رفته است. دوم اینکه patiy و ni- هر دو با هفت ریشه به‌کار رفته‌اند، ولی pati- در وندافزوده‌های بسیار بیشتری به‌کار رفته است. سوم اینکه ati-، apa-، abi-، ud-، upa-، upari- و nij- نیز همگی تنها با یک ریشه هم‌نشین می‌شوند و همگی در وندافزوده‌های اندکی به‌کار رفته‌اند، ولی از این میان، apa- با وندافزوده‌های بیشتر از دیگران در جای نخست قرار می‌گیرد، سپس ud- که بیشترین بسامد را در میان باقی‌مانده‌ها دارد، abi- پس از آنها و دیگران نیز، با تنها یک کاربرد، در پایان فهرست قرار می‌گیرند. anu-، aⁿtar، apiy و tara نیز در نوشته‌های فارسی باستان، در کاربرد پیش‌فعلی دیده نشده‌اند و از همین رو، در این فهرست جایی ندارند.

فهرست بسامدی پیش‌فعل‌ها در اوستایی با همین بازنگری‌ها و با به‌شمار آوردن ریخت‌های دیگر هرکدام از پیش‌فعل‌ها به‌قرار زیر است. با افزودن شمار ریشه‌های هم‌نشین با هر پیش‌فعل در فارسی باستان می‌توان ردیف بسامدی یگانه‌ای برای پیش‌فعل‌های ایرانی باستان، به‌قرار جدول ۲، به‌دست آورد و آن را با ردیف بسامدی ویتنی سنجید. روی هم رفته، می‌توان گفت این پیش‌فعل‌ها در ایرانی باستان از شماره یکم (*fra) تا چهارم (*pati) بسیار پربسامد، از پنجم (*ni) تا سیزدهم (*apa) میان‌بسامد و از چهاردهم (*api) تا بیستم (*tara) کم‌بسامد هستند.

جدول ۲. ردیف بسامدی پیش‌فعل‌ها در زبان‌های ایرانی باستان در هم‌سنجی با فهرست ویتنی

Pir.	Skt.	OP.	Av.	
*pari	prati	upari-	pa'ri	۱۱
*para	ava	apa-	apā	۱۲
*apa	nis	upa-	parā	۱۳
*api	ati	ud-	a'pi	۱۴
*antar	apa	ati-	aṅtarā	۱۵
*niš	parā	nij-	anu	۱۶
*anu	adhi		niš	۱۷
*ati	api		a'ti	۱۸
*upari	antar		upa'ri	۱۹
*tara	tiras		tarā	۲۰

Pir.	Skt.	OP.	Av.	
*fra	pra	pati-	frā	۱
*abi	ā	ā-	aβi	۲
*ā	vi	fra-	ā	۳
*pati	sam	ava-	pa'ti	۴
*ni	abhi	ni-	upā	۵
*upa	ni	vi-	nī	۶
*aṅa	ud	para-	vī	۷
*ūi	pari	pari-	auuā	۸
*ham	anu	ham-	hām	۹
*ud	upa	abi-	us	۱۰

۴. پیشینه قیدی پیش‌فعل‌های ایرانی باستان

برخی از هندواروپایی‌شناسان، همچون بیکس، پیش‌فعل‌های ایرانی و هندی باستان را برگرفته از قیده‌های هندواروپایی آغازین دانسته‌اند (بیکس ۱۹۹۵: ۲۱۸)؛ بدین معنی که برخی از قیده‌های هندواروپایی آغازین، پس از جدایی شاخه هندوایرانی از تنه مادر خود، کارکرد پیش‌فعلی پیدا کرده و از آن پس، در پیوند با ریشه‌های فعلی، به کار خود ادامه داده‌اند. بیکس همچنین، در جایی دیگر، به روشنی یادآور می‌شود که بیشتر پیشایندها و پیش‌فعل‌های گاهان، قیده‌های بسیار کهن هستند که بسیاری از آنها، هم می‌توانند کاربرد قیدی آزاد داشته باشند و هم کاربرد پیشایندهی و هم پیش‌فعلی (همو ۱۹۸۸: ۱۴۸). ولی برخی مانند جکسون و ویتنی، آنها را برگرفته از «به‌اصطلاح، پیشایندهایی» دانسته‌اند که سرشت قیدی دارند (ویتنی ۱۸۸۹: ۱۰۷۶). لمان پیش‌فعل‌ها را همراه با پیشایندها و حرف‌های ربط در گروه بزرگی به نام ادوات^۱ جای می‌دهد (لمان ۱۹۷۴: ۲۸۷). همچنین اگر در هریک از منبع‌ها مانند جکسون، فهرست پیشایندها و پیش‌فعل‌ها را کنار هم بگذاریم، خواهیم دید که بسیاری از آنها مانند *abi، *ā، *upa در هر دو دسته دیده می‌شوند. به سخن دیگر برخی از آنها یک واژه‌اند، با هر دو کارکرد پیشایندهی و پیش‌فعلی در جایگاه‌های گوناگون. پس پرسش این است که به‌راستی سرشت و پیشینه هندواروپایی آنها چیست و در کجای دسته‌بندی گونه‌های واژه‌ها قرار می‌گیرند؟

پاسخ به این پرسش، بیش از هر چیز، نیاز به بررسی روند دگرگونی برخی از ادوات هندواروپایی آغازین به پیشایندها، قیده‌ها و پیش‌فعل‌ها دارد. بر پایه داشته‌های بالا، می‌توانیم پیش‌فعل‌ها را بخشی از ادوات بدانیم که برخی یا گاهی کاربرد پیشایندهی دارند و برخی یا گاهی کاربرد قیدی یا پیش‌فعلی. چنانچه این واژه‌ها در جایگاه پیشایندهی آمده باشند، باید عبارت پیشایندهی بسازند و کارکرد پیوندی از خود نشان دهند؛ چراکه بنا به شناسه‌ای که زبان‌شناسان به دست می‌دهند، پیشایندها واژه‌هایی هستند که به نام یا عبارت نامی افزوده می‌شوند و با آن عبارت پیشایندهی می‌سازند

1) particles

(براون و میلر ۱۹۹۹: ۳۰۴-۳۱۰). کارکرد معنی‌شناختی پیشایندها، نشان دادن پیوند مکانی، زمانی، انگیزشی یا حالتی، میان نام پس از آنها و یگان‌های زبانی دیگر است (باسمان و دیگران ۱۹۹۶: ۹۳۴). ولی جکسون به ویراینده بودن پیش‌فعل‌ها اشاره می‌کند. اگر از این راستا بنگریم، آنجا که در جایگاه قیدی آمده باشند، کارشان ویرایش یگانی است که بر آن فرمان می‌رانند و آنگاه که در جایگاه پیش‌فعلی آمده باشند، کارشان به‌ویژه ویرایش فعل است. به سخن دیگر هم قیده‌ها و هم پیش‌فعل‌ها را می‌توان بخشی از گروه بزرگی دانست که ویراینده‌ها^۱ نامیده می‌شوند. پس پیش‌فعل‌ها حتی اگر با پیشایندها هم‌ساخت و هم‌ریخت هم باشند — که برخی از آنها به‌راستی چنین‌اند — از دید کارکردی، به‌هیچ‌روی، با آنها هم‌خانواده نیستند.

ویراینده‌ها یگان‌های زبان‌شناختی‌ای هستند که یگان زبان‌شناختی دیگری را، چه از دید معنی‌شناختی و چه نحوی، کرانمند می‌سازند و دربردارنده دو گروه قیده‌ها و صفت‌ها هستند. کارکرد صفت بر روی نام یا ضمیر است و معنی آن را روشن‌تر (ویرایش) می‌کند، ولی قید بنا به کارکرد گسترده‌ای که دارد، معنی فعل، صفت، یک قید دیگر، یک عبارت یا یک جمله را کرانمند می‌سازد (براون و میلر ۱۹۹۹: ۴۳۲). از اینجا، روشن می‌شود که، پیش‌فعل که به سخن ساده، کارش کرانمند کردن معنی فعل است بخشی از خانواده ویراینده‌هاست و همچنین از دیدگاه کارکردی، بخشی از کار قیده‌ها را انجام می‌دهد و از این روست که با پیشایندها هم‌خانواده نیست؛ البته با دیگر کارکردهای قید یا دگرگون کردن معنی بخش‌های دیگر جمله هیچ کاری ندارد. این کارکرد قیدی را ویتنی در جایی به‌روشنی گواهی می‌دهد و پیش‌فعل‌ها را قیده‌های ویژه‌ای می‌نامد که کارکرد آنها در پیوند با ریشه‌های فعلی و وندافزوده‌های نزدیک آنهاست (ویتنی ۱۸۸۹: ۱۱۱۸).

اکنون باید دید چرا جکسون پیش‌فعل‌ها را «به اصطلاح، پیشایندهایی» دانسته که با فعل‌ها هم‌نشین می‌شوند و ویتنی نیز واژه پیشاینده را برای آنها به کار می‌برد، سپس کاربرد آغازین واژه را یادآور می‌شود و بی‌درنگ، واژه پیشوند فعلی را به دنبال آن می‌آورد.

(معرف‌ها یا تعدیل‌کننده‌ها = 1) modifiers

از سوی دیگر، مکدائل شیوه‌ای از واژه‌گزینی را به کار می‌برد که با آنچه از دیگران می‌خوانیم ناهمگونی‌هایی دارد و بررسی آن می‌تواند پیچیدگی‌ای که در اشارهٔ جکسون و ویتنی به پیشایند خوانده شدن پیش‌فعل‌ها از روی کاربرد نخستین این واژه هست را باز کند. او در بند نخست صرف‌نشده‌ها در کتاب *دستور زبان ودایی*، از ساختی به نام پیشایندها نام می‌برد و بدون اینکه شناختی به دست دهد، آنها را به دو دسته از هم جدا می‌کند (مکدائل ۱۹۱۰: ۵۹۲).

مکدائل دستهٔ نخست را پیشایندهای «قیدی یا نژاده»^۱ نام می‌نهد و دستهٔ دوم که هیچ‌گاه با فعل‌ها هم‌نشین نمی‌شوند را پیشایندهای پیش‌نامی می‌خواند. واژهٔ انگلیسی‌ای که مکدائل در اینجا به کار می‌برد adnominal است که بیشتر کاربرد زبان‌شناختی دارد و در نسخهٔ اینترنتی واژه‌نامهٔ وبستر به معنی «واژه‌ای که به نام وابسته است یا به آن افزوده می‌شود» آمده است (<http://www.websters-online-dictionary.org>).

همچنین در *واژه‌نامهٔ زبان‌شناسی و آواشناسی*، به واژه‌ای گفته شده که برخی از دستوریان آن را برای یگان‌هایی در عبارت‌نامی به کار می‌برند که نام را ویرایش می‌کنند (در هم‌سنجی با قیدها) مانند صفت‌ها، عبارت‌های پیشایندی و نام‌های ملکی (کریستال ۲۰۰۸: ۱۳). این واژه، صفتی است که از پیشوند ad- «به، به سوی» (هم‌ریشهٔ پیش‌فعل ایرانی باستان *ati) و ریشهٔ *nōmṇ «نام» (پوکورنی ۱۹۵۹: ۳۲۱) ساخته شده که با واژهٔ انگلیسی nominal «نامی، اسمی» هم‌ریشه است و از همین رو، برگردان پیش‌نام برای آن شایسته به نظر می‌رسد. این دسته با آنچه ما، بنا به روال، پیشایند می‌نامیم همانند است.

ولی مکدائل دستهٔ نخست یا پیشایندهای قیدی را، که شمارشان به بیست و دو می‌رسد، هم‌نشین با فعل‌ها و ویرایندهٔ معنی آنها می‌داند. چه از روی هم‌نشینی آنها با فعل‌ها و چه از روی کارکردشان یعنی ویرایندگی معنی فعل‌ها که مکدائل به روشنی به آن اشاره می‌کند، باید این دسته را همان پیش‌فعل دانست. او این دسته را به سه زیرگروه دیگر جدا می‌کند: گروه نخست هیچ‌گاه در جایگاه پیش‌نامی نمی‌آیند، گروه

1) adverbial or genuine prepositions

دوم بیشتر کاربرد پیش‌نامی دارند ولی با فعل‌های ویژه‌ای نیز کاربرد قیدی دارند، و گروه سوم هر دو کاربرد را دارا هستند (مکدائل ۱۹۱۰: ۵۹۲).

بنابراین اگر بیان ویتنی و جکسون را کنار شیوه‌واژه‌گزینی مکدائل بگذاریم، با در نظر گرفتن نزدیکی زمانی آنها و زمینه کار یکسانشان یعنی زبان سنسکریت، این احتمال بیشتر می‌شود که بیانی این‌گونه از هر دوی این دانشمندان می‌تواند تنها به شیوه‌آیینی واژه‌گزینی در میان زبان‌شناسان در آن دوره برگردد و به هیچ روی، نشانگر روند تاریخی دگرگونی پیش‌فعل‌ها از پیشایندها نیست. به سخن دیگر، پیش از این، واژه‌پیشایند کاربردی همگانی‌تر از آنچه اکنون دارد، داشته و به واژه‌ای گفته می‌شده که پیش از هر واژه یا عبارت دیگر قرار می‌گرفته و با آن پیوند نحوی برقرار می‌کرده و بدین گونه، پیشوندها را نیز دربرمی‌گرفته است (ملمکیر ۲۰۰۲: ۲۴۸). پس روشن است که در اینجا نیز اشاره ویتنی و جکسون به همین کاربرد همگانی واژه‌پیشایند است و هیچ‌گونه برداشت کارکردی از آن بایسته نیست.

از این گذشته، این نکته که بیکس و مکدائل آنها را هم‌ردیف پیشایندها دانسته‌اند، در کنار اینکه برخی از آنها، چنان‌که کنت و دیگران نیز اشاره دارند، می‌توانند کارکرد پیشایندی نیز داشته باشند، نشانگر این است که پیش‌فعل‌ها، گذشته از قیده‌ها، با پیشایندها نیز به گونه‌ای دیگر نزدیکی دارند و دست‌کم با برخی از آنها هم‌ریخت‌اند و البته این نزدیکی از دیدگاه کارکردی نیست، بلکه دست‌آورد ریشه‌همانند آنها است. بیکس این نزدیکی و هم‌ریشگی را این‌گونه یادآور می‌شود که هندواروپایی‌آغازین هیچ‌گونه پیشایند و پیش‌فعلی نداشته است و اینها از قیده‌های هندواروپایی‌آغازین، به زبان‌های پس از آن رسیده‌اند (بیکس ۱۹۹۵: ۲۱۸).

بر پایه سخن بیکس، باید پیش‌فعل‌ها را برگرفته از برخی یا گروهی از قیده‌های هندواروپایی‌آغازین بدانیم که پس از رسیدن به زبان‌های باستانی، گذشته از کارکرد قیدی، دو کارکرد دیگر یعنی پیش‌فعلی و پیشایندی را نیز به دست آورده‌اند. در اینجا، دو دسته دیگر از قیده‌های هندواروپایی‌آغازین که از حالت‌های صرفی کالبدی شده^۱ یا

1) stereotyped

با افزودنِ پسوند‌های قیدساز به این حالت‌های صرفی ساخته می‌شوند، بیرون از بررسیِ ما قرار می‌گیرند.

شناسهٔ لمان برای پیش‌فعل‌ها گواهی‌بخش همین برداشت است:

هنگامی که یک یگانِ قیدی، فراگیرانه با فعل هم‌پسته می‌شود تا یگانی با معنی و

ساختارِ نحویِ ویژه را بسازد، باید آن را پیش‌فعل به شمار آورد (لمان ۱۹۷۴: ۳۱۷).

به نظر می‌رسد شناسهٔ او روشن‌ترین و رساترین شناسه‌ای باشد که تا اینجا، دربارهٔ پیش‌فعل‌ها، پیش‌نهاده شده است. او این را نیز گواهی می‌دهد که پیش‌فعل‌ها در دنبالهٔ پیشرفت، در جایگاهِ پسایندی و سپس در جایگاهِ پیشایندی نیز به کار گرفته شده‌اند (همان‌جا). او همچنین در جایی دیگر، پیش‌فعل را اداتی می‌داند که، گذشته از کارکردِ پیشایندی آن، می‌تواند با فعل نیز پیوند بخورد و از پیوند با آن واژه‌ای یگانه پدید آورد (همان: ۲۸۹). بی‌گمان، منظور او را از ادوات باید تنها گروهی از آنها دانست که در هندواروپاییِ آغازین، کارکردِ قیدی داشته‌اند و از این پس قرار است در زبان‌های هندواروپاییِ پس‌آغازین یا باستانی، کارکردِ پیش‌فعلی و پیشایندی را نیز به دست بیاورند. آنچه را لمان از دگرگونیِ قیده‌های آغازین به پیشایندها و پیش‌فعل‌ها می‌گوید می‌توان به گونهٔ زیر نشان داد:

(الف) قیده‌های اداتیِ هندواروپاییِ آغازین < پیش‌فعل‌ها < پسایندها < پیشایندها
اکنون که پیشینه و کارکردِ پیش‌فعل‌ها کم‌وبیش روشن شد، جای آن دارد که از دید ساختاری بیشتر به آنها بپردازیم تا روشن شود چرا گاهی ادات خوانده می‌شوند. ادوات در *واژه‌نامهٔ زبان‌شناسی و آواشناسی یگان‌های دگرگونی‌ناپذیری* با کارکردِ دستوری خوانده شده‌اند، به‌ویژه آنهایی که در دسته‌بندیِ به‌هنجار گونه‌های واژه‌ها قرار نمی‌گیرند. همچنین یگان‌های درون‌فعل‌های عبارتی در زبان انگلیسی نیز ادواتِ فعلی نامیده می‌شوند (کریستال ۲۰۰۸: ۳۵۲). از سوی دیگر لمان ادوات را واژه‌های صرف‌نشده‌ای با کارکردهای گوناگون دانسته که برای نشان دادنِ پیوندی (معنی‌شناختی یا نحوی) میانِ واژه‌های دیگر در جمله یا میان جمله‌ها به کار گرفته می‌شود؛ مانند پیشایندها، پیش‌فعل‌ها و حرف‌های ربط (و ندا) (لمان ۱۹۷۴: ۲۸۷). همچنین *دانش‌نامهٔ فشردهٔ مقوله‌های دستوری*

ادوات را واژه‌های صرف‌نشدنی با کارکرد دستوری خوانده که به‌سادگی در چارچوب گونه‌های واژه‌ها نمی‌گنجد؛ مانند منفی‌سازها و بخش‌های قیدی در فعل‌های عبارتی (براون و میلر ۱۹۹۹: ۴۳۳). بر این پایه، سه ویژگی برای ادوات، یعنی کوچک بودن، صرف‌نشدنی بودن و دارا بودن کارکرد دستوری، از این منب‌ها برداشت می‌شود. روی هم رفته می‌توان گفت ادوات در معنی ویژه دربردارنده گروه‌های واژگانی صرف‌نشدنی مانند حرف‌های ندا، منفی‌سازها، ادوات وجه، حرف‌های تعریف و ادوات سنج‌های هستند، ولی در معنی همگانی، گذشته از آنها، حرف‌های ربط، پیشایندها و گروهی از قیدها را نیز دربرمی‌گیرند (باسمان و دیگران ۱۹۹۶: ۸۶۷).

کویلز، به پیروی از لمان، ادوات را در زبان‌های هندواروپایی، به معنی ویژه، یگان‌هایی می‌داند که بیشتر واژه‌بست^۱ و خودمختارند و جمله یا فعل را ویرایش می‌کنند، ولی معنی دقیق ندارند و قید و پیش‌فعل و حرف ربط هم نیستند. وی، در معنی همگانی، آنها را دربردارنده قیدها، پیشایندها، حرف‌های ربط و ندا می‌داند (کویلز ۲۰۰۹: ۲۵۷). همچنین در جایی دیگر، سخن لمان را بازگو می‌کند که پیش‌فعل اداتی است (در معنی همگانی آن) که گذشته از کارکرد پیشایندهی آن، می‌تواند با فعل نیز پیوند بخورد و از پیوند با آن واژه‌ای یگانه را پدید آورد (همان: ۳۲۱).

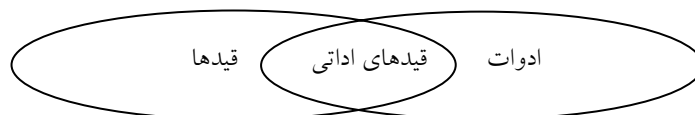
سخن کویلز در ادات خواندن پیش‌فعل‌ها، که با دسته‌بندی دانش‌نامه‌ای آن همخوانی دارد، با دسته‌بندی‌ای که بیکس برای قیدهای هندواروپایی آغازین در نظر گرفته است گواهی می‌شود. او در بررسی قیدها، زیرشاخه‌ای دربردارنده ریخت‌بازسازی شده‌ای از پیش‌فعل‌های هندواروپایی آغازین را می‌آورد و نام آن را پیش‌فعل‌ها و پیشایندهای پسین (پس از هندواروپایی آغازین)^۲ می‌نهد (بیکس ۱۹۹۵: ۲۲۰). گرچه این فهرست، چنان‌که خودش نیز یادآور می‌شود، کامل نیست، ولی بسیاری از پیش‌فعل‌های فهرست ما را در بر دارد. فهرست او همچنین همتای این پیش‌فعل‌ها را در زبان‌های لاتین، گوتی، یونانی و گاهی سنسکریت دربرمی‌گیرد. این فهرست شاخه‌ای از قیدها را می‌سازد که از ادوات (و نه از ستاک‌های نامی و صفتی) گرفته شده‌اند. از این گذشته، با پیگیری فهرست او

1) clitic

2) the later prepositions and preverbs

در فرهنگ ریشه‌های هندواروپایی پوکورنی و بررسی آنها، به‌روشنی آشکار می‌شود که (بجز *tara که درباره آن هم نمی‌توان با اطمینان سخن گفت) برای هیچ‌یک از این پیش‌فعل‌ها، ریشه فعلی آورده نشده و از هیچ‌یک از آنها هیچ‌وندافزوده فعلی‌ای گرفته نشده، مگر با افزودن آنها به یک ریشه فعلی شناخته‌شده. بنابراین، خاستگاه اداتی آنها بدین‌گونه نیز گواهی می‌شود. از سوی دیگر، اینکه ادوات، در معنی همگانی خود، دربردارنده قیدها هستند به معنی اداتی بودن همه قیدها نیست و راه ساخته شدن قیدها به شیوه‌های دیگر مانند کالبدی شدن حالت‌های صرفی نام‌ها یا افزودن شدن پسوندهای قیدساز به آنها را نمی‌بندد. پس ادوات تنها با بخشی از قیدها هم‌پوشانی دارند که می‌توان آنها را، بر پایه ساختشان، قیدهای اداتی نامید:

(ب) ادوات و قیدها در هندواروپایی آغازین



چنان‌که بیکس شرح می‌دهد، ادوات هندواروپایی آغازین از دید ساختاری از یک همخوان و یک واکه ساخته شده‌اند که یک واگ‌گونه^۱ (بیشتر i یا u) به یا به‌جای واکه افزوده می‌شود. چنانکه خود او نیز یادآور می‌شود، این ادوات به‌آسانی دگرگون و کژریخت شده‌اند (همان: ۲۲۲). پس بر این پایه، روشن است که ادوات آغازین، تا رسیدن به قیدهای باستانی، دست‌خوش دگرگونی‌های فراوانی شده‌اند.

با کنار هم قرار دادن گفته بیکس در نبودن هرگونه پیشایند و پیش‌فعل در هندواروپایی آغازین و گفته لمان در دگرگونی پیش‌فعل‌ها به پسایندها و سپس پیشایندها در دنباله روند پیشرفت، هیچ‌گونه دودلی‌ای در باور به دگرگونی پیش‌فعل‌ها از قیدهای اداتی هندواروپایی آغازین به‌جا نمی‌ماند. از همین رو، شایسته است که

1) sonant

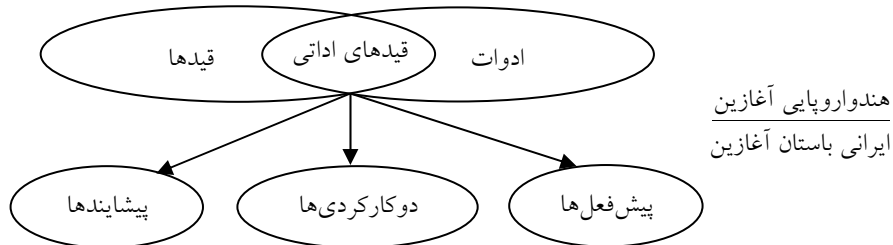
ریشه آنها را ادواتی در هندواروپایی آغازین بدانیم که کارکرد قیدی داشته‌اند. این روند را می‌توان بدین‌گونه جمع‌بندی کرد:

(پ) جایگاه پیش‌فعل‌های باستانی در دسته‌بندی ادوات هندواروپایی آغازین

حرف‌های ربط	<	ادوات هندواروپایی آغازین (به معنی همگانی)
ادوات (به معنی ویژه): حرف‌های نندا، منفی‌سازها، ادوات وجه، حرف‌های تعریف، ادوات سنج‌ای، پیشوندهای نامی و ...		
قیدهای اداتی < پیش‌فعل‌ها < پسایندها < پیشایندها		
قیدهای پسوندی قیدهای کالبدی	<	ستاک‌های نامی

تنها چیزی که در این میان مشکوک به نظر می‌رسد گفته‌ایمان در پیشینگی زمانی پیش‌فعل‌ها به پیشایندها در روند دگرگونی است. بویج و کیمناد در این باره دیدگاه دیگری دارند. بر پایه دیدگاه آنها بنیاد واگرایی قیدهای زبان مادر در رسیدن به زبان‌های دختر، نرمش آنها برای دگرگونی و به دست آوردن توان ویرایش ساخت‌های گوناگون (در اینجا فعل یا نام) است (بویج و کیمناد ۲۰۰۳: ۲). بر این پایه، هر یک از ادوات قیدی می‌تواند یکی از سه راه زیر را در این فرایند در پیش بگیرد. در راه نخست، می‌تواند با یک نام هم‌جوار شود، با آن پیوند نحوی برقرار کند و کار خویش را در جایگاه پیشیندی پی بگیرد. در راه دوم، می‌تواند با یک فعل ناگذر هم‌جوار شود، ویرایشگر فعل گردد و راه خود را در جایگاه پیش‌فعلی پی بگیرد. ولی راه سوم جایی است که قید اداتی در میان یک فعل گذرا و مفعول آن بیاید و در ویرایش فعل یا مفعول، که یک نام است، بر سر دوراهی قرار گیرد. این پیش‌فعل می‌تواند از جایگاهی به جایگاه دیگر، نیاز گویشور به پیشیند و پیش‌فعل را در جمله‌های گوناگون برآورده کند.

(ت) جدایی پیش‌فعل‌ها از قیدهای اداتی هندواروپایی آغازین



روی هم‌رفته، برخی از قیدهای هندواروپایی آغازین که ساختار اداتی داشته‌اند، در بازه‌ای از زمان، پیش از رسیدن به زبان‌های ایرانی باستان (همچنین سنسکریت)، کارکردهای پیش‌فعلی و پیشایندهی به دست آورده‌اند. برخی از این قیدهای اداتی، پس از این دگرگونی، کارکرد قیدی خود را نگه داشته و برخی نیز از دست داده‌اند. از میان بیست پیش‌فعل، *upa، *anu، *abi، کارکرد قیدی خود را در هر دو زبان باستانی از دست داده‌اند، ولی *api، *pati، *ham در هر دو زبان، *aṃa تنها در فارسی باستان، و سیزده پیش‌فعل زیر تنها در اوستایی کارکرد قیدی خود را نگه داشته‌اند:

*ati، *apa، *antar، *ā، *ud، *upari، *tara، *para، *pari، *fra، *ni، *niš، *ui.

هفت پیش‌فعل زیر از فهرست بیست‌تایی، تک کارکردی‌اند و در هیچ یک از زبان‌های ایرانی باستان، با کارکرد پیشایندهی دیده نشده‌اند:

*apa، *ud، *fra، *ni، *niš، *ui، *ham.

ولی سیزده پیش‌فعل زیر دوکارکردی‌اند و در جایگاه‌های گوناگون، یکی از دو کارکرد پیشایندهی و پیش‌فعلی را دارند:

*ati، *api، *abi، *anu، *antar، *aṃa، *ā، *upa، *upari، *tara، *pati، *para، *pari.

از میان سیزده پیش‌فعل دوکاربردی، سه پیش‌فعل تنها در اوستایی دوکاربردی هستند: a¹pi، a^uua، tarā.

و یک پیش‌فعل نیز تنها در فارسی باستان:

aθiy.

از سوی دیگر، این فهرست با فهرستی که بیكس (۱۹۸۸: ۱۴۸) از کاربردهای پیش‌فعل‌ها در *گاهان* فراهم آورده، اندکی ناسازگاری دارد. او پیش‌فعل‌های دوکاربردی را بدین قرار فهرست می‌کند:

api, a'bi, anu, antar, auua, ā, upa, tarah, pati, parah, parā, pari.

پیشایندهای تک‌کاربردی:

parā, maṭ, hacā, hada, hanar.

و پیش‌فعل‌های تک‌کاربردی:

apa, us, fra, ni, niš, vi, ham.

بسنجید با هشت پیش‌فعل بدون کاربرد پیشایندهای در سنسکریت:

āpa, úd, pārā, prá, ní, nís, ví, sám.

بر پایه این فهرست، جای پیش‌فعل‌های ایرانی باستان *ati، *upari در *گاهان* خالی است. با در نظر گرفتن دسته‌بندی مکدانل (۱۹۱۰: ۵۹۳) و بیكس، *گاهان* و دیگر نوشته‌های ایرانی باستان، تنها، در کاربرد پیشایندهای parā با سنسکریت ناهمگون‌اند. بر پایه آنچه تا اینجا گفته شد، دسته‌بندی مکدانل را برای تک‌کارکردی (تنها کارکرد پیش‌فعلی) یا دوکارکردی (هم کارکرد پیش‌فعلی و هم پیشایندهای) بودن این پیش‌فعل‌ها می‌توان با پاک کردن purás, áccha, ádhi، افزودن *upari و جابه‌جا کردن *parā پذیرفت. پس هفت پیش‌فعل یادشده در بالا تک‌کارکردی و دیگران دوکارکردی‌اند. در میان دوکارکردی‌ها، نیرومند بودن کارکرد پیشایندهای *tara در ایرانی باستان روشن به نظر می‌رسد. می‌توان کارکرد پیشایندهای *antar و شاید *anu را نیز پس از آن نیرومند به شمار آورد.

۵. جمع‌بندی

آنچه را در اینجا آمد این‌گونه می‌توان گردآوری کرد:

- در برخی از منبع‌های زبان‌های ایرانی باستان، واژه پیشوند فعلی برای ساختن زبانی به‌کار رفته که در بیشتر منبع‌های هندواروپایی پیش‌فعل نامیده شده است.

- واژه پیش‌فعل تنها نشانگر پیوند نحوی این ساخت با فعل است و هیچ اشاره‌ای به ساخت‌شناسی، ریشه‌شناسی یا وابستگی آن به گونه‌ای از واژه‌ها ندارد.
- واژه پیشوند فعلی، گذشته از پیوند این ساخت با فعل، نشانگر ساخت پیشوندی آن نیز هست.
- پیش‌فعل در زبان اوستایی، همچون سنسکریت، بیشتر جدا از فعل و در جایگاه‌های گوناگون می‌آید.
- به کار بردن واژه پیشوند فعلی برای پیش‌فعل در زبان اوستایی (و سنسکریت) نادیده گرفتن ویژگی ساخت‌شناختی این واژه است و از همین رو درست نیست.
- به کار بردن این واژه در بررسی همگانی پیش‌فعل در فارسی باستان، هنگامی که با ساختار پیشوندی آن سر و کار نداریم نیز آمیزش ویژگی ساخت‌شناختی با ویژگی‌های کارکردی و دستوری آن را در پی دارد. روی هم رفته، به کار بردن واژه پیش‌فعل، بنا به کاربرد همگانی آن، می‌تواند از آمیختگی مفهوم‌ها و سردرگمی پژوهشگر پیشگیری کند.
- پیش‌فعل‌ها یا ساخت پیشوندی دارند یا ساخت اداتی. در ساخت اداتی، بسته به فعل، یا در جایگاه پیشافعلی می‌آیند یا در جایگاه پسافعلی. بنابر هم‌جواری با فعل نیز، یا در جایگاه هم‌جوار می‌آیند یا با یک یا چند واژه از فعل جدا می‌شوند که این گونه از هم‌نشینی گسستگی نامیده می‌شود.
- پیش‌فعل‌های ایرانی باستان از دسته‌ای از ادوات هندواروپایی آغازین برگرفته شده‌اند که کارکرد قیدی داشته‌اند و از این رو می‌توان پیشینه آنها را در قیده‌های اداتی هندواروپایی آغازین جستجو کرد. بنابراین پیش‌فعل‌ها، از دید ساختاری، ادات و، از دید کارکردی، گونه‌ای از قیدها شمرده می‌شوند. از این رو، پیش‌فعل‌ها گرچه، بنا بر هم‌پیشینگی، با برخی از پیشایندها هم‌ریخت هستند، از دید کارکردی نمی‌توان آنها را با یکدیگر یکی دانست.
- قیده‌های اداتی هندواروپایی آغازین، با رسیدن به زبان‌های باستانی، سه شاخه شده‌اند: شاخه نخست با نام همراه شده و تنها کارکرد پیشایندهی را در پیش

گرفته‌اند؛ دسته دوم تنها با فعلِ ناگذر همراه شده و تنها کارکردِ پیش‌فعلی را در پیش گرفته‌اند و دسته سوم در همراهی با فعل‌های گذرا دوکارکردی شده‌اند.

• از میان پیش‌فعل‌های باستانی چهار پیش‌فعلِ *fra، *abi، *ā، *pati بسیار پرسامد، نه پیش‌فعلِ *ni، *upa، *aṃa، *uī، *ham، *ud، *pari، *para، *apa میان‌سامد، و هفت پیش‌فعلِ *api، *antar، *niš، *anu، *ati، *upari، *tara بسیار کم‌سامدند و از برخی مانند *api، *antar، *tara در فارسی باستان کارکردِ پیش‌فعلی دیده نشده و *anu تنها در وندافزوده‌های غیرفعلی آمده است.

چکیده‌ای از ویژگی‌های پیش‌فعل‌های باستانی بررسی شده در این پژوهش به قرار زیر است:

جدول ۳. چکیده ویژگی‌های پیش‌فعل‌های باستانی

پیش‌فعل	در اوستایی	در فارسی باستان	معنی	ردهٔ بسامدی
*ati	ā'ti	atiy-	فراتر از اندازه / مرزی	۱۸
*apa	apa	apa-	دور	۱۳
*api	a'pi	apiy(adv.)	نزدیک، روی	۱۴
*abi	a'bi, a'βi, auui, aoi	abi(y)-	به، به سوی	۲
*anu	anu, dāanu, ānuš	anu-†, anuv(pre.)	در راستای، دنبال	۱۷
*antar	antarō, anta-	a'tar (prep.)	درون، میان	۱۵
*aṃa	auuā, auuō	avā-	پایین، دور	۷
*ā	ā	ā-	به اینجا، نزدیک	۳
*ud	us, uz	ud-, us-†, uz-†	(به) بالا؛ (به) بیرون	۱۰
*upa	upā, upāca	upa-	به (سوی)، نزدیک	۶
*upari	upa'ri, upā'ri†	upariy-	بالای، بر	۱۹
*tara	tara, tarō, tarō	tara ^h (prep.)	از میان، از پهنای	۲۰
*pati	pa'ti, pait's†	pati(y)-	در برابر؛ باز	۴
*para	parā, pāra, parō, parō, paroī, parāca	parā-	به دور؛ به پیش	۱۲

پیش‌فعل	در اوستایی	در فارسی باستان	معنی	ردهٔ بسامدی
*pari	pa'ri	pari(y)-	پیرامون	۱۱
*fra	frā, frō, frō, frōiṭ, fraca	frā-	به پیش، (در) پیش	۱
*ni	nī	nī-	به پایین، در پایین	۵
*niš	nīš, niž	nij-	(به) بیرون	۱۶
*ui	vī, víca	vi(y)-	جدا	۸
*ham	ham, hām(ə), hā-†, han-, hān-	ham(a)-	با هم	۹

† تنها در وندافزوده‌های غیرفعلی دیده شده است.

منابع

- BARHOLOMAE, C., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- Beekes, R. S. P., 1988, *A Grammar of Gatha-Avestan*, Leiden.
- , 1995, *Comparative Indo-European Linguistics: An Introduction*, Amsterdam.
- Booij, G. and KEMENADE, A., 2003, "Preverbs: An Introduction", *Yearbook of Morphology 2003*, pp. 1-11.
- BROWN, E. K. and MILLER, J., 1999, *Concise Encyclopedia of Grammatical Categories*, Amsterdam.
- BUSSMANN, H., TRAUTH, G., and KAZAZI, K., 1996, *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, London.
- CHEUNG, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.
- CRYSTAL, D., 2008, *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 6th ed., Oxford.
- JACKSON, A. V. W., 1892, *An Avesta Grammar in Comparison with Sanskrit*, Stuttgart.
- KENT, R. G., 1915, "Studies in the Old Persian Inscriptions", *Journal of the American Oriental Society*, 35, pp. 321-352.
- , 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd ed, New Haven.
- LEHMANN, W. P., 1974, *Proto-Indo-European Syntax*, London.
- MACDONELL, A. A., 1910, *Vedic Grammar*, Strassburg.
- MACKENZIE, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- MALMkjÆR, K., 2002, *The Linguistics Encyclopedia*, 2nd ed., London.
- MONIER-Williams, M., 1899, *A Sanskrit-English Dictionary: Etymologically and Philologically Arranged with Special Reference to Cognate Indo-European Languages*, Oxford.
- POKORNY, J., 1959, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, Bern.

Quiles, C., 2009, *A Grammar of Modern Indo-European*, European Union.

SCHMITT, R., 1991, *Corpus Inscriptionum Iranicarum: Inscriptions of Ancient Iran*, vol. 1, London.

———, 2009, *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden: Editio Minor mit deutscher Übersetzung*, Wiesbaden.

WHITNEY, W. D., 1889, *Sanskrit Grammar: Including Both the Classical Language, and the Older Dialects, of Veda and Brahmana*, 2nd ed, London.

از «توان داشتن» تا «توانستن»

بحثی در نحوهٔ ایجاد فعل غیرشخصی «توان» در زبان فارسی میانه

محمدحسن جلالیان چالشتری (عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز)

چکیده: ساخت افعال غیرشخصی زبان فارسی ریشه در زبان‌های ایرانی میانه و باستان دارد و بررسی این افعال بدون انجام پژوهشی دقیق در صورت‌های پیشین آنها غیرممکن است. یکی از این افعال توان است که ساخت آن در زبان فارسی میانه، به‌رغم کاربرد پربسامد آن در متون بازمانده از این زبان که در نتیجه باعث غنای اطلاعاتی ما در مورد این ساخت شده است، مورد اختلاف پژوهندگان مسائل دستوری زبان فارسی میانه است. این اختلاف و تشویش آراء در مورد واژه *tuwān* و ساخت غیرشخصی ایجادشده با آن حاصل عدم توجه پژوهندگان به یکی از ساختارهای جملات اسمی در زبان فارسی میانه است. این ساختار در زبان فارسی میانه برای بیان معنای «داشتن» استفاده می‌شود و شامل مفعول غیرصریح، مسندالیه و فعل ربطی اختیاری است. هدف این مقاله نخست تعیین مقولهٔ صرفی و معنای واژه *tuwān* است و سپس اثبات این مسئله که جملات اسمی با معنای «داشتن» ظرف ساخت فعل غیرشخصی توان را تشکیل می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: فارسی میانه، توان، داشتن، توان داشتن، توانستن

به‌رغم همه پیشرفت‌های به‌دست‌آمده در مسائل دستوری زبان فارسی میانه، هنوز گره‌های ناگشوده و مسائل حل‌نشده خرد و کلان بسیاری در دستور این زبان وجود دارد. در این مقاله به طرح یکی از این مسائل و تا حد امکان، به ارائه راه حل برای آن خواهیم پرداخت. این مسئله که مورد اختلاف پژوهندگان زبان فارسی میانه است و حتی گاه دانشمندی واحد دو نظر متفاوت و متضاد درباره آن ارائه کرده است یکی از ساختارهایی است که نشان‌دهنده معنای «توانستن» و اساس ایجاد همین فعل در زبان فارسی دری است.

معنای «توانستن» در زبان فارسی میانه از طریق دو فعل و دو ساختار اسمی بیان می‌شود. افعال عبارت‌اند از -ayārīdan, ayār- و -šāyīstan, šāy- از این دو، نخستین (ayārīdan-ayār-) جز معنای «توانستن، قادر بودن»، دارای معانی دیگری نیز هست که بیشتر برای بیان آنها به کار می‌رود: «به فریاد رسیدن، یاری کردن؛ جرئت کردن» (مکنزی ۱۹۷۱: ۱۵، ۱۰۱، ۱۰۶). اما -šāyīstan, šāy- که هم به صورت فعل واژگانی کاربرد دارد و هم فعل غیرشخصی (همان: ۷۹، ۱۰۱، ۱۰۶؛ راستارگویا ۱۳۴۷: ۱۷۳؛ شروو ۲۰۰۹: ۲۴۱-۲۴۲) کاربرد بیشتری در بیان معنای «توانستن» دارد. اما از ساخت‌های اسمی، کم‌کاربردتر صورتی است که در آن از صفت ādūg «قادر، توانا» استفاده می‌شود (برونر ۱۹۷۷: ۲۹-۳۰؛ هومباخ و شروو ۱۹۸۳: ۳۰) و صورت پرکاربردتر، که بیش از همه موارد دیگر استفاده شده، ساختاری است که با واژه tuwān ایجاد می‌شود. این صورت اخیر همان گونه‌ای است که تحلیل آن مورد اختلاف پژوهشگران است.

برخی محققان واژه tuwān را صفت و به معنای «قادر، توانا» دانسته‌اند (زالمان ۱۹۳۰: ۱۱۱؛ نیبرگ ۱۹۷۴: ۱۹۶؛ شاکد ۱۹۷۹: ۳۶۱؛ پریخانیان ۱۹۸۰: ۳۲۹؛ ژینیو و تفضلی ۱۹۹۳: ۴۳۰)؛ برخی آن را اسم و به معنای «توان، نیرو» دانسته‌اند (مکنزی ۱۹۷۱: ۸۴؛ برونر ۱۹۷۷: ۳۰؛ ویلیامز ۱۹۹۰: ۳۳۹؛ ابوالقاسمی ۱۳۸۸: ۲۷۴؛ تفضلی ۱۳۴۸: ۱۱۵؛ بهار ۱۳۵۱: ۴۰۶؛ ماهیار نوابی ۱۳۷۴:

۱۹۰؛ آموزگار و تفضلی ۱۳۸۶: ۲۲۷؛ راشد محصل ۱۳۸۹: ۵۴۷؛ همو ۱۳۹۰: ۴۳۰؛ ژینیو ۱۳۷۲: ۵۳؛^۱ و برخی صفت به معنای «ممکن» دانسته‌اند (مکنزی ۱۹۸۰: ۳۰۸؛ شروو ۲۰۰۹: ۲۴۲).
برخی قائل به وجود دو *tuwān* شده‌اند: یکی صفت به معنای «قادر، توانا» و دیگری اسم در معنای «توان، نیرو» (بویس ۱۹۷۷: ۸۷-۸۸؛ دورکین-مایسترانست ۲۰۰۴: ۳۳۰). اینان معتقدند که صورت اسمی در ساختار فعل غیرشخصی به کار رفته است.
هنینگ نیز ظاهراً معتقد به وجود دو *tuwān* است: یکی اسم به معنای «امکان، عملی بودن» (هنینگ ۱۹۳۳: ۲۴۹-۲۵۰) و دیگری صفت به معنای «قادر، توانا» (آندریاس و هنینگ ۱۹۳۳: ۳۱۹، ۳۶۰). همچنین زوندرمان (۱۹۷۳: ۱۳۵) آن را اسم و به معنای «امکان، عملی بودن» دانسته است.

از بررسی تمامی شواهد موجود از این واژه چنین برمی‌آید که هیچ دلیلی وجود ندارد که این واژه چیزی جز اسم باشد و معنایی غیر از «توان» فارسی داشته باشد. مثال‌های زیر نمونه‌هایی از این صورت اسمی هستند:

زوندرمان ۱۹۷۳: ۸۹، سطر ۱۷۳۷) *agar pad tuwān hād, az dīl pad frīh ō dēn paristēnd.*

اگر در توان[شان] باشد، از دل با عشق دین را می‌پرستند.

agar-iš dānišn <ud> tuwān nē čimīgīhā be ō kār burd ayāb-iš xwāyišn <ud>
pursišn būd u-š nē xwāst, andar adānih parwand raft čiyōn mahist parwānag ī ō
dušox. (گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳۰، بند ۳۸)

اگر دانش و توان را با دلیل به کار نبرد یا اینکه او را خواهش و پرسش بود و نخواست، در

حصار نادانی رفت که بزرگ‌ترین راهبر به دوزخ است (ژینیو و تفضلی ۱۹۹۳: ۱۰۴، ۲۷۱).

در مثال نخست *tuwān* متمم حرف اضافه است و در مثال دوم به واژه *dānišn*، که تردیدی در اسم بودن آن نیست، عطف شده است.

(۱) نکته جالب این که اکثر محققان ایرانی این واژه را اسم و به معنای «توان، نیرو» دانسته‌اند و این مسئله حاصل احاطه ایشان به زبان فارسی دری و شناخت مقوله دستوری این واژه در زبان مذکور است. از این میان، برخی از ترجمه‌های ارائه‌شده توسط راشد محصل از جملات حاوی ساختار ایجادشده با واژه *tuwān* نشان‌دهنده توجه ایشان به ژرف‌ساخت این جملات است (نک: راشد محصل ۱۳۸۹: ۲۶۵، فصل ۸، بند ۱۲؛ همو ۱۳۹۰: ۶۳، فصل ۱۴، بند ۱)

کلمات مشتق و مرکب ساخته شده از این واژه نیز مؤید اسم بودن آن هستند: *tuwānīg* «توانا، قادر»؛ *tuwāngar* «توانگر»؛ *tuwāngarīh* «توانگری»؛ *a-tuwānīg* «ناتوان»؛ *hu-tuwānīh* «توانایی»؛ *tuwān-sāmānīhā* «تا سرحد توانایی»؛ *tuwān-tuxšāgīh* «کوشایی در حد توان»؛ *tuwānīg-xwāstag* «توانگر»؛ *xwāstag-tuwānīh* «توانگری»؛ *tuwān-nērōg* «توانا».

برداشت‌های صفتی چه در معنای «توانا، قادر» و چه در معنای «ممکن» تنها برآمده از صورت به‌کاررفته این واژه در ساختار اسمی‌ای هستند که نشان‌دهنده معنای «توانستن» است، و گر نه هیچ پشتوانه دیگری در هیچ یک از متون فارسی میانه ندارند. با نگاهی به نظر کسانی که *tuwān* را صفت و به معنای «توانا، قادر» دانسته‌اند خواهیم دید که موارد بسیاری در نقض این برداشت وجود دارد:

Ohrmazd guft kū ōyšān dāmān ka-šān nē būd hēnd, ā-m brehēnīd tuwān būd.

(گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳۴، بند ۶؛ ژینیو و تفضلی ۱۹۹۳: ۱۱۶)

این جمله را دانشمندان طرفدار نظر مورد بحث حاضر چنین ترجمه کرده‌اند:

«هرمزد گفت که آن مخلوقات هنگامی که نبودند، قادر بودم که آنها را خلق کنم (ژینیو و تفضلی ۱۹۹۳: ۱۱۷، ۲۸۴).

در این جمله، اگر قرار باشد که *tuwān* صفت برای ضمیر *m*- باشد، این اشکالات به وجود می‌آید که اولاً چرا این ضمیر به صورت متصل و در نتیجه غیرصریح آمده است، در حالی که اگر مسندالیه جمله است بایست در حالت صریح و منفصل می‌آمد؛ ثانیاً چرا فعل اسنادی جمله (*būd*) مطابق با این ضمیر، که منطقیاً از دیدگاه ایشان باید مسندالیه باشد، صرف نشده است.

(ندرز آذرباد ماریسپندان، ۴۴؛ čand tuwān hād, mardōm pad saxwan ma āzār.

جاماسپ‌آسانا ۱۸۹۷: ۶۱)

این جمله را نیز بر طبق همان نظر باید چنین ترجمه کرد:

آن‌قدر که قادری، مردم را به سخن می‌آزار.

در این جمله، از آنجا که فعل اصلی امر دوم شخص مفرد است، پس مخاطب جمله نیز باید همین شخص و در همان شمار باشد؛ اما فعل التزامی hād سوم شخص است و در نتیجه، tuwān نمی‌تواند صفت برای مخاطب دوم شخص مفرد جمله باشد. اگرچه معنای «ممکن» با تناقضات موجود در مورد «توانا، قادر» مواجه نیست و با پذیرش آن تحلیل نقش‌های سایر اجزای جمله امکان‌پذیر به نظر می‌رسد، همان‌گونه که ذکر شد، صورت‌های موجود خارج از این ساختار هیچ‌یک مؤید این معنا نیست. از میان پژوهندگانی که نظر آنها در مورد tuwān ذکر شد، تنها بروزر (۱۹۷۷) درصدد تحلیل ساختار ایجادشده با آن برآمده است. او طرح کلی جملات اسمی‌ای را که نیازمند متمم هستند چنین ترسیم می‌کند:

عامل +	مفعول صریح مصدر +	مصدر	گزاره (اسم یا صفت)	فعل ربطی
(ضمیر/ اسم)	(اگر مصدر متعدی باشد)			صرف‌شده

توضیح او درباره این ساختار چنین است: برخلاف سایر جملات اسمی، در این ساختار، فعل ربطی قابل حذف است، ولی معمولاً در جملاتی که نشان‌دهنده زمان ماضی‌اند فعل ربطی حضور دارد. گزاره نیز تنها یا اسم tuwān «توان، نیرو» یا صفت niyābag «شایسته، صحیح» است (همان: ۳۰). برخی از مثال‌ها و ترجمه‌های او در این باره چنین است:

(مادیان یوشت فریان، فصل ۱، بند ۲۷). man wizārdan nē tuwān bawēd.

برای من شرح دادن ممکن نخواهد بود.

(همان، فصل ۳، بند ۱۵). zahr ... nē tuwān būd widāxtan.

گداختن زهر ممکن نبود.

(کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۱۲، بند ۱۸). man ēn kār pad ayārīh ī ašmā tuwān kardan.

انجام دادن این کار برای من با یاری شما ممکن است.

nūn har čē ēn zan kird ud wirāst, man-iz hāmgōnag niyābag kirdan. (M 45 R 5-7)

اکنون هر چه این زن کرد و آراست، همان‌گونه برای من نیز شایسته است انجام دادن.

در همان نگاه نخست، تناقض موجود در تحلیل برونر خودنمایی می‌کند. او در این تحلیل، دو دسته جداگانه را با هم جمع کرده است. ایراد نخست این است که *niyābag* و *tuwān* حداقل از دیدگاه او از یک مقوله نیستند و دیگر اینکه، بر خلاف نظر او، در جملات ساخته شده با *niyābag*، مصدر، مسندالیه جمله و *niyābag* مسند آن است؛ اما در جملات حاوی *tuwān* نقش مصدر مبهم می‌ماند و تعیین روابط نحوی سایر اجزای جمله ناممکن می‌گردد. سدیگر اینکه برونر به‌رغم اسم دانستن *tuwān*، در ترجمه، آن را به «ممکن» برگردانده است.

راه حل رفع این تناقضات در تحلیل این جملات با استفاده از ساختی دیگر از جملات اسمی است. برونر (۱۹۷۷: ۲۸) دسته‌ای دیگر از جملات اسمی را جملات اسمی دارندگی نامیده و ساختار آنها را چنین ترسیم کرده است:

مفعول غیر صریح (اسم / ضمیر) + مسند (اسم / ضمیر) + فعل ربطی

در این ساختار، فعل ربطی، در صورتی که باعث ایجاد ابهام در زمان نشود، قابل حذف است و در متون متأخر تحت تأثیر زبان فارسی دری، مفعول غیر صریح با حرف اضافه *rāy* مشخص می‌شود. نمونه‌ای از مثال‌ها و ترجمه‌های ارائه شده توسط برونر چنین است:

rōz duwāzdah zamān bawēd. (M 798 II R ii 23-24)

روز را دوازده ساعت است (= روز دوازده ساعت دارد).

ardāw čē sūd kē gōwēd ... (BBB 652-53)

پارسا را چه سود که می‌گوید ...

Pābag rāy čē frazand ... nē būd. (کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۱، بند ۱۵)

بابک را فرزندی نبود (= بابک فرزندی نداشت).

این ساختار که در متون فارسی میانه کاربردی وسیع دارد گاه از سوی محققان مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. برای نمونه می‌توان جمله زیر را از بندهشن مثال آورد:

(انکلساریا ۱۹۵۶: ۲۱۴؛ پاکزاد ۲۰۰۵: ۲۹۶). *māh xwarrah-baxtārīh ī gēhān.*

اگرچه در هر دو نسخه TD1 و TD2، واژه xwarrah-baxtārīh با پسوند -īh آمده، پاکزاد آن را در میان {} قرار داده است، بدین معنی که آن را اضافی می‌داند (پاکزاد ۲۰۰۵، پانوش ۵۰). بهار نیز جمله را چنین ترجمه کرده است: «ماه فره‌بخش جهان است» (بهار ۱۳۶۹: ۱۱۰). ترجمه این جمله با در نظر گرفتن همان ساختار دارندگی، با حفظ پسوند -īh در واژه xwarrah-baxtārīh چنین خواهد بود: فره‌بخشی جهان از آن ماه است. نمونه‌های چنین اشتباهی بسیار است.

حال در این ساختار اگر در جایگاه مسند اسم tuwān قرار گیرد، معنای «توان داشتن» و در نتیجه، «توانستن» از آن برخواهد آمد.

(دینکرد ۷، فصل ۸، بند ۱۲؛ مدن hamē ka-šān tuwān anāgīh pad kasān kunēnd.

۱۹۱۱: ۶۵۹، ۱۴-۱۵؛ راشدمحصل ۱۳۸۹: ۹۷)

همواره تا آنها را توان است (= تا بتوانند)، به کسان بدی می‌کنند.

ud ka-tān tuwān, pēš az xwarišn ō ān wināhgār ud mihrōdruz dahēd tā andar

(کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۱۴، بند ۷؛ آنتیا ۱۹۰۰: ۱۴۲) zamān mīrēd.

و هرگاه شما را توان است (= می‌توانید)، پیش از غذا به آن گناهکار و پیمان‌شکن دهید

تا در دم بمیرد.

اگر به مثال زیر توجه کنیم، به همسانی این ساختار و جملات اسمی دارندگی بیشتر

پی خواهیم برد:

asp ōy kas nifrīn kunēd kē-š abar nišīnēd kū abar man nišast ma tuwān bawād ...

ud hōm yazad ōy kas rāy nifrīn kunēd kū-t frazand ma bawād.

(روایات پهلوی، فصل ۲۶، بندهای ۳-۴؛ ویلیامز ۱۹۹۰: ۱۲۷)

اسب آن کس را که بر او می‌نشیند نفرین می‌کند که تو را توان بر من نشستن مباد

... هوم یزد آن کس را نفرین می‌کند که تو را فرزند مباد ...

متأسفانه در کتیبه‌های بازمانده ساسانی، واژه tuwān نه به صورت بسیط و نه در

ساختار مورد بحث حاضر ثبت نشده است. وجود چنین شاهدی در دوران نخستین

ساسانی می‌توانست در نشان دادن صورت کهن‌تر این ساخت بسیار راهگشا باشد؛ اما

بر اساس شواهد موجود در متون متأخر، می‌توان چنین انگاشت که ژرف‌ساخت فعل غیرشخصی توان جمله‌ای اسمی با معنای «توان داشتن» است و در پی کاربرد پی‌درپی، این ساخت تبدیل به صورتی ثابت و غیرقابل‌تغییر شده و در نهایت فعل غیرشخصی از آن حاصل شده است. از آنجا که در این ساخت، فعل ربطی به مسندالیه - که همان واژه *tuwān* است - بازمی‌گردد و نیز به دلیل اینکه حضور مسندالیه در جمله ضروری است، فعل ربطی جمله در صورتی که حذف آن باعث ایجاد ابهام در زمان جمله نشود، اختیاری و قابل حذف است.

همین ساخت را می‌توان در تحلیل جملات ساخته‌شده با واژه *dastan* به کار برد. این واژه را برخی از دانشمندان صفت به معنای «نیرومند، قادر» دانسته‌اند (آندریاس و هنینگ ۱۹۳۳: ۳۴۲؛ ژینیو ۱۹۷۲ الف: ۳۷؛ بویس ۱۹۷۷: ۳۶؛ دورکین-مایسترانست ۲۰۰۴: ۱۴۲). برخی نیز آن را همان صفت اما به معنای «ممکن» دانسته‌اند (هومیاخ و شرور ۱۹۸۳: ۶۲؛ شرور ۲۰۰۹: ۲۴۲؛ باک ۱۹۷۸: ۲۱۰، ۲۴۴). تا جایی که نگارنده می‌داند این واژه در کل متون بازمانده از فارسی میانه تنها سه بار به کار رفته است: دو مورد در کتیبه‌های ساسانی و یک مورد در متون مانوی. نخستین موردی که در کتیبه‌ها دیده شده در کتیبه سرمشهد و نقش رستم کرتیر است:

ḤT LKWM ysd'n YDHn ḤWH ADYN (KSM 26; 26)

[..... yzd']n d(st)ny ḤWH (KNRm 51;53)

ژینیو (۱۹۷۲: ب: ۱۹۷) جمله را چنین ترجمه کرده است: «اگر شما ایزدان قادرید، پس ...». او در جای دیگر (همو ۱۹۹۱: ۹۴) نظر خود را چنین تغییر داده است: «اگر برای شما ایزدان ممکن است، پس ...». برونر (۱۹۷۴: ۱۱۰) همانند صورت نخست ژینیو ترجمه کرده است. باک (۱۹۷۸: ۲۱۰، ۲۴۴) به صورت «ای ایزدان، اگر ممکن است ...» ترجمه کرده است. مورد دیگر در کتیبه ابنون است. شرور (۲۰۰۹: ۲۴۲) آن را چنین واج‌نویسی و ترجمه کرده است:

ud ahīy framāyēn kū-m agar dastan hād ēg ēdar ādur-ēw nišāyān

و در آغاز فرمودم که اگر برای من ممکن باشد، پس در اینجا آتشی خواهم نشانم.

مورد سوم که از متون مانوی است چنین است:

anāy-um pidarān tuwān ud dastan/ kū-tān yak pad čand išnōhr izwārānd

(M 95 r 4)

آندریاس و هنینگ (۱۹۳۳: ۳۱۹) و بویس (۱۹۷۵: ۱۱۲، پانوش ۴) جمله را چنین ترجمه کرده‌اند «اکنون پدران من قادر و توانمند[اند] که به شما سپاسگزاری چند برابر نشان دهند». هومباخ و شروو (۱۹۸۳: ۶۲) در تحلیل جمله کتیبه کرتیر، با این استدلال که yzd'n در حالت غیرصریح (در برابر yzdy که صورت صریح آن است) آمده، نتیجه می‌گیرند که ساختار این جمله غیرشخصی است. نگارنده معتقد است که این جملات نیز، همانند آنچه در مورد ساختار ایجادشده با واژه tuwān ذکر شد، از نوع همان جملات اسمی در معنای «داشتن» است و dastan در این ساخت، برخلاف نظر تمامی دانشمندان، اسم و مترادف با tuwān است. این مسئله را چند نکته تأیید می‌کند: نخست این که در متن مانوی dastan و tuwān با حرف ربط ud به هم عطف شده‌اند؛ دیگر اینکه واژه‌های yzd'n -m و pydr'n در این سه متن در حالت غیرصریح‌اند؛ دیگر اختیاری بودن فعل ربطی در این ساخت است که در صورت حضور با مسندالیه — که dastan است — مطابقت کرده است (کتیبه ابنون). بر این اساس، ترجمه سه متن مذکور چنین خواهد بود:

کرتیر: اگر شما ایزدان را توان است (= اگر ... می‌توانید) ...

ابنون: اگر توان داشته باشم (= اگر بتوانم)

متن مانوی: پس پدران مرا توان و نیرو است (= توان و نیرو دارند = می‌توانند) که به

شما سپاسگزاری چند برابر نشان دهند.

اکنون اگر به انواع جملات حاوی tuwān توجه کنیم، صورت‌های مختلفی را می‌توان از متون استخراج کرد:

الف) در این ساخت، هماهنگ با صورت اصلی آن که جملات اسمی دارندگی هستند، فعل ربطی مطابق با مسندالیه که همان واژه tuwān است، صرف می‌شود؛ اما در صورتی که نبود آن باعث ابهام در زمان و وجه جمله نباشد قابل حذف است.

الف (۱) به همراه فعل ربطی

u-š pad kāmag ōwōn kū-m kāč wēš tuwān hē. مدن ۱۹۱۱: ۵۰۳، بند ۱۴۰؛ سطر ۷-۸؛ شاکد ۱۹۷۹: ۵۶)

سطر ۷-۸؛ شاکد ۱۹۷۹: ۵۶)

و خواستش این است که کاش مرا بیشتر توان بودی (= می‌توانستم).

pad xwāstag čand tuwān hād rādīh kun. (ندرز آذرباد *مارسپندان*، ۴۶؛ جاماسپ آسانا

۱۸۹۷: ۶۱)

در مال، آن قدر که [تو را] توان باشد، بخشش کن.

mard-ē(w) pad būm ī hindūgān karg-ē(w) ēk-srū dīd u-š griftan ō Erān-šahr nīdan

(گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۹، بند ۱۱؛ ژینیو و تفضلی ۱۹۹۳: ۹۶-۹۷). nē tuwān būd.

مردی در سرزمین هند کرگدن یک شاخی دید، اما او را توان گرفتن [و] آوردن به ایرانشهر نبود (نمی‌توانست [آن را] بگیرد و به ایرانشهر بیاورد).

kū pad ēn hamkārīh dēwān andar ēbgadīh ayōxšust wany kardan nē tuwān bawād.

(بندهشن *ایرانی*، فصل ۳، بند ۱۶؛ انکلساریا ۱۹۵۶: ۴۲-۴۳)

تا بدین همکاری در تازش اهریمنی دیوان را توان نابود کردن فلز نباشد (= دیوان نتوانند فلز را نابود کنند).

الف (۲) بدون فعل ربطی

anāgīh čand tuwān kunēd. مدن ۱۹۱۱: ۵۰۳، سطر ۱۱؛ شاکد

۱۹۷۹: ۵۶)

چندان که توان دارد (= بتواند)، بدی می‌کند.

hamē ka-šān tuwān ā-š xwāstag be stānēnd. مدن ۱۹۱۱: ۱۵؛ بند ۸، فصل ۷،

۶۶۰، سطر ۷-۶؛ راشد محصل ۱۳۸۹: ۹۸)

همواره تا ایشان را توان است، خواسته از او می‌ستانند.

ka kār-ēw ayāb dādestān-ēw frāz rasēd, nē dānēd kū wināh ayāb kirbag ka-š

(شایست نشایست، فصل ۱۰، بند ۱۵؛ تاوادیا ۱۹۳۰: ۱۳۹). tuwān, ā-š bē hilišn, nē kunišn.

چون کار یا ماجرای پیش آید و نداند که گناه است یا کفره، اگرش توان باشد (= بتواند)، باید آن را ترک کند و انجام ندهد.

ب) در تنها یک نمونه، این ساخت به همراه جملهٔ پیرو به کار رفته است.
anāy-um pidarān tuwān ud dastan/ kū-tān yak pad čand išnōhr izwārānd.

(M 95 r 4)

ج) در اکثر موارد، عملی که فاعل منطقی جمله توان انجام آن را دارد به صورت مصدر کامل و گاه مرخم پیش یا پس از واژهٔ tuwān آمده است. این مصدر در ژرف‌ساخت این جملات چیزی به جز مضاف‌الیه tuwān نمی‌تواند باشد. این جملات را مطابق ساخت اصلی آنها می‌توان چنین به فارسی برگرداند:

(دینکرد ۵، فصل ۲۳، بند ۱۰؛ مدن ۱۹۱۱: ۴۴۵، سطر u-š abāz āmad tuwān ayāb nē.

۸-۹؛ آموزگار و تفضلی ۱۳۸۶: ۷۶-۷۷)

آیا او را توان بازآمدن هست یا نه؟ (= آیا او می‌تواند بازآید یا نه؟)

pas ān and dušman az šahr abāz dāšt kē tuwān?

(یادگار زریران، بند ۶۳؛ جاماسپ‌آسانا ۱۸۹۷: ۸)

که را توان بازداشتن آن اندازه دشمن از کشور است؟ (= که می‌تواند آن اندازه دشمن را از کشور بازدارد؟)

u-š guft Ohrmazd ... kū-t man nē tuwān murnjēnīdan ud dām ī man ēdōn nē

(بندهشن/ ایرانی، فصل ۱، بند ۲۴؛ tuwān kardan kū abāz ō xwēsīh <⤵ man nē rasēnd?

انکلساریا ۱۹۵۶: ۸-۹)

هرمزد گفت: ... که تو را توان نابود کردن من نیست و نمی‌توانی آفرینش مرا چنان کنی که باز به تملک من نرسند.

د) بسیاری از شواهد موجود از این ساختار صورت منفی دارند. این صورت نه از طریق منفی کردن فعل ربطی — که اکثراً محذوف است — بلکه از طریق آوردن ادات نهی یا نفی پیش از واژهٔ tuwān ایجاد می‌شود. این مسئله حتی در زمانی که فعل ربطی در جمله حاضر است نیز صادق است. احتمالاً این مسئله که این ساختار حتی از زمان

متقدم‌ترین آثار بازمانده حاوی آن تبدیل به فعلی غیرشخصی شده، باعث شده که گویشوران با برداشت فعلی از *tuwān* برای منفی کردن آن، ادات نهی یا نفی را طبق قاعده کلی پیش از این واژه — که از دید آنها فعل است — بیاورند.

شاکد ۱۹۷۹: *pad ēn abēr-tar kuxšišn kū-š pad man ziyān kardan ma tuwān bawād.*

(دیکر ۶، بند E42: ۲۰۹)

بیشتر بدین باید بکوشد که او را (= دشمن را) توان زیان رساندن به من نباشد.

(گزارش شطرنج. *pas-iz čiš-ē(w) kunēm ō Sačīdarm frēstēm ī-š wizārdan nē tuwān.*)

بند ۷: جاماسپ‌آسانا ۱۸۹۷: ۱۱۶)

سپس چیزی بسازم و به سچیدرم فرستم که او را توان شرح کردن آن نباشد (= که او نتواند آن را شرح کند).

awē kē pid ud mād nēst ōwōn homānāg čiyōn zan ī wēwag kē čiš-iz az-īš be stānēnd

(*ندرز آذرباد مارسپندان، ۹۰؛ جاماسپ‌آسانا ۱۸۹۷: ۶۵.*) *u-š čiš-iz kardan nē tuwān.*

آن که پدر و مادر ندارد همانند زن بیوه‌ای است که چیز از او ستانند و او را توان انجام دادن کاری نیست (= نمی‌تواند کاری انجام دهد).

(*شایست نشایست، فصل ۹.* *ka-šān anāgth abar rasēd, ā-mān abāz dāštan nē tuwān.*)

بند ۲۳: تاوادی ۱۹۳۰: ۱۲۳)

چون بدی‌ای به آنها رسد ما را توان بازداشتن [آن] نیست.

(ه) در مواردی مفعول غیرصریح بدین دلیل که از سایر اجزای جمله قابل برداشت

است، از جمله حذف شده است:

agar az asp be nišnēm ud tō pidar sar andar kanār gīrēm u-t xāk az grīw be gīrēm

(*یادگار زریران، بند ۸۶، جاماسپ‌آسانا.* *{ud} pas sabukīhā abāz ō asp nišastan nē tuwān.*)

(۱۲: ۱۸۹۷)

اگر از اسب بنشینم (= فرود آیم؟) و سر تو را ای پدر در کنار گیرم و خاک از تن تو

بستم، پس به سبکی باز بر اسب نشستن نتوانم.

(اندرز آذریاد مارسپندان، ۴۴؛ čand tuwān hād mardōm pad saxwan ma āzār.

جاماسپ‌آسانا ۱۸۹۷: ۶۱)

آن‌قدر که [تو را] توان است، مردم را به سخن میازار.

و) در برخی از موارد با فاصله گرفتن از ساختار اصلی در این ساخت، همان‌گونه که در بند (ه) ذکر شد، ضرورت ذکر مفعول غیرصریح از میان رفته است و این روند باعث شده که این فعل، علاوه بر صورت غیرشخصی، معنایی عام و بدون نیاز به مرجع مشخص به خود بگیرد. این همان گونه‌ای است که در زبان فارسی به صورت فعل وجهی ناقص غیرشخصی نمایان شده است.

Ohrmazd guft kū man mēnōg ī a-griftār ham dast ī man grifan nē tuwān.

(شایست نشایست، فصل ۱۵، بند ۲، کوتوال ۱۹۶۹: ۵۶-۵۷)

هرمزد گفت که من مینوی ناملموس‌ام، دست من را نتوان گرفت.

u-š rōy ō kust ī Pārs ud agar tā se rōz grifan nē šāyēd pas az ān nē tuwān grifan.

(کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۴، بند ۷؛ آنتیا ۱۹۰۰: ۱۶)

و روی به سوی پارس دارد، و اگر تا سه روز نتوانید [او را] بگیرید، پس از آن دیگر نمی‌توان گرفت (قس: راستارگویوا ۱۳۴۷: ۱۷۴).

kadām ān hamēmāl dānāgān pad-iš abēr-tar tuwān šnāxtan.

(یادگار بزرگمهر، بند ۲۷؛ جاماسپ‌آسانا ۱۸۹۷: ۸۹)

آن دشمن [که] دانایان را بیشتر از طریق آن می‌توان شناخت کدام است؟

ka tuwān ud wizīrēd nē xwāhišn čiš az kasān. (۱۰۶: ۱۹۷۹؛ شاکد ۲۷۰)

اگر بتوان و بگیرد (= چاره‌ای باشد)، از کسان چیزی نباید خواست.

ز) در دوره‌های متأخر رواج فارسی میانه، از این فعل غیرشخصی صورت جعلی

tuwānist-، tuwān-

sar abar kardan nē tuwānist tā ka jeh ī druwand mad pad bowandagīh <T> sē hazār sāl.

(۱) این فعل نیز در زبان فارسی میانه و فارسی دری از افعال غیرشخصی است، ولی تا کنون کسی به آن توجه نکرده است.

(بندهشن هندی، فصل ۳، بندهای ۵-۶؛ پاکزاد ۲۰۰۵: ۵۵ و پانوش ۲۷؛ دستنویس M51
روی برگ ۲۲۷، سطر ۱)

نتوانست سر بر کند تا اینکه جه دروند در سر سه‌هزار سال آمد.

pas az ān ka Ohrmazd ō xwadāyīh rasīd hāmōyēn Ērān-šahr abāz ō ēw-xwadāyīh
(کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۱۸، بند ۲۱؛ آنتیا ۱۹۰۰: ۶۱)

پس از آن که هرمزد به پادشاهی رسید توانست همه ایران‌شهر را به یک-خدایی باز آورد.

tā az-išān kōf-ē(w) pad pušt hamē kešīd ud kešīdan nē

(رداویراف‌نامه، فصل ۴۹، بند ۲؛ ژینیو ۱۳۷۲: ۱۲۷)

به طوری که از آنها (= سنگ‌ها) کوهی بر پشت می‌کشیدند و نمی‌توانستند بکشند.

نتیجه

برای بیان معنای «توانستن» در زبان فارسی میانه، غالباً از ساختار جملات اسمی موسوم به دارندگی استفاده می‌شده است و گویشوران این زبان از ساختار توان داشتن این معنی را بیان می‌کرده‌اند. این ساختار، به دلیل کاربرد بسیار، روند دستوری‌شدگی و تبدیل به فعل غیرشخصی را در دوره متقدم رواج زبان فارسی میانه طی کرده است. با وجود این، در متون گوناگون بازمانده از این زبان شواهد بسیاری می‌توان یافت که نشان‌دهنده ادامه حیات همان ساختار اسمی دارندگی در کنار ساختار فعلی است. از یک سو صورت نفی و نهی این ساختار نشان‌دهنده صورت فعلی شده است و از سوی دیگر موارد به‌کاررفته با فعل ربطی تداوم آثار گونه ژرف‌ساختی را نشان می‌دهد. این ساختار، در تحوّل زبان، دو صورت جدید پدید آورد که اساس این فعل در زبان فارسی بر آن دو نهاده شده است. یکی از این دو تولید فعل جعلی کامل توان، توانست است و دیگری فعل ناقص غیرشخصی توان، که در این زبان با پذیرفتن پیشوندهای فعلی «می» و «ب»، بیش از پیش، جایگاه فعلی آن تثبیت شده است.

منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۸۶، کتاب پنجم دینکرد، تهران.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۸، *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*، ج ۲: دستور و واژه‌نامه، چاپ سوم، تهران.
بهار، مهرداد، ۱۳۵۱، *واژه‌نامه گزیده‌های زاداسپریم*، تهران.
____، ۱۳۶۹، *بندهش*، تهران.
تفضلی، احمد، ۱۳۴۸، *واژه‌نامه مینوی نبرد*، تهران.
راستارگویوا، و. س.، ۱۳۴۷، *دستور زبان فارسی میانه*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران.
راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۸۹، *دینکرد هفتم*، تهران.
____، ۱۳۹۰، *وزیدگی‌های زاداسپریم*، تهران.
ژینیو، فیلیپ، ۱۳۷۲، *اردویراف‌نامه*، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران.
ماهیار نوابی، یحیی، ۱۳۷۴، *یادگار زریران*، تهران.
- ANDREAS, F. C. and HENNING, W. B., 1933, "Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkistan, II", ed. W. B. HENNING, SPAW 1933, pp. 292-363.
- ANKLESARIA, B. T., 1956, *Zand-Ākāshīh*, Bombay.
- ANTIÄ, E. K., 1900, *Kārnāmak-i Artakhshīr Pāpakān*, Bombay.
- BACK, M., 1978, *Die sassanidischen Staatsinschriften*, Acta Iranica 18, Téhéran-Liège.
- BOYCE, M., 1975, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9, Téhéran-Liège.
- ____, 1977, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Téhéran-Liège.
- BRUNNER, C. J., 1974, "The Middle Persian Inscription of the Priest Kirdēr at Naqš-i Rostam", *Studies in Honour of George C. Miles*, pp. 97-113.
- ____, C. J., 1977, *A Syntax of Western Middle Iranian*, New York.
- DURKIN-MEISTERERNST, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
- GIGNOUX, Ph., 1972a, *Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes*, London.
- ____, 1972b, "L'inscription de Kirdēr a Naqš ī Rostam", *Studia Iranica*, Fascicule 2, pp. 177-205.
- ____, 1991, *Les quatre inscriptions du Mage Kirdēr*, Paris.
- GIGNOUX, Ph. and TAFAZZOLI, A., 1993, *Anthologie de Zādspram*, Paris.
- HENNING, W. B., 1933, "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente", *ZII* 9, pp. 158-253.
- HUMBACH, H., and SKJÆRVØ, P. O., 1983, *The Sassanian Inscription of Paikuli*, pt. 3. 2: Commentary, Wiesbaden.
- JAMASP-ASANA, J. M. (ed.), 1897, *Pahlavi Texts*, Bombay.
- KOTWAL, F., 1969, *The Supplementary Texts to the Šāyēst nē-šāyēst*, Copenhagen.
- MACKENZIE, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- ____, 1980, "Mani's Šābuhragān II", *BSOAS* 43/2, pp. 288-310.
- MADAN, D. M., 1911, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, 2 vols., Bombay.
- NYBERG, H. S., 1964-1974, *A Manual of Pahlavi*, 2 vols., Wiesbaden.

- PERIKHANIAN, A., 1980, *The Book of a Thousand Judgements (A Sasanian Law Book)*, tr. N. Garsoian, Costa Mesa.
- PAKZAD, F., 2005, *Bundahišn: Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Band 1, Tehran.
- SALEMANN, G., 1930, *A Middle-Persian Grammar*, tr. L. Bogdanov, Bombay.
- SHAKED, Sh., 1979, *The Wisdom of the Sasanian Sages (Denkard VI) by Aturpat-i Ēmētān*, Boulder.
- SKJÆRVØ, P. O., 2009, "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London and New York, pp. 196-279.
- SUNDERMANN, W., 1973, *Mittelpersische und parthische Kosmogonische und Parabeltexte der Manichäer*, Berlin.
- TAVADIA, J. C., 1930, *Šāyast-nē-šāyast*, Hamburg.
- WILLIAMS, A. V., 1990, *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān ī Dēnīg*, 2 vols., Copenhagen.

ارغنده یا آرغده؟

(تصحیح واژه‌ای در شاهنامه)^۱

پژمان فیروزبخش (دانشجوی دکتری ایران‌شناسی دانشگاه هامبورگ)

پیشکش به دکتر جلال خالقی مطلق

چکیده: از جمله واژه‌های دشوار و شاذ شاهنامه فردوسی ارغنده (به معنی «خشمگین») است که در بعضی از دست‌نویس‌های کهن این کتاب به صورت آرغده ثبت شده است. مقاله حاضر در پی اثبات درستی ضبط آرغده در شاهنامه و سایر متون قدیم فارسی است و ارغنده را صورت تغییر یافته‌ای از این واژه می‌داند، که ارتباطی با arɣand و ērand فارسی میانه و arəyant- اوستایی ندارد. نویسنده، ضمن بررسی برابره‌های arəyant- اوستایی در زند

(۱) از استاد گرامی‌ام دکتر محمود امیدسالار، که قبول زحمت نموده این مقاله را خواندند و اصلاحاتی را گوشزد کردند، سپاسگزارم. از دوست ارجمندم دکتر احمدرضا قائم‌مقامی که همواره از مشورت عالمانه‌اش بهره‌مند بوده‌ام و بدون راهنمایی‌ها و کمک‌های او این مقاله به انجام نمی‌رسید بی‌نهایت ممنونم. همچنین از دوستان خوبم آقایان یوسف سعادت، ارحام مرادی و سعید لیان که هریک به نوعی در تدقیق این مقاله سهیم بودند صمیمانه متشکرم.

اوستا و دیگر متون پهلوی نشان داده است آنچه مصححان اغلب ērang خوانده‌اند گونه دیگری از arāyand است و باید ērand خوانده شود.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، ارغنده، آرغده، arāyant- اوستایی، arāyand پهلوی، ērand پهلوی

در شاهنامه فردوسی به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق واژه ارغنده ۱۰ بار و ظاهراً در همه موارد، به معنی «خشمگین» آمده است. نخست، نگاهی به ابیات و نسخه‌بدل‌های این واژه بیفکنیم:

۱. زره در بر و بر سرش بود ترگ دل ارغنده و تن نهاده به مرگ
(دفتر دوم: ۴۳۱، بیت ۱۹۰)

ف، ژ: ارغده^۱؛ لی: آغنده؛ پ: آرغده؛ آ، ل: آکنده؛ لن: ۲: ازغنده؛ ل، ق: دل و جان و تن را نهاده (ق: بر نهاده)؛ و: قبا جوشن و دل نهاده؛ متن = لن، ق، ۲، ل، ۲، ب.

۲. سراپرده‌ای سبز دیدم بزرگ سپاهی به‌کردار ارغنده گرگ
(دفتر سوم: ۲۶۶، بیت ۲۶۱۰)

ف، ل، ژ، ق، لن، لی، ل، ۳، پ، و، لن، ۲، آ: درنده؛ س، ق، ۲: غرنده؛ متن = ل، ۲، س، ۲، ب.

۳. برآورد سوی خوارزم و کوس بزرگ سپاهی به‌کردار ارغنده^۲ گرگ
(دفتر چهارم: ۱۰، بیت ۱۱۷)

ل، ژ، س، ق، لن، ل، ۳، آ، ب: درنده؛ ف، ل، ۲، س، ۲، ق، ۲، لی، پ، و، لن: ۲: غرنده.

۴. پس آن بیدرفش پلید سترگ به پیش اندرآید چو ارغنده گرگ
(دفتر پنجم: ۱۱۴، بیت ۳۹۷، سروده دقیق)

س، ک، ل، ۲، س، ۲، لی، ل، ۳، آ، ب: بکردار؛ ژ، ق، لن، ق، ۲، پ، و، لن: ۲: چو درنده؛ متن = ل.

(۱) ضبط دست‌نویس فلورانس ارغده است. دکتر خالقی مطلق، به دلیل خرابی عکس مورد استفاده‌اش، در این موضع، آن را به اشتباه ارغنده خوانده است. ضبط دست‌نویس نویافته دانشگاه سن‌ژوزف (با نشان اختصاری ژ) را در همه موارد، نگارنده به جمع نسخه‌بدل‌ها افزوده است.

(۲) در متن غرنده آمده است، اما دکتر خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه (بخش ۲: ۱۲۵) آن را گشته ارغنده دانسته و در واژه‌نامه بخش دوم یادداشت‌ها نیز این بیت را در شمار شواهد واژه ارغنده آورده است.

۵. یکی نامه بنیشت نزدیک کید چو شیری که ارغنده گردد به صید

(دفتر ششم: ۲۰، بیت ۲۳۸)

ژ: غرنده؛ س: آهنگ دارد به؛ ق، لن، ۲: غرنده گردد ز؛ پ: آرغده گردد ز؛ لن: آزرده گردد ز؛ ک، ل، ۲، س، ۲، ق، ۲، لی، ل، ۳، آ، ب: ارغنده گردد ز؛ متن = ل.

۶. دژآگاه مردی چو دیوی سترگ سپاهی به کردار ارغنده گرگ

(دفتر هشتم: ۱۵، بیت ۱۶۲)

ل، ژ، ق: درنده؛ ل، ۲، ق، ۲، لی، ل، ۳، آ، ب: غرنده؛ متن = س، ک، لن، پ، و، لن، ۲.

۷. ز خاقانیان آن سه ترک سترگ که ارغنده بودند برسان گرگ

(دفتر هشتم: ۳۴، بیت ۴۱۹)

ل، آ: غرنده؛ ژ: آرغده؛ متن = س، ق، ک، س، ۲، لن، ق، ۲، لی، ل، ۳، پ، و، لن، ۲، ب.

۸. ز خاقانیان آن سه ترک سترگ که بودند برسان ارغنده گرگ

(دفتر هشتم: ۴۳، بیت ۵۳۹)

ژ: آرغده؛ س، ق: غرنده؛ ل، آ: غرنده برسان؛ لی، و، ب: ارغنده برسان؛ متن = ک، س، ۲، لن، ق، ۲، ل، ۳، پ، لن، ۲.

۹. برآشف و زان کار ننگ آمدش چو ارغنده شد، رای جنگ آمدش

(دفتر هشتم: ۱۳۷، بیت ۱۸۰۴)

ژ: آرغده؛ متن = سایر دست‌نویس‌ها.

۱۰. بدو گفت هنگام رزم تُبرگ بدین‌گونه بودم چو ارغنده گرگ

(دفتر هشتم: ۲۳۲، بیت ۳۰۵۰)

ل، ق: غرنده؛ ژ: آرغده؛ متن = س، ک، ل، ۲، س، ۲، لن، لی، ل، ۳، پ، و، لن، ۲، آ، ب.

صرف نظر از دست‌نویس نویافته سن‌ژوزف (پیش از ۷۰۰ق)، خالقی مطلق تنها در دست‌نویس پاریس (۸۴۴ق)، آن‌هم فقط در دو بیت از این ابیات، ضبط آرغده را پیش روی داشته است. بنابراین، او ارغنده را به متن برده و در تأیید آن ابیاتی را از رودکی، گرشاسپ‌نامه و کوش‌نامه گواه آورده است (خالقی مطلق ۱۳۸۹، بخش ۱: ۷۴۷؛ بخش ۳: ۷). ما بعدتر به ارزیابی این شواهد خواهیم پرداخت.

لغت‌نامه‌های قدیم فارسی، دست‌کم از قرن هشتم هجری به بعد، این دو واژه را یکی دانسته‌اند. مثلاً محمد بن هندوشاه نخجوانی در *صحاح الفرس* (ص ۲۶۰) هر دو واژه را ذیل یک مدخل آورده: «آرغده و ارغنده خشم‌آلوده باشد»^۱. در *زفان‌گویا* (بدرالدین ابراهیم: ۱۸) نیز ذیل مدخل آرغده آمده: «مرد جنگاور، و گویند ارغنده مرد خشمناک». همچنین در *مجموعه الفرس* (جاروتی: ۲۲۱) ارغنده و ارغده ذیل یک مدخل آمده و به «خشمناک و کینه‌خواه» معنی شده‌اند. در *شرفنامه منیری* (قوام فاروقی، ج ۱: ۱۰۶، ۱۱۱) نیز هر دو واژه یکسان معنی شده‌اند. مؤلف فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱: ۱۰۸) هم می‌نویسد:

«آرغده... دو معنی دارد: اول 'خشمگین و قهرآلود' را گویند و آن را ارغنده نیز خوانند ...»

دوم به معنی 'حریص' آمده»

و در جای دیگر می‌گوید:

«ارغده و ارغنده... دو معنی دارد: اول 'خشمگین و غضبناک' بود ...؛ دوم 'حریص و

خداوند شره' را نامند» (همان: ۸۳۲-۸۳۳).

باید توجه داشت که برداشت این لغت‌نامه‌ها نمایانگر شناخت عموم ادبا و شاعران آن دوران از دو واژه مورد بحث است. پس می‌توان استنباط کرد که از یک حدود زمانی به بعد قدما دیگر تفاوتی، لاقلاً به لحاظ معنا، میان این دو واژه قائل نبوده‌اند. اما امروزه، با بهره‌گیری از فقه‌اللغه، می‌توان مشخص ساخت که آرغده تا اوایل دوره فارسی کلاسیک واژه مستقلی بوده است و ارغنده در فارسی کهنه (archaic)^۲ و اوایل فارسی کلاسیک بدین صورت و معنی وجود نداشته است. برای روشن شدن مطلب، لازم است تا سابقه هر دو واژه را مورد بررسی قرار دهیم.

(۱) در متن چاپی «آزغده و آزغیده» آمده که تصحیف «آرغده و ارغنده» است. ملاحظه کنید که واژه دوم را ممکن است مصحح به اشتباه گذاشته باشد.

(۲) برای آگاهی از این تقسیم‌بندی دوره‌های زبان فارسی، نک: صادقی ۱۳۸۰: ۲۵۷، پانوش ۲.

۱. ارغنده

در اوستایی صفتی هست با ستاک *ərəyant-* که دو بار در یشت‌ها (۴: ۷؛ ۱۹: ۴۴)، پنج بار در *وندیداد* (فرگردهای ۷: ۲؛ ۸: ۷۱؛ ۹: ۲۶؛ ۱۴: ۶؛ ۱۹: ۴۷)، یک بار در *اوگمندیچا* (۲۸) و یک بار در *پرسش‌نیها* (۴۱) آمده است و از این میان، پنج بار صفت *دوزخ* و چهار بار (فرگردهای ۷، ۸، ۹ و ۱۴ *وندیداد*) صفت *مگس* واقع شده است.

بارتلمه ابتدا (۱۸۸۳: ۲۲۰) این واژه را «تاریک» و بعدتر (۱۹۰۴: ۳۴۹) «وحشتناک، نفرت‌انگیز» معنی کرده و همین معنای اخیر مورد قبول بیشتر دانشمندان قرار گرفته است. اما دو اوستاشناس نامدار، یعنی هومباخ و هینتسه، در ترجمه‌هایی که از *زامیاد* یشت منتشر کرده‌اند، برابر دیگری برای این صفت ارائه داده‌اند. هومباخ آن را از ریشه *arg** و به معنی «پراشوب/ پرهیاو» دانسته و با *ارغنداب* فارسی، که نام رودخانه است، قیاس کرده است^۱ (هومباخ و ایچاپوریا ۱۹۹۸: ۱۲۴، ۱۷۹).^۲ او معتقد است که کاربرد آن برای *مگس* بر صدای پرواز آن حشره دلالت دارد. هینتسه نیز به مانند هومباخ *ərəyant-* را به «پراشوب/ پرهیاو» ترجمه کرده است. او نخست، نظر قدیم بارتلمه را، که واژه اوستایی را با *rājas-* ودایی به معنی «تاریکی» مرتبط فرض کرده بود، بررسی کرده و تاریخ خواندن *دوزخ* را با *ἔρεβος* یونانی به معنی «تاریکی (زیر زمین)» در تطابق یافته است. هینتسه این تعبیر را با روشن خواندن *گرودمان* در بیت *b* از بند ۴۴ در تقابل دیده و بدین ترتیب تضادی میان ابیات *a-b* و *c-d* برقرار دانسته است. او عقیده دارد که اگر معنی «تاریک» درست باشد، *ərəyant-* خواندن *مگس* به اعتبار رنگ سیاه اوست. با این حال، هینتسه وجود *ارغند* در فارسی را مخالف این استنباط دانسته و واژه اوستایی را با

(۱) *ارغنداب* نام دو رود است، یکی در قندهار و دیگری مابین عراق عجم و آذربایجان (نک: سروری، مجمع *الف*، ج ۱: ۱۵). نام این دو رود در متون قدیم جغرافیایی و تاریخی نیامده است و تنها از حدود قرن یازدهم هجری است که به نام آنها برمی‌خوریم. بنابراین، باید پذیرفت که اسم‌گذاری این رودها پس از تحول *آرغده* به *ارغنده* و کوتاه شدن *ارغنده* به *ارغند* (نک: جلوتر) صورت گرفته است.

(۲) او پیش‌تر در کتاب مشترک خود با *جاماسپ‌آسا*، *پرسش‌نیها*، این معنی را ارائه داده بود (نک: *جاماسپ‌آسا* و هومباخ ۱۹۷۱: ۶۳، ۸۷).

فعل ودایی rghāyāti به معنی «می‌لرزد، در آشوب و جنبش است»، مقایسه نموده است.^۱ او با ارتباطی که میان این دو قائل شده، معنی اصلی -ərəyant- را چیزی نزدیک به «خروشان، لرزان» دانسته است (هینتسه ۱۹۹۴: ۲۳۳-۲۳۴).

در زند وندیداد، -ərəyant- همه‌جا به سعلت، سعلتد یا سعلتد برگردانده شده است. این واژه را پهلوی‌دانان به صورت‌های مختلفی تصحیح و قرائت کرده‌اند. داراب دستور پشوتن سنجانا آن را در فرگرد ۷ به سعلتد /aērang/ «کتیف» (سنجانا ۱۸۹۵: ۱۰۸)،^۲ در فرگردهای ۸ و ۹ به سعلتد (همان: ۱۶۲، ۱۸۲)،^۳ و در فرگرد ۱۹ به سعلتد (همان: ۲۱۱) تصحیح کرده است.^۴ بارتلمه در فرهنگ ایرانی باستان (۱۹۰۴: ۳۴۹) زند واژه اوستایی را ēring آورده است. دستور هوشنگ جاماسپ این واژه را نخستین بار سعلتد /aērōgad/ «گندیده» (هوشنگ جاماسپ ۱۹۰۷: ۱/۲۳۸)،^۵ و در سایر موارد سعلتد (همان: ۱/۳۹۴، ۴۹۶، ۶۴۳) خوانده است. او در واژه‌نامه‌ای که برای زند وندیداد تنظیم کرده، تلفظ و معنای آن را در همه موارد aīrang «متعفن» دانسته است (همو: ۱۴/۲). بهرام‌گور طهمورث انکلساریا این واژه را در فرگردهای مختلف، به ترتیب، aērang «چابک» (انکلساریا ۱۹۴۹: ۱۵۲)، aērag «چابک» (همان: ۲۱۴، ۲۴۰) و aērang «متعفن» (همان: ۳۰۰، ۳۹۰) خوانده است. کاپادیا (۱۹۵۳: ۲۴۲) نیز در واژه‌نامه‌ای که برای زند وندیداد فراهم ساخته، آن را aīrang یا airangد آوانویسی کرده و به «متعفن» ترجمه نموده است.
 در پرسش‌نویسی نیز -ərəyant- به ērang برگردانده شده است:

buuat̄ vīspanam [a]ci[št̄]m pa[o]š[i]št̄mca yaṭ̄ əṛəyāt̄ daožanhum; cē-š bēt ān i

harvist vattartom u pūtaktom kē ērang dōšaxv.

(۱) مایرهفر (۱۹۵۶: ۱/۱۱۹) ارتباط این دو لفظ را مسلم فرض کرده، اما بعدتر (همو ۱۹۹۲: ۱/۲۴۹) با قید تردید آن دو را به هم مرتبط دانسته است.

۲) So ML., BU.; Modern MSS سعلتد = Pers. ارغند.

۳) So PB., ED.; L. سعلتد.

۴) تصحیح وی تنها فرگردهای ۱-۹ و ۱۹ را شامل می‌شود.

۵) IM: سعلتد ۷; DJE, DN, DJR: سعلتد ۷; DPS, Sp: ۷.

۶) DPS: ۷; DR, MUI: سعلتد.

«او را بدترین و گنده‌ترین چیزها باشد، یعنی دوزخ پر آشوب؛ زیرا او را باشد (= سزای اوست) آنکه همه بدترین و گنده‌ترین است، یعنی دوزخ متعفن» (جاماسپ‌آسا و هومیباخ ۱۹۷۱: ۶۳-۶۲).
در اوگم‌دیچا هم -ərəyānt- صفت دوزخ است. این واژه در برگردان پازند، aragdin حرف‌نویسی شده است. ترجمه پهلوی آن نیز، که بر اساس تحریر کهنی از پازند تهیه شده بوده، irydin است (جاماسپ‌آسا ۱۹۸۲: ۳۰-۳۱، ۹۰، ۱۰۱) و در همه نسخه‌ها **𐭥𐭩𐭫𐭮** نوشته شده است. دابار صورت پازند را متشکل از دو واژه **𐭥𐭩𐭫𐭮** و **𐭥𐭩𐭫𐭮** دانسته که در پهلوی به **𐭥𐭩𐭫𐭮** و **𐭥𐭩𐭫𐭮** برگردانده شده‌اند (دابار ۱۹۵۵: ۴۹، پانوش ۲). تفسیر درست هر دو صورت پهلوی و پازند بر نگارنده معلوم نشد. در ترجمه سنسکریت هم برای آن -anamta- آمده است. جاماسپ‌آسا (۱۹۸۲: ۶۱-۶۲) واژه اوستایی را «پر آشوب»، معادل پازند و پهلوی آن را «محکوم»، و برابر سنسکریت را «بی‌انتها» ترجمه کرده است.

در دینکرد هفتم (۶: ۷؛ چاپ سنجانا ۵: ۶) همچنین می‌خوانیم:

pad ān abar tēz būd nē dagr ka frāz mad pad dwārišn² ruwān ī Srīt ī Wisarpān az abāxtar nēmag ī **𐭥𐭩𐭫𐭮** ī **𐭥𐭩𐭫𐭮** -zadār kū xwad syā būd u-š kunišn-iz syā, syā būd **𐭥𐭩𐭫𐭮** az dēwān (Madan: 647).

«پس از آن زود بود، نه دیر، که روان سریت ویسریان به‌تاخت فراز آمد از سوی اباخترِ نفرت‌انگیزِ نفرت‌انگیزکار^۳ (؟)، یعنی که خود سیاه بود و کردارش نیز سیاه، سیاه بود دوزخ به سبب [وجود] دیوان».

وست (۱۸۹۷: ۷۹) **𐭥𐭩𐭫𐭮** را agrand خوانده و «وحشتناک» معنی کرده است. سنجانا آن را ādrang خوانده (سنجانا ۱۹۱۵: ۱۴/۴۴) و سه معنی مختلف در همین جمله برای آن

(۱) هومیباخ و جاماسپ‌آسا، علی‌رغم اینکه در زند ērang را «متعفن» معنی کرده‌اند، در ترجمه جمله اوستایی، -ərəyānt- را به «پر آشوب» برگردانده‌اند.

(۲) Madan +ud.

(۳) ظاهراً ترکیب ملکی (possessive compound) است، به معنی «دارای کنش نفرت‌انگیز» (قس: موله ۱۹۶۷: ۲۵۶). این معنا از عبارت بعدی، که به نظر تفسیر عبارت قبل از خود است، استنباط می‌شود. با این حال، zadār بدین معنی در متون پهلوی دیده نشد، هرچند در فارسی زدن به معنی «کردن» وجود دارد (نک: دهخدا، لغت‌نامه: ذیل مدخل). zadār به‌جای zadārīh ظاهراً در ترکیب zadār-kāmagīh آمده است.

آورده است: «وحشتناک»^۱، «مصیبت» و «ویرانگرترین» (همان: ۱۴ / ۴۳). موله (۱۹۶۷): ۶۶-۶۷، ۲۵۶) آن را ayrand آوانویسی کرده و به «نفرت‌انگیز» برگردانده است. راشد محصل (۱۳۸۹: ۲۵۲) آن را ērang خوانده و به «خطاکار» ترجمه کرده است. این واژه بار دیگر نیز با همین املا در دینکرد هفتم (۷: ۳۴؛ چاپ سنجانا ۶: ۳۴) به عنوان صفت دوزخ آمده و ترکیب وصفی خود تفسیری است برای ترکیب axwān ī tom (مدن: ۶۵۶). وست آن را «وحشتناک» (۱۸۹۷: ۹۲)، سنجانا «وحشتناک» (۱۹۱۵: ۱۴ / ۵۹)، موله «نفرت‌انگیز» (۱۹۶۷: ۷۷) و راشد محصل، با درج علامت سؤال به نشانه تردید، «نفرت‌انگیز» (۱۳۸۹: ۲۶۱) معنی کرده است.

این واژه در دینکرد نهم نیز دو بار آمده است (ورشتمانس، فرگرد ۹: ۳، ۵). اول بار به صورت سعلنق ۶۴ (مدن: ۸۳۶) در معنی «دوزخ» (قس: دینکرد هفتم، ۶: ۷)، و بار دیگر به صورت سعلنق (همان: ۸۳۷) به عنوان صفت آن. وست (۱۸۹۲: ۲۵۲، ۲۵۴) آن را در بند ۳ به «تاریکی وحشتناک» و در بند ۷ (بند ۵ در چاپ مدن) به «وحشتناک» معنی کرده است. سنجانا آن را khīrang خوانده (سنجانا ۱۹۲۲: ۱۷ / ۹۹، ۱۰۱) و در بند ۳ به «تاریکی غم‌انگیز» و در بند ۷ (بند ۵ چاپ مدن) به «وحشتناک» برگردانده است (همان: ۱۷ / ۷۶، ۷۷). تفضلی (۱۳۴۵: ۱۵۸-۱۶۳، ۲۶۳) آن را در هر دو بند، ērang خوانده و به ترتیب به «تاریکی وحشتناک» (= دوزخ) و «ترسناک» ترجمه کرده است.

هنینگ زندِ arəyant- را، که در خط پهلوی بیشتر به صورت سعلنق نوشته شده^۲، ērand > ayrand خوانده و آن را حاصل قلب خوشه همخوانی gr < rg و تبدیل ag < ē دانسته است. او برای این قلب، واژه پارتی 'rg'w و فارسی میانه مانوی 'gr'w «ارجمند، اصیل» را مثال زده و تبدیل ag < ē را با واژه‌های فارسی dēr (> dagr)، šēr (> šagr) و احتمالاً sēr (> sagr) قیاس کرده است (هنینگ ۱۹۳۳: ۱۹۹). اگرچه این تبدیل ظاهراً در گذر از دوره میانه به نورخ داده، اما قلب gr < rg را از دوره باستان به فارسی میانه، بر

(۱) او علی‌رغم این ترجمه، در زیرنویس افزوده: «قس: فارسی: آدرنگ 'اندوه، مصیبت سخت، بدبختی! وست āgrand 'وحشتناک! همچنین aīrvad نیز خوانده می‌شود، فارسی: ایر باد شمال».

(۲) دو نقطه‌ای که در بعضی دست‌نویس‌ها، یا شاید متن‌های مصحح، بر روی حرف آخر این واژه گذاشته شده اعتبار خاصی ندارد.

خلاف پارتی، در همین واژه‌ها مشاهده می‌کنیم: فارسی میانه dagr > فارسی باستان darga- «دیر»؛ فارسی میانه šagr > فارسی باستان *sargu-^۱ «شیر». آنچه قطعیت بیشتری به قرائت هنینگ می‌بخشد کلمه بحث‌برانگیزی است در سطر چهارم کتیبه کردیر در سرمشهد که به نظر می‌رسد با پذیرفتن پیشنهاد هوشمندانه شروو (۱۹۳۸: ۲۸۴، ۲۹۸-۲۹۷؛ ۲۰۱۱: ۶۱۶) باید آن را ylyndy /'ylynd/ خواند.^۲ او با در نظر گرفتن مشابهت این بخش از داستان معراج کردیر با تعابیر به‌کاررفته در اوستا و ارداویراف‌نامه در وصف دوزخ، ylyndy مسطور در کتیبه را همان واژه‌ای دانسته که در ترجمه پهلوی arəyānt- آمده است، یعنی ylynd. شروو (۱۹۸۳: ۲۹۷) جمله را چنین بازسازی کرده است: lysyk ha be cydyn نگاه کرده، می‌گویند:

cydyn 'ylyndy pyt'k 'wgn cy[g]wn c['sy ... MNW]š bwny LOYTY W m'[ly?]

W [(15- 20 letters) W k]lbwky W AHRN hlpstry MALE YKOYMWNT

«cydyn^۳ وحشتناک می‌نماید، همچون چاه [تاریک و ژرف و؟] که آن را بُن نیست و از مار

و [...] مارمولک و دیگر خرفستر پر است.»

بر این اساس و با توجه به املاهای متشکته واژه در متون زند و دینکرد، آنچه را پهلوی‌دانان به شکل‌های مختلف خوانده‌اند، به ظن قوی، باید ērand خواند^۴ که گونه دیگری است از aryand (نیز، نک: همو ۲۰۱۱: ۶۱۶). گونه اخیر نیز در بعضی متون پهلوی به چشم می‌خورد.

در ارداویراف‌نامه (۱۸: ۳) با املاهای سلسله آمده و صفت دوزخ است. هوگ و وست (۱۸۷۲: ۴۹، ۱۶۸؛ ۱۸۷۴: ۲۲) آن را argōnd «حریص؛ خشن، خشمگین»، دستور کیخسرو دستور جاماسپ‌جی جاماسپ‌آسا (۱۹۰۲: ۲۹) «خشن؛ متعفن»، بیلی (۱۹۵۴: ۳۳) argand

۱) برای بازسازی و اشتقاق این واژه، نک: شوارتز ۲۰۰۳: ۲۰۵-۲۰۳.

۲) ژینیو (۱۹۹۱: ۹۷) این پیشنهاد را پذیرفته است.

۳) شروو (۲۰۱۱: ۶۱۶-۶۱۵) بعدتر مدلول این واژه را «ملاقه» ای که با آن هیمه به آتش می‌افزودند دانسته است.

۴) اگر نظر هنینگ مبتنی بر تبدیل ag < ē را در زبان پهلوی در قرن سوم میلادی نپذیریم و قرائت شروو نیز از واژه مذکور در کتیبه کردیر اشتباه باشد، بهتر است همانند موله سلسله را arand بخوانیم.

«نفرت‌انگیز»، عفیفی (۱۳۴۲: ۴۱، ۴ واژه‌نامه) ارگونند «نفرت‌انگیز»، وهمن (۱۳۵۵: ۲۸) aryand «آلوده، خشمگین»^۱ و بعدتر (۱۹۸۶: ۲۰۲) «وحشتناک»، و ژینیو (۱۳۸۲: ۶۵، ۱۰۵) aryand «ترسناک» خواننده و ترجمه کرده‌اند.^۳

در رساله اندرز دستوران به بهدینان (بند ۲۲) نیز دوزخ با صفت عالی سللمه یاد شده است (متن‌های پهلوی: ۱۲۴). در اینجا به احتمال زیاد aryand tom به معنی «تاریکیِ نفرت‌انگیز» (= دوزخ) بوده و بعدتر dušox را از برای توضیح به دنبال آن افزوده‌اند. مکزی (۱۹۷۱: ۱۱) aryand را در فرهنگ کوچک پهلوی خود «وحشتناک» معنی کرده است.^۴ از آنچه گفتیم می‌توان نتیجه گرفت که واژه aryand در زبان پهلوی صفت بوده و بیشتر به عنوان یک اصطلاح دینی به کار می‌رفته و معنایی نزدیک به «نفرت‌انگیز» داشته است. این واژه در اثر تحولات آوایی، ظاهراً از اواخر قرن سوم میلادی، به صورت ērand نیز درآمده بوده و هر دو گونه در کنار هم رواج داشته‌اند.^۵ پس نباید آن را با واژه واژه پرسامد ērang که اسم بوده و به معانی «سرزنش؛ خطا؛ بی‌دینی» به کار می‌رفته اشتباه گرفت (نیز نک: هنینگ ۱۹۳۳: ۱۹۹). اگرچه بعدتر کاتبان متون پهلوی مرتکب این خطا شده‌اند و حتی ērand را به صورت سلفه نیز نوشته‌اند.^۶

صفت مورد بحث به صورت aryand/ 'ry'nt در زبان سغدی نیز وجود داشته و تنها از طریق متن شماره ۲ از متون سغدی مجموعه پاریس (TSP 2) به ما رسیده است (نک: بنونیست ۱۹۴۰: ۲۳۵). مصحح متن، بنونیست، واژه سغدی را با ارغند فارسی، که گویا با

(۱) او در نمایه انگلیسی همین کتاب واژه مزبور را «آلوده، وحشتناک» معنی کرده است (وهمن ۱۳۵۵: ۱۶).
(۲) ترجمه ژینیو به زبان فرانسه در سال ۱۹۸۴ منتشر شده است.
(۳) متأسفانه امکان بررسی متن پازند و یافتن حرف‌نویسی پازند این واژه (در صورت وجود) میسر نشد.
(۴) این واژه در نسخه‌های هندی بندهشن (۱: ۱۶، پانوش ۱۲۸) نیز آمده است، اما تصحیح عبارت و درک آن برای نگارنده ممکن نشد.
(۵) ظاهراً این واژه، در بعضی محافل علمایی، صورت اوستایی خود را حفظ کرده بوده و به گونه aryand به کار می‌رفته است، اما در بعضی محافل دیگر گونه تحول‌یافته آن، یعنی ērand، رواج داشته است.
(۶) احتمال ضعیف‌تری که می‌توان مد نظر داشت تبدیل خوشه همخوانی -nd به -ng در پایان واژه است؛ گرچه این تحول بالعکس بوده (نک: هنینگ ۱۹۴۵: ۱۵۴-۱۵۷). اما ممکن است از طریق فرایند قیاس بعضی واژه‌ها روند عکس پیموده باشند.

اعتماد به لغت‌نامه‌های فارسی «حریص» معنی کرده است، مقایسه نموده و همین معنی را برای arγand سغدی نیز به دست داده است. بنویست عقیده دارد که معنی «حریص» را، بر خلاف نظر بارتلمه، باید برای صفت -arəγant اوستایی نیز معتبر دانست (همان: ۱۷۲). اما چنانکه بیلی خاطر نشان کرده، این واژه در سیاق متن سغدی هم باید معنای «نفرت‌انگیز» داشته باشد. او -arəγant اوستایی و rγ'nt سغدی را از ریشه *arg- و هم‌ریشه با واژه‌های آسی aely دیگوری ilγag «نفرت‌انگیز» دانسته است (بیلی ۱۹۴۵: ۴-۵). اشتباه بنویست «نفرت‌انگیز» و دیگوری ilγag «نفرت‌انگیز» دانسته است (بیلی ۱۹۴۵: ۴-۵). اشتباه بنویست به فرهنگ سغدی (قریب ۱۳۸۳: ۵۷) نیز راه یافته است.

۲. آرغده

مشتقات افعال سغدی -rwyγt- /-āruγd- /-rwxs- /-āruxs- «میل داشتن، حریص بودن» و صفت 'rwytky' /-āruγdakyā- «حریص» از جمله وام‌واژه‌های این زبان در فارسی هستند.^۱ یکی از این مشتقات صفت مفعولی *āruγde به معنی «حریص» است که در فارسی، به احتمال زیاد، āruγda تلفظ می‌شده است (نک: هنینگ ۱۹۳۶: ۷۱؛ ۱۹۳۹: ۱۰۳، پانوش ۴: ۱۹۴۰: ۴۶-۴۷).^۲ این واژه در زبان فارسی، علاوه بر معنی اصلی خود (حریص)، بیشتر در معنای «خشمگین» به کار رفته است.

لازم به تفصیل نیست که همه اینها، از جمله آرغده (در هر دو معنی «حریص» و «خشمگین»)، از ریشه ایرانی باستان *rauč «میل داشتن، آرزومند بودن» مشتق شده‌اند.^۳ اینکه بعضی محققان برای آرغده در معنی «خشمگین» اشتقاق دیگری پیشنهاد کرده‌اند^۴

(۱) برای سایر وام‌واژه‌های برگرفته از این افعال در فارسی، جز آرغده، نک: رواقی ۱۳۸۱: ۸. همچنین آقای مسعود قاسمی در ملاحظات انتقادی بر کتاب ارشاد عبدالله بن محمد بن ابی‌بکر قلانسی مشتقات فعل آرخسیدن را، که در متن چاپی دچار تصحیف شده، بازشناخته است (قاسمی ۱۳۸۹: ۲۱۳-۲۱۵). از چهار موردی که ایشان مطرح نموده، مصدر اچوخیدن محتمل‌تر است که گونه دیگری از آشکوخیدن و چوخیدن باشد تا تصحیف آرخسیدن.

(۲) مستند هنینگ در وجود این وام‌واژه سغدی در زبان فارسی شاهنامه فردوسی است. صرف نظر از شاهنامه، که درستی ضبط آرغده در آن موضوع مقاله حاضر است، کاررفت این واژه در دیگر متون فارسی به‌ویژه در فرهنگ عربی به فارسی تکملة الاصناف (ادیب الکرمنی: ۲۳۷) وجود آن را به عنوان وام‌واژه‌ای سغدی در فارسی محرز می‌گرداند.

(۳) برای سایر مشتقات این ریشه در زبان‌های ایرانی، نک: چنونگ ۲۰۰۷: ۳۱۸-۳۱۹.

(۴) نک: حسن دوست ۱۳۸۳: ۱۵-۱۶.

درست نیست. این مطلب از بررسی شواهد آرغده در متون فارسی و سیر تحول معنایی آن معلوم می‌شود. هنینگ (۱۹۳۹: ۱۰۳) این تحول معنایی را ناشی از تعبیری چون شیر آرغده دانسته که بیشتر انتظار می‌رفته به معنی «شیر غرنده و ژیان» باشد. ما جلوتر این موضوع را بررسی خواهیم کرد.

پیش از آنکه به بررسی ابیات شاهنامه پردازیم، ضروری است تا شواهدی را که از این دو واژه سراغ کرده‌ایم مورد مذاقه قرار دهیم. قدیم‌ترین شواهد از اشعار رودکی است. در لغت فرس به تصحیح مجتبایی و صادقی ذیل مدخل غزم می‌خوانیم:

شیر غزم آورد و جست از جای خویش و آمد آن خرگوش را آرغده پیش^۱
(اسدی طوسی، لغت فرس، تصحیح مجتبایی و صادقی: ۱۸۸-۱۸۷)

از میان دست‌نویس‌های لغت فرس، تنها در دست‌نویس نخجوانی (۷۶۶ق) به این مدخل برمی‌خوریم:

«ارغنده: آشفته و به‌خشم آمده باشد. رودکی گوید:
گه ارمنده‌ای و گه ارغنده‌ای گه آشفته‌ای و گه آهسته‌ای»
(اسدی طوسی، لغت فرس، تصحیح اقبال: ۴۷۶)

چندان جای تردید نیست که این مدخل از افزوده‌های بعدی به کتاب اسدی طوسی است و از صورت تغییر یافته بیت رودکی استنتاج شده است.^۲

(۱) در دست‌نویس‌های کتابخانه‌های واتیکان (۷۳۳ق) و ایندیا آفیس (قرن ۱۰-۱۱ق) و صحاح الفرس آرغده، که احتمالاً به صورت آغده مضبوط بوده، به الفغه تصحیف شده است.
(۲) مصحح صحاح الفرس در حاشیه مدخل آرغده نوشته است: «شاهد آغده در وفایی [رودکی گفته: گه آرمنده و گه آغده] بود/ گه آهسته و گه آشفته بود» (نخجوانی، صحاح الفرس: ۲۶۰، حاشیه ۱۸). این بیت در متن چاپی فرهنگ وفایی نیامده است.

سومین شاهد از اشعار رودکی بیت زیر است که در فرهنگ جهانگیری، ذیل مدخل
آلغده نقل شده:

شیر آلغده که بیرون جهد از خانه به صید تا به چنگ آرد آهو را و آهویره را
(انجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ج ۱: ۱۴۸)

کاربرد این واژه در شعر رودکی خود نشان از منشأ سغدی آن دارد.
در لغت فرس به تصحیح اقبال ذیل مدخل آورد بیتی از شاهنامه فردوسی آمده است:

نهادند آوردگاهی بزرگ دو جنگی بکردار ارغنده گرگ^۱
(اسدی طوسی، لغت فرس، تصحیح اقبال: ۸۵)

این بیت تنها در دست‌نویس اساس تصحیح اقبال (۱۳۰۳ق) و دست‌نویس نخجوانی
(۷۶۶ق) آمده است. امروز ما از دست‌نویس مادر نسخه اساس اقبال باخبریم و آن را در
دسترس داریم^۲. با مراجعه به این دست‌نویس، که بخشی از مجموعه موسوم به سفینه
تبریز است، ملاحظه می‌شود که به جای ارغنده صورت درست و کهن آرغده در متن
آمده است (نک: سفینه تبریز: ۶۱۵)^۳.

صاحب فرهنگ جهانگیری، ذیل مدخل آرغده (در معنای «خشمگین») بیتی از
فرخی را در مقام استشهد آورده است:

شیر آرغده اگر پیش تو آید به نبرد پیل آشفته اگر گرد تو گردد به جدال
پیل پی‌خسته صمصام تو بیند اندام شیر پیرایه میدان تو بیند چنگال
(انجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ج ۱: ۱۰۸)

(۱) مؤلف فرهنگ قواس این بیت را ذیل مدخل ارغنده آورده است (قواس غزنوی، فرهنگ قواس: ۱۶۹). پس
معلوم می‌شود او دست‌نویسی از لغت فرس در اختیار داشته که در آن، به جای آرغده، ارغنده نوشته شده بوده
است. فخرالدین مبارکشاه قواس ترجیح داده تا ارغنده را به جای آورد مدخل کند.

(۲) با این توضیح که نسخه اساس اقبال مستقیماً از سفینه تبریز استنساخ نشده است، نک: صادقی ۱۳۸۲: ۱۶۷.

(۳) این بیت در مجموعه الفرس (جاروتی: ۵۱) نیز به شاهلو آورد چنین آمده است:
«نهادند آوردگاهی بزرگ دو جنگی بکردار آرغده گرگ».

بیت مورد نظر در دیوان چاپی شاعر با ضبط جدیدتر ارغنده آمده است.^۱ هم او در فرهنگ خود، ذیل مدخل پیشین (در معنای «حریص»)، بیتی از منوچهری آورده که در بخش اصلی دیوان وی مسطور نیست:

آرغده بر ثنای تو جان منست از آنک
پرورده مکارم اخلاق تو منم
(همان، ج ۱: ۱۰۸-۱۰۹)

شواهد بعدی از گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی است که در یادداشت‌های شاهنامه نیز در تأیید ضبط ارغنده بدانها استناد شده است. در متن مصحح یغمایی این واژه در چهار بیت به چشم می‌خورد:

بگشتند با هم دو گرد سترگ	به خون چنگ شسته چو ارغنده گرگ (ص ۱۰۳)
جدا هر یک اسپ چو ارغنده شیر	به خم کمنند اندر آرنند زیر (ص ۱۷۵)
وز آنجای با ویژگان رفت چیر	سوی لشکرش همچو ارغنده شیر (ص ۲۵۲)
بزد نعره‌ای پهلوان دلیر	به سوی نریمان چو ارغنده شیر (ص ۳۵۱)

ببینیم قدیم‌ترین دست‌نویس گرشاسپ‌نامه این ابیات را چگونه حفظ کرده است. قدیم‌ترین دست‌نویس این منظومه، که حبیب یغمایی از وجود آن بی‌خبر بوده، در موزه طوپقاپی‌سرای به شماره ۶۷۴ نگهداری می‌شود و در رجب سال ۷۵۵ ق به کتابت درآمده است.^۲ از ابیات بالا، بیت دوم در محل افتادگی اوراق دست‌نویس واقع شده است. ضبط واژه مورد بحث در سایر ابیات، به ترتیب، چنین است: ازغاره (→ آرغده) گرگ، آرغده شیر و آرعه شیر (حرف سوم بی‌نقطه). با این حساب، تردیدی در درستی آرغده، که در اقدم نسخ آمده و ضبط دشوارتر نیز هست، باقی نمی‌ماند. همچنین بیت دیگری که در تصحیح یغمایی به صورت

نشد هیچ از آن کند گرد دلیر
گذشت از میان همچو غرنده شیر (ص ۵۷)

(۱) نک: فرخی سیستانی، دیوان: ۲۱۴.

(۲) آشنایی با این دست‌نویس و دسترسی به عکس آن را مدیون لطف دکتر محمود امیدسالار هستیم.

آمده، در دست‌نویس طوقاپی سرای با ضبط دشوارتر

نشد کند از آن هیچ‌گرد دلیر گذشت از میانشان چو آرغده شیر

ثبت شده است.

نمونه دیگر بیتی است از ابوالفرج رونی (وفات: پس از ۴۹۲ق) که در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ج ۱: ۱۰۸) به شاهد آرغده (در معنی «خشمگین») آورده شده:

اگر الفغده بستند از من نیست جانم چو شیر آرغده
شکر این حال چون توانم کرد که مرا بستند الفغده

در منظومه حماسی کوش نامه نیز این واژه دو بار به صورت ارغنده آمده و هر دو بار صفت شیر است (ایرانشان بن ابی‌الخیر، کوش‌نامه: ۱۶۳، ۶۱۷). دست‌نویس منحصر به فرد این منظومه در سال ۸۰۰ق نوشته شده است؛ نگارنده گمان می‌کند شاعر در اوایل قرن ششم (۵۰۱-۵۰۴ق) صورت درست واژه یعنی آرغده را به کار برده باشد.

شاهد دیگر استعمال آرغده در داستان‌های بیدپای است که میان سال‌های ۵۴۱-۵۴۴ق به قلم محمد بن عبدالله بخاری از کلیله و دمنه ابن مقفع ترجمه شده است. یگانه دست‌نویس این کتاب در سال ۵۴۴ق به کتابت درآمد و از این جهت که آرغده را به همین صورت ثبت کرده، حائز اهمیت است: «شیر... آرغده گشت و گفت این گیاه‌خوار به حقیقت به جنگ من آمده است» (بخاری، داستان‌های بیدپای: ۱۱۹).

فرهنگ عربی به فارسی تکملة الاصناف که در قرن ششم هجری در ماوراءالنهر تألیف شده و از نظر محتوا بر واژه‌های مختص به آن حوزه زبانی از غنای ویژه‌ای برخوردار است نیز آرغده دارد: «الشَّره: اُرْحَسیدگی، و الشَّره: آرغده» (ادیب الکریمینی، تکملة الاصناف: ۲۳۷).

(۱) ارغده که دو بار در این فرهنگ در معنی «جامه فرسوده» آمده است (نک: ادیب الکریمینی، تکملة الاصناف: ۴۸، ۱۹۴) به نظر نمی‌رسد با واژه مورد بحث ما ارتباط داشته باشد. این واژه در لغت‌نامه‌های قدیم فارسی به صورت ارغده ثبت شده است، مثلاً نک: قواس غزنوی، فرهنگ قواس: ۱۵۲-۱۵۳.

نظامی گنجوی هم در *شرفنامه* (ص ۴۶۵) این واژه را در وصف شیر به کار برده است، اما چون همه دست‌نویس‌هایی که از *خمسئه* او در دست داریم متأخر از قرن هشتم هجری است، باید احتمال داد که شاعر *آرغده* گفته بوده و در استنساخ‌های بعدی به *ارغنده* تبدیل شده است.^۱

در بخش کهن *برزنامه* سروده شمس‌الدین محمد کوسج در قرن هشتم هجری، *ارغنده* مکرر (نک: صفحات ۲۹، ۴۷، ۵۹، ۸۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۶۴، ۲۳۲، ۲۳۹) به عنوان صفت شیر، ببر یا گرگ آمده است. اقدم دست‌نویس‌های این منظومه از سال ۸۲۹ ق است و دیگر دست‌نویس‌ها نیز در ضبط این واژه به ندرت اختلاف نشان می‌دهند. بنابراین تقریباً می‌توان اطمینان داشت که سراینده *برزنامه* واژه را به صورت *ارغنده* می‌شناخته است.

در منظومه حماسی *جهانگیرنامه* (مادح، *جهانگیرنامه*: ۳۱) نیز ترکیب وصفی شیر *ارغنده* یک بار به کار رفته است. علی‌رغم اینکه زمان سرودن این منظومه را قرن هفتم هجری تخمین زده‌اند، با دقت در زبان آن، به نظر می‌رسد که یکی دو قرن جدیدتر باشد. سراینده *جهانگیرنامه* نیز این واژه را به صورت *ارغنده* می‌شناخته است. *ارغنده* بعدتر هم در شعر فارسی به کار رفته و همواره صفت شیر است.^۲

از مجموع این شواهد چنین استنباط می‌شود که بیرون از ماوراءالنهر، *آرغده* ظاهراً جزو واژگان زبان ادب بوده و شعرا کاربرد آن را از آثار یکدیگر فرا می‌گرفته‌اند. یعنی همگان آن را نمی‌شناخته‌اند و در زبان اهل خراسان معمول نبوده است. از این روی، از حدود قرن هفتم هجری، *آرغده* رفته‌رفته جای خود را به کلماتی چون *غرّنده*، *درّنده* و *ارغنده* داده است.

دو کلمه نخست جزو واژگان زبان فارسی بوده‌اند، اما گویا *ارغنده* نه. تغییر *آرغده* به *ارغنده* ظاهراً در اثر دو فرایند تصحیف و قیاس توأمان اتفاق افتاده است؛ یعنی کاتبانی

(۱) ما به تصویر دست‌نویس‌های *خمسئه* دانشگاه تهران (۱۷۱۸ق؟)، پاریس (۷۶۳ق) و پاریس (۷۶۷ق) رجوع کردیم، آنها نیز در این بیت به ترتیب «*ارغنده*» (حرف چهارم بی‌نقطه)، «*غرّنده*» و «*ارغنده*» (حرف چهارم بی‌نقطه) دارند.

(۲) مثلاً، نک: سروش اصفه‌نی، *دیوان*، ج ۲: ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۲۱۷؛ هدایت، تاریخ روضة الصفاى ناصری، ج ۸:

که آرغده را نمی‌شناخته‌اند گمان برده‌اند که ساخت واژه باید با پسوند صفت فاعلی ساز سنده صورت گرفته باشد و در نتیجه، آن را به ارغنده گردانده‌اند. نگذاشتن نشان مد بر الف آغازین واژه^۱ گویا از عوامل این تصحیف بوده و موجب شده تا کاتبانی که با واژه آرغده آشنا نبوده‌اند، به خیال اینکه آرغده خوانده می‌شود و در وزن شعر نمی‌گنجد، تصور کنند صورت درست آن صفت فاعلی ارغنده است که نونش افتاده، لذا آرغده را به ارغنده تغییر داده‌اند.^۲

بدین ترتیب، هنگامی که شعرا و اهل ادب دست‌نویس‌های آثاری چون *گرشاسپ‌نامه* و به‌ویژه *شاهنامه* را مطالعه می‌کردند، واژه ارغنده را، که اغلب صفت شیر یا گرگ است، می‌آموختند و با همان کاربرد در نوشته‌ها و سروده‌های خود استفاده می‌کردند.^۳ طبعاً

(۱) قس: وجود هر دو مدخل آرغده و ارغده در لغت‌نامه‌های قدیم فارسی.

(۲) ضبط ارغده (با ذال) در نسخه‌بدل‌های بیت شماره ۱، که در آغاز مقاله آوردیم و از دو دست‌نویس کهن *شاهنامه* است، این احتمال را پیش می‌کشد که شاید وجود این صورت مصحف نیز در بساختن واژه ارغنده بی‌تأثیر نبوده است. یعنی ارغده را دیده‌اند و چون پس از صامت، وجود ذال فارسی انتظار نمی‌رفته، گمان برده‌اند نقطه از آن حرف نون در پسوند سنده است که دندانه‌اش فراموش شده است.

احتمال ضعیف دیگر، از مقایسه روند تحول آمده به ارمیده و تغییر صورت اخیر به ارمنده در دست‌نویس‌های *شاهنامه* به ذهن خطور می‌کند (نک: خالقی مطلق، زیر چاپ). یعنی آرغده نخست به ارغیده تحول یافته و ارغیده بر اثر یک قاعده آوایی در زبان فارسی به ارغنده تبدیل شده است (برای آگاهی از این قاعده، نک: صادقی ۱۳۸۰: ۶۵۵). در این صورت، با تحول زبانی واژه روبه‌رو هستیم، نه تصحیف. اما چند اشکال به این حدس وارد است: اول اینکه هیچ شاهد موثقی از ارغیده به ما نرسیده است. این صورت تنها در دو لغت‌نامه *صحاح الفرس* و *مجمع الفرس* آمده که در مورد اول متن مصحح در ارائه ضبط دست‌نویس‌های اساس خود آشفتگی دارد و کتاب دوم هم مؤخرتر از زمانی است که موضوع بحث ماست. اشکال دوم این است که در قاعده آوایی مذکور، واژه *ā* پیش از *d* به *in* بدل می‌شود، نه *an*. یعنی باید واژه مورد بحث را ارغنده خواند. سوم اینکه ارمیده و ارمیده مشتقات فعل آرمیدن/ آرمیدن هستند و ممکن است هر دو در عرض یکدیگر از این فعل ساخته شده باشند؛ حال آنکه آرغده در فارسی یک واژه بسیط است. چهارم اینکه تغییر ارمیده به ارمنده ممکن است تصحیف باشد، یعنی نقطه ذال معجمه ارمیده را در مواردی که حرف چهارم بی‌نقطه نوشته می‌شده، متعلق به این حرف دانسته‌اند. همانند تصحیف گراییده به گراینده در دست‌نویس‌های *شاهنامه*.

(۳) تصحیف در گذشته ندرتاً منجر به پدید آمدن واژه‌های جدید می‌شده است؛ بدین ترتیب که بعضی واژه‌های مهجور، پس از تصحیف، مورد استفاده عده‌ای از شعرا و نویسندگان قرار می‌گرفتند و گاه در اثر کثرت استعمال، در شمار واژگان زبان درمی‌آمدند. چنین واژه‌هایی معمولاً به هر دو صورت اصلی و ثانوی خود در لغت‌نامه‌های قدیم ثبت شده‌اند، برای آگاهی از چند مثال، نک: صادقی ۱۳۸۹. از نمونه‌های مسلم همچنین می‌توان به بویه و بویه (نک: مینوی ۱۳۳۵)، تازنان و تازیان، مار شیوا (/ شیوا) و مار شیدا اشاره کرد.

بعضی هم که دست‌نویس‌های قدیم‌تر و بهتری از این آثار در اختیار داشتند صورت درست واژه را فراگرفته بودند. اختلافات موجود در لغت‌نامه‌های قدیم فارسی از همین جاست. کاربرد محدود آرغده در فارسی به عنوان صفت شیر یا گرگ روند تحول معنایی این واژه را از «حریص» به «خشمگین» به‌خوبی نشان می‌دهد: از «حرص» به «ولع و برانگیختگی» و از آن به «آشفتگی و خشم». پس آرغده در قرون چهارم تا ششم هجری به دو معنی بوده است: یکی در معنای اصلی خود یعنی «حریص»، که کمتر رواج داشته؛ و دیگر در معنای ثانوی «خشمگین». این واژه در معنی اخیر، با روندی که توضیح داده شد، در قرن هفتم هجری به ارغنده تغییر یافته و از قرن هشتم هجری جای خود را تقریباً به طور کامل به آن داده است.

علی‌رغم اینکه تقریباً همه دانشمندان -erəγant- اوستایی و aryand پهلوی را با ارغند فارسی قیاس کرده‌اند، چنان‌که ملاحظه شد، هیچ شاهدهی دالّ بر وجود این واژه در زبان فارسی وجود ندارد. قدیم‌ترین جایی که در آن صورت ارغند به نظر نگارنده رسیده تحفة الاحباب حافظ اوبهی تألیف ۹۳۳ق (ص ۳۵) و فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (ص ۲۵) است که هر دو به یک اصل بازمی‌گردند و ارغند را به «دلیر و خصم‌افکن» معنی کرده‌اند. جای شک نیست که در اینجا و در لغت‌نامه‌های جدیدتر، ارغند صورت کوتاه‌شده ارغنده است.

اکنون معلوم می‌شود که قائل شدن لغت‌نامه‌ها به معنای «حریص» برای واژه جدیدتر ارغنده نیز نتیجه خلط آن با آرغده و نادرست است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی این مسئله که آیا ارغنده فارسی با -erəγant- اوستایی و aryand پهلوی مرتبط است یا نه پرداختیم. واژه اوستایی، به احتمال زیاد، از ریشه ایرانی باستان *arg «لرزیدن» > *ergh- IE. «تکان دادن، برانگیختن، لرزیدن» (پوکورنی ۱۹۹۴: ۱ / ۳۳۹) مشتق شده است و معنایی نزدیک به «نفرت‌انگیز» دارد. این تحول معنایی را می‌توان با

(۱) جز آنچه پیش‌تر آمد، نک: هرن ۱۸۹۳: ۱۸؛ هوبشمان ۱۸۹۵: ۱۳؛ زالمان ۱۹۳۰: ۱۸؛ مکنزی ۱۹۷۱: ۱۱.

تحولی که از فعل *čandīdan* پهلوی «لرزیدن، تکان خوردن» به اسم مصدر چندش فارسی، به معنی «نفرت، انزجار» رخ داده است مقایسه نمود.^۱
دو گونه *ērand* و *arγand* پهلوی دنباله‌ واژه اوستایی و ظاهراً واژه‌هایی علمایی (learned word) اند. بنابراین، انتظار نمی‌رود که یک واژه دینی، آن‌هم با معنایی متفاوت، به فارسی رسیده باشد. به‌ویژه آنکه در دست‌نویس‌های معتبر متون قدیم فارسی هم نشانی از ارغنده نمی‌یابیم. در عوض، قدیم‌ترین شواهد متون و دست‌نویس‌های معتبر آنها معمولاً آرغده دارند. چنان‌که هنینگ سال‌ها پیش دریافته بود، این واژه در زبان فارسی دخیل از سغدی است و تحت تأثیر عبارت ارغنده شیر از «حریص» به «خشمگین» تحول معنایی پیدا کرده است.

آرغده به دلیل اینکه واژه‌ای مهجور بوده، بیرون از ماوراءالنهر از قرن ششم هجری، و در ماوراءالنهر شاید از قرن هشتم هجری، دچار تغییر و تصحیف شده است.^۲ ما بر این گمانیم که پیدایش واژه ارغنده حاصل تصحیف آرغده است. وجود مدخل ارغنده در فرهنگ *قواس* (تألیف: احتمالاً میان ۶۹۵ تا ۷۱۶ق)، *صحاح الفرس* (تألیف: ۷۲۸ق) و *لغت فرس* نسخه نخبجوانی (کتابت: ۷۶۶ق) معلوم می‌کند که این واژه در قرن هشتم هجری واژه‌ای شناخته‌شده بوده و تا حد زیادی، جای آرغده را گرفته بوده است.

سرایندگان منظومه‌های *کوش‌نامه*، *شرف‌نامه*، *جهانگیرنامه* و *برزونامه* کاربرد واژه مورد بحث را احتمالاً از *شاهنامه* فراگرفته بودند. آنها که قدیم‌تر می‌زیستند و به دست‌نویس‌های کهن‌تری از *شاهنامه* دسترسی داشتند واژه را به صورت آرغده، و آنها که دست‌نویس‌های جدیدتری را در اختیار داشتند آن را به صورت ارغنده به کار برده‌اند.

حال به ابیات *شاهنامه* بازمی‌گردیم. آرغده را دست‌نویس نویافته سن‌ژوزف (پیش از ۷۰۰ق) پنج بار، پاریس (۸۴۴ق) دو بار، و فلورانس (۱۴ق) یک بار حفظ کرده‌اند. گمان

(۱) نیز، قس: «دل به هم خوردن»، «حال کسی به هم خوردن از» به معنی «چندشش شدن، تنفر داشتن از» در فارسی گفتار، که از مفهوم «تکان خوردن، آشوب شدن» به «انزجار» میل می‌کند.
(۲) لزوماً نه به ارغنده.

می‌کنم، با توجه به ضبط این دست‌نویس‌ها و استدلالاتی که پیش‌تر گفته شد، مجاز باشیم ارغنده را در هر ده بیت مذکور در آغاز مقاله به آرغده تصحیح کنیم. همچنین به استناد بیتی که اسدی طوسی ذیل مدخل آورد از شاهنامه نقل کرده است، می‌توان بیت دیگری از این کتاب را نیز تصحیح نمود. بیت در تصحیح خالقی مطلق چنین است:

نهادند آوردگاهی بزرگ دو اسپ و دو جنگی به‌سان دو گرگ
(دفتر چهارم: ۲۱۱، بیت ۶۲۸)

ژ، ۲ ل (نیز ل ۳، پ، لن ۲، ب): بکردار گرگ؛ و: چو شیر سترگ؛ متن = ف، ل، س، ق،
س ۲ (نیز لن، ق ۲، آ)

اما با توجه به کهنگی ضبط منقول در لغت فرس، بهتر است آن را بدین صورت تصحیح نمود:

نهادند آوردگاهی بزرگ دو جنگی بکردار آرغده گرگ

در نسخه‌بدل‌های این بیت، اتفاق نسبی دست‌نویس‌ها بر دو ضبط «به‌کردار گرگ» و «به‌سان دو گرگ» نشان می‌دهد که آرغده از قرن ششم هجری، در خارج از ماوراءالنهر، واژه‌ای مهجور بوده و از همان زمان در دست‌نویس‌های شاهنامه دچار تغییر یا تصحیف شده است. ممکن است شمار ابیاتی که در سخن فردوسی آرغده بوده و بعدتر به ضبط دیگری تغییر داده شده است بیش از آنچه معرفی کردیم باشد.^۱ زمان تغییر آرغده به ارغنده حتی اگر قدیم‌تر از قرن هفتم هجری باشد و درباره آثاری چون شرف‌نامه نظامی هم صدق کند، تغییری در اصل مطلب ایجاد نمی‌شود. یعنی فردوسی یقیناً در شاهنامه آرغده گفته بوده است.

(۱) مثلاً بیت ۶۸۴ از داستان فرود سیاوخش در شاهنامه چاپ خالقی مطلق (فردوسی، شاهنامه، ج ۳: ۶۹) «خروشان و جوشان و نیزه به دست / تو گفتی که غرنده شیریست مست» آمده و دست‌نویس‌ها در ضبط واژه غرنده اختلافی ندارند؛ اما مصراع دوم این بیت در دست‌نویس سن‌ژوزف (پیش از ۷۰۰ق) به صورت «که گفتی که آرغده شیریست مست» ثبت شده است.

منابع

- ادیب الکرمنی، علی بن محمد، *تکملة الاصناف* (لغت عربی به فارسی)، چاپ عکسی از نسخه کتابخانه گنج‌بخش، اسلام‌آباد، ۱۳۶۳.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد، *کتاب لغت فرس*، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۹.
- _____ *گرشاسپ‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۵۴.
- _____ *لغت فرس*، به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبابی و علی اشرف صادقی، تهران، ۱۳۶۵.
- انجو شیرازی، میر جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن، *فرهنگ جهانگیری*، ویراسته رحیم عقیقی، ج ۱، چ ۲، مشهد، ۱۳۵۹.
- اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی، *فرهنگ تحفة الاحباب*، به تصحیح و تحشیه فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی، مشهد، ۱۳۶۵.
- ایرانشان بن ابی‌الخیر، *کوش‌نامه*، به کوشش جلال متینی، تهران، ۱۳۷۷.
- بخاری، محمد بن عبدالله، *داستان‌های بیدایی*، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، ج ۲، تهران، ۱۳۶۹.
- بدرالدین ابراهیم، *فرهنگ‌نامه زفان گویا و جهان پویا*، به کوشش حبیب‌الله طالبی، تهران، ۱۳۸۱.
- بندهشن ← پاکزاد ۱۳۸۴.
- پاکزاد، فضل‌الله، ۱۳۸۴، بندهشن، ج ۱: متن انتقادی، تهران.
- تفضلی، احمد، ۱۳۴۵، *تصحیح و ترجمه سوترک و ورشت‌مانسک از دینکرد ۹ و سنجش این دو نسک با متن‌های اوستایی*، پایان‌نامه دکتری، به راهنمایی صادق کیا، دانشگاه تهران، تهران.
- جاروتی، ابوالعلا عبدالمؤمن، *فرهنگ مجموعه الفرس*، به تصحیح و شرح عزیزالله جوینی، ج ۲، تهران، ۱۳۷۸.
- حسن‌دوست، محمد، ۱۳۸۳، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج ۱، تهران.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۹، *یادداشت‌های شاهنامه* (با اصلاحات و افزوده‌ها)، ج ۳، بخش سوم با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، تهران.
- _____، (زیر چاپ)، «بررسی و ارزیابی شاهنامه فلورانس»، *نامه بهارستان*، س ۱۲، دفتر ۱۸.
- دهخدا، علی‌اکبر و دیگران، *لغت‌نامه*، ج ۱۶، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، ۱۳۷۷.
- دینکرد هفتم ← راشد‌محصل ۱۳۸۹.
- راشد‌محصل، محمدتقی، ۱۳۸۹، *دینکرد هفتم* (تصحیح متن، آوانویسی، نگارش فارسی، واژه‌نامه و یادداشت‌ها)، تهران.
- رواقی، علی، ۱۳۸۱، *ذیل فرهنگ‌های فارسی*، با همکاری مریم میرشمسی، تهران.
- ژینو، فیلیپ، ۱۳۸۲، *ارداویراف‌نامه* (متن پهلوی، حرف‌نویسی، ترجمه متن پهلوی، واژه‌نامه)، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، ج ۲، تهران.

- سروری، محمدقاسم بن محمد کاشانی، فرهنگ مجمع الفرس، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، ج ۳، تهران، ۱۳۳۸.
- سروش اصفهانی، محمدعلی خان، دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی، به کوشش محمدجعفر محجوب. ج ۲، تهران، ۱۳۴۰.
- سفینه تبریز، گردآوری و خط ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، با مقدمه عبدالحسین حائری و نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۸۱.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۸۰، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران.
- _____ ۱۳۸۲، «لغت فرس اسدی در سفینه تبریز»، نامه بهارستان، س ۴، ش ۲-۱، دفتر ۸۷ ص ۱۶۵-۱۹۴.
- _____ ۱۳۸۹، «درباره برهان قاطع»، ارج نامه محمد معین، به کوشش محمد غلامرضایی، تهران.
- عقیقی، رحیم، ۱۳۴۲، ارداویراف‌نامه یا بهشت و دوزخ در آئین مزدیسنی، مشهد.
- فرخی سیستانی، دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ج ۵، تهران، ۱۳۷۸.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۸، با همکاری محمود امیدسالار (دفتر ششم) و ابوالفضل خطیبی (دفتر هفتم)، تهران، ۱۳۸۶.
- _____ شاهنامه، نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری (کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره NC. 43)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه‌ای از جلال خالقی مطلق، تهران، ۱۳۸۹.
- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار، به تصحیح علی اشرف صادقی، تهران، ۱۳۸۰.
- قاسمی، مسعود، ۱۳۸۹، «درباره کتاب ارشاد»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ج ۳، شماره پیاپی ۳، ص ۲۰۴-۲۱۹.
- قریب، بدرالزمان، ۱۳۸۳، فرهنگ سعیدی، ج ۲، تهران.
- قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه، فرهنگ قواس، به اهتمام نذیر احمد، تهران، ۱۳۵۳.
- قوام فاروقی، ابراهیم، شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی، مقابله نسخ، تصحیح، مقدمه و تعلیقات از حکیمه دبیران، ج ۱، تهران، ۱۳۸۵.
- کوسج، شمس‌الدین محمد، برزنامه (بخش کهن)، مقدمه، تحقیق و تصحیح اکبر نحوی، تهران، ۱۳۸۷.
- مادح، قاسم، جهانگیرنامه، به کوشش سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران، ۱۳۸۰.
- متن‌های پهلوی، گردآوری دستور جاماسپ‌جی منوچهرجی جاماسپ‌اسانا، ج ۲، با مقدمه‌ای از بهرام‌گور انکلساریا و دیباچه‌ای از ماهیار نوایی، تهران، بی‌تا.
- مینوی، مجتبی، ۱۳۳۵، «یوبه، تحقیقی درباره یک لغت»، یغما، س ۹، ش ۱۲، ص ۵۳۰-۵۳۷.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران، ۱۳۴۱.
- نظامی گنجوی، خمسه نظامی، چاپ عکسی از نسخه خطی مصور مورخ ۷۱۸، تهران، ۱۳۶۸.
- _____ شرفنامه، تصحیح بهروز ثروتیان، تهران، ۱۳۶۸.

وهمن، فریدون، ۱۳۵۵، *واژه‌نامه ارتای ویرازنامک*، تهران.

هدایت، رضاقلی‌خان، *تاریخ روضه الصفای ناصری*، ج ۸، تهران، ۱۳۳۹.

- ANKLESARIA, B. T., 1949, *Pahlavi Vendidad (Zand-ī Jvīt-dēv-dāt)*, ed. D. D. Kapadia, Bombay.
- BAILEY, H. W., 1945, "Asica", *TPS*, pp. 1-38 [*Opera Minora* 2, pp. 223-260].
- , 1954, "Analecta Indoscythica II", *Journal of the Royal Asiatic Society* 86, pp. 26-34.
- BARHOLOMAE, Ch., 1883, *Handbuch der altiranischen Dialekte*. Leipzig.
- , 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- BENVENISTE, É., 1940, *Textes Sogdiens* (édités, traduits et commentés), Paris.
- CHEUNG, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.
- DHABHAR, E. B. N., 1955, *Essays on Iranian Subjects*, Bombay.
- GIGNOUX, P., 1991, *Les quatre inscriptions du Mage Kirdār* (textes et concordances), Paris.
- Haug, M. and West E. W., 1872, *The Book of Arda Viraf*, The Pahlavi Text Prepared by D. H. Jamaspji Asa, Bombay-London.
- , 1874, *Glossary and Index of the Pahlavi Texts of the Book of Arda Viraf, the Tale of Gosht i Fryano, the Hadokht Nask and Some Extracts from the Dinkard and Nirangistan*, Bombay-London.
- HENNING, W. B., 1933, "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente", *ZII*, pp. 158-253 [*Acta Iranica* 14, pp. 65-160].
- , 1936, "Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch", *APAW* 10, 143p. [*Acta Iranica* 14, pp. 417-557].
- , 1939, "Sogdian Loan-words in New Persian", *BSOS*, pp. 93-106 [*Acta Iranica* 14, pp. 639-652].
- , 1940, *Sogdica*, James G. Forlong Fund, vol. XXI, London (67 pages with Errata and Addenda) [*Acta Iranica* 15, pp 1-68].
- , 1945, "Two Central Asian Words", *TPS*, pp. 150- 162 [*Acta Iranica* 15, pp. 259-271].
- HINIZE, A., 1994, *Der Zamyād-Yašt* (Edition, Übersetzung, Kommentar), Wiesbaden.
- HORN, P., 1893, *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- HÜBSCHMANN, H., 1895, *Persische Studien*, Strassburg.
- HUMBACH, H. and ICHAPORIA, P. R., 1998, *Zamyād Yasht: Yasht 19 of the Younger Avesta* (Text, Translation, Commentary), Wiesbaden.
- JAMASP, H., 1907, *Vendidad* (Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary and Glossarial Index) 2 vols., Bombay.
- JAMASP ASA, K. J., 1902, *Arda Viraf Nameh* (The Original Pahlavi Text, with an Introduction, Notes, Gujarati Translation and Persian Version of Zartosht Behram in Verse), Bombay.
- JAMASPASA, K. M., 1982, *Aogemadaēcā: A Zoroastrian Liturgy*, Wien.
- JAMASPASA, K. M. and HUMBACH H., 1971, *Pursišnīhā: A Zoroastrian Catechism*, (Part I. Text, Translation, Notes), Wiesbaden.
- KAPADIA, D. D., 1953, *Glossary of Pahlavi Vendidad*, Bombay.

- MACKENZIE, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- MADAN, D., 1911, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, 2 vols., Bombay.
- MAYRHOFER, M., 1956, *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, Band 1, Heidelberg.
- , 1992, *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, Band 1, Heidelberg.
- MOLÉ, M., 1967, *La légende de Zoroastre selon les textes pehlevi*, Paris.
- POKORNY, J., 1994, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, 2 Bände, 3 Auflage, Tübingen und Basel.
- SALEMANN, C., 1930, *A Middle-Persian Grammar*, tr. L. BOGDANOV, Bombay.
- SANJANA, D. D. P., 1895, *The Zand ī Javīt Shēda Dād or the Pahlavi Version of the Avesta Vendīdād*, Bombay.
- , 1915, *The Dīnkard*, The Original Pahlavi Text of the Latter Part of Book VII, vol. XIV, London.
- , 1922, *The Dīnkard*, The Original Pahlavi Text of the First Part of Book IX, vol. XVII, London.
- SCHWARTZ, M., 2003, "Gathic Compositional History, Y 29, and Bovine Symbolism", *Paitimāna: Essays in Iranian, Indo-European, and Indian Studies in Honor of Hanns-Peter Schmidt*, ed. S. ADHAMI., California.
- SKJÆRVØ, P. O., 1983, "Kirdir's Vision: Translation and Analysis", *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 16, pp. 269-306.
- , 2011, "Kartīr", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 15, New York, pp. 608-628.
- VAHMAN, F., 1986, *Ardā Wirāz Nāmag*, London.
- WEST, W. E., 1892, *Pahlavi Texts* (Part IV, Contents of the Nasks), Oxford.
- , 1897, *Pahlavi Texts* (Part V, Marvels of Zoroastrianism), Oxford.

منابع خطی

- خمسه نظامی، نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره 580, Suppl. Pers. مورخ ۷۶۷ق.
- خمسه نظامی، نسخه کتابخانه ملی پاریس، به شماره 1817, Suppl. Pers. مورخ ۷۶۳ق.
- گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی، نسخه موزه طویق‌پای سرای، به شماره 674, مورخ ۷۵۵ق.

غزلی ملمّع از ناصرالدین خطیب شفعی

به سه زبان عربی، فارسی و شیرازی

علی اشرف صادقی (عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

چکیده: زبان مردم شیراز تا اواسط قرن نهم گویش خاصی بوده که با فارسی تفاوت داشته است. این گویش دنباله یکی از گویش‌های فارسی میانه بوده و شیرازیان آن را شیرازی می‌نامیده‌اند. کهن‌ترین نمونه این اشعار از قطب‌الدین شیرازی، سعدی، حافظ، شمس پُرسِ ناصر، شاه داعی شیرازی، ابواسحاق شیرازی است که هر کدام سروده‌های کوتاه و بلندی به این گویش دارند. از ویژگی‌های این گویش وجود ساخت گُنایی (ارگتیو) از ماضی ساده افعال متعدی است. دیگر تبدیل g پایانی کلمات بعد از مصوت a و شاید سایر مصوت‌ها، به ʔ (غ) است. در این مقاله، تنها غزل ملمّع یا مثلی که از ناصرالدین خطیب باقی مانده و یک بیت از سه بیت آن به شیرازی است شرح و معنی شده است.

کلیدواژه‌ها: شیرازی قدیم، گویش‌های ایرانی، خطیب شفعی

در جنگ بیاضی معروف به بیاض تاج‌الدین احمد وزیر که در سال ۷۸۲ کتابت شده^۱، غالب بزرگان قرن هشتم نوشته‌ها، اشعار، یادداشت‌ها و نکات دیگری از خود یا دیگران را با خط خود نوشته‌اند. تعداد این نوشته‌ها متجاوز از ۸۰ فقره است. این جنگ سال‌ها در شهرداری اصفهان نگهداری می‌شده، اما در سال ۱۳۵۰ به کتابخانه دانشگاه اصفهان منتقل شد و در ۱۳۵۳ به یادگار پنجمین کنگره تحقیقات ایرانی که در اصفهان تشکیل شد، زیر نظر ایرج افشار و مرتضی تیموری از سوی انتشارات دانشگاه اصفهان به صورت عکسی منتشر شد. تهیه‌کننده این جنگ تاج‌الدین احمد از وزرای فارس بوده و به خواهش او دانشمندان و بزرگانی که در آن ایام در آن خطه بوده‌اند مطالب خود را در آن نوشته‌اند (مثلاً نک: ص ۳۱۳). جامع جنگ نام آن را کنزالجواهر من لطایف‌الاکابر نهاده است (ص ۵). بنابراین مطالب این جنگ منعکس‌کننده اوضاع ادبی و علمی خطه فارس در قرن هشتم است. فهرست این جنگ را نخستین بار محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، در سال ۱۳۴۴، در شماره ۸ از سال دوم مجله وحید، ص ۵۰-۵۶، سپس محمدتقی دانش‌پژوه، در ۱۳۴۸، در فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ص ۶۸۴-۶۹۱، بار سوم، مرتضی تیموری در مقدمه چاپ عکسی این کتاب، در صفحات ۹-۱۵ و بار چهارم، علی زمانی علویجه در مقدمه چاپ حروفی کتاب در سال ۱۳۸۱، ص ۱۶-۳۵، با تفصیل بیشتر، به چاپ رسانیده‌اند.

در این جنگ (ص ۳۴۶-۳۴۹)، در ضمن مطالب ناصرالدین خطیب، قصیده ملمعی در ۳۹ سطر در مدح مظفرالدین شبلی خلدالله سلطانه آمده است. نام کامل این ناصرالدین خطیب در پایان مطالب او (ص ۳۵۱) چنین نوشته شده است: «یحیی بن هبة‌الله بن یحیی الملقب بالناصر الخطیب الشفعوی^۲ نسباً». تاریخ کتابت مطالب او نیز ۷۸۲ ذکر شده است. از

(۱) این تاریخی است که حسین بن علی ملقب به علاء قزوینی در صفحه ۳۶۶ جنگ در پایان نوشته خود آورده است، به این صورت: «فی يوم الجمعة العاشر من شعبان المبارک من شهر سنة اثنی و ثمانین و سبعمانه هجرية نبویه». نام این شخص در ص ۳۵۲، در آغاز مطالب او علاء‌الملته و الدین قزوینی آمده است.

(۲) سعید نفیسی (۱۳۴۴: ۱/ ۲۱۴) نام این شخص را «حاجی (!) ناصرالدین حسین بن هبة‌الله بن حسین خطیب معروف به ناصر خطیب شفعوی» خوانده است. به نوشته معلم حبیب‌آبادی (۱۳۴۴: ۵۱)، وی منتخبی از این جنگ را در دست داشته است.

آنجا که جامع جنگ یا شخص دیگری، در مقدمه مطالب ناصر خطیب، او را «سحبان زمان و نادره اوان» معرفی کرده، معلوم می‌شود که او در زمان خود به شاعری شهره بوده است. خیام‌پور (۱۳۶۸: ۱/۳۱۲، ذیل خطیب فارسی) او را شیرازی اصل دانسته که در ۷۴۸ مناقب جمال‌الدین ساوی را به نظم درآورده است. این منظومه در ۱۹۷۲ در آنکارا به کوشش تحسین یازیجی به چاپ رسیده است. خیام‌پور در اینجا به ص ۳۱۳ از جلد اول بحث در آثار و افکار و احوال حافظ دکتر قاسم غنی ارجاع داده که از همین قصیده ملمّع سخن رفته است. کتابی که تحسین یازیجی براساس نسخه‌ای منحصر به فرد به نام مناقب جمال‌الدین ساوی به چاپ رسانده بار دیگر براساس همان نسخه خطی، در ۱۳۶۲ در تهران، از سوی حمید زرین‌کوب با نام قلندرنامه خطیب فارسی به چاپ رسیده است.^۱ نگاهی سطحی به این کتاب نشان می‌دهد که تفاوت میان شعر ناصر خطیب و منظومه خطیب فارسی بسیار زیاد است. خطیب فارسی در شاعری بسیار بی‌مایه بوده، اما ناصر از مقامی بسیار والاتر برخوردار بوده است. مظفرالدین شبلی، که قصیده در مدح او سروده شده، پسر شاه‌شجاع مظفری ممدوح حافظ است که در سال ۷۵۹ به تخت جلوس کرد و در سال ۷۸۶ درگذشت (برای شرح حال شبلی، نک: غنی ۱۳۲۱، مواضع متعددی که در فهرست کتاب، ص ۴۶۶، نشان داده شده است).

قصیده ملمّع مورد بحث در ۳۹ بیت است که ۱۳ بیت آن به عربی، ۱۳ بیت دیگر به فارسی و ۱۳ بیت سوم به شیرازی است. ما در زیر، تمام این قصیده را نقل می‌کنیم و ابیات شیرازی آن را، به سبک ابیات شیرازی قبلی، آوانویسی و ترجمه می‌کنیم و درباره ویژگی‌ها و کلمات آن توضیحات لازم را به اختصار به دست می‌دهیم. اعراب کلمات عربی از کاتب و قائل اشعار است.

۱. اذا تَعَرَّقَ بِالرَّاحِ غُرَّةُ الخَلِیْلِ بَدَّتْ عَلَی وَرَقِ الوَرْدِ قَطْرَةُ الطَّلِّ
بس است جان مرا در شرابخانه شوق بُنُقِلْ از لب معشوق نکتة نَقْلِی

(۱) برای نسخه‌ای دیگر از این کتاب که در کتابخانه مغنيسا در ترکیه نگهداری می‌شود، نک: توفیق سبحانی

مسلمانان و سرِ جهلُ هِنِ جش شوخش جنن ببرد دل از اهل دل و نااهلی^۱
mosalmonân va sar-e jahl hen čaš-e šux-eš
čonon bebord del az ahl-e del va nâahli

معنی: مسلمانان چشم شوخ او بر سر جهل است، [زیرا] چنان دل از اهل دل به نااهلی ببرد.

در کلمهٔ مسلمانان ân اول به on بدل شده و مسلماً ân دوم هم چنین تلفظ می‌شده، چنان‌که کلمهٔ جنن (= چنن) در آغاز بیت دوم نیز مطابق تلفظ این گویش ضبط شده، اما من در آوانویسی از ضبط شاعر پیروی کردم.

۲. مِّنَ الْغَدَايِرِ يَبْدُو شُعَاعٌ طَلَعَتْهَا كَشْمَسَةٌ طَلَعَتْ فِي الضَّحَىٰ مِنَ الْفَلَلِ
توان به دامن عمر از امید وصلی دوخت گرم بگوش رسد زو حکایتی^۲ وصلی
کهیز شغل و عملی^۳ دنی و غیر از عشق جیوت اغر نکهان شُهره هم و وی شغلی

ke hiz šoyl va aml-i deni va γayr az ešq
če but aγar nagehân šohra ham va višoyli

معنی: زیرا که هیچ شغل و عملی ... به غیر از عشق. چه باشد (شود) اگر ناگهان به بی‌شغلی شهره‌ام.

hiz صورتی است که در فارس به جای هیچ به کار می‌رفته است. در جمله‌ای به کازرونی قدیم از ابواسحاق کازرونی نیز به کار رفته است (نک: صادقی ۱۳۸۳: ۴). تلفظ قدیم‌تر آن hēz بوده است. عمل aml بی‌شک تلفظ شیرازی عمَل است. کلمهٔ دنی معلوم نیست چه کلمه‌ای است. در این جایگاه انتظار یک فعل - سوم شخص مفرد مضارع فعل بودن - می‌رود. شاید جزء دوم آن همان نی ni، از nē به معنی «نیست» باشد. بوت به معنی «باشد» یا «شود» است. نکهان که مسلماً nagehon تلفظ می‌شده، به احتمال قوی، به معنی «ناگهان و به سرعت» است. هم به معنی «ام» از صورت پهلوی این کلمه که hēm است گرفته شده و احتمال دارد که در شیرازی به صورت hem تلفظ می‌شده

(۱) در قرائت غنی و، به تبع او، علویچه چند اشتباه در کلمات این بیت روی داده است.

(۲) «ی» در این کلمه نشانهٔ اضافه است. (۳) اصل: عملمی

است. شاعر می‌گوید: من که به غیر از عشق که بهترین شغل است هیچ شغلی ندارم چه عیبی دارد اگر یکسر به بی‌شغلی شهره شوم.

۳. لَقَدْ يُشْتَتُّ شَمَلِي شَمَالُ صُدْعَيْهَا وَ ثَغْرُهَا بِالْأَلِيَةِ نَاطِمِ التَّنْبَلِ^۱ (؟)
دهانش ارچه در اثبات خویش موی شکافت نبود جز سخنش هیچ حجتی عقلی
و شکل و شیوه غمان دل بیه حالش با که نیست همته لولی^۲ اما و خوش شکلی
va šekl-o šiva γamân(?) del bebo halâleš bâ
ke nist hamtay-e luli amâ va xoš šekli

معنی: با شکل و شیوه ... دل ببرد، حالش باد، زیرا که همتای لولی ما به خوش شکلی وجود ندارد.

کلمه غمان در مصراع اول کاملاً مبهم است و به نظر می‌رسد که کاتب روی «ن» آن خط کشیده است. اگر آن را زما بخوانیم، معنی مصراع چنین می‌شود: با شکل و شیوه از ما دل ببرد، حالش باد. بیه مخفف ببرد است و همته مخفف همتای. ضبط اما (= ما) مطابق تلفظ پهلوی این کلمه است. بنابراین زما نیز باید z-amâ خوانده شود و قابل مقایسه است با az amâ در شعر حافظ.

۴. بقوس حاجبها العين فرقت سهماً
ز تیر غمزه او جان نمی‌برم دانم
مَنْ كَيْبَرِ دُعَى مُزَا أَسْمَانِ بَيْمُونُ
بِوَا أَكْنَدُ وَإِيرَةَ سَبْرُشِ بَدُ فِعْلِي
mafekibor (?) do'iyi mo-za âsmon bayemen
bevâ akando va irah sebarš-e bad fe'li

معنی: ... دعایی از من به آسمان به عین (قسم) (؟) بیاید افکندن (؟) یکباره سفارش (؟) بدفعلی (را).

در این بیت، چند کلمه کاملاً ناآشنا است. نخست اولین کلمه بیت است که قرائت آن کاملاً غیرمطمئن است، زیرا معلوم نیست نخستین حرف آن «م» باشد. این کلمه

(۱) این کلمه در نسخه به همین صورت نوشته شده و منظور از آن معلوم نشد.
(۲) در عکس، فقط اول حرف واو به چشم می‌خورد و قوس پایین آن دیده نمی‌شود.
(۳) شاعر در اینجا یاء متکلم عربی را به کلمه فارسی الحاق کرده است.

ظاهراً فعل مصراع اول است. دُعی do'i ممال دعا است و «آ» حرف اضافه. moz مرگب است از mo و az، اما آنچه در اینجا انتظار می‌رود m-az است که جزء اول آن ضمیر متصل است، مانند t-az و š-az در اشعار شیرازی سعدی. یمن نیز معلوم نیست چه کلمه‌ای است. آیا همان کلمه یمن به معنی «قسم» است؟ در مصراع دوم نیز کلمات اَکَنَدُ یا اَکَنَد و سِبَرَش نیز ناشناخته‌اند. در بعضی گویش‌های امروز فارس مصدرها به مصوت 0 ختم می‌شوند؛ بنابراین، احتمالاً اَکَنَدُ به معنی «افکندن» است. و ایره در غزل ملمع حافظ نیز به کار رفته و معنی آن «به یکباره» است (نک: ماهیار نوابی ۱۳۴۴: ۸۰؛ همو ۲۵۳۵: ۱۳۵۵). سِبَرَش احتمالاً صورتی از سپارش (= سفارش) است.

۵. تَطْلُ تَأْكُلُ مَالِي بِيَاطِلِ وَبِهِ اَلِي فِنَاءِ ذَرِي حَاكِمِ الْوَرِي تُدَلِّي
سکندر ابن سلیمان جم این افریدون که بحر پادشهی راست گوهری اصلی
خلیفه زدغ و حق شَعْمِ اَيُونِ اِسْلِيم كِشْ اَسْتَنْغِ اَيْنُ كَعْبِه جَانِبِ قَبْلِي

xalifa zady va haq ša'm-e ayvon-e eslim
ke-š āstony-e oy-en ka'ba jāneb-e qebli

معنی: خلیفه‌زاده، به حق شمع ایوان (کاخ) اسلام، که آستانه اوست کعبه، جانب قبله.

زدغ صورت خلاصه شده *zaday است که از zādag پهلوی گرفته شده است. چنان‌که در بیت ۷ و ۱۵ ابیات شیرازی سعدی شرح داده شد، در گویش شیرازی ag-های پهلوی به ay- بدل شده بوده که بعدها مصوت a نیز از آنها حذف شده است. در مصراع دوم همین بیت، اَسْتَنْغِ از āstānag پهلوی گرفته شده که در آن، یک تحول دیگر، یعنی تبدیل ān به on نیز صورت گرفته است. شَعْمِ مقلوب شمع است و اَيُونِ با تبدیل ān به on، که در این گویش رایج بوده، مشتق از ایوان به معنی «ساختمان و خانه و قصر» است. اسلیم مُمال اسلام است. اماله در این گویش بسیار رایج بوده است، چنان‌که در بیت ۷ نیز دیده می‌شود. ضمیر متصل «ش» در کَش ظاهراً اشتباه کتابتی است، زیرا هیچ مرجعی ندارد و در ساختمان جمله نیز نقشی ایفا نمی‌کند.

۶. مَلِيكِ مَمْلَكَةِ الْعِزِّ مِنْ لَه شَرْفٌ بِفَضْلِ خَفْضِ جَنَاحِ الْوَرِي مِنْ الدَّلِّ
شهی که كُخَلِ بَصَرِ می‌کنند خاك درش مُجَاوِرَانِ زَوَايَايِ گَنْبِدِ كُحْلِي

بناه خُسْرُونِ مُلْکِ بَرِّ و بحر کِهانِ جه روم و جین و خراسان جه تانه و دِلّی
panâh-e xosrov-en molk-e(?) barr-o bahr-e gehân
če rum-o čin-o xorâsân če tâna-vo delli

معنی: ملوک برّ و بحر جهان در پناه خسرو [یعنی ممدوح شاعر] اند، چه [پادشاهان] روم و
جین و خراسان و چه [پادشاهان] تانه و دهلی.

کلمه ملک در مصراع اول، بی شک خطای کاتب، به جای ملوک است که هم وزن شعر
آن را ایجاد می‌کند و هم معنای آن. کِهان املای گِهان، مخفف گِهان gēhān پهلوی به
معنی «جهان» است. تانه در مصراع دوم، نام شهری است در استان مهاراشترا در غرب
هند، در شمال شرقی بمبئی. تلفظ هندی این نام thāne است، اما در فارسی به صورت تانه
به کار رفته است (برای منابع اسلامی نک: لغت‌نامه دهخدا که مطالب بیرونی در التفهیم و مستوفی در
نزهةالقلوب (چاپ لسترنج) و غیره را نقل کرده است). دِلّی تلفظ هندی نام دهلی است.

۷. هُوَ الْوَلِيُّ و لِلْمُلْكِ عَدْلُهُ وَاَلِ هُوَ الْعَلِيُّ و لِلدَّيْنِ امْرُهُ مُغْلِي
خدايگان سلاطين شرق و غرب جهان مظفر حق و دنيا و ملك و دين شبلى
شیر نر بشیري فُتْحُ شاهِ ابوالحارثِ که می رست آنه مرديش لاف وی مثلى
šer-ē nar-en baši(?) fath šâh abolhires
ke miraset ana mardiš lâf-e vimesli

معنی: شیر نر است، بشیر (؟) فتح، شاه ابوالحارث، که لاف بی‌مثلی درباره مردی او را
سزاست.

شیر مخفف šēr است. کاتب رابطه en- را در پایان کلمه نر به صورت تنوین نگاشته
است. کلمه بشیر معلوم نیست چه کلمه‌ای است؛ شاید مخفف بشیر باشد. احتمالاً شاعر
به این علت او را بشیر فتح نامیده که شاه‌شجاع قبل از کور کردن او، او را روانه بعضی
از جنگ‌ها می‌کرده است. ابوالحارث کنیه شیر است که طبق قاعده گویش شیرازی اماله
شده است. هیچ‌یک از مورخین کنیه مظفرالدین شبلی را به صورت ابوالحارث ذکر
نکرده‌اند و این ظاهراً نخستین مأخذ در این باره است.

۸. حَوَيْتَ يَا مَلِكَ الْمُلْكِ كُلِّ مَكْرَمَةٍ وَقَدْ اَحْطَطتَ مِنَ الْخَافِيَاتِ بِالْقَلِّ

زهی ز سایه چتر تو مهر مستعد خهی ز پایه قدر تو چرخ مستعلی
کُمُلُکشان اَتو می دا و رسم ملکیت نه اُن قباله نوشته قضاش که عدلی

ka molk-ešân a to mē dâ va rasm-e molkiyyat
na ân qabâla nevešta qazâ-š ke edli

معنی: وقتی به رسم پادشاه شدن پادشاهی را به تو می‌دادند، قضا او را در آن قباله نوشته بود که نظیری و مثلی [نداری؟].

ضمیر متصل شان عامل فعل می‌دا است که معادل می‌دادند در فارسی است. «آ» حرف اضافه مشتق از *ō* پهلوی به معنی «به، به سوی» است. نه مخفف انه ana به معنی «اندر، در» است. «ش» در قضاش مفعول فعل نوشته است. منظور از عدلی چندان روشن نیست، زیرا این قسمت از جمله فاقد فعل است. عدل در عربی به معنی «مثل و نظیر» است.

۹. رَأَى عِدَاكَ سَيُوفاً وَ فِي بَطُونِهِمْ عَلَى الْحَمِيمِ مِنْ أَهْوَالِهِنَّ كَالْمُهَلِّ
چو مور از آینه تیغ تو شود پیدا ز ترس نبض بداندیش تو شود نمکی (؟)
کشمشیر تو کیل در ممالک هِن بِشَاشِ كِه وَ بَرَه هَر كِه كَأْنِدِن قُفْلِي

ka šemšer-ē to kelil-e dar-ē mamâlek hen
bešâš kē va bara har ke konod-en qofli

معنی: چون شمشیر تو کلید در کشورهاست، آن را توانایی است (بشایدش) که بازبُرد (= ببرد) هرکسی را که در آنجا [در حکم] قفلی است.

شمشیر مخفف و مبدل šamšēr پهلوی است. کیل از کلمه kilēl پهلوی به معنی «کلید» گرفته شده است. این صورت هنوز در گویش‌های فارس زنده است. بشا مخفف بشاید است. وَبَرَه احتمالاً غلط کاتب، به جای وَبَرَه (= بازبُرد) است، مگر اینکه تصور کنیم که ضمه این کلمه با فتحه بعدی هماهنگ شده و کلمه به وَبَرَه تبدیل شده است. کَأْنِدِن ظاهراً مرکب است از «ک» و اَنَد (d) یا اَنَد (d) ono(d) به معنی «آنجا» و en به معنی «هست». کلمه‌ای که در پهلوی به معنی «آنجا» به کار می‌رود ānōh است، اما صورت پارسی این کلمه dōd است که در پایان آن، صامت δ (= d) هست. بنابراین، به نظر می‌رسد که ānōh نیز، در اصل، *ānōd بوده که این کلمه شیرازی دنباله آن است. شاید «ذ» در

اینجا صامت میانجی بوده و این کلمه به صورت آن یا اُنْ به کار می‌رفته و در اتصال به مصوت بعدی، «ذ» در آن ظاهر می‌شده است (مقایسه شود با هُذ به جای هو ho در بیت ۱۵ از ابیات شیرازی سعدی، در جایگاه قبل از مصوت).

۱۰. وَصُخْفُ عَضِبِكَ فِي الْحَرْبِ لِلْغَدَى سُوْرٌ
لِسَانُ رُمَحِكَ آيَاتِهَا لَهُمْ يُمْلِي
ز بدخِصَال دو کن هر یکی ز هفت اعضاش که در نبرد تو نردی است چارده‌خصلی^۱
كَخَسْمِ تَوْبُرٍ از اَرْسِ عَقِيقِشِنْ جُمِ جِشْ
دُمِشْ اَكِشْ كِتَهْ عُمَرُ اَوْزِيَا مَيِ كَعْلِي
ka xasm-e to por az ars-e aqiqueš-en jom-e češ
domeš okeš ke ta omr awzayâ may-e la'li

معنی: چون جام چشم خصم تو پر از اشک عقیق رنگ است، دامش (؟) را بکش که می‌لعل‌گون عمر تو را بیفزاید.

خسم املائی فارسی خصم عربی است. اَرْس ars در پهلوی به معنی اشک است. en، در پایان کلمه عقیق، همان (h)en به معنی «است» است که در بیت قبل هم آمده بود. جُم تلفظ شیرازی جام و چش مخفف و مبدل چشم است. ش به معنی «او را» است، یعنی «او را جام جم» یا «جام چشم او». در اینجا en بعد از ضمیر آمده است. دُم احتمالا به معنی «دام و تله» است و مراد شاعر در اینجا دامی است که ممدوح او برای کشتن دشمن گذاشته است. «ا» در اَكِش همان پیشوند (h)o است که در بیت ۱ و ۱۵ ابیات شیرازی سعدی هم آمده بود و در شیرازی به جای «ب» علامت مضارع التزامی و فعل امر به کار می‌رفته است. تَه عمر یعنی «عمر تو». اَوْزِيَا فعل دعایی و تمنایی از مصدر افزودن است.

۱۱. عُيُونُ خَصْمِكَ فِي الرَّوْعِ بِالْهَبَا كَذَرَتْ
و عَيْنُ فَتْحِكَ يَوْمَ الْوَعَا بِلَا غِلْ
ز مُلْكِ تَو سِرِ مَوَيْسَتْ فَرَقْتُ تَا اَنْ مُلْكُ
كِهْ خَوَاسْتِهْ اَسْتِ سَلِيْمَانِ بِهْ دَعْوَتِ هَبَائِي
از اُنْ دُو رَهْ وَ بَرِيكِي اَلَاتِ هَر مَهْ مَهْ
كِهْ بُو كِهْ اَسْبِ تَو كَانْدِنْ قَبُولُ وَشْ نَعْلِي
az on do rah va bariki olât har mah mah

(۱) خَصْل در اینجا به معنی «کعبتین» است، چنان‌که در یک بیت منوچهری که در لغت‌نامه دهخدا آمده نیز دیده می‌شود.

ke bu ke asb/p-e to k-ond-en qabul vaš na'li

معنی: به آن سبب ما [آسمان] هر ماه دو بار به باریکی بالا می‌آید که امید دارد که اسب تو که در آنجا هست (؟) آن را به نعلی قبول کند.

بَریکی مخفف باریکی است. آلات مرکب است از ال به معنی «بالا»، که در پهلوی نیز با تلفظ ul متداول بوده و در سایر اشعار شیرازی نیز به کار رفته است، و آت مخفف آیت (= آید). قبول در اینجا به معنی «قبول کند» به کار رفته است. وَش مرکب است از «و» به معنی «به» و š- که در نقش مفعول صریح به کار رفته و مرجع آن کلمه مه است. نعلی اسم حالت است به معنی «نعل بودن»، که به عنوان مدخول حرف اضافه «و» به کار رفته است. و ش نعلی یعنی «به نعلی اش».

۱۲. لَقَدْ حَصَلَتْ بِفَضْلِ الْآلِهِ تَوْفِيقًا بِهِ صَخَمَتْ عَلَى الْفَضْلِ غَايَةَ الْبَدَلِ
به فرآفسر و تمکین مسندت نازند همه جواهر و اجرام علوی و سفلی
و بَدْرَقَى جُنِ تُو هَر كُو سَالِحِي هِسْتِنُ شَه پَش نَدِستْ شِو و رُوژ مُسَحْفِي رَحْلِي
va badraqa-y jon-e to har ko sālehi hesten
ša peš nadest šew-ō ruz moshafi rahli

معنی: به بدرقه جان تو [باد دعای] هرکجا صالحی هست [که] به پیشش شب و روز مصحفی رحلی نهاده است (= قرار دارد).

جُن تلفظ جان در شیرازی است. کو ko از کلمه پهلوی kū به معنی «کجا» گرفته شده است. صالح املائی فارسی صالح است و هسْتِن صورتی است که در شیرازی به جای هست به کار می‌رفته است. شَه پَش یعنی «در پیشش، به پیشش». نَدِست به معنی «نهاده است» در اشعار شمس پُس ناصر نیز به کار رفته است. šew، چنان‌که در بیت سوم غزل قطب‌الدین شیرازی نیز دیدیم، تلفظ شیرازی کلمه شب است. مُسَحْف نیز املائی فارسی مصحف است.

۱۳. بَقِيَتْ مَا طَلَعَ الشَّمْسُ مِنْ مَشَارِقِهَا وَ عَشْتُ مَا هَطَلَ الْمُرْنُ فَطَرَةَ الْوَبْلِ
نمیشه تا که بود چار فصل در هر سال فصول باب تواریخ حکمی و ملی
هزاره باب آنه دفترت عمر با یا رب آزی رسیلی سال دراز جا فصلی

hezâr bâb ana daftar-et omr bâ yâ rab
az i resila-ye sâl-e derâz-e ča fasli

معنی: هزار باب در دفترت عمر باد، پروردگارا! از این رساله سال دراز چهار فصلی.

با مخفف باد و چا مخفف چار است. رسیده هم مُمال رساله است. چنان‌که می‌بینیم کلمه سال در اینجا با «س» به کار رفته نه با «ث».

منابع

- بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، به کوشش ایرج افشار و مرتضی تیموری، اصفهان، ۱۳۵۳.
خطیب فارسی، قلندرنامه، به تصحیح حمید زرین‌کوب، تهران، ۱۳۶۲.
خیام‌پور، عبدالرسول، ۱۳۶۸، فرهنگ سخنوران، ج ۱، تهران.
دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۸، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، تهران.
دهخدا، علی‌اکبر، و دیگران، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.
ساوی، جمال‌الدین، مناقب، به تصحیح تحسین یازیجی، آنکارا، ۱۹۷۲.
سبحانی، توفیق، ۱۳۶۳، «درباره تصحیح قلندرنامه»، نشر دانش، س ۴، ش ۴، ص ۸۵.
صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۳، «گویش قدیم کازرون»، زبان‌شناسی، س ۱۹، ش ۱، ص ۱-۴۱.
غنی، قاسم، ۱۳۲۱، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، ج ۱، تهران.
ماهیار نوابی، یحیی، ۱۳۴۴، «لهجه شیرازی تا قرن نهم هجری»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۷، ش ۱، ص ۷۷-۹۰.
_____، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵)، مجموعه مقالات، ج ۱، به کوشش محمود طاووسی، شیراز.
معلم حبیب‌آبادی، محمدعلی، ۱۳۴۴، «جنگ کتابخانه شهرداری اصفهان»، وحید، س ۲، ش ۸، ص ۵۰-۵۶.
نسخه منحصر به فرد بیاض تاج‌الدین احمد وزیر، به کوشش علی زمانی علویجه، ج ۲، قم، ۱۳۸۱.
نفیسی، سعید، ۱۳۴۴، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۲، تهران.

بررسی فرایندهای واجی گویش راجی*

محمود ملکی (دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران)

چکیده: گردآوری گویش‌ها و زبان‌های محلی در ایران و نیز بررسی علمی آنها می‌تواند خیلی از مشکلات واژگانی و دستوری زبان را حل کند و واژگان آنها در ساختن واژه‌های نو مورد استفاده قرار گیرد و از این طریق، به غنای زبان فارسی کمک کند. یکی از این نمونه‌ها زبان افراد بومی شهر دلیجان است که راجی نامیده می‌شود. گویش راجی یک گویش ایرانی است که روزگاری دراز در یک قلمرو گسترده مرکزیت داشته و امروزه نشانه‌های آن در بخشی از مرکز ایران همچون دلیجان، محلات و نراق دیده می‌شود. این مقاله، پس از ارائه فهرست همخوان‌ها، واکه‌ها و واکه‌های مرکب، به بررسی فرایندهای واجی این گویش می‌پردازد.

نویسنده در جمع‌آوری داده‌ها، علاوه بر شمّ زبان‌شناسی خود، شمّ زبانی گویشوران، مصاحبه مستقیم با گویشوران و تکمیل پرسشنامه‌های تدوین‌شده، از دو اثر *واژه‌نامه راجی*

* این مقاله برگرفته از فصل چهارم رساله دکتری نگارنده است که با راهنمایی استاد ارجمند دکتر محمد دبیرمقدم تدوین شده است.

(۱۳۷۳) و *داستان‌ها و زیانزدهای دلیجانی* (۱۳۸۷) تألیف حسین صفری و «گونه‌های زبانی استان مرکزی در گذر زمان» (۱۳۸۵) تألیف نگارنده استفاده کرده است.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی، گویش‌های مرکزی، گویش راجی، فرایندهای واجی

۱. مقدمه

هدف این مقاله بررسی فرایندهای واجی در گویش راجی می‌باشد. با استفاده از روش جانشینی یعنی مقایسه جفت‌ها و مجموعه‌های کمینه، مشخص شد که گویش راجی دارای ۴ واکه مرکب /əw/ /əw/ /əy/ و همچنین ۲۴ همخوان و ۸ واکه ساده می‌باشد، که در جدول ۱-۱ در چارچوب مشخصه‌های تکارزشی و دوارزشی هله (۱۹۹۲) به صورت مشترک برای واکه‌ها و همخوان‌ها نمایش داده شده‌اند.

جدول ۱-۱ همخوان‌ها و واکه‌های گویش راجی بر حسب مشخصه‌های هله (۱۹۹۲)

	p	b	t	d	k	g	ɣ	/	f	v	s	z	ʃ	ʒ	χ	χ*	h	tʃ	dʒ	m	n	l	r	y	i	ü	e	ɛ	a	u	o	ɑ	
رسا								+																+	+	+	+	+	+	+	+	+	
همخوانی								-																		-	-	-	-	-	-	-	
پیوسته	-	-	-	-	-	-	-	-	+	+	+	+	+	+	+	+	+	-	+	-	+												
خیشومی																				+	+												
کناری																								+	-								
واکدار	-	+	-	+	-	+	+		-	+	-	+	-	+						-	-	+	+										
لیبی	*	*							*	*							*			*													
تیغه‌ای			*	*						*	*	*	*				*	*	*	*	*	*	*	*	*	*							
پیش‌سته			+	+							+	+	-	-					+	+	+	+			+								
بدنه‌ای					*	*	*								*	*									*								
افراشته				+	+	-																				+	+	-	-	+	-		
افتاده						-																					-	-	+	-	+		
پسین				+	+	+									+	+										-	-	-	-	-	+	+	+
گرد																	+																
پیش‌بندی ریشه زبان																																+	-

علامت ستاره (*) فراگو را نشان می‌دهد.

همچنین بسیاری از زبان‌ها با تحمیل کردن گردی لب، که مشخصهٔ واکه‌ها می‌باشد، تعداد همخوان‌های خود را زیاد می‌کنند. اضافه شدن مشخصهٔ [+گرد] به همخوان باعث تولید دومین لبی‌شدگی می‌شود. لبی‌شدگی با علامت /^w/ نشان داده می‌شود. یک همخوان لبی‌شده، هم‌زمان، یک تولید اولیه با یک گردی لب تولید می‌کند (کنستویچ ۱۹۹۴: ۴۱). در گویش راجی نیز یک همخوان دارای تولید دومین وجود دارد که فقط در سه کلمهٔ /^waka/ و /^war/ (هر دو به معنای «خواهر») و /^war/ (به معنای «نرم کردن») مشاهده می‌شود. از این سه کلمه نیز تنها کلمهٔ آخر دارای جفت کمینهٔ /^war/ (به معنای «نرم») است. کنستویچ (همان: ۴۲-۴۴) به این نکته اشاره دارد که تولیدهای دومین، به دلایل زیر، یک خود واحد تلقی می‌شوند و نه به صورت خوشه‌های همخوان - ناسوده:

- ۱) در بعضی زبان‌ها که خوشهٔ همخوانی ندارند، تولید دومین وجود دارد.
- ۲) همخوان‌هایی که تولید دومین دارند در تقابل با خوشهٔ همخوان - ناسوده هستند.

با توجه به مباحث فوق، ما نیز در این مقاله، واج /^w/ را، به‌رغم محدودیت کاربردش، به عنوان یک همخوان مستقل در نظر می‌گیریم.

۲. روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله به صورت میدانی-اسنادی از نوع توصیفی-تحلیلی می‌باشد. برای انجام این تحقیق داده‌های لازم از سه طریق گردآوری شده‌اند:

- الف) بررسی منابع مورد نظر اعم از کتاب، واژه‌نامه، مجله و سایر نشریات مکتوب و الکترونیکی، وبلاگ‌ها و سایت‌های اینترنتی در زمینهٔ گویش‌شناسی، با نگاه ویژه به منابع مربوط به گویش‌ها و زبان‌های ایرانی و مخصوصاً مطالب مرتبط با گویش راجی.
- ب) مصاحبهٔ مستقیم با طیف گسترده‌ای از گویشوران در سنین مختلف با سطح تحصیلات و مشاغل متفاوت و ضبط و ثبت مکالمات و فیش‌برداری از بحث‌های گروهی آنان.
- ج) تدوین و تکثیر پرسشنامه، که یا بدون واسطه توسط گویشوران تحصیل‌کردهٔ گویش راجی و یا با کمک آنها توسط گویشوران فاقد تحصیلات تکمیل گردیده است.

۳. فرایندهای واجی

۳.۱. فرایند همگونی

رایج‌ترین فرایند واجی زبان همگونی است که، در آن، یک واحد واجی در یک یا چند مشخصه واجی، شبیه به واحد واجی مجاور خود می‌شود و در نتیجه، دو واحد واجی به هم شبیه‌تر می‌شوند (اُدن ۲۰۰۵: ۲۲۸). این فرایند در تمامی مواضع واجی، اعم از هجا و تکواژ و مرز بین آنها اتفاق می‌افتد و باعث شباهت بیشتر واحدهای واجی زبان به یکدیگر می‌شود، چه این واحدها در مجاورت یکدیگر و چه در فاصله از یکدیگر باشند (بی‌جن‌خان ۱۳۸۴: ۱۹۴).

فارنتانی^۱ می‌نویسد:

در واقع، همگونی به فرایندهای مختلف کیفی یا همان‌شدگی اشاره دارد. تغییرات کیفی در همگونی، جنبه شنیداری تحلیل واجی را نشان می‌دهد. همگونی متعلق به حوزه توانش زبانی است که از طریق قواعد واجی توجیه می‌شود و اشاره به تغییراتی می‌کند که در مشخصه‌ها صورت می‌گیرد. بنابراین، فرایند همگونی، بخشی از دستور خاص زبان محسوب می‌شود، هرچند که در همه زبان‌ها دیده می‌شود (نک: هاردکاسل و لی‌ور ۱۹۹۷: ۳۷۶).

همچنین آرلاتو (۱۳۸۴: ۹۳-۹۴) در تعریف همگونی می‌نویسد:

در همگونی، یک صورت به صورت مجاور شباهت پیدا می‌کند. در این فرایند، نوعی ساده‌سازی حرکات عضلانی که برای تولید یک واژه یا عبارت ضروری است، به وجود می‌آید. از دیدگاه آواشناسی تولیدی، در همگونی همخوان‌ها، معمولاً یک همخوان، از نظر جایگاه، محل تولید یا واکداری به همخوان دیگر شباهت پیدا می‌کند.

۳.۱.۱. همگونی همخوان با همخوان

همگونی /n/ با /b/:

اگر صرف فعل /zoni/ «توانستن» را در گویش راجی و در زمان‌های مختلف بررسی نماییم، مشاهده می‌کنیم که هرگاه همخوان /n/ پیش از همخوان /b/ قرار گیرد، به همخوان

1) FARENTANI

[m] تبدیل می‌شود. همچنین در کلمات مرکب «آن‌گاه» و «آن‌وقت» نیز شاهد تبدیل همخوان خیشومی /n/ به [m] در مجاورت همخوان /v/ هستیم.

zonam	می‌توانستم
zonad	می‌توانستی
zonimon bafimon	می‌توانیم برویم
zonbon → [zombon]	بتوانم
zonbu bafɛ → [zombu bafɛ]	بتواند برود
zonbande bafande → [zombande bafande]	بتوانند بروند
?on vaχd → [?omvaχd]	آن‌گاه
?on vaχtʃi → [?omvaχtʃi]	آن‌وقت

با توجه به داده‌های فوق، می‌توان قاعده تغییر آوایی را به صورت زیر ارائه نمود:

n → m, ŋ / ___ b, v (قاعده ۱)

$$\left[\begin{array}{c} \text{تیغه‌ای} \\ + \text{خیشومی} \end{array} \right] \rightarrow [+ \text{لبی}] / _ _ _ [+ \text{لبی}]$$

همگونی /n/ با /g/:

heyng → [heyŋg]	تنظیم
?engargiri → [?eŋgargiri]	قطع رابطه کردن
d3onga → [d3oŋga]	تاقچه‌ای کوچک

بر اساس داده‌های فوق، همخوان خیشومی /n/ در مشخصه‌های [بدنه‌ای] و [+پسین]

با همخوان /g/ همگون شده و به همخوان خیشومی نرم‌کامی [ŋ] تبدیل می‌شود:

n → ŋ / ___ g (قاعده ۲)

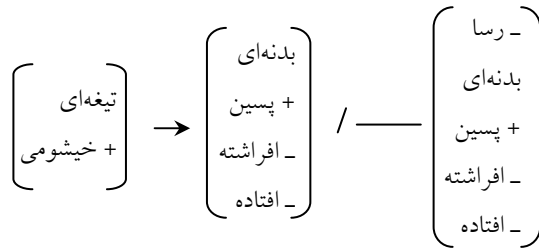
$$\left[\begin{array}{c} \text{تیغه‌ای} \\ + \text{خیشومی} \end{array} \right] \rightarrow \left[\begin{array}{c} \text{بدنه‌ای} \\ + \text{پسین} \end{array} \right] / _ _ _ \left[\begin{array}{c} - \text{رسا} \\ \text{بدنه‌ای} \\ + \text{پسین} \end{array} \right]$$

همگونی /n/ با /g/ و /χ/:

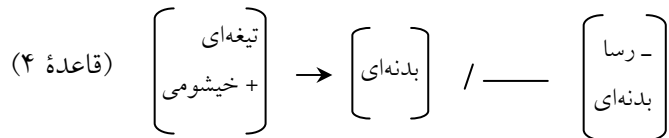
tanχike → [taNχike]	به جای اینکه
mangareku → [maNgareku]	غار
mangase → [maNgase]	موچین، پنس

بر اساس داده‌های فوق، همخوان خیشومی /n/ در مشخصه‌های [بدنه‌ای]، [+پسین]، [-افراشته] و [-افتاده] با همخوان‌های ملازی /g/ و /χ/ همگون شده و به همخوان خیشومی ملازی [N] تبدیل می‌شود:

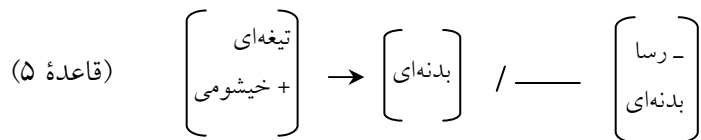
(قاعده ۳) n → N / — χ, g



از آنجاکه ویژگی‌های [پسین]، [افراشته] و [افتاده] وابسته به اندام تولیدی [بدنه‌ای] هستند، پس می‌توان قواعد ۲ و ۳ را در قاعده زیر خلاصه کرد:



و از آنجاکه ویژگی‌های [لبی] و [بدنه‌ای]، هر دو، نشان‌دهنده محل تولید هستند، پس می‌توان قواعد ۱ و ۴ را در قاعده زیر خلاصه کرد:



اما بر چه اساسی صورت زیرساختی همخوان‌های خیشومی در تمام داده‌های فوق را همخوان خیشومی تیغه‌ای /n/ در نظر می‌گیریم. بی‌جن‌خان (۱۳۸۴: ۱۰-۱۲) در بررسی فرایند همگونی محلّ تولید خیشومی‌ها در زبان فارسی، صورت زیرساختی را به صورت یک همخوان خیشومی نمایش می‌دهد که از نظر محلّ تولید ارزش‌گذاری نشده است. اما پینسن^۱ (۱۹۹۰: ۲۵) معتقد است از آنجاکه در مواردی که همگونی همخوان خیشومی با واکه‌های بعد از آن و یا همخوان /h/ اتفاق نمی‌افتد، همخوان خیشومی تیغه‌ای /n/ تظاهر پیدا می‌کند، بنابراین صورت زیرساختی در هنگام فرایند همگونی نیز همین همخوان است. داده‌های زیر از گویش راجی، تحلیل پینسن را تأیید می‌کنند:

[mena]	خواب
[benahoʃga]	تمام شدن چیزی
[beneʃdi]	همیشه
[χonaχa]	دوستی که از شهر یا روستای دیگر باشد
[gena]	شد
[menagdʒo]	کم، مقدار کم

۲.۳. فرایند ناهمگونی

در این فرایند، یکی از دو همخوان مشابه به صورتی تغییر می‌کند که شباهتش با همخوان دیگر کمتر می‌شود (اُدن ۲۰۰۵: ۲۴۰). به عبارت دیگر، ناهمگونی عکس فرایند همگونی است، یعنی شباهت دو یا چند واحد واجی به همدیگر برحسب یک یا چند مشخصه آوایی از بین می‌رود. بنابراین، انتظار داریم که همواره درون‌داد فرایند ناهمگونی با برون‌داد فرایند همگونی قابل مقایسه باشد. اُهالا (۱۹۸۱) معتقد است فرایند ناهمگونی در نتیجه این تصور شنوندگان اهل زبان به وجود می‌آید که حضور ساخت‌های شبیه به هم در زبان در اثر فرایند همگونی حادث شده است و بنابراین، اهل زبان، برای اصلاح این شباهت واجی، عمل عکس همگونی را که همانا فاصله گرفتن واحدهای واجی از یکدیگر است، انجام می‌دهند.

1) JENSEN

۱.۲.۳. ناهمگونی در مشخصهٔ واکداری

در این نوع ناهمگونی، شباهت دو واحد واجی به همدیگر در مشخصهٔ واکداری از بین می‌رود و دو واحد واجی با یکدیگر متفاوت‌تر می‌شوند. داده‌های زیر که حاصل اعمال فرایند واجی اختیاری ناهمگونی در زبان راجی هستند را بررسی می‌کنیم:

گویش راجی	فارسی
dʒoft → [dʒofd]	جفت
tʃaft → [tʃafd]	چاشت
χeʃte → [χeʃde]	خشت
?aftow → [ʔafdow]	آفتاب
?eftow → [ʔeʃdow]	شتاب
χaste → [χasde]	خسته
χeʃtake → [χeʃdakε]	خشتک
keftar → [keʃdar]	کفتار
moʃt → [moʃd]	مشت
mof → [mofd]	مفت
?aʃka → [ʔaʃga]	اشک
boʃkε → [boʃgε]	بشکه
hoʃk → [hoʃg]	خشک
baski → [basgi]	بس‌که
guʃku → [guʃgu]	گوشت کوب
beʃkonbeʃkone → [beʃgonbeʃgone]	بازی یک قُل دو قُل
?eʃkam → [ʔeʃgam]	شکم
?eʃkar → [ʔeʃgar]	شکار
?espid → [ʔesbid]	سفید

ʔespar → [ʔesbar]	بیل زدن، اسپار کردن
ʔeʃpeʃ → [ʔeʃbeʃ]	شپش
raχt → [raχd]	رخت
doroʃt → [doroʃd]	درشت
zeʃte → [zeʃde]	زشت
peste → [pesde]	پسته
biʃtar → [biʃdar]	بیشتر
haft → [hafd]	هفت
hafte → [hafde]	هفته
haʃtad → [haʃdad]	هشتاد
naʃta → [naʃda]	ناشتا
ʔeyngoʃte → [ʔeyngoʃde]	انگشت
ʔeyngoʃtaro → [ʔeyngoʃdaro]	انگشتر

داده‌های فوق نشان می‌دهند که هرگاه همخوان‌های انسدادی بی‌واک /k/، /t/، /p/ بعد از یک همخوان سایشی بی‌واک مانند /f/، /s/، /χ/، /ʃ/ قرار بگیرند، در مشخصه [-واکدار] با آنها ناهمگون شده و به همخوان‌های انسدادی واکدار [d]، [b] و [g] تبدیل می‌گردند:

(قاعدهٔ ۶) $p, t, k \rightarrow b, d, g / f, s, \int, \chi \text{ —}$

$$\begin{bmatrix} \text{— رسا} \\ + \text{پیوسته} \\ \text{— واکدار} \end{bmatrix} \rightarrow \begin{bmatrix} + \text{واکدار} \end{bmatrix} / \begin{bmatrix} \text{— رسا} \\ + \text{پیوسته} \\ \text{— واکدار} \end{bmatrix} \text{ —}$$

داده‌های زیر نشان می‌دهند در کلماتی که شرایط درون‌داد قاعدهٔ (۶) را ندارند، همخوان‌های انسدادی بی‌واک، واکدار نمی‌شوند:

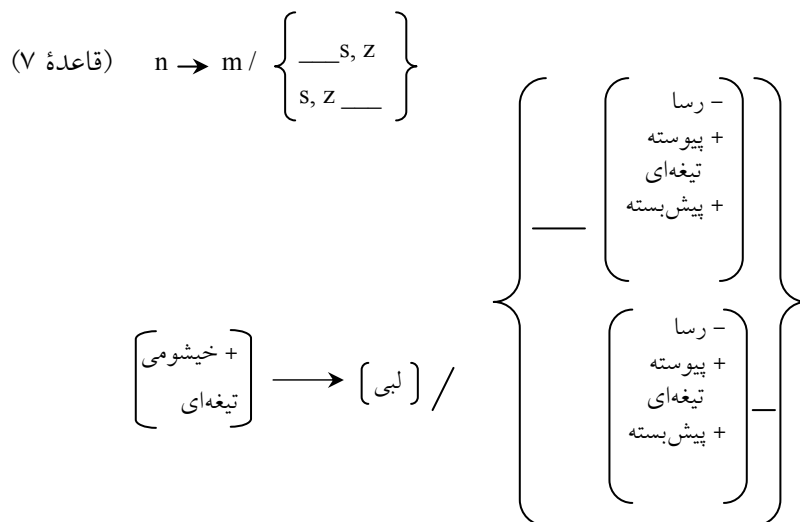
گویش راجی	فارسی
[kotoro]	توله سگ (قبل از یک‌ماهگی)
[kotorɛ]	توله سگ (بعد از یک‌ماهگی)
[matal]	ضرب‌المثل
[tonofu]	رسوخ کردن
[detɛ]	دختر
[bipleyngar]	بی‌نظم، بی‌انضباط

۲.۲.۳. ناهمگونی در مشخصه محل تولید

نمونه دیگری از فرایند ناهمگونی، ناهمگونی در محل تولید بین دو آوای مجاور است.

زبان راجی	فارسی
[ans → [ʃams]	شانس
vazn → [vazm]	وزن
χonsa → [χomsa]	خنتی

در داده‌های فوق، همخوان خیشومی /n/ در ویژگی محل تولید [تیغه‌ای] در فرایند اختیاری ناهمگونی با همخوان غیرخیشومی تیغه‌ای بعد یا قبل از خود ناهمگون شده و به همخوان خیشومی غیرتیغه‌ای [m] تبدیل گردیده است.

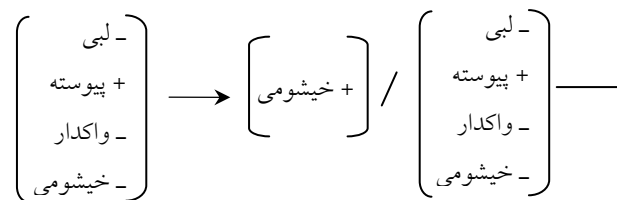


۳.۲.۳. ناهمگونی در مشخصه خیشومی

گویش راجی	فارسی
$va\chi f \rightarrow [va\chi m]$	وقف
$nesf \rightarrow [nesm]$	نصف
$sa\chi f \rightarrow [sa\chi m]$	سقف

بر اساس داده‌های فوق، همخوان غیرخیشومی لبی /f/ در یک فرایند اختیاری، در مجاورت همخوان‌های غیرخیشومی /s/ و /χ/ در ویژگی [-خیشومی] با آنها ناهمگون شده و به همخوان خیشومی لبی [m] تبدیل شده است. این تغییر ساختاری را می‌توان با قاعده زیر نمایش داد:

(قاعده ۸) $f \rightarrow m / s, \chi \text{ —}$



۳.۳. فرایند تضعیف

همخوان‌ها از نظر میزان گیرش به سه گروه تقسیم می‌شوند: انسدادی‌ها، سایشی‌ها و ناسوده‌ها. تغییرات آوایی از سمت چپ به راست در محور ناسوده-سایشی-انسدادی، تضعیف و تغییرات آوایی از سمت راست به چپ در آن محور، تقویت نامیده می‌شود. محیط بعد از واکه بهترین محیط برای تبدیل همخوان‌های انسدادی به سایشی می‌باشد؛ اما در بعضی از زبان‌ها، فرایند تضعیف به محیط بین دو واکه محدود می‌شود، که نمونه‌ای از آن زنش انسدادی‌های دندان‌ی در محیط بین دو واکه در بسیاری از گویش‌های انگلیسی می‌باشد. فرایند تقویت و تبدیل همخوان‌های سایشی به انسدادی نیز در محیط‌های بعد از همخوان و در آغاز هجا حادث می‌شود (کنستویچ ۱۹۹۴: ۳۴-۳۵).

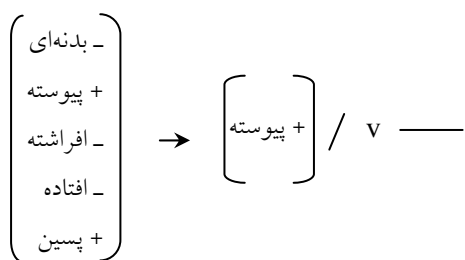
۳.۳.۱. سایشی شدگی: تبدیل /G/ به [x] و [k]

یکی از فرایندهای تضعیف تبدیل انسدادی‌ها به سایشی‌ها در محیط بعد از واکه است که آن را سایشی شدگی نیز می‌نامیم.

گویش راجی	فارسی
bogε → [boʁε]	اخم
degez → [deʁεz]	شکاف
duɟi → [duʁi]	دوغی، بین سفید و خاکستری
zaɟε → [zaʁε]	قورباغه
ziɟano → [ziʁano]	بسیار کم
loɟoz → [loʁoz]	طعنه
naɟm → [naʁm]	سوراخ
dʒoɟde → [dʒoʁde]	جغد
venaɟdʒo → [venaʁdʒo]	کمی

در داده‌های فوق، همخوان انسدادی /G/ در محیط بعد از واکه، به همتای سایشی خودش یعنی [k] تبدیل می‌شود.

(قاعدهٔ ۹) $G \rightarrow k / v \text{ —}$



اکنون داده‌های زیر را بررسی می‌کنیم:

گویش راجی	فارسی
ʔonvaɣt → [ʔonvaχt]	آن وقت
naɣʃ → [naχʃ]	نقش
naɣʃε → [naχʃε]	نقشه
noɣtε → [noχdε]	نقطه
tagʃir → [taχʃir]	تقصیر
vaɣf → [vaχm]	وقف
baraɣsi → [baɣsi]	رقصیدن

در این داده‌ها نیز، همخوان /G/ در محیط بعد از واکه قرار گرفته و تحت فرایند اختیاری تضعیف، بر اساس قاعده (۹)، باید به همخوان [χ] تبدیل شود؛ اما از آنجاکه این همخوان قبل از همخوان‌های بی‌واک قرار گرفته است، طبق قاعده همگونی زیر، به همخوان [χ] تبدیل می‌شود:

[- واکدار] / — [- واکدار] → [+ واکدار] (قاعده ۱۰)

بنابراین، برون‌دادِ قاعده (۹)، درون‌دادِ قاعده (۱۰) می‌شود؛ به عبارت دیگر، قاعده (۹) اعمال قاعده (۱۰) را زمینه‌چینی^۱ می‌کند. برای نشان دادن رابطه این دو قاعده و همچنین رابطه آنها با قواعد بحث‌شده پیشین، سه صورت اشتقاقی [naχʃ]، [noχdε] و [vaχm] را از زیرساخت بازنمایی می‌کنیم.

/#naɣʃ#/	بازنمایی زیرساختی
naɣʃ	قاعده تضعیف (۹)
naχʃ	قاعده همگونی (۱۰)
[naχʃ]	بازنمایی روساختی

1) feeding

در اشتقاق فوق، قاعده (۹) زمینه‌چینی می‌کند برای اعمال قاعده (۱۰).

/#nogtɛ#/	بازنمایی زیرساختی
noɪtɛ	قاعده تضعیف (۹)
noχtɛ	قاعده همگونی (۱۰)
noχde	قاعده ناهمگونی (۶)
<hr/>	
[noχdɛ]	بازنمایی روساختی

در اشتقاق فوق، قاعده (۹) اعمال قاعده (۱۰) و قاعده (۱۰) اعمال قاعده (۶) را زمینه‌چینی می‌کنند.

/#vaɣf#/	بازنمایی زیرساختی
vaɪf	قاعده تضعیف (۹)
vaχf	قاعده همگونی (۱۰)
vaχm	قاعده ناهمگونی (۸)
<hr/>	
[vaχm]	بازنمایی روساختی

در اشتقاق فوق نیز قاعده (۹) اعمال قاعده (۱۰) و این قاعده اعمال قاعده (۸) را زمینه‌چینی می‌کنند.

۳.۲. تبدیل /ɪ/ به /l/

کتفورد (۱۹۸۸: ۶۲-۷۳) به بررسی کامل میزان گرفتگی در واج‌ها می‌پردازد و آنها را به دو دسته گرفته (شامل انسدادی‌ها، سایشی‌ها و لرزشی‌ها و غیرگرفته یا رسا (شامل ناسوده‌ها، بازخوان‌ها، زنشی‌ها، زنشی‌های گذری^۳ و نیم‌واکه‌ها تقسیم می‌کند، که میزان گرفتگی در گروه اول بیشتر از گروه دوم است. بنابراین، تبدیل همخوان لرزشی /ɪ/ به همخوان ناسوده /l/ بر اساس تقسیم‌بندی کتفورد، فرایند تضعیف محسوب می‌شود.

زبان راجی	فارسی
saratan → [salatan]	سرطان
gir → [gil]	قیر
zeyndzir → [zeyndzil]	زنجیر

1) resonants

2) taps

3) flaps

χiyar → [χiyal]	خیار
kebrit → [kelbit]	کبریت
taraktor → [taraktol]	تراکتور
suraχ → [sulaχ]	سوراخ
kork → [kolk]	کرک
arvare → [alvare]	آرواره

داده‌های فوق نشان می‌دهند که در بسیاری از کلمات راجی، همخوان لرزشی /r/ در محیط بعد از واکه، تحت فرایند اختیاری تضعیف، به همخوان ناسوده [l] تبدیل می‌شود. این تغییر ساختاری را می‌توان در قاعده زیر نمایش داد:

(قاعده ۱۱) $r \rightarrow l / v \text{ ____}$

$$\left(\begin{array}{c} + \text{ رسا} \\ \text{ تیغه‌ای} \\ - \text{ خیشومی} \\ - \text{ کناری} \end{array} \right) \rightarrow \left[+ \text{ کناری} \right] / v \text{ ____}$$

۳.۴. فرایند تقویت

همان‌طور که در بخش ۳.۳ توضیح دادیم، تغییرات آوایی از سمت راست به چپ در محور ناسوده-سایشی-انسدادی، تقویت نامیده می‌شود و بهترین محیط برای وقوع آن، محیط بعد از همخوان و ابتدای کلمات است.

۳.۴.۱. تناوب میان /b/ و /v/

در زبان راجی تعداد بسیار زیادی از گونه‌های آزاد وجود دارند که تفاوت بین دوگونه در واج آغازین است که متناوب میان همخوان‌های /b/ و /v/ می‌باشد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که این گونه‌های آزاد براساس اعمال یا عدم اعمال کدام قاعده اختیاری به وجود آمده‌اند و صورت زیرساختی واج آغازین آنها چیست. برای پاسخ به این سؤال، داده‌های زیر را بررسی می‌کنیم:

فارسی	گویش راجی	گویش راجی
با	[ba]	[va]
صدا	[badʒ]	[vadʒ]
انداختن، آویزان کردن	[baʔesi]	[vaʔesi]
به بالا	[babala]	[vabala]
برنده شدن	[babari]	[vabari]
گفتن	[batan]	[vatan]
سرخ شدن زغال	[bazani]	[vazani]
بادام	[bame]	[vame]
بره	[bare]	[vare]
بز	[bal]	[val]
باد	[bad]	[vad]
پرسیدن	[baporsi]	[vaporsi]
بچه	[batʃe]	[vatʃe]

از آنجاکه ابتدای کلمه محیط مناسب برای تقویت است بنابراین نتیجه می‌گیریم که صورت زیرساختی واج آغازین، همخوان سایشی /v/ بوده که بر اثر فرایند تقویت و طبق قاعدهٔ زیر به همخوان انسدادی [b] تبدیل شده است:

(قاعدهٔ ۱۲) $v \rightarrow b \ / \# \text{ —}$

$$\begin{bmatrix} \text{لبی} \\ + \text{ پیوسته} \\ - \text{ واکنار} \end{bmatrix} \rightarrow \begin{bmatrix} - \text{ پیوسته} \end{bmatrix} \ / \# \text{ —}$$

اعمال یا عدم اعمال قاعدهٔ (۱۲) باعث ایجاد گونه‌های آزاد فوق می‌شود. بر اساس این قاعده، می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر بر فرض محال گویش راجی تداوم پیدا کند و به خیل زبان‌های خاموش نپیوندد، صورت‌های زیرساختی از بین بروند و فقط صورت‌های

روساختی باقی بمانند؛ اتفاقی که هم‌اکنون نیز برای کلماتی مانند [barfe] «برف»، [balg] «برگ» و [baron] «باران» رخ داده و صورت‌های زیرساختی آنها دیگر مشاهده نمی‌شود.

۳.۵. فرایند دمیدگی

یکی دیگر از فرایندهای واجی در گویش راجی، دمیدگی انسدادی‌های بی‌واک غیرچاکنایی است.

فارسی	گویش راجی
کلفت	papagi → [p ^h ap ^h ɑʔi]
پارسال	pare → [p ^h are]
شکم	tel → [t ^h el]
غذای مختصر	talotol → [t ^h alot ^h ol]
زاغ	katʃe → [k ^h atʃe]
بز مادهٔ دوساله	tʃapeʃe → [tʃap ^h eʃe]
توال	motavazza → [mot ^h avazza]
پشت	peft → [p ^h eʃt]
چوب چوگان‌بازی	tʃefte → [tʃefte]
دارای نسل خوب	χoʃtewm → [χoʃtewm]
گردن‌بند	χefti → [χefti]
فکر	yoft → [yoft]

داده‌های فوق نشان می‌دهند که در گویش راجی، انسدادی‌های بی‌واک غیرچاکنایی همواره دمیده‌اند، مگر بعد از سایشی‌های بی‌واک. از آنجاکه دمیدگی انسدادی‌ها در زبان راجی باعث ایجاد تمایز معنایی در هیچ جفت کمینه‌ای نمی‌شود، در نتیجه، صورت زیرساختی انسدادی‌های دمیده، صورت غیردمیدهٔ آنهاست. این تغییر ساختاری را با

قاعده زیر نشان می‌دهیم که، در آن، علامت پریم (˘) بیانگر متمم طبقه‌ای^۱ است که بالای آن قرار گرفته است:

$$(قاعدهٔ ۱۳) \left[\begin{array}{l} + \text{ پیوسته} \\ - \text{ واکدار} \\ - \text{ چاکنای منقبض شده} \end{array} \right] \rightarrow \left[+ \text{ چاکنای گسترده} \right] / \left[\begin{array}{l} + \text{ پیوسته} \\ - \text{ واکدار} \end{array} \right] / \text{---}$$

۶.۳. فرایند قلب

یک نوع نسبتاً غیرمعمول از دگرگونی صوتی، جابه‌جا شدن محل دو صورت مجاور است (آرلاتو ۱۳۸۴: ۱۰۲). در فرایند قلب، دو آوای مجاور یا غیرمجاور جابه‌جا می‌شوند. در زبان راجی، بر خلاف بسیاری از زبان‌ها، فرایند قلب فرایندی فعال است.

۶.۳.۱. فرایند قلب آواهای مجاور

گویش راجی	فارسی
?agrab → [ʔargab]	عقرب
?agl → [ʔalg]	عقل
?atse → [ʔasge]	عطسه
boʃgab → [boʃʒab]	بشقاب
puɖr → [puɖt]	پودر
rezG → [rezʒ]	رزق
satl → [salt]	سطل
gofl → [golf]	قفل
sofre → [soʃfe]	سفره
kebrit → [kelbit]	کبریت
madrase → [mardase]	مدرسه
nerχ → [neχr]	نرخ
noɢl → [noɢ]	نقل

(۱) متمم یک طبقه از واج‌ها عبارت است از مجموعه تمام واج‌ها به غیر از واج‌های آن طبقه.

تغییر آوایی در داده‌های فوق را با قاعده زیر نمایش می‌دهیم:

$$(v) \quad C_1C_2 \rightarrow C_2C_1/v \quad \text{(قاعده ۱۴)}$$

در این قاعده، C_1 و C_2 یا همخوان $[G]$ یا همخوانی با ویژگی $[+]$ پیوسته هستند. قاعده فوق می‌تواند اعمال قواعد دیگری را زمینه‌چینی کند. برای مثال، به دو نمونه زیر اشاره می‌کنیم:

بازنمایی صورت اشتقاقی $[bo\chi\text{gab}]$ از زیرساخت $/bo\text{f}\text{gab}/$:

$\#bo\text{f}\text{gab}\#$	بازنمایی زیرساختی
$boq\text{gab}$	قاعده قلب (۱۴)
$bo\text{f}\text{gab}$	قاعده تضعیف (۹)
$bo\chi\text{gab}$	قاعده همگونی (۱۰)
$[bo\chi\text{gab}]$	بازنمایی روساختی

بازنمایی صورت اشتقاقی $[kelbit]$ از زیرساخت $/kebr\text{it}/$:

$\#kebr\text{it}\#$	بازنمایی زیرساختی
$kerbit$	قاعده قلب (۱۴)
$kelbit$	قاعده تضعیف (۱۱)
$[kelbit]$	بازنمایی روساختی

۳.۶.۲. فرایند قلب آواهای غیرمجاور

در داده‌های زیر مکان دو آوای غیرمجاور با یکدیگر جابه‌جا می‌شوند:

	فارسی	گویش راجی
	نارگیل	$nargil \rightarrow [nalgir]$
	اراذل	$?arazel \quad [?alazer]$

تغییر ساختاری فوق را می‌توان با قاعده زیر نمایش داد:

$$(۱۵) \quad C_1V_2C_3(V_4)C_5V_6C_7 \rightarrow C_1V_2C_7(V_4)C_5V_6C_3$$

این قاعده در صورتی اعمال می‌شود که C_3 همخوان $/r/$ و C_7 همخوان $/l/$ باشد.

۷.۳. فرایند حذف

در گفتار پیوسته، گاهی یک واحد زنجیری از قبیل همخوان، واکه یا هجا ممکن است حذف شود (کریستال ۱۹۸۰: ۱۱۹). با حذف واکه، از تعداد هجاهای کلمات چندهجایی کاسته می‌شود. حذف آوای آغازین را حذف آغازی^۱، حذف آوای میانی را حذف میانی^۲ و حذف آوای پایانی را حذف پایانی^۳ (ترخیم) می‌نامیم (ینسن ۱۹۹۰: ۱۶۱). در فرایند حذف، یک یا چند عنصر واجی در یک واژه حذف می‌گردند.

۷.۳.۱. فرایند حذف انسدادی‌های تیغه‌ای /t/ و /d/

در گویش راجی، انسدادی‌های تیغه‌ای /t/ و /d/ در آخر تکواژ بعد از همخوان‌های سایشی /s/ و /z/ حذف می‌گردند.

گویش راجی	فارسی
dast → [das]	دست
dorost → [doros]	درست
pust → [pus]	پوست
bist → [bis]	بیست
mast → [mas]	ماست
ʃast → [ʃas]	شصت
rast → [ras]	راست
dust → [dus]	دوست

تغییر ساختاری در داده‌های فوق را با قاعده زیر نشان می‌دهیم که، در آن، «+» علامت مرزتکواژ است:

$$\begin{array}{c}
 \text{(قاعده ۱۶)} \\
 \left(\begin{array}{c} \text{رسا} \\ \text{تیغه‌ای} \\ \text{— پیوسته} \end{array} \right) \longrightarrow \emptyset / \left(\begin{array}{c} \text{— رسا} \\ \text{تیغه‌ای} \\ \text{+ پیش‌بسته} \\ \text{+ پیوسته} \end{array} \right) \text{ — +}
 \end{array}$$

1) apharesis

2) syncope

3) apocope

همان‌طور که در بازنمایی‌های زیر نشان داده شده، اگر قاعده (۱۶) بر روی داده‌ای عمل کند، اعمال قاعده ناهمگونی (۶) را زمینه‌برچینی^۱ می‌کند.

#χaste#	#rasti#	بازنمایی زیرساختی
_____	rasi	قاعده حذف (۱۶)
χasde	_____	قاعده ناهمگونی (۶)
[χasde]	[rasi]	بازنمایی روساختی

اگر قاعده حذف (۱۶) قبل از قاعده ناهمگونی (۶) عمل نمی‌کرد، می‌بایست صورت اشتقاقی [rasdi] را از زیرساخت #rasti#/ داشته باشیم که این چنین نشده است.

۳.۷.۲. فرایند حذف همخوان‌های چاکنایی

در زبان راجی همخوان‌های چاکنایی /h/ و /ʔ/ به جز در چند مورد استثناء که بیشتر نام‌آواها^۲ هستند، در تمامی جایگاه‌ها، به غیر از ابتدای تکواژ، حذف می‌گردند و پس از حذف آنها، کشش جبرانی حاصل نمی‌شود.

گویش راجی	فارسی
?ahl → [ʔal]	اهل
tahvil → [tavil]	تحویل
sahraʃ → [saraʃ]	صحرا
mohr → [mor]	مهر
sahm → [sam]	سهم
rubah → [ruba]	روباه
gonah → [gona]	گناه
ʃah → [ʃa]	شاه
rah → [ra]	راه

1) bleeding

2) onomatopoeia

mah → [ma]	ماه
kaɰdan → [kadon]	کاهدان
zahr → [zar]	زهر
ʔafʔi → [ʔafi]	افعی
dʒamʔ → [dʒam]	جمع
faʔle → [fale]	فعله، کارگر
manʔ → [man]	منع
tabʔ → [tab]	طبع
dʒorʔat → [dʒorat]	جرئت
dʒamʔiyat → [dʒamiyat]	جمعیت
ʃamʔe → [ʃame]	شمع
zaʔf → [zaf]	ضعف
χoʃhal → [χoʃal]	خوشحال
nahs → [nas]	نحس
zayaʔ → [zaya]	ضایع
seyah → [seya]	سیاه

همچنین صورت‌های صرفی فعلِ بودن به صورت مستقل و جدا در زمان حال اخباری به صورت زیر است:

hown	هستم	heymon	هستیم
hey	هستی	heyon	هستید
he	هست	hande	هستند

اشکال صرفی فوق به صورت متصل نیز به کار می‌روند که، در این صورت، به آخر صفت اضافه می‌گردند. اگر صفت به همخوان ختم شود، /h/ آغازین در اشکال صرفی فوق حذف می‌گردد و در غیر این صورت، /h/ آغازین باقی می‌ماند:

χasdehown	خسته‌ام	χasdeheymon	خسته‌ایم
χasdehey	خسته‌ای	χasdeheyon	خسته‌اید
χasdehe	خسته است	χasdehande	خسته‌اند
χubown	خویم	χubeymon	خوئیم
χubey	خوبی	χubeyon	خوئید
χube	خوبست	χubande	خوئند

قاعده حذف در داده‌های فوق به صورت زیر است:

$$(قاعده ۱۷) \quad \begin{matrix} h, ? \\ C \end{matrix} \rightarrow \emptyset / + \quad \underline{\quad\quad} \\ [چاکنایی] \rightarrow \emptyset / + \quad \underline{\quad\quad}$$

در هیچ‌کدام از داده‌های فوق حذف همخوان چاکنایی باعث التقای واکه‌ها^۱ نشده است؛ اما اگر فرایند حذف باعث التقای واکه‌ها شود، برای رفع آن، در زبان راجی دو راهکار وجود دارد که یکی را در داده‌های زیر و دیگری را در قسمت فرایند درج بررسی خواهیم کرد.

گویش راجی	فارسی
tʃahar → [tʃar]	چهار
dahomine → [damine]	دهمین
sahab → [sab]	صاحب
tʃehel → [tʃel]	چهل
kohan → [kon]	کوهان
moʔamele → [mamele]	معامله

1) hiatus

صورت رسمی	صورت گفتاری سریع	
nahown	nown	نیستم
nahey	ney	نیستی
nahe	ni	نیست
naheymon	neymon	نیستیم
naheyon	neyon	نیستید
nahande	nande	نیستند

در داده‌های فوق، حذف همخوان چاکنایی باعث التقای واکه‌ها شده است که برای رفع آن، یکی از واکه‌ها نیز حذف می‌شود. بنابراین، قاعده (۱۷) اعمال قاعده زیر را زمینه‌چینی می‌کند:

$$(قاعدهٔ ۱۸) \quad v \rightarrow \emptyset \quad / \left\{ \begin{array}{c} \text{---} v \\ v \text{---} \end{array} \right\}$$

اکنون اشتقاق صورت [sahab] را از زیرساخت، بازنمایی می‌کنیم:

##sahab##	بازنمایی زیرساختی
sqab	قاعدهٔ حذف همخوان چاکنایی (۱۷)
sab	قاعدهٔ حذف واکه (۱۸)
[sab]	

۸.۳. فرایند درج

درج دلالت بر فرایندی دارد که، در آن، بنا بر ملاحظات ساختاری یک یا چند مشخصهٔ آوایی به عناصر واجی زبان افزوده می‌شود (بی‌جن‌خان ۱۳۸۴: ۲۰۵). در فرایند درج، یک همخوان بین دو واکه درج می‌شود تا مانع التقای واکه‌ها شود یا یک واکه بین دو همخوان درج می‌شود تا خوشهٔ همخوانی را بشکند.

برخلاف فرایند حذف، در فرایند درج یک یا چند عنصر واجی در یک واژه درج می‌شوند. همان‌طور که در قسمت‌های قبل توضیح دادیم، گاهی اوقات حذف همخوان

چاکنایی باعث التقای واکه‌ها می‌شود. یکی از راهکارهای زبان راجی برای رفع التقای واکه‌ها درج همخوان بین دو واکه است:

فارسی	گویش راجی
ماهی	mahi → mai → [mayi]
جهیزیه	dʒihaz → dʒiaz → [dʒiyaz]
سیاهی	seyahi → seyai → [seyayi]
روباهی	rubahi → rubai → [rubayi]

نمونه‌ای دیگر از فرایند درج میانی را می‌توان در ساخت گذشته ساده افعال در زبان راجی مشاهده کرد. ستاک گذشته، در این زبان، بر اساس ساختار زیر به دست می‌آید:

شناسه فعلی + پسوند گذشته‌ساز d/a + ستاک حال			
buʔaf	d	on	دویدم
buʔaf	d	i	دویدی
buʔaf	d	∅	دوید (مذکر)
buʔaf	d	e	دوید (مؤنث)
buʔaf	d	imon	دویدیم
buʔaf	d	iyon	دویدید
buʔaf	d	e	دویدند
banal	a	?-on	نالیدم
banal	a	?-i	نالیدی
banal	a	∅	نالید (مذکر)
banal	a	?-e	نالید (مؤنث)
bənal	a	?-imon	نالیدیم
banal	a	?-iyon	نالیدید
banal	a	?-e	نالیدند

همان‌طور که در صرف فعل نالیدن مشاهده می‌شود، از آنجاکه ستاک گذشته *a*- در مجاورت شناسه فعلی قرار می‌گیرد که با واکه شروع می‌شود، در میان دو واکه، همخوان /ʔ/ درج می‌شود. تغییر ساختاری داده‌های فوق را می‌توان با قاعده زیر نمایش داد:

$$\text{(قاعده ۱۹)} \quad \emptyset \rightarrow \text{ʔ, y / v} \text{ — } v$$

آخرین نمونه از درج میانی را می‌توان در اشتقاق زیر مشاهده نمود:

فارسی	گویش راجی
سیزده	sizde → [sinze]

به نظر می‌رسد که درج همخوان /n/ در قیاس با [pownze] «پانزده» و [ʃownze] «شانزده» اتفاق افتاده است.

۴. نتیجه‌گیری

گویش راجی دارای ۴ واکه مرکب /ow/, /ew/, /ay/, /ey/ و همچنین ۲۴ همخوان و ۸ واکه ساده است، که در جدول ۱-۱، در چارچوب مشخصه‌های تک‌ارزشی و دوارزشی هله (۱۹۹۲) به صورت مشترک برای واکه‌ها و همخوان‌ها نمایش داده شدند. سپس با ارائه داده‌هایی از این گویش، بارزترین فرایندهای واجی یعنی فرایندهای همگونی، ناهمگونی، تضعیف، تقویت، دمیدگی، قلب، حذف و درج مورد بررسی قرار گرفتند و قواعد واجی مربوط به این فرایندها ارائه گردید. سپس در قسمت‌های مختلف، با ارائه داده‌هایی از گویش راجی، روابط زمینه‌چینی و زمینه‌برچینی بین این قواعد و اشتقاق‌های حاصل از آنها مورد بررسی قرار گرفت.

منابع

- آرلاتو، آنتونی، ۱۳۸۴، *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*، ترجمه یحیی مدرسی، تهران.
بی‌جن‌خان، محمود، ۱۳۸۴، *واج‌شناسی نظریه بهیگی*، تهران.
صفری، حسین، ۱۳۷۳، *واژه‌نامه راجی*، تهران.
_____، ۱۳۸۷، *داستان‌ها و زبانزدهای دلیجان*، تهران.

- ملکی، محمود، ۱۳۸۵، «گونه‌های زبانی استان مرکزی در گذر زمان»، سرچشمه، ش ۳۴۳، ص ۱۰.
- CARFORD, J., 1988, *A Practical Introduction to Phonetics*, Oxford.
- CRYSTAL, D., 1980, *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 3rd ed, Cambridge.
- HALLE, M., 1992, "Phonological Features", *International Encyclopedia of Linguistics*, ed. W. BRIGHT, vol. 3, pp. 207-212.
- HARDCASTLE, W. J. and LAVER, J., 1997, *The Handbook of Phonetic Sciences*, Cambridge.
- JENSEN, J. T., 1990, *Morphology: Word Structure in Generative Grammar*, Amsterdam.
- KENSTOWICZ, M., 1994, *Phonology in Generative Grammar*, Massachusetts.
- ODDEN, D., 2005, *Introducing Phonology*, Cambridge.
- OHALA, J., 1981, "The Listener as a Source of Sound Change", *Papers from the Parasession on Language and Behavior*, eds. C. S. MASEK, R. A. HENDRICK and M. F. MILLER, Chicago, pp. 178-203.

بازنمایی نحوی مفعول مستقیم و غیرمستقیم در گویش دلواری

شیرین پوراابراهیم (عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور)

ارسلان گلفام (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)

چکیده: گویش دلواری، از گویش‌های استان بوشهر در جنوب ایران، فاقد نقش‌نمای مفعول مستقیم rā موجود در فارسی معیار است. در جملات بنیادی این گویش، مفعول مستقیم از طریق جایگاه ثابت آن قبل از فعل اصلی شناخته می‌شود، یعنی از طریق آرایش واژگانی (SOV) تشخیص داده می‌شود. افزون بر این، اگر به صورت بند باشد پس از ستاک فعلی در انتهای جمله قرار می‌گیرد. با این حال، مفعول غیرمستقیم پس از حرف اضافه si (به معنی «به» و «برای») قرار می‌گیرد. مفعول غیرمستقیم در جملات بی‌نشان بعد از مفعول مستقیم و قبل از فعل اصلی قرار می‌گیرد. نکته جالب توجه در مورد مفعول مستقیم این است که اگر به صورت ضمیر شخصی متصل اول شخص مفرد باشد (در ساخت‌های غیربنیادی) پس از فعل قرار می‌گیرد و به ستاک فعلی به عنوان پایه متصل می‌شود و اگر زمان جمله گذشته باشد، پس از فعل قرار می‌گیرد ولی به حرف اضافه si به عنوان پایه متصل می‌شود. بنابراین، si در جملات متعدی، در درجه نخست، نقش‌نمای مفعول غیرمستقیم و در درجه دوم، در موارد خاص، نقش‌نمای مفعول مستقیم است. این دوگانگی

نقشی مانع از ظهور هم‌زمان دو نقش si در یک جملهٔ دومفعولی می‌شود و گاه باعث ابهام در فهم صحیح جملات مذکور می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: مفعول مستقیم، مفعول غیرمستقیم، آرایش واژگانی، ضمیر متصل، نقش‌نماهای نحوی

۱. مقدمه

منطقهٔ دلوار از مناطق ساحلی استان بوشهر در حاشیهٔ خلیج فارس است و از نظر تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی در حوزهٔ شهرستان تنگستان قرار دارد. گویش دلواری، با بیش از ۲۵۰۰۰ گویشور، از جمله گویش‌هایی است که دارای برخی ویژگی‌های صرفی و نحوی متفاوت نسبت به فارسی معیار است.^۱ نویسندگان این مقاله تلاش دارند، با مطالعهٔ جمله‌های متعددی ساده و مرکب در این گویش، مشخص کنند که روابط نحوی مفعول مستقیم^۲ و غیرمستقیم^۳ با استفاده از چه ابزار (یا ابزارهای) نحوی یا ساختاری نمایانده می‌شوند.

۲. اهمیت مفعول در مطالعات زبان‌شناختی و رده‌شناختی

از اواسط دههٔ ۱۹۶۰، با انتشار مقالهٔ اساسی و پیش‌گام ژوزف گرینبرگ ... دربارهٔ رده‌شناسی بر اساس آرایش جمله، توجه زبان‌شناسان به این زمینه از رده‌شناسی معطوف گشت. پارامترهای عمدهٔ آرایش جمله عبارت بودند از بند اصلی و گروه اسمی. پارامتر اساسی رده‌شناسی آرایش جمله را ترتیب نسبی سه سازهٔ عمدهٔ بند اصلی، یعنی فاعل (S)، مفعول (O) و فعل (V)، که اصطلاحاً آن را آرایش بنیادین می‌نامیم تشکیل می‌دهد. در چارچوب این پارامتر، زبان‌ها به شش ردهٔ منطقاً ممکن تقسیم می‌شوند: SVO، SOV، OSV، OVS، VOS، VSO. دو آرایش اول، به ترتیب از پربسامدترین آرایش‌ها به شمار می‌روند، زیرا اکثریت قابل ملاحظه‌ای از زبان‌ها در این دو رده قرار می‌گیرند و پس از آن، آرایش VSO

(۱) نویسندهٔ اول این مقاله از گویشوران این گویش است و تاکنون در مورد ضمائر واژه‌بستی، دستگاه فعل، و دستگاه واجی آن پژوهش‌هایی انجام داده است.

2) direct object

3) indirect object

قرار دارد. دو آرایش آخر در ردیف کم‌بسامدترین آرایش‌ها هستند (نمره ۱۳۶۹: ۷۱-۷۲).
کامری و لمان معتقدند:

چون در بسیاری از مطالعات رده‌شناختی زبان توزیع و جایگاه فاعل، در رابطه با دو سازه دیگر، از اهمیت نظری و تجربی بسیار کمی برخوردار است، بررسی ترتیب کلمات اصلی عملاً به بررسی مفعول مستقیم و فعل نسبت به یکدیگر در سطح جملات ساده، جملات مرکب و وابسته خلاصه می‌شود که منجر به دو ترتیب اصلی ممکن OV و VO می‌گردد (به نقل از واحدی لنگرودی ۱۳۸۲: ۹۹).

آرایش بند اصلی در زبان فارسی OV است. زبان فارسی نسبت به آرایش سازه‌های بند اصلی حساسیت ندارد، تا آنجا که می‌توان آن را در زمره زبان‌های دارای آرایش آزاد به شمار آورد؛ زیرا آرایش SOV و یا حتی دیگر آرایش‌ها نیز، بسته به موقعیت، دستوری و قابل قبول هستند (نمره ۱۳۶۹: ۸۰).

هرچند تاکنون نظریات متنوع و بعضاً متفاوتی در مورد تکواژ را در زبان فارسی مطرح گردیده است، به نظر می‌رسد که همه بر این اصل که این تکواژ نشانه مفعول مستقیم در فارسی معاصر است اتفاق نظر دارند (نک: دبیرمقدم ۱۳۶۹).

۳. تعریف مفعول مستقیم و غیرمستقیم و بیان مسئله

از لحاظ معنایی، مفعول‌های مستقیم به سازه‌هایی اطلاق می‌شود که تحت تأثیر کنش یا فرایندی که فعل بر آن دلالت می‌کند قرار می‌گیرند؛ مثلاً در جمله خواهرم این کتاب را پیدا کرد، مصداق^۱ این کتاب تحت تأثیر فرایند پیدا شدن قرار می‌گیرد. مفعول مستقیم نوعاً کنش‌پذیر^۲ جمله است؛ اما از نظر ساختاری، اغلب — نه همیشه — گروه اسمی است و رابطه‌ای محکم با فعل دارد و معنای فعل را تمام می‌کند، یعنی به عنوان متمم فعل شناخته می‌شود. گروه‌های دیگر، مثل گروه حرف اضافه‌ای (مثال‌های ۱۸ و ۱۹) و بند (مثال‌های ۳۴ و ۳۵)، نیز می‌توانند در نقش و جایگاه مفعول مستقیم ظاهر شوند. فعلی که

1) referent

2) patient

به مفعول مستقیم نیاز دارد فعل متعدی^۱ نامیده می‌شود. یکی دیگر از متمم‌های فعل، مفعول غیرمستقیم است. نقش معنایی نوعی مفعول غیرمستقیم، هدف^۲ یا بهره‌ور^۳ است. افعالی که هم به مفعول مستقیم و هم مفعول غیرمستقیم نیازمند هستند افعال دومفعولی^۴ نامیده می‌شوند. مفعول غیرمستقیم، از نظر نحوی، معمولاً گروه اسمی است و بدون مفعول مستقیم ظاهر نمی‌شود (آرتز ۱۹۹۷: ۱۵-۱۹).

با توجه به اهمیت مفعول در مطالعات زبان‌شناسی و رده‌شناسی، اگر نحوه بازنمایی مفعول مستقیم در گویش‌های مختلف زبان‌های ایرانی مورد مطالعه قرار گیرد، به یقین می‌توان در مورد گرایش‌ها و حتی قطعیت‌های موجود در باب مفعول زبان فارسی به اظهار نظر جامع‌تری دست یافت. گویش دلواری فاقد نقش‌نمای مفعول مستقیم است، به این معنی که در آن نه تکواژ مستقلی شبیه را موجود در فارسی معیار وجود دارد و نه حتی صورت واژه‌بستی آن یعنی ۰-۵. در واقع، در جملات بی‌نشان این گویش، هیچ صورت ساختوازی یا واجی بر مفعول مستقیم دلالت نمی‌کند. با مشاهده این واقعیت این مسئله مطرح است که، برای بازنمایی مفعول مستقیم، از چه مکانیزم یا مکانیزم‌های نحوی استفاده می‌شود.

1) transitive 2) goal 3) benefactive 4) ditransitive

(۵) «در زبان فارسی، پیواژه را حالت دستوری مفعول صریح و نقش کلامی مبتدا و طول مدت را نشان می‌دهد...

این تکواژ، در محاوره، به صورت /ro/ تلفظ می‌شود و در صورتی که پس از واژه مختوم به همخوان بیاید، کوتاه شده و به صورت /-o/ به واژه قبل از خود متصل می‌شود» (شقایق ۱۳۷۴: ۱۵۱). در برخی از گویش‌های همجوار گویش دلواری از جمله گویش بندر دیلمی و دشتستانی، از صورت‌های پی‌بستی خاصی برای نشان دادن مفعول صریح

استفاده می‌شود؛ به عنوان مثال، در گویش دیلمی از تکواژ وابسته /-a/ در انتهای مفعول صریح استفاده می‌شود:

(mo) Hasan	-a	did-om.
D.O.		V
من حسن	[نشانه مفعول صریح]	دیدم (من حسن را دیدم.)

با در جمله مشابهی از گویش دشتستانی، مفعول صریح با نشانه /-e/ می‌آید:

(mo) Hasan	-e	did-om.
------------	----	---------

(اطلاعات فوق، از طریق مصاحبه با گویشوران این گویش‌ها به دست آمده است.)

۴. بررسی داده‌ها

۴.۱. مفعول مستقیم در جملات زمان حال

مفعول مستقیم در جملات زمان حال قبل از فعل اصلی قرار می‌گیرد:

1. (mo) Hesan mi-vin-om

D.O. V

(من حسن را می‌بینم) می‌بینم حسن (را) من

در مثال شماره ۱، حسن مفعول مستقیم است و قبل از فعل اصلی قرار می‌گیرد؛ در غیر این صورت جمله غیردستوری است:

2. *(mo) mivin-om Hesan

V D.O.

(من می‌بینم حسن را) حسن (را) می‌بینم من

اگر ضمیر شخصی در جایگاه مفعول مستقیم قرار گیرد، در صورت منفصل بودن، آن ضمیر در آرایش واژگانی، قبل از فعل قرار می‌گیرد و مانند اسم‌های آزاد عمل می‌کند:

3. (mo) Šomā mi-vin-om

D.O. V

(من شما را می‌بینم) می‌بینم شما (را) من

اگر ضمیر مفعولی پس از فعل قرار گیرد، جمله غیردستوری خواهد بود:

4. *(mo) mi-vin-om Šomā

V D.O.

(من می‌بینم شما را) شما (را) می‌بینم من

مفعول مستقیم می‌تواند به شکل واژه‌بست^۱ ظاهر شود، که در این صورت، به انتهای ستاک فعلی متصل می‌شود:

1) clitic

5. (mo) mi-vin-om-etu

V D.O.

من می‌بینم - تان (من می‌بینمتان)

۲.۴. مفعول غیرمستقیم در جملات زمان حال

مفعول غیرمستقیم در جملات زمان حال، در جملات بی‌نشان، قبل از فعل اصلی و بعد از مفعول مستقیم قرار می‌گیرد. مفعول غیرمستقیم پس از پیش‌اضافه^۱ si به معنی «به» و «برای» می‌آید:

6. (mo) ĵume si Hesani-xer-om

D.O. I.O. V

(من پیراهن برای حسن می‌خرم) می‌خرم حسن برای پیراهن (را) من

مفعول غیرمستقیم ممکن است قبل از مفعول مستقیم نیز قرار بگیرد:

7. (mo) si Hesani-xer-om ĵume

I.O. D.O. V

(من برای حسن پیراهن می‌خرم) می‌خرم پیراهن (را) حسن برای من

در ساخت‌هایی با درجه‌نشانداری بیشتر، مفعول غیرمستقیم می‌تواند پس از فعل نیز واقع شود:

8. (mo) ĵume mi-xer-om, si Hesani

D.O. V I.O.

(من پیراهن می‌خرم، برای حسن) حسن برای می‌خرم پیراهن (را) من

اگر مفعول غیرمستقیم به صورت واژه‌بست باشد، باز هم می‌تواند قبل یا بعد از مفعول مستقیم قرار گیرد:

9. (mo) si-š ĵume mi-xer-om

I.O. D.O. V

1) preposition

(من برایش پیراهن می‌خرم) می‌خرم پیراهن (را) برایش من

10. (mo) ĵume si-š mi-xer-om

D.O. I.O. V

(من پیراهن برایش می‌خرم) می‌خرم برایش پیراهن (را) من

در دو مثال ۹ و ۱۰، مفعول غیرمستقیم قبل از فعل قرار گرفته است؛ ولی در مثال ۱۱
ذیل، مفعول غیرمستقیم پس از فعل قرار می‌گیرد:

11. (mo) ĵume mi-xer-om si-š

D.O. V I.O.

(من پیراهن می‌خرم برایش) برایش می‌خرم پیراهن (را) من

گرچه در مثال‌های ۸ و ۱۱، مفعول غیرمستقیم پس از فعل واقع شده است، اما جمله ۱۱ دارای بسامد رخداد بسیار بالاتری می‌باشد. تا اینجا، اگر بخواهیم بر اساس مثال‌های ذکر شده، به یک نتیجه‌گیری کلی در مورد نحوه بازنمایی نحوی مفعول‌های مستقیم و غیرمستقیم در جملات زمان حال دست یابیم، می‌توانیم ادعا کنیم که نقش مفعول غیرمستقیم از طریق حرف اضافه si نمایانده می‌شود، بنابراین مفعول غیرمستقیم می‌تواند با درجات مختلف نشان‌داری قبل یا بعد از فعل و مفعول مستقیم قرار گیرد؛ با این حال، جایگاه مفعول مستقیم ثابت است و از طریق قرار گرفتن آن قبل از فعل اصلی شناخته می‌شود. تغییر این جایگاه تعریف شده برای گروه‌های اسمی در نقش مفعول مستقیم باعث غیردستوری شدن جمله حاصل می‌شود.

۴.۳. مفعول مستقیم در جملات زمان گذشته

مفعول مستقیم در جملات زمان گذشته بی‌نشان نیز، قبل از فعل قرار می‌گیرد:

12. (to) Hesani -et di

D.O. AGR V

(تو حسن را دیدی) دید [دوم شخص مفرد] حسن (را) تو

قابل ذکر است که در جملات متعدی زمان گذشته، از ضمایر واژه‌بستی (-eš, -et, -om)، به‌عنوان عناصر مطابقه استفاده می‌شود. حضور این ضمایر در این نوع جملات اجباری است و معمولاً در جملات بی‌نشان، به انتهای گروه‌های اسمی که در جایگاه مفعول مستقیم هستند، متصل می‌شوند. جایگاه این عناصر در جمله ثابت نیست. در این مقاله، از AGR برای شناسایی این عناصر مطابقه استفاده شده است.^۱

اگر مفعول مستقیم پس از فعل قرار گیرد، جمله حاصل غیردستوری است:

13. * (to) -t di Hesan

AGR V D.O.

(تو دیدی حسن را) حسن (را) دید [دوم شخص مفرد] تو

در جمله ۱۳، مفعول مستقیم پس از ستاک فعلی قرار گرفته و این ترتیب باعث غیردستوری شدن جمله شده است.^۲ اگر ضمیر شخصی منفصل در جایگاه مفعول مستقیم باشد، باید قبل از فعل قرار گیرد:

14. (Maryam) to -š di

D.O. AGR V

(مریم تو را دید) دید [سوم شخص مفرد] تو (را) مریم

در جمله ۱۵، به علت قرار گرفتن مفعول مستقیم پس از فعل، جمله غیردستوری شده است:

(۱) برای مطالعه بیشتر در مورد کارکرد این نوع ضمایر واژه‌بستی، نک: واحدی لنگرودی، محمدمهدی و ممسنی، شیرین، ۱۳۸۳، «بررسی ضمایر واژه‌بستی در گویش دلواری» گویش‌شناسی، ج ۱، ش ۳، ص ۶۴-۸۱؛ نیز پایان‌نامه کارشناسی ارشد شیرین ممسنی، ۱۳۸۰ با عنوان *A Morpho-Syntactic Description and Analysis of Pronominal Clitics of Delvari Dialect*. دانشگاه تربیت مدرس.

(۲) ضمیر واژه‌بستی -t قادر است به فاعل اختیاری موجود در جمله متصل شود؛ از این رو، غیردستوری بودن جمله را نمی‌توان به نحوه اتصال این ضمیر نسبت داد.

15. * (Maryam) -eš di to
 AGR V D.O.

(مریم دید تو را) تو (را) دید [سوم شخص مفرد] مریم

پس می‌توان گفت که در جملات گذشته نیز، گروه اسمی دارای نقش مفعول مستقیم اجباراً قبل از فعل قرار می‌گیرد. علاوه بر موارد فوق، مفعول مستقیم ممکن است به صورت ضمیر متصل ظاهر شود؛ در این صورت، دو حالت ممکن است پیش آید:
 الف) مفعول مستقیم به حرف اضافه si، به‌عنوان میزبان، متصل می‌شود. حرف اضافه si در اینجا نقش‌نمای مفعول مستقیم محسوب می‌شود:

16. (Maryam) košt -eš si -m
 V AGR D.O.

(مریم کُشت مرا) من را [سوم شخص مفرد] کشت مریم

در این صورت، مجموعه حرف اضافه و ضمیر واژه‌بستی مفعولی باید اجباراً پس از فعل قرار گیرد. اگر این عناصر قبل از فعل قرار گیرند، در معنای مفعول غیرمستقیم درک خواهند شد و si معنی اولیه خود یعنی «به» و «برای» را خواهد داشت:

17. (Maryam) si -m košt -eš
 I.O. V AGR

(مریم برایم کُشت) [سوم شخص مفرد] کُشت من برای مریم

جمله فوق دارای مفعول مستقیم تلویحی^۱ است و می‌توان آن را، در فارسی، به این شکل ترجمه کرد: مریم (چیزی را) برای من کُشت.

از مقایسه مثال‌های ۱۶ و ۱۷ می‌توان به این نتیجه رسید که هرچند حرف اضافه si دارای دو کارکرد نحوی است، یعنی در درجه نخست نشانه مفعول غیرمستقیم و در درجه بعد — در صورت واژه‌بست بودن مفعول مستقیم — نشانه مفعول مستقیم است، آرایش آن نسبت به فعل اصلی جمله می‌تواند تا حدود زیادی تعیین‌کننده نقش مطلوب

1) implicit

و مورد نظر باشد. برای درک بهتر این تفاوت آرایشی و متعاقب آن تفاوت نقشی و معنایی، به مثال‌های ذیل دقت فرمایید:

18. (mā)	xard	-emu	si -š
	V	AGR	D.O.
ما	خورد	[اول شخص جمع]	آن (را) (ما خوردیمش)

19. (mā)	si -š	xard	-emu
	I.O.	V	AGR
ما		خورد	[اول شخص جمع] (ما برایش (چیزی را) خوردیم)

جمله فوق به نوعی نشاندار است و مفعول مستقیم از طریق بافت کلام قابل بازیابی است.

مسئله ابهام در نقش نحوی، تا حدودی، به نوع فعل نیز بستگی دارد. در برخی از افعال، در صورت حضور مفعول مستقیم واژه‌بستی قبل از فعل، معنای متفاوتی برداشت نمی‌شود؛ به عبارت بهتر، مفعول مستقیم به صورت همان مفعول مستقیم درک می‌شود و نه مفعول غیرمستقیم:

20. (to)	zet	-et	si -š
	V	AGR	D.O.
تو	زد	[دوم شخص مفرد]	آن (را) (تو او را زدی)

21. (to)	si -š	zet	-et
	D.O.	V	AGR
تو		زد	[دوم شخص مفرد] (تو او را زدی) او را/ برای او

این مسئله به تعداد موضوع‌های فعل مورد نظر برمی‌گردد. در این مثال، فعل زدن قادر به گرفتن مفعول غیرمستقیم نمی‌باشد. در واقع، مسئله ابهام در نقش نحوی بیشتر در مورد افعال دومفعولی رخ می‌دهد، مثل فعل فرستادن:

22. (to) 'ersond -et si-š
 V AGR D.O.

(تو او را فرستادی) او (را) [دوم شخص مفرد] فرستاد تو

23. (to) si-š 'ersond -et
 I.O. V AGR

(تو برای او فرستادی) [دوم شخص مفرد] فرستاد او برای تو

ب) اگر مفعول مستقیم به صورت ضمیر واژه‌بستی اول شخص مفرد باشد، می‌تواند به ستاک فعل متصل شود، مشروط بر آنکه عنصر مطابقه (ضمیر واژه‌بستی دیگری که نقش مطابقه را در این گونه جملات ایفا می‌کند) نیز پس از آنها، به فعل متصل شود. در این نوع جملات ما با خوشهٔ واژه‌بستی^۱ مواجه هستیم.

این نوع ساخت‌ها بسیار پرکاربرد هستند، ولی فقط در مورد مفعول‌های مستقیم اول شخص مفرد صدق می‌کنند و در سایر موارد باید از همان الگوی الف (نقش‌نمای si) استفاده شود:

24. košt -om -et
 V D.O. AGR

(تو مرا کشتی) [دوم شخص مفرد] من (را) کُشت

25. zet -em -eš
 V D.O. AGR

(او مرا زد) [سوم شخص مفرد] من (را) زد

با استفاده از نقش‌نمای مفعول مستقیم si، برای نمایاندن نقش مفعول مستقیم، جملات ۲۴ و ۲۵ به صورت زیر نیز بیان می‌شوند:

26. košt -et si-m
 V AGR D.O.

1) clitic cluster

(تو مرا کشتی) من (را) [دوم شخص مفرد] کشت

27. zet -eš si -m

V AGR D.O.

(او مرا زد) من (را) [سوم شخص مفرد] زد

۴. ۴. مفعول غیرمستقیم در جملات زمان گذشته

مفعول غیرمستقیم در جملات زمان گذشته، مانند جملات زمان حال، قبل از فعل جای می‌گیرد:

28. (mo) ketāv -om si Maryam dā

D.O. AGR I.O. V

(من کتاب را به مریم دادم) داد مریم به [اول شخص مفرد] کتاب (را) من

29. (mo) si Maryam -om ketāv dā

I.O. AGR D.O. V

(من به مریم کتاب را دادم) داد کتاب (را) [اول شخص مفرد] مریم به من

مفعول غیرمستقیم می‌تواند بعد از فعل نیز واقع شود:

30. (mo) ketāv -om dā si Maryam

D.O. AGR V I.O.

(من کتاب را دادم به مریم) به داد [اول شخص مفرد] کتاب (را) من

اگر مفعول غیرمستقیم به صورت ضمیر بیاید، چه متصل باشد چه منفصل، باز هم مثل موارد فوق، می‌تواند قبل یا بعد از فعل قرار گیرد و این نوع آرایش لطمه‌ای به دستوری بودن جمله وارد نمی‌کند و تفاوت تنها در درجات مختلف نشاننداری است؛ زیرا عناصر مورد تأکید تغییر می‌کنند، نه روابط نحوی. در واقع، وجود نقش‌نمای مفعول غیرمستقیم، یعنی پیش‌اضافهٔ si، باعث ایجاد شرایطی آزاد برای جابه‌جایی مفعول غیرمستقیم در سطح جمله شده است. این دقیقاً عکس واقعیتی است که در مورد مفعول مستقیم، دیده شده است. مفعول مستقیم به علت فقدان هرگونه نقش‌نمای صرفی، به

آرایش نحوی در سطح جمله توسط می‌جوید و جایگاه خود را، از طریق قرار گرفتن در سمت چپ فعل اصلی جمله، می‌شناساند.
 تاکنون کارکرد گروه‌های اسمی مختلف در جایگاه مفعول مستقیم و غیرمستقیم را مشاهده نمودیم. قبل از وارد شدن به مبحث مفعول‌های مستقیم بندی^۱، به یک جمع‌بندی کلی در مورد نقش‌های معنایی si در این گویش می‌پردازیم:
 پیش‌اضافه^۲ si سه نقش معنایی هدف، بهره‌ور و کنش‌پذیر، برای عناصر پس از خود به دنبال دارد:

31. (mo) si 'eli mi-go-m
 I.O. Goal V

(من به علی می‌گویم) می‌گویم علی به من

32. ĵume-aš si mo 'ersond
 AGR I.O. Benefactive V

(برای من پیراهن فرستاد) فرستاد من برای [سوم شخص مفرد] پیراهن

33. geret -om si-š
 V AGR D.O. Patient

(او را گرفتم) او (را) [اول شخص مفرد] گرفت

دیدیم که نقش معنایی مفعول غیرمستقیم در جملات فوق هدف یا بهره‌ور است.

۴.۵. مفعول مستقیم بندی

اگر مفعول مستقیم به صورت یک بند ظاهر شود، بعد از فعل اصلی قرار می‌گیرد:

34. (mo) mi-fahm-om ke merd-eku boč-oku -š di
 V D.O.

دید [سوم شخص مفرد] بچه آن مرده که می‌دانم من

1) clausal direct objects

(من می‌دانم که آن مرد آن بیچه را دید)

در جمله فوق، بندی که زیر آن خط کشیده شده نقش مفعول مستقیم را دارد و بعد از فعل قرار می‌گیرد. حال به مثال زیر که در آن، زمان جمله پایه، گذشته است، توجه کنید:

35. (mā) bovar-emu kerd ke pil-ā- š mahk vā-vi-y-en

AGR V D.O.

است شده گم او پول‌های که کرد [سوم شخص جمع] باور ما
 (ما باور کردیم که پول‌های او گم شده است)

در جملات فوق، امکان قرار دادن مفعول مستقیم بندی قبل از فعل وجود ندارد و این کار منجر به غیردستوری شدن جمله حاصل می‌شود:

36. *(mo) ke merd-eku boč-oku -š di mi-fahm-om

V

می‌دانم دید [سوم شخص مفرد] بیچه آن مرده که من

37. *(mā) ke pil-ā- š mahk vā-vi-y-en bovar-emu kerd

AGR V

کرد [اول شخص جمع] باور است شده گم او پول‌های که ما

بنابراین، می‌توان به صراحت گفت که در صورت پر شدن جایگاه مفعول مستقیم توسط یک بند، مفعول مستقیم ضرورتاً می‌باید پس از فعل قرار گیرد (مثل مفعول مستقیم در جملات ۳۴-۳۵) و قرار گرفتن آن قبل از فعل باعث غیردستوری شدن آن جملات می‌شود (مثل جملات ۳۶-۳۷).

۶.۴. ظهور هم‌زمان مفعول مستقیم و غیرمستقیم

در جمله‌های دومفعولی بی‌نشان، مفعول مستقیم قبل از مفعول غیرمستقیم قرار می‌گیرد:

38. (mo) ketāv -om si 'eli dā

D.O. AGR I.O. V

(من کتاب را به علی دادم) داد علی به [اول شخص مفرد] کتاب (را) من

39. (mo) ketāv si 'u bisi mi-kon-om.

D.O. I.O. V

(من کتاب را برای او می‌فرستم) می‌فرستم او برای کتاب (را) من

در جملات دومفعولی، وجود دو نقش‌نمای si برای نمایاندن نقش‌های مفعول مستقیم و غیرمستقیم غیرممکن و باعث غیرعادی شدن و غیردستوری شدن جمله می‌شود. به عبارت بهتر، این تکواژ، یا نقش‌نمای مفعول غیرمستقیم است — که در واقع کارکرد اصلی آن به شمار می‌رود — یا در موارد خاص، نقش‌نمای مفعول مستقیم (با ضمیر متصل مفعولی) است. در صورت دوم، مفعول غیرمستقیم نمی‌تواند در جمله ظاهر شود و از جمله حذف می‌شود؛ مثلاً اگر در جمله‌های ۳۸ و ۳۹، بخواهیم مفعول مستقیم را با استفاده از نقش‌نمای si به اضافه ضمیر متصل مفعولی بیان کنیم، می‌باید مفعول غیرمستقیم را از جمله حذف کنیم. در غیر این صورت، جمله حاصل غیردستوری است:

40. *(mo) si 'eli dā -m si-š

I.O. V AGR D.O.

(من به علی دادمش) آن (را) [اول شخص مفرد] داد علی به من

41. (mo) dā -m si-š

V AGR D.O./I.O.

(من به او دادم/ من آن را دادم) به او/ آن (را) [اول شخص مفرد] داد من

جمله شماره ۴۱ دستوری است، اما دوپهلوی است؛ به عبارت دیگر، شنونده بدون در دست داشتن ابزار و اطلاعات بافت کلام، بالقوه، هر دو معنی مفعول مستقیم و غیرمستقیم را از si-š استنباط می‌کند، هرچند درصد احتمال درک جمله در معنی مفعول غیرمستقیم، بیشتر است.

۵. نتیجه‌گیری

در مجموع، می‌توان اذعان داشت که مفعول مستقیم را در گویش دلواری می‌باید از طریق محل قرار گرفتن آن نسبت به فعل اصلی جمله شناسایی کرد. به عبارت دیگر، مفعول مستقیم همیشه قبل از فعل قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، «باید دانست که اصولاً جای سازه‌های بدون تکیه، مانند ضمائر متصل در همه زبان‌ها، تابع قواعد خاصی است که ارتباط چندانی با وضعیت دستوری آنها ندارد» (نمره ۱۳۶۹: ۷۳). از این رو، هرچند ضمائر متصل مفعولی ممکن است به نقش‌نمای si و در معدود مواردی که ذکر شد، به ستاک فعلی متصل شوند، با اطمینان می‌توان گفت که استفاده از مکانیزم نحوی آرایش واژگانی است که به بازنمایی رابطه نحوی مفعول مستقیم منجر می‌شود؛ و این تفاوت اساسی مفعول مستقیم در گویش دلواری و مفعول مستقیم در فارسی معیار است. در مورد بازنمایی مفعول غیرمستقیم، گویش دلواری از پیش‌اضافه si بهره می‌گیرد؛ از این رو، مفعول غیرمستقیم قادر است در جایگاه‌های مختلف جمله ظاهر شود و آزادی بیشتری در انتخاب نوع آرایش داشته باشد.

در این مقاله، ملاحظه شد که در جملات متعدی در زمان گذشته افعال دومفعولی، بین نقش‌های مفعول مستقیم و غیرمستقیم ابهام به وجود می‌آید. همچنین مشاهده شد که پیش‌اضافه si، یا نقش مفعول غیرمستقیم را می‌نمایاند یا نقش مفعول مستقیم را. به عبارت دیگر، در جملات نشاندار زمان گذشته که دارای ضمیر متصل مفعولی مستقیم هستند، پیش‌اضافه si دیگر به عنوان نقش‌نمای مفعول غیرمستقیم عمل نمی‌کند.

منابع

- نمره، یدالله، ۱۳۶۹، «تحلیلی بر رده‌شناسی زبان: ویژگی‌های رده‌شناختی زبان فارسی»، *زبان‌شناسی*، س ۷، ش ۱، ص ۶۱-۸۰.
- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۶۹، «پیرامون "را" در زبان فارسی»، *زبان‌شناسی*، س ۷، ش ۱، ص ۲-۶۰.
- شقایق، ویدا، ۱۳۷۴، «واژه‌بست چیست؟ آیا در زبان فارسی چنین مفهومی کاربرد دارد؟»، *مجموعه مقاله‌های سومین کنفرانس زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه علامه طباطبائی، تهران*، ص ۱۴۱-۱۵۷.

واحدی لنگرودی، محمدمهدی، ۱۳۸۲، «ترتیب کلمات اصلی در جملات ساده و جفت‌های همبستگی در گویش
گیلکی لنگرود»، گویش‌شناسی، ج ۱، ش ۱، ص ۹۸-۱۲۱.

AARIS, B., 1997, *English Syntax and Argumentation*, London.



واژه‌های ویژه دریا و دریانوردی در گویش لنگه‌ای

فرخ حاجیانی (عضوهیئت علمی دانشگاه شیراز)

یاسر شریفی (دانش‌آموخته رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه آزاد، واحد کوار)

۱. مقدمه

استان هرمزگان از استان‌های جنوبی ایران است که در شمال تنگه هرمز قرار دارد. کرانه‌های این استان در شرق بر دریای عمان و در غرب بر خلیج فارس قرار دارند. این استان در حد فاصل بین مختصات جغرافیایی ۲۵ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۲۸ درجه و ۵۳ دقیقه عرض شمالی و ۵۲ درجه و ۴۴ دقیقه تا ۵۹ درجه و ۱۶ دقیقه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ واقع شده است و حدود ۷۱ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد، که از این نظر، هشتمین استان کشور به شمار می‌رود. هرمزگان از شمال و شمال شرقی با استان کرمان، از غرب و شمال غربی با استان‌های فارس و بوشهر، و از شرق با سیستان و بلوچستان همسایه است و جنوب آن را آب‌های گرم خلیج فارس و دریای عمان در نواری به طول تقریبی ۹۰۰ کیلومتر دربرگرفته است (سالنامه آماری استان هرمزگان ۱۳۸۵: ۱). بنا بر سرشماری انجام‌شده در سال ۱۳۸۵، جمعیت استان هرمزگان ۱/۴۰۳/۶۷۴ نفر

بوده است (همان: ۳۹). این استان دارای ۱۱ شهرستان، ۲۲ شهر، ۳۳ بخش و ۸۰ دهستان و ۲۲۷۲ آبادی است که ۱۸۴۲ آبادی آن دارای سکنه می‌باشد (همان: ۱).

شهرستان لنگه یکی از شهرستان‌های استان هرمزگان است که در غرب این استان واقع شده است. مرکز این شهرستان بندر لنگه است، که یکی از بنادر مهم جنوب کشور به شمار می‌رود. شهرستان لنگه در حاشیه خلیج فارس قرار دارد و محدوده آن از شرق به بندرعباس، از غرب به پارسیان، از جنوب به خلیج فارس و از شمال به بستک محدود می‌گردد. بر اساس اطلاعات موجود در حد فاصل ۵۳ درجه و ۹ دقیقه تا ۵۵ درجه و ۳۴ دقیقه طول شرقی و ۲۶ درجه و ۲۹ دقیقه تا ۲۷ درجه و ۸ دقیقه عرض شمالی از نصف‌النهار مبدأ واقع شده (همان: ۵) و وسعتی در حدود ۸۲۱۰ کیلومتر مربع دارد (همان: ۶) و ارتفاع آن ده متر از سطح دریاست. فاصله بندر لنگه تا شهر لار در شمال ۲۸۰ کیلومتر، تا بندرعباس در شرق ۱۹۲ کیلومتر، تا بوشهر در غرب ۴۲۰ کیلومتر، و تا شهر بستک در شمال ۱۷۰ کیلومتر است. هوای بندر لنگه، مانند سایر شهرهای ساحلی مرطوب و در تابستان گرم است. جمعیت شهرستان لنگه طبق سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۸۵، برابر با ۱۱۶/۰۸۶ نفر بوده است (همان: ۵۴).

شهرستان لنگه شامل ۳ بخش و ۸ دهستان به نام‌های زیر است: بخش شیبکوه شامل دهستان‌های مُقام و بندر چارک؛ بخش کیش شامل دهستان‌های کیش و لاوان؛ و بخش مرکزی شامل دهستان‌های حومه، مُغویه، مهران و دژگان (همان: ۸).

مردم لنگه مسلمان و دارای مذاهب تشیع و تسنن‌اند. این شهرستان، در زمان هخامنشی، از بنادر مهم و تجاری خلیج فارس بوده و به‌روایتی «گوگانا» نامیده می‌شده است (نوربخش ۱۳۵۹: ۲۵). این شهر به واسطه اینکه تا حدود هفتاد سال پیش مرکز عمده صید مروارید دنیا بوده و مرواریدهای مرغوب و نایابش بسیار مشهور بوده است، به «بندر مروارید» معروف و در زمان قاجار، از آن به عروس بنادر ایران یاد شده است. شهر لنگه، با بافت زیبای خود، دارای بیش از ۱۵ محله مسکونی قدیمی است و یکی از اولین مدارس و دومین فرودگاه کشور در این شهر قرار دارد. همچنین شهرداری آن، با قدمتی صدساله، دارای اولین طرح جامع شهری در کشور است.

شهرستان بندر لنگه بستری مناسب برای جذب سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی است. این شهرستان محل اتصال سه استان مهم کشور و دارای کمترین فاصله دریایی با بندر آزاد دبی و کشورهای حاشیه خلیج فارس است و یکی از بنادر فعال در امر صادرات و واردات، صنایع شیلاتی و مجتمع مزارع پرورش میگو، صنایع دریایی کوچک به منظور ساخت و تعمیر شناورهای چوبی و فلزی به شمار می‌آید. با این اوصاف، پرداختن بیشتر مردم این شهرستان به دریانوردی و صیادی و کلیه صنایع حرفه‌های مربوط به آن، از جمله لنج‌سازی، امری اجتناب‌ناپذیر است و همین مسئله سبب کاربرد زیاد واژه‌های مرتبط گشته است.

ابتکارها و نوآوری‌های ایرانیان در زمینه کشتی‌سازی، هدایت کشتی در دریاها و اقیانوس‌ها، تهیه راهنماها، اختراع ابزارهای کشتیرانی و وسایل مخصوص تعیین مسافت‌های طی شده و مسافرت به سواحل و بنادر دوردست طی قرن‌های قبل و بعد از میلاد سبب به وجود آمدن فرهنگی بسیار غنی و عمیق در امر صید، دریا و کشتی و توسعه و نفوذ این فرهنگ در بین دریانوردان سایر ملل و ساکنان سواحل و بنادر کشورهای دور و نزدیک شده است. از این رو است که در بیشتر بنادر ایران واژه‌های ویژه صید و صیادی و کشتی و کشتیرانی وجود دارد که عموماً با یکدیگر تفاوت‌های عمده‌ای دارند.

هدف از نگارش این مقاله، گردآوری و طبقه‌بندی واژه‌ها و اصطلاحاتی است که در گویش لنگه‌ای بر دریا، کشتی و انواع آن، کشتیرانی، وسایل و ادوات ماهیگیری، انواع ماهیان، بادهای محلی و جهت‌های جغرافیایی دلالت دارد. ناگفته نماند که با توجه به ترکیب جمعیتی مختلط این شهرستان اعم از عرب و لنگه‌ای و نیز قرابت با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، واژه‌های زیادی از زبان عربی وارد این گویش شده است؛ چنان‌که این مسئله در مورد زبان‌های اروپایی نیز، به دلیل قدمت دریانوردی در بین آنها و تسلط ایشان بر سواحل این بندر در سالیان دور و نیز استفاده روزافزون از صنایع دریایی غربی، صادق است.

۲. روش تحقیق

روش گردآوری اطلاعات و واژه‌های مورد نظر به صورت میدانی و بر پایه مشاهدات یکی از نگارندگان استوار است. در این تحقیق از روش گفت‌وگو با گویشوران و ضبط آن و فیلمبرداری استفاده شده است. جامعه مورد بررسی شامل ملوانان، ناخداها، لنج‌سازان، ماهیگیران، کارگران اسکله و متخصصان امور گمرکی و اداره بنادر و دریانوردی بوده است. مواد این پژوهش از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹ در محدوده جغرافیایی شهرستان لنگه جمع‌آوری و مصاحبه‌ها حتی الامکان با افراد غیرمهاجر و اصیل ساکن در شهرستان لنگه انجام شده است. در این تحقیق با بیش از ۳۰ گویشور در گروه‌های سنی ۳۰ تا ۶۵ ساله، شامل مرد و زن، بی‌سواد و باسواد، مصاحبه به عمل آمده و اطلاعات مورد نیاز روی نوار ضبط و سپس آوانگاری شده است و در نهایت، واژه‌ها بر اساس حوزه معنایی و به ترتیب الفبایی مدخل شده‌اند. علاوه بر این، تجربه شخصی یکی از نگارندگان که ناشی از شغل مرتبط با دریا و دریانوردی بوده و نیز روش تحقیق کتابخانه‌ای و استفاده از منابع مکتوب نیز مورد استفاده قرار گرفته است.^۱

۳. واژه‌های ویژه دریا و دریانوردی در گویش لنگه‌ای

۱.۳. واژه‌های مربوط به انواع کشتی، لنج و شناورها

بارج /barj/: نوعی شناور (= کشتی) فلزی است با سطحی صاف و آزاد که فاقد نیروی محرکه و موتور می‌باشد و توسط یدک‌کش کشیده می‌شود و از آن برای حمل بارهایی مثل شن و ماسه استفاده می‌شود.

(۱) ضمن سپاسگزاری از تمام گویشوران لنگه‌ای که نگارندگان را در مرحله جمع‌آوری و ضبط واژه‌ها یاری دادند، بر خود فرض می‌دانیم که از همکاری صمیمانه دوست و همکار ارجمند آقای محمدجواد مهتابی، از کارکنان زحمتکش اداره بنادر و دریانوردی بندرلنگه، که نهایت همکاری را با ما داشتند و اطلاعات ارزشمند خویش را که ناشی از تجربه ایشان بود در اختیار نگارندگان نهادند نهایت سپاسگزاری را داشته باشیم.

بوم /bum/: از بزرگ‌ترین انواع لنج است که دارای ظرفیتی بیش از دویست و پنجاه تن می‌باشد. بوم در اصل شناوری بادبانی بوده است که در سال‌های اخیر، در آن، به جای بادبان و شُراع، از موتور استفاده می‌شود.

پاکستانی /pakestani/: لنجی با ظرفیت بین دویست و پنجاه تا پانصد تن که پاشنه آن معمولاً گرد است.

جالبوت /jalbot/: (۱) یک نوع کشتی بادی قدیمی و لنج چوبی امروزی است. (۲) یک نوع قایق کوچک ماهیگیری و نیز قایق مخصوص حمل و نقل مسافر و خدمه کشتی‌های بزرگ بوده است.

دوبه /dube/: شناوری است فاقد رَمپ (دَرِ ورودی) که در دو نوع موتوردار و بدون موتور موجود است. این نوع شناور دارای انبارهایی به موازات هم می‌باشد. نوع بدون موتور را با سایر شناورها می‌کشند و در نوع موتوردار، موتور در پاشنه شناور قرار دارد.

سَمّاک / سَمّاچ /sæmmak/ sæmmač/: نوعی قایق و لنج ماهیگیری است که تا حدود پنج تن ماهی گنجایش دارد.

سَمبوک / سَمبوک /sæmbuk/ sænbuk/: (۱) یک نوع قایق یا کشتی چوبی است که در صید مروارید از آن استفاده می‌کردند. (۲) کشتی خُرد و ناو کوچک.

فِیبر / فِیور / feyber/ feyvær/: از انواع لنج که بدنه آن فایبرگلاس است. این فایبرگلاس که از خارج از کشور وارد می‌شود سبک و شکننده است. از آن برای حمل بار و مسافر بین سواحل و بنادر نزدیک استفاده می‌شود. وزن و قدرت این نوع شناورها کم است و به نسبت شناورهای چوبی، عمر چندانی ندارند. با ورود، تولید و به‌کارگیری این نوع شناورها، به صنعت لنج‌سازی و قایق‌سازی محلی لطمه شدیدی وارد شده است.

کوروبوت /kurubot/: شناوری معمولاً فلزی که برای حمل نفرات استفاده می‌شود.

لایروب /layrub/: شناور فلزی بزرگی که جهت لای‌روبی بنادر و کانال‌ها به کار برده می‌شود.

لنج /lenj/ lænj/: نام عمومی برای انواع شناور چوبی بزرگ که به منظور حمل بار و مسافر و نیز برای صید مروارید، ماهی و میگو در خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند

مورد استفاده قرار می‌گیرد. این نوع شناورها در گذشته با نیروی پارو، باد، بادبان و شُرَاع حرکت می‌کردند، اما امروزه نیروی محرکه لَنج به وسیله موتور تأمین می‌شود؛ به همین دلیل، گاهی آن را موتورلنج هم می‌نامند.

لندی کِراف/ لندی گِراف /*lændikeraf/ lændigeraf*: کشتی ساحلی است و آن نوعی شناور فلزی است با سطحی صاف و آزاد که از آن برای حمل بارهایی از قبیل انواع خودروهای سبک و سنگین استفاده می‌شود و قادر است تا کنار ساحل جلو بیاید. این نوع کشتی از ورقه‌های آهنی درست شده و برای پهلوگیری و حتی تخلیه و بارگیری نیاز به سواحل عمیق ندارد و می‌تواند تا نزدیک ساحل بیاید، لنگر بیاندازد و بار و مسافر خود را سوار یا پیاده کند.

ناجی /*naji*: شناور تندرو و مجهزی که برای عملیات امداد و نجات استفاده می‌شود.
ناکو /*naku*: نوعی لَنج با ظرفیت کمتر از دویست و پنجاه تن، که دیوارهای سطح آن نسبتاً کوتاه و پاشنه آن معمولاً صاف و مسطح است.
یدک‌کش /*yædæk-kæš*: نوعی شناور فلزی قدرتی کِشنده است که برای یدک کردن و کشیدن کشتی‌های بزرگ به منظور هدایت و کنترل بهتر و در نهایت پهلودهی آنها یا به منظور کشیدن بارچ مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲.۳. واژه‌های مربوط به قسمت‌های مختلف اسکله و اداره بندر

اسکله /*eskele*: قسمتی از بندرگاه که مشرف به دریاست و شناورها برای تخلیه و بارگیری کنار آن پهلو می‌گیرند.

اسکله جدید /*eskele-ye jædid*: قسمت شرقی اسکله بندر لنگه که جدیدتر است.

اسکله قدیم /*eskele-ye qædim*: قسمت غربی اسکله بندر لنگه که قدیم‌تر است.

اسکله گِچ /*eskele-ye gæč*: قسمت منتهی‌الیه غربی اسکله قدیم بندر لنگه.

پیتِه /*pite*: جسمی فلزی و گوی‌مانند که بر روی اسکله نصب می‌گردد و طناب مهار کشتی به دور آن پیچیده می‌شود.

رَمپ /*ræmp*: اسکله شناور بندر لنگه که از غرب به اسکله قدیم و از شرق به کوچه منتهی می‌شود.

سراشیبی /særaʃibi/: قسمت غربی اسکله جدید بندر لنگه که دارای سطحی شیب‌دار برای تخلیه آسان‌تر بار است.

کنترل /kontorol/: برج کنترل که عملیات کنترل تردد شناورها و پهلودهی و جداسازی آنها را انجام می‌دهد. مدیریت عملیات امداد و نجات نیز بر عهده کنترل است.
کوچه /kuče/: قسمتی از اسکله بندر لنگه که در حد فاصل بین سراشیبی و رمپ قرار گرفته است.

موج‌شکن /mowʃ-šekæn/: دیواره‌ای سنگی که به عنوان محدوده حوضچه بندر است و به منظور جلوگیری از ورود موج و ورزش باد به حوضچه ساخته می‌شود.
میترا /miter/: محفظه‌ای است بر روی اسکله که پمپاژ سوخت به شناور از آن انجام می‌شود.

۳.۳. واژه‌های مربوط به تجارت دریایی

ارزیاب /ærz-yab/: نماینده گمرک که ارزش کالا را مشخص می‌کند.
بارشمار /bar-šomar/: نماینده گمرک که ناظر بر تخلیه و بارگیری است.
دموراژ/ دموراژ /demuraʒ/ demoraʒ/: هزینه خسارت ناشی از تأخیر در حرکت شناور که از صاحب بار دریافت می‌شود.

دیمان /diman/: حقوق گمرکی که به حرکت شناور مربوط می‌شود.
ساک‌دستی / سردستی /sak-dæsti/ sær-dæsti/: کالای ملوانی است که حقوق گمرکی به آن تعلق نمی‌گیرد در واقع همان ته‌لنجی /tælænʃi/ tælænʃi/ در گویش بوشهری است.
منیفیست / منیفیست /mænifist/ mænifest/: برنامه شناور که شامل لیست بار آن است.
نگله /negle/: بسته‌های بزرگ کالا که توسط لنج جابه‌جا می‌شود.

۴.۳. واژه‌های مربوط به صید و صیادی

انکاس / خَساک /ænkas/ xæssak/: مرکب ماهی یا ماهی مرکب که شبیه هشت‌پا یا اختاپوس است.

بُلت /bolt/: وزنه‌ای سربی که به خیط می‌بندند تا پرتاب آن راحت‌تر شود و قلاب را با وزن خود به عمق آب بکشد.

پُو /pow/: سفره ماهی.

ترال /teral/: روشی برای صید که در آن، تور در پشت شناور صیادی با دهنه‌ای باز قرار می‌گیرد و در دریا کشیده می‌شود تا ماهی در آن گرفتار شود.

تور بنهویی / بندهویی / tur-e bānhuyi/ bāndhuyi/: روشی برای صید که در آن تور به صورت دیواری بین دو نقطه در زیر آب پهن می‌شود.

تور حووری / tur-e hævuri/: نوعی تور مخصوص صید ماهی حوور.

تور سارمی / tur-e sarmi/: نوعی تور مخصوص صید ماهی سارم.

تور گوریزی / tur-e gowrizi/: نوعی تور که به شکل کاسه‌ای پهن می‌شود و در آن از ماهی شُرت به عنوان طعمه استفاده می‌شود.

جَل /jæl/: نوعی تور که برای صید میگو به کار می‌رود.

چیسکو /čisku/: دلفین.

خِیَط /xeyt/: نخ ماهیگیری.

سلوک /sæluk/: صدف خوراکی.

سَماری /sæmmari/: ماهیگیری سَرِ آبی با قلاب و خِیَطِ بدون بُلت.

سینگو /singu/: خرچنگ.

شامیگو /ša:meygu/: میگوی بزرگ و سیاه‌رنگ.

شِب /šeb/: ماهیگیری با قلاب بدون طعمه که با بیرون کشیدن پی‌درپی خِیَط از آب همراه است.

عامله /amele/: از روش‌های ماهیگیری است که در آن، یک سَرِ تور در خشکی است و سَرِ دیگر آن با قایق در آب کم‌عمق ساحل کشیده می‌شود و پس از محاصره ماهی‌ها، به ساحل برگردانده می‌شود و سپس تور را جمع می‌کنند.

کاغُری /kaγori/: روشی برای ماهیگیری با قلاب.

کالنگ / کالینگ /kaleng/ kaling/: صدف.

کولی /kuli/: کوسه.

گَرگور /gærgur/: تور فلزی گنبدی‌شکل که برای صید، طعمه‌ای در آن می‌گذارند و به عمق آب می‌اندازند و پس از چند روز، آن را از آب بیرون می‌کشند.

گیم / جیم / gim / jim / طعمه.

لیخ / لیق / lix / liq / نام عمومی برای تور ماهیگیری.

مُشتهاء / moʃæta? / نوعی دام ماهیگیری که در آن، میله‌های بلند چوبی را در نزدیکی ساحل در زمین فرو می‌کنند و اطراف آنها را تور می‌کشند تا به شکل دام درآید. سپس هم زمان با بالا آمدن آب دریا یا مد، ماهی‌ها وارد آن می‌شوند و صیاد در زمان جزر و پایین رفتن آب دریا، صید خود را از آن بیرون می‌آورد.

مَلَخ / mælæx / میگو.

میدار / midar / قلاب ماهیگیری.

نُک زدن / nok zædæn / عمل نُک زدن ماهی به قلاب.

نیش پیل / niʃpil / روشی برای ماهیگیری با قلاب.

۵.۳. واژه‌های مربوط به انواع بادهای و انواع آب و هوا و جهت‌های جغرافیایی

الی / ali / شمال جغرافیایی. این واژه برگرفته از گویش بوشهری است.

اوپُر / ow-por / آب دریا در زمان مد کامل.

اوتند / ow-tond / آب دریا هنگامی که ارتفاع موج در دریا بین پنج تا هفت پا باشد.

اوتیز / ow-tiz / آب دریا هنگامی که ارتفاع موج در دریا بین سه تا پنج پا باشد.

اوخفیف / ow-xæfif / آب دریا در زمان جزر.

اوضاهل / ow-zahel / آب عمیق.

اوغار / ow-γar / آب دریا در زمان جزر کامل.

بَحر / bæhr / دریا.

بَحرِی / bæhri / جنوبی؛ رو به سمت جنوب؛ واقع شده در جنوب ... این واژه در مقابل

واژه برّی قرار دارد.

بَر / bæ / خشکی، ساحل.

برادر / beradære / هوای مساعد و دریای آرام.

بَرِدَالَعَجُوز / bærdælæjuz / یا باد پیرزن‌گش. باد شمال بسیار شدید.

بَرّی /bærri/؛ شمالی؛ رو به سمت شمال و خشکی؛ واقع شده در شمال... این واژه در مقابل واژه‌های دریایی و بحری قرار دارد.

بندری /bændæri/؛ باد قوس، کُوشِ بسیار خفیف.

بندرعباسی /bændær-æbbasi/؛ باد قوس، کُوشِ خفیفی که از بندرعباس بلند شده باشد.

پُر کرده / پُر / pore-kerde / por/؛ شدید؛ برای اشاره به شدت باد. مثلاً هوا پُر یعنی «شدت باد زیاد است»؛ داره پُر می‌کنه یعنی «شدت باد در حال افزایش است».

تُریا /sorayya/؛ باد شمالی که شدت وزش آن بین باد شمال و باد لِحْمِر باشد.

خار / خاهر /xar/ xahær/؛ هوای خوب و دریای آرام این واژه از گویش بوشهری گرفته شده است.

دریایی /deryayi/؛ جنوبی؛ رو به سمت جنوب؛ واقع شده در جنوب... این واژه در مقابل واژه بَرّی قرار دارد.

دُوگ /dowg/؛ هوای خوب و دریای آرام. این واژه از گویش بوشهری گرفته شده است.

روغنی /rowyæni/؛ دریای صاف و آرام؛ نیز ← ماست.

سَبَر /sebær/؛ جزر یا آب خالی.

سَجّی /sæjji/؛ مد یا آب پر.

سَفیدی /sæfidi/؛ از نقطه شروع قسمت‌های عمیق دریا به سمت دریا.

سُهیلی /soheyli/؛ بادی که جهت وزش آن از جنوب شرقی تا جنوب باشد و به سمت دریا رود.

شمال /šomal/ šæmal/؛ بادی که جهت وزش آن از جنوب غربی به شمال غربی باشد.

عُگروبی /ægrubi/ æyræbi/؛ بادی که از سمت جنوب شرقی بوزد.

فارسی /farsi/؛ بادی که جهت وزش آن از جنوب غربی به شمال غربی می‌باشد و وزش آن ناگهانی و به مدت کوتاهی صورت گیرد.

قَبله /qeble/؛ غربی؛ واقع شده در غرب... این واژه در مقابل واژه کُوشی قرار دارد.

قوس / کوش /qows/ kowš/؛ بادی که جهت وزش آن از شمال شرقی به جنوب غربی باشد و از دریا به ساحل بوزد و سبب شرجی و گرم‌تر شدن هوا شود.

کله زدن (موج) /kælle-zædæn/ اصطلاح است و زمانی به کار می‌رود که ارتفاع موج بیش از پنج پا باشد؛ چنان‌که گویند: دریا چگونه؟ - موج کله می‌زنه.
کوشی /kowši/ شرقی؛ واقع شده در شرق... این واژه در مقابل واژه قبله قرار دارد.
لِچَرَب / لِكِرَب / lečezæb/ lekezæb/ بادی که از سمت شمال غربی و از اول آبان ماه به صورت توفانی شدید بوزد.
لِحِمِر /lehmer/ بادی که از یازدهم آذرماه آغاز شود و تا اول دی‌ماه به طول انجامد. طول زمان شدت آن دو ساعت است.
ماسٲ /mast/ دریای صاف و آرام.
نعشی /næʔši/ بادی که جهت وزش آن از شمال شرق یا شرق باشد و به ساحل ختم شود.
هوا /hæva/ باد؛ چنان‌که گویند: هوا داره بلند می‌شه یعنی «باد در حال وزیدن است».

۶.۳. واژه‌های مربوط به قسمت‌های مختلف لنج و کشتی

اسپیرنگ / سپیرینگ /espiring/ sepering/ طناب مهار شناور، برای جلوگیری از حرکت شناور به سمت جلو یا عقب، که به صورت اسپیرینگ سینه و پاشنه مورد استفاده است.
استور /estor/ محل نگهداری مواد غذایی در کشتی؛ فروشگاه داخل کشتی.
اوجمه /ow jomme/ در وسط بیس خن لنج یک گودی وجود دارد که آب وارد شده به لنج در آن جمع می‌شود؛ به این گودی اوجمه می‌گویند.
اوزال /owzal/ بادبان.
بُرد /bord/ به قسمتی از لنج گفته می‌شود که در امتداد مصاب تا آبخور در دو طرف لنج قرار دارد. به سمت راست لنج بُردِ راست و به سمت چپ آن بُردِ چپ گفته می‌شود.
بَرَمیل /bærmil/ چوبی که جهت استحکام و افزایش مقاومت میل در برابر ضربه بر روی آن نصب می‌گردد.
بسمون /besmun/ چوبی حایل که بر روی منحاز قرار می‌گیرد.
بُلٲ /bolt/ bold/ نام عمق‌سنج دستی است که در کشتی و لنج جهت اندازه‌گیری عمق آب استفاده می‌شود. این وسیله از یک وزنه دو تا چهار کیلوگرمی متصل به یک رشته طناب باریک ساخته می‌شود.

بندیره / عَلم / *bændire/ ælæm/*: میله چوبی بلندی که در پشت لنج، مایل به عقب قرار دارد و در واقع، محلی است که پرچم لنج نصب شده و در هنگام شب در بالای آن چراغ روشن می‌شود.

بیریج / *biriĵ/*: پل فرماندهی و محل استقرار ناخدای کشتی فلزی.

بیس / کیل / تیرحمال / *bis/ kil/ tir-e hæmmal/*: چوب یکپارچه و درازی است که ساختمان لنج روی آن بنا می‌گردد. جنس آن از چوب محکم جنگلی است و کلیه فشارها و وزن لنج روی آن وارد می‌شود.

پاشنه / *pašne/*: قسمت عقب شناور.

پاوره / پاوره / *paværæ/ pavære/*: لنگر دوشاخه؛ لنگرگاه.

پروانه / پنکه / *pærvane/ pænke/*: وسیله‌ای پروانه‌مانند که چرخش آن در زیر آب باعث جابه‌جایی و حرکت شناور می‌گردد.

تخته ثالث / *tæxte sales/*: تخته‌هایی که در طرفین لنج روی تخته ثانی و به طرف بالا رو به شلمان‌ها نصب می‌شوند.

تخته ثانی / *tæxte sani/*: تخته‌هایی که در طرفین لنج روی مالج به طرف بالا نصب می‌شوند.

تخته دُراب / *tæxte dorab/*: تخته‌ای متشکل از دو تکه متصل به هم به عرض هشتاد سانتیمتر و طول ده متر که به هنگام بارگیری، آن را بر روی دیواره لنج نصب می‌کنند تا لنج بار بیشتری بگیرد و همچنین از ترشحات امواج نیز محفوظ بماند.

تُربال / سیوان / *torbal/ seyvan/*: سایه‌بان بالای لنج.

تَفَر / *tæfær/*: قسمت عقب لنج.

تَلباس / تَلباس / *tælbās/ telbas/*: در اصل حصیری است به عرض یک و طول بیست متر که در گذشته، ملوانان آن را از برگ و چوب درخت خرما می‌ساختند و روی تخته دُراب می‌چسبانند و بالای آن را به چوب بلندی متصل می‌کردند تا در مواقعی که هوا نامساعد است، مانع نفوذ آب دریا به داخل لنج گردد. البته امروزه از پارچه‌های ضد آب برزنتی یا نایلونی استفاده می‌شود.

تُمبُوِه / *tombove/*: چوب‌های حایل که در اطراف لنج قرار می‌دهند.

تیریش / تیریج / */tiriš/ tiriʃ/*: لبه نازک چوبی که بر روی مصاب لنج به صورت سرتاسری قرار می‌گیرد.

تیغه سگون / */tiye-y sokkun/*: تیغه سکان که در تفر لنج قرار دارد و در واقع، ابزار کنترل شناور است و جنس آن ممکن است چوبی یا فلزی باشد.

جالی / */jali/*: درپوش انبار لنج که از تخته ساخته می‌شود و ورودی انبار را با آن مسدود می‌کنند.

جی پی اس / جی بی اس / */ji-pi-es/ ji-bi-es/*: دستگاه نقطه‌یاب جغرافیایی.

چاویه / */čaviye/*: میله‌های بلندی که به کمک پیچ‌هایی، چوب بیس را به عطفه و شلمان وصل می‌کنند.

چراغ پاساژ / چراغ پاساج / */čeraγ-e pasaž/ čeraγ-e pasaj/*: چراغ‌های اطراف کشتی یا شناور.

چراغ دم / چراغ علم / */čeraγ-e dom/ čeraγ-e ælæm/*: چراغ پاشنه.

چراغ راه / */čeraγ-e rah/*: چراغ‌های اصلی شناور که جهت حرکت آن را در هنگام شب نشان می‌دهد و شامل چراغ سبز در سمت راست، قرمز در سمت چپ، و سفید در بالای شناور است.

چراغ سید / سیدات / */čeraγ-e seyd/ seydat/*: همان چراغ راه است.

چفتو / شافتو / */čæftu/ šaftu/*: تخته‌ای که روی بیس قرار می‌گیرد و چون سطح روی آن گود است او جَمّه به آنجا منتقل می‌شود.

چوله / */čule/*: (۱) گاز داخل آشپزخانه لنج؛ (۲) آشپزخانه لنج.

حیاب / */hiyah/*: قسمت قوسی شکل طرفین تفر لنج، در بالای پروانه (بالای آبخور).

خادم دکل / عبد / */xadem-e dækæl/ abd/*: چوب محکمی که برای استحکام دکل، در جلوی آن قرار می‌گیرد و به طور عمودی، بر روی بیس نصب می‌شود.

خن / */xæn/*: سطح تقریباً صاف ته لنج یا فضایی که در طرفین بیس قرار دارد و به عنوان انبار از آن استفاده می‌شود.

خن مکینه / موتورخونه / */xæn-e mækine / motor-xune/*: موتورخانه لنج.

دامر /damer/: نوعی چسب که آن را با یک نوع روغن مخلوط و رشته پنبه را به آن آغشته می‌کنند و بعد به دور میخ می‌پیچند و میخ را به بدنه لنج می‌کوبند تا از نفوذ آب به داخل بدنه لنج جلوگیری کنند.

دبوسه /dæbuse/: اتاقکی در عقب شناورهای چوبی که برای نگهداری مواد خوراکی و غذایی دریانوردان به کار می‌رود.

دَفَرِه /dæfre/: ضربه‌گیر.

دک /dek/: عرشه شناورهای فلزی.

دکَل /dækæl/: تیر چوبی عمودی وسط لنج که در گذشته، بادبان را به آن می‌آویختند.

دَوَار /dævvar/: وسیله‌ای چرخ‌مانند در سینه لنج، مخصوص جمع کردن و بالا کشیدن لنگر.

دَوْران /dæwran/: قسمتی است در بالای آبخور، در دو طرف لنج که در این قسمت، بدنه لنج گرد و شکم‌دار شده است.

دوره /گَرده/ چَرخِه /dowre/ gerde/ čærxe/: چرخ سکان.

دُوسِه /dowse/: چوبی پهن و بلند که یک سر آن را روی لنج و سر دیگر آن را در ساحل یا اسکله یا لنج دیگری می‌گذارند و در واقع، از آن به صورت پلی برای تردد و حمل و نقل کالا استفاده می‌کنند.

دوش‌بُری /dušbori/: ضربه‌گیرهای اطراف لنج.

دولاب /dulab/: چرخ سکان.

دَهَر /dæhær/: قسمتی در بالای سینه لنج که در دو طرف برمیل قرار دارد.

دَهَل /dæhel/: شکم لنج یا برآمدگی بالای آبخور در وسط بدنه لنج.

دیره /deyre/: قطب‌نمای مغناطیسی لنج.

رادیو /بی‌سیم/ وی اچ اف /radiyo/ bi-sim/ vi-eč-ef/: دستگاه رادیویی برای برقراری ارتباط کلامی با سایر شناورها یا برج کنترل بنادر.

رِبش /rebš/: چوبی که در قسمت انتهایی پاشنه لنج صیادی قرار دارد.

رِگِمِه /reg?e/: تخته‌ای که به میل تَفَر لنج وصل می‌شود و موجب استحکام چوب‌های تَفَر راست و چپ می‌گردد.

رَمپ /ræmp/: در شناورهای فلزی، از قبیل کندی کراف و بارج، که به سمت بالا و پایین حرکت می‌کند و در هنگام بارگیری روی اسکله قرار می‌گیرد و از آنجا بار را به داخل شناور می‌برند.

ریش /riš/: نرده‌های عمودی کوتاه اطراف عرشه عقب لنج که چوبی یا فلزی است. زبدره /zebædre/: تخته‌ای پهن است که روی دیواره و مصاب نصب می‌شود و پوششی یکپارچه به آن دو قسمت می‌دهد.

زلال /zelal/: سایه‌بان روی لنج که معمولاً از جنس پارچه است و بر روی طرازه کشیده می‌شود.

زولی /zuli/: مستراح که در آخر لنج ساخته می‌شود.

ساطور /ساطوری /satur/ saturi/: چوب کشیده و بلندی است که در منتهی‌الیه سینه لنج قرار می‌گیرد و ناخدا از آن، به عنوان شاخص خط سراسری و همچنین هدایت لنج استفاده می‌کند.

سطحه /sæthæ/ sæthe/: سطحه یا عرشه سقف لنج است که بر روی چوب‌های مفساتی (مشای) و سوار قرار می‌گیرد و در زیر آن خن قرار دارد که محل بارگیری لنج است؛ نفرات می‌توانند بر روی آن رفت‌وآمد کنند یا از آن جهت حمل بار استفاده کنند. سگون /سگون /sokkun/ sekkun/: وسیله‌ای در تفر لنج که، با استفاده از آن، شناور به سمت مورد نظر هدایت می‌شود.

سِلنسر /selenser/: آگروز لنج.

سوار /سوار /sovar/ sowr/: چوب‌هایی که در زیر عرشه (سطحه و فنه) به طور عرضی نسبت به بیس لنج قرار می‌گیرد و سقف سطحه لنج بر روی آن قرار می‌گیرد.

سه‌لیدون /seleydun/ soleydun/: سرایدان آشپزخانه لنج است و معمولاً در سمت چپ قماره در تفر لنج قرار دارد.

سینه لنج /sine-ye lenj/: قسمت جلو لنج.

شراع /شراع /šora?/ šera?/: بادبان.

شُعلِه /ʃo?le/: چراغی که بالای تور می‌گذارند تا شناورهای در حال عبور از وجود تور مطلع شوند.

شَکِل /ʃækel/: واحد طول برای طناب لنگر، که برابر است با ۲۷/۵ متر.
شَلَمَان /šəlmən/ /ʃælman/: دنده‌های تخته‌ای داخل لنج (ستون‌های بغل لنج) که به صورت هلالی، با زاویه‌ای باز، از سینه تا تَقَر به طور قرینه و با فاصله مناسب بر روی ستون اصلی (بیس) قرار می‌گیرند.

ضایع /zaye?: نرده‌های کوتاه دو طرف جالی که موازی سوار نصب می‌شوند.
طرازِه /tæraze/: چوب‌های موازی که بر روی کُلفه‌های لنج متصل می‌شود و معمولاً زَلال را بر روی آن می‌کشند.

طِعرازِه /te?raze/: محل قرار دادن گُرگورها در لنج‌های صیادی.
طناب /بند /tənab/ bænd/: طناب مهار شناور برای جلوگیری از حرکت شناور به سمت راست یا چپ که به دو صورت طناب سینه و پاشنه مورد استفاده است.
عالیه /aliye/: به قسمت برجسته و قوسی جلوی لنج (سینه) در طرفین میل سینه گفته می‌شود.
عَطْفِه /ætfə/: چوب‌هایی که برای اتصال شلمان و بیس، به وسیله چاویه (پیچ و مهره)، استفاده می‌گردد. در واقع، عطفه نگهدارنده بیس بوده و یک در میان در بین شلمان‌ها قرار می‌گیرد.

عَمَار /عامار /æmar/ amar/: بند و طناب متصل به لنگر.
فانوس /fanus/: یکی از انواع چراغ‌ها که ماهیگیران، برای علامت دادن، از آن استفاده می‌کنند.

فَرَمَن /فرمن /færmænd/ færmæn/: چوبی افقی وسط لنج از گایم به سینه که بادبان لنج به آن وصل می‌شود و متصل به دکل است و برای نصب سایه‌بان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فِنْدِل /fendel/: اگزوز لنج یا همان سِلِسِر.

فنه / داک / *fene /dak/*: قسمت مسطحی که در عقب و جلوی لنج واقع شده است. فنه عقب را فنه تَفَر و فنه جلو را فنه سینه گویند. بر روی فنه تَفَر، سه‌لیدون، قماره، سگون و غیره قرار می‌گیرد.

قماره / *qæmare /qæmmare /qemare/*: اتاقکی در قسمت تَفَر، روی فنه عقب لنج که محل اقامت خدمه لنج است و کِبِن بر روی آن قرار می‌گیرد.

کاتلی / *kattli/*: جایگاهی در عقب قماره یا تَفَر لنج به منظور نشستن ناخدا یا سگونی.

کامره / *kamere/*: قسمت زیر قماره.

کامره سینه / *kamere-ye sine/*: در آخرین قسمت جلوی لنج اتاقکی وجود دارد که به کامره معروف است و در آن، چربی (پیه) و کَلَفات (پنبه) و طناب‌های لنج گذاشته می‌شود. کانه / *kane/*: چوبی که از بالا به تیغه سکان لنج متصل است و به وسیله آن، تیغه سکان به چپ و راست می‌چرخد؛ بازوی سکان.

کِبِن / کون / *keben/ keven/*: اتاقکی در بالای قماره که در واقع، همان پل هدایت است و وسایل کمک ناوبری همچون سکان، قطب‌نما، دستگاه رادیویی در آن قرار دارد و احتمالاً از کابین انگلیسی اقتباس شده باشد.

کروه / *kerve/*: زانوی افقی جلوی فنه سینه است که برای استحکام اتصال چوب‌های طرفین فنه سینه نصب می‌شود.

کروه / *kærove/*: جای قرار گرفتن پروانه یا پنکه لنج.

کِرین / کِرینگ / *kerein/ kereing/*: جرثقیل کشتی.

کَشَاف / *kæššaf/*: نورافکن.

کشسیل / کشتیل / *kæšsil/ kæštil/*: حوضچه چوبی که در سینه لنج قرار دارد و در موقع

طوفانی شدن دریا، آبی که از دریا به داخل کشتی می‌ریزد در آنجا جمع می‌شود. در

این محفظه طناب‌ها و بعضی از ابزارهای کار ملوانی نیز قرار می‌گیرد.

کَمونه / سِکستان / *kæmune/ sekestan/*: اسطرلاب.

کُنده / *konde/*: تخته دور پروانه یا پنکه لنج.

گایم /gayem/: چوب‌های محکم و بلندی که از سطح لنج مرتفع‌ترند و در طرفین قماره قرار دارند و به عنوان ستون‌های سایه‌بان از آنها استفاده می‌شود. همچنین اگر بخواهند لنج را به اسکله یا لنج دیگری پهلو دهند، طناب مهار را به گایم لنج می‌بندند.
گُلِفِه /قُلْفِه/ /golfe/ qolfe/: چوبی که در تَفَر لنج بر روی گایم، برابر هم، نصب می‌شود و چوب‌های طرازه بر روی آن قرار می‌گیرد.

گَنگِوِی /gængwey/: پله کشتی که برای تردد خدمه به خشکی کاربرد دارد.
گوش‌گرگی /چَلب/ کَلب /gušgorgi/ čælb/ kælb/: چوب محکمی که در جلو لنج قرار دارد و برای مهار طناب‌های سینه و لنگر از آن استفاده می‌شود. محل جمع‌آوری طناب‌ها در سینه و بستن آنها.

گُوفِه /gufiye/: قرقه‌هایی که سابقاً بندهای شرع (بادبان) از آن عبور می‌کرده است.
لایف رَفت /layf ræft/: قایق نجات.

لایف رینگ /layf ring/: حلقه نجات.

لنگر /længær/ længær/: وسیله‌ای سنگین که جهت توقف لنج در دریا یا کناره ساحل و غیره به کار می‌رود و دارای دو نوع پنج‌شاخه و دوشاخه است.
لنگرگا /længær-ga/ længær-ga/: محل لنگر انداختن شناورها به گونه‌ای که از وزش باد و موج در امان باشند. در بندر لنگه، لنگرگاه لنج‌ها در داخل حوضچه قرار دارد و لنگرگاه داخلی نامیده می‌شود. لنگرگاه خارجی در بیرون حوضچه و مخصوص شناورهای فلزی است.

ماجلان /majelan/: همان جی پی اس است.

ماشور /ماشوِه/ /mašur/ mašove/: قایق پارویی که برای استفاده در مواقع نیاز، در لنج وجود دارد.

مالج /malč/: تخته‌ای که روی بیس نصب می‌شود.

مُچ لنگر /moče-e længær/: بازوی لنگر.

مرزآب /merzab/: آب‌رُو یا ناودان‌های اطراف عرشه را گویند که آب پاشیده‌شده از دریا که روی عرشه لنج جمع شده از طریق آن به دریا می‌ریزد؛ سوراخ‌هایی که برای تخلیه آب از سطح لنج کاربرد دارد.

مرگ /جُمّه زدن /mærræg /jomme zædæn/: خشک کردن آب جُمّه.

مُسفی /mosfi/: ناودان کف لنج که به منظور تخلیه آب کف خن لنج و مضافات آن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مسمار /mesmar/: نوعی میخ آهنی که توسط حدادان محلی ساخته می‌شود. این میخ را قبل از استفاده، در ظرف چسب یا دامر فرو می‌برند و بعد از آغشته شدن آن به چسب، به چوب می‌کوبند.

مصاب /mæsab/: مصاب به زه یا لبه لنج گفته می‌شود که در طرفین آن، همچون سپری برای جلوگیری از ساییدگی بدنه در هنگام برخورد لنج با سایر لنج‌ها و یا اسکله نصب می‌شود.

مفساتی /مشای /mefsati /mešay/: چوب‌هایی که تیرهای سطحه بر روی آنها نصب می‌شود و به صورت طولی نسبت به بیس، بین چوب‌های سوار قرار می‌گیرند. درهای ورودی انبار لنج در بین این دو چوب طراحی می‌شود.

مکینه /mækinē/: موتور لنج.

منحاز /mænhaz/: همان عطفه یا دنده‌های لنج است که به بیس متصل می‌شود؛ البته دهانه آن تنگ‌تر از دو لنگه و عطفه است.

میداف /meydaf/: پاروی قایق.

میل تفر /mil- tæfær/: سپر عقب لنج.

میل دَوّار /mil-dævvar/: بازوی دَوّار که حایلی است برای جمع کردن عمار.

میل سینه /mil-sine/: سپر جلوی لنج و در واقع، چوبی است که در سینه لنج از روی بیس تا زیر ساطور قرار می‌گیرد.

ونچ /venč/: کِشنده برقی که در شناورها برای کشیدن و جمع کردن طناب‌ها به کار می‌رود.

ویر /vir/: سطح آزاد و خشک بالای آب‌خور لنج.

۷.۳. واژه‌های مربوط به اسامی جغرافیایی حوالی لنگه

خطِ بحری /xætt-e bæhri/: خط جنوبی مسیر عبور کشتی‌های بزرگ در تنگه هرمز، که به خط کشتی دوم نیز معروف است و در دوازده مایلی جنوب بندر لنگه واقع است.
خطِ برّی /xætt-e bærrī/: خط شمالی مسیر عبور کشتی‌های بزرگ در تنگه هرمز، که به خط کشتی اول نیز معروف است و در هفت مایلی جنوب بندر لنگه واقع است.
خطِ میونه /xætt-e miyune/: حدّ فاصل بین خط کشتی اول و دوم را گویند.
سِناس /senas/: روستایی در چهار و نیم مایلی غرب بندر لنگه که شناورهای صیادی زیادی دارد.

فُرور /forur/: جزیره فرور.

کشتی سوخته /kešti suخته/: منطقه‌ای در شش و نیم مایلی شمال شرقی بندر لنگه.

کَشِر /kæšer/: منطقه‌ای در دو مایلی جنوب غربی بندر لنگه.

کَلَه‌قندی /kælle qændi/: جزیره بنی فرور یا بنی فرور.

کُنْگ /kong/: شهری کوچک و چسبیده به بندر لنگه در شرق آن که اسکله‌ای برای بارگیری گچ و پهلوگیری شناورهای صیادی دارد.

کوهین / کوئن /kuhin/ ku?en/: محلی در چهار مایلی شرق بندر لنگه که تعمیرگاه لنج‌ها در آن قرار دارد.

مَلُو /mællu/: بندری در سه و نیم مایلی جنوب غربی بندر لنگه که در گذشته، به عنوان بندر صید مروارید شناخته می‌شده است.

نابیو /nabiyu/: جزیره تنب کوچک.

۸.۳. واژه‌های مربوط به خدمه شناور

جاشو /jašu/: ملوان و کارگر لنج.

چیف / چیف آفیسر /čif/ čif afiser/: افسر اول یا افسر عرشه در شناورهای فلزی.

دلیور /deleyver/: مدیر ماشین یا به اصطلاح سرمهندس لنج.

سَرهَنگ /særhæng/: سرملوان شناورهای چوبی.

سُکُونی / سِکُونی / *sokkuni / sekkuni*: ملوانی که، تحت نظارت ناخدا، هدایت شناور را بر عهده دارد.

طَبَاخ / *tæbbax*: آشپز در شناورهای چوبی.

کاپیتان / *kapitan*: فرمانده یا همان ناخدا در شناورهای فلزی.

کُرو / کورو / *koru / kuru*: خدمه یا پرسنل شناورها، که بیشتر در مورد شناورهای فلزی به کار می‌رود.

کمک دلیور / *komak deleyver*: تکنسین و دستیار دلیور لنج.

مُجَدَّمی / *mojæddæmi*: مسئول انجام کارهای مربوط به لنج؛ نماینده لنج.

ملوان / *mælævan*: جاشو یا کارگر لنج.

موتوری / موتورست / *motori / motorist*: ملوانی که وظیفه‌اش نگهداری و تعمیر موتور شناور و انجام امور مربوط به موتورخانه شناور است.

ناخدا / *naxoda*: فرمانده کشتی و کسی که در امور صیادی و دریانوردی دارای تخصص و تجربه زیادی است و کار فرماندهی کشتی‌های باری، مسافربری و ماهیگیری را در خشکی و دریا بر عهده دارد.

نِگَبُونِ لنج / *negæbun-e lenj*: نگهبان و محافظ لنج در لنگرگاه.

واچ (دادن/گرفتن) / *vač*: نگهبانی کردن از شناور.

۹.۳. واژه‌های عمومی

آبخور / *abxor*: سطح آزاد و بیرونی شناور که در داخل آب قرار می‌گیرد.

استام (گرفتن) / *estam*: حرکت کردن شناور به سمت عقب.

اسکراپ / اسکراپ / *eskerab / eskerap*: عمل زنگ‌زدایی قبل از رنگ‌آمیزی کشتی.

اوشار / *owšar*: لنجی که ساخت آن تمام شده و آماده به آب انداختن باشد.

ایجنت / *eyjent*: نماینده شناور در خشکی، که مسئول انجام تمام امور مربوط به شناور در خشکی است.

بارز بودن / *barez budan*: فاصله داشتن از شناوری دیگر.

بازدید / *bazdid*: بازدید از شناور توسط افسر ایمنی بندر، به منظور رفع نقایص فنی شناور.

بالاست کردن /ballast kardan/ تراز کردن شناور، از طریق تنظیم آب توازن موجود در تانکرهای مخصوص این کار.

بالایی /balayi/ عرض جغرافیایی را می‌گویند، به این علت که در دستگاه جی‌پی‌اس در قسمت بالای صفحه نمایش نشان داده می‌شود.

بوش / پوش (دادن / کردن) // کله‌زدن / buš/ puš (dadæn/ kærðæn)/ kælle zædæn/ هل دادن شناوری توسط شناور دیگر، به منظور تسهیل حرکت و کنترل بهتر آن.

بویه /boye/ چراغ‌های راهنما در دریا، که انواع گوناگونی دارد.

به دم شدن / به تفر خفتن / be dom šodæn/ be tæfær xoftæn/ فرو رفتن لنج از سمت پاشنه یا تفر در آب، به دلیل عدم تعادل یا سنگینی سینه جلو لنج.

پایینی /payini/ طول جغرافیایی را می‌گویند، به این علت که در دستگاه جی‌پی‌اس در قسمت پایین صفحه نمایش نشان داده می‌شود.

پلاس /pelas/ از انواع گره‌های ملوانی.

پناه /pænah/ جایی که شناور از باد و موج در دریای طوفانی در امان باشد.

تابوک / تبوک / tabuk/ tæbuk/ پهلو گرفتن لنج به اسکله.

تراف /teraf/ طول موج؛ قوت دریا.

ترو کردن طناب /terow kærðæn-e tænah/ پرتاب کردن طناب از شناور به سمت اسکله برای بستن آن به پشته.

تری کردن /terey kærðæn/ حرکت لنج به منظور آزمایش موتور پس از تعمیر آن.

تو کردن /tow kærðæn/ یدک کردن به وسیله طناب.

جتی /jeti/ اسکله.

جداف /jæddaf/ لنج‌ساز؛ تعمیرگاه لنج‌ها.

جهاز /jæhaz/ نام عمومی برای لنج.

چسبیدن / بستن / çasbidæn/ bæstæn/ پهلو گرفتن شناور به اسکله.

چکا کردن / چکوندن / çeka kærðæn/ çekundæn/ از دست دادن توازن و متمایل شدن لنج به سمت جلو یا عقب را گویند.

چینه زدن /čenne zædæn/: پاک کردن گسار به وسیله کشیدن مگشیره به بدنه لنج و شستن آن با آب.

حامی /hami/: جریان شدید آب در حین جزر و مد.

خوضچه /howzče/: فضای داخلی بندرگاه که موج‌شکن آن را احاطه کرده است.

خط شوهین /xætt-e šohin/: خط تراز کشتی یا لنج که پس از بارگیری، نباید به زیر آب برود یا نامتوازن باشد.

خور /xur/: پیشروی طبیعی آب در خشکی به گونه‌ای که خلیج کوچکی را شکل دهد.

داک /dak/ داکر /daker/ دگر /dægær/: تعمیرگاه کشتی و لنج.

دامرد /damerd/: محلول داغی که برای سفت‌کاری به کار می‌رود.

داهن پاشنه /dahen pašne/: سیفه‌کاری قسمت تحتانی لنج (از آبخور تا بیس).

داهن سیفه /dahen sife/: سیفه‌کاری قسمت فوقانی لنج (از آبخور تا مصاب).

در شدن /dær šodæn/ dærumædæn/: از اسکله جدا شدن و برای سفر به دریا رفتن شناور.

دکتوری /nemune/ doktori/: هنگام بازدید و نمونه‌برداری از کالای موجود در لنج توسط اداره استاندارد و بهداشت به کار می‌رود؛ چنان‌که گویند: می‌آیم تبوک اسکله برای نمونه /دکتوری.

راجی /ragi/ raži/: شناور شدن مجدد و از گل در آمدن شناور پس از لاجم شدن.

رزیف‌خونی /rezif-xuni/: خواندن ترانه‌ها و اشعار محلی در هنگام صید.

زام /zam/: نوبت نگهبانی شبانه از لنج.

سبهرحامی /sebær-hami/: جریان شدید آب در زمان مد.

سجی‌حامی /sæji-hami/: جریان شدید آب در زمان جزر.

سفت‌کاری /seft-kari/: ترمیم لنج.

سفری /sæfæri/: لنجی که قصد حرکت به سمت دریا را دارد.

سلک /sælæk/: کوتاه کردن طناب به گونه‌ای که طناب به صورت سه‌گوش درآید.

سلو /selow/: کم کردن دور موتور و حرکت آهسته شناور.

- سِنگار /sengar/: دو لنج همسفر.
- سُوندینگ /sounding/: بررسی ارتفاع مایعاتی مثل آب و سوخت در شناور.
- سیفه‌کاری /sife-kari/: لایه‌اندود کردن قسمت فوقانی و یا آبخور لنج به وسیله روغن جگر کوسه، بیه و آهک.
- سینه شدن /sine šodæn/: فرو رفتن لنج در آب از قسمت سینه، به دلیل عدم تعادل و سنگینی سینه.
- شاهِن /šahen/: به لنج کاملاً پر گفته می‌شود؛ چنان که گویند: لنجت شاهنه؟ (یعنی «آیا لنجت کاملاً پر است؟»).
- شُرُتو /šortow/: کوتاه کردن طول طناب یدک‌کش در زمان یدک‌کشی.
- صَفّافی /sæffafi/: صاف کردن سطح بارهایی مثل شن و ماسه در شناورها برای حفظ تعادل آنها.
- طناب / بندتُر کردن /tænaβ/ bænd-tor kærdaen/: پاره شدن طناب.
- عَبّه /yobbe/: فاصله گرفتن از خشکی یا ساحل.
- فاتک /fatek/: همان بویه است.
- فولَن /fulæn/: یعنی «پُر است» چنان که گویند: لنجم فولن (یعنی «لنج من پر از بار است»).
- قُبّه /qobbe/: قطب‌نما.
- قیراندود /qirændud/: پوشاندن سطح داخلی لنج، از آبخور تا بیس، با قیر برای جلوگیری از نفوذ آب.
- کانال /kanal/: مسیر ورودی به حوضچه بندر که از میان دو بال موج‌شکن می‌گذرد.
- کَلَفات کاری /kælæfat-kari/: درزگیری چوب‌های سطح بیرونی لنج با پنبه نسوز، آهک و روغن جلا.
- کِلیر / کیلییر /keleyer/ kiliyer/: باز کردن مسیر عبور یا محل پهلوگیری شناور از میان سایر شناورها.
- گِرُونده /geronde/: به گِل نشستن و در واقع، همان لاجِم شدن است.
- گَسار /gæssar/: چسبیدن خزه به کف و بدنه شناوری که در آب قرار دارد.

گلاته /gælate/: پول مربوط به هر سفر که پس از کسر هزینه‌های انجام‌شده در طول سفر، به صورت سهم‌بندی، به عنوان حقوق و مواجب بین ملوانان و ناخدا تقسیم می‌شود.
گلس /گرس / گسر (کردن) /gæls/ gærs /gæsr (kærdæn)/: کشیدن و حرکت دادن لنج بدون استفاده از موتور و به وسیله طناب‌های حایل.

گیشر /gišer/: همان گسار است.

لاجم /لُحام /lahem / loham/: به گِل نشستن کشتی یا لنج.

لشینگ /læšing/: مهار کردن بار در شناور؛ پولی که توسط ملوانان بابت مهار بار دریافت می‌شود.

لنج غیر /lænj-e ɣeyr/: لنج غریبه و ناآشنا.

ماچوله /mačule/: توشه راه برای سفر که شامل آذوقه، یخ و... است.

مُجرا /mojra/: زاویه حرکت شناور نسبت به مقصد را گویند.

مگشیره /mægšere/: وسیله‌ای فلزی و شانه‌مانند که با آن عمل چنه‌زنی انجام می‌شود (← چنه زدن).

موج مرده /mowj-e morde/: موجی که پس از تمام شدن باد و طوفان در دریا وجود دارد.

میل /meyl/: همان مایل که واحد طول است برابر با ۱۸۵۳ متر.

میل کردن /لیف کردن /meyl kærdæn/ lif kærdæn/: از دست دادن توازن و متمایل شدن لنج به سمت چپ یا راست را گویند.

نُتی بُلت /notibolt/: پیچ و مهره.

نقطه /noqte/: موقعیت جغرافیایی که به صورت طول و عرض جغرافیایی بیان می‌شود.

وسيله /væsile/: نام عمومی برای شناور.

هد /hed/: حرکت کردن شناور به سمت جلو.

منابع

سالنامه آماری استان هرمزگان ۱۳۸۵-۱۳۸۶، تهیه و تنظیم اداره کل آمار و اطلاعات، معاونت برنامه‌ریزی استانداری هرمزگان، بندرعباس.
نوربخش، حسین، ۱۳۵۹، بندر گنگ.



رده‌شناسی زبان‌های ایرانی

محمد راسخ‌مهند (عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا)

دبیرمقدم، محمد، *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، تهران ۱۳۹۲، دو جلد، سی + بیست و سه + ۱۲۶۹ صفحه.

اکنون نیم قرن از زمانی که جوزف گرینبرگ^۱ مقاله‌ای با نام «برخی همگانی‌های دستور با تأکید ویژه بر توالی عناصر معنی‌دار» (۱۹۶۳؛ تجدیدچاپ‌شده در ۱۹۶۶) منتشر کرد می‌گذرد. زبان‌شناسان از این مقاله به‌عنوان نقطه شروع مطالعه همگانی‌ها در رده‌شناسی زبان یاد می‌کنند. مقاله گرینبرگ باعث شد رهیافت تازه‌ای در مطالعات زبان‌شناسی، به‌ویژه همگانی‌های زبان، ایجاد شود، که می‌توان آن را دستور همگانی رده‌شناختی نامید (هاوکینز ۱۹۸۳: XI). همگانی‌های زبانی ویژگی‌هایی ساختاری هستند که در اکثر زبان‌ها مشترک‌اند. این همگانی‌ها از طریق بررسی و مقایسه زبان‌ها با یکدیگر شناخته می‌شوند؛ به همین دلیل، در مطالعات رده‌شناسی، بررسی‌های بین‌زبانی بسیار اهمیت دارد. رده‌شناسی در این پنجاه سال رشد بسیاری داشته است، تا آنجاکه زبان‌شناسان، در کنار رویکردهای غالبی مانند صورت‌گرایی و زبان‌شناسی شناختی، از رویکرد سومی با نام

1) J. H. GREENBERG

زبان‌شناسی نقشی - رده‌شناختی (دبیرمقدم ۱۳۸۳؛ کرافت ۲۰۰۳) یاد می‌کنند. در این سال‌ها، علاوه بر هزاران مقاله و صدها کتابی که به موضوعات مختلف در رده‌شناسی پرداخته‌اند، دو دست‌نامه^۱ جامع، هَسپِلَمَت و دیگران (۲۰۰۱) و سانگ (۲۰۱۱)؛ در کنار درس‌نامه‌های مهمی مانند رامات (۱۹۸۹)، کامری (۱۹۸۹)، ویلی (۱۹۹۷)، سانگ (۲۰۰۱)، کرافت (۲۰۰۳) و موراوسیک (۲۰۱۳) به طور مشخص در حیطه رده‌شناسی منتشر شده‌اند. همچنین، به کمک اینترنت، رده‌شناسان سعی کرده‌اند به فراهم آوردن داده‌های زبانی از زبان‌های مختلف و تحلیل آنها بپردازند. مثلاً پایگاه انجمن رده‌شناسی زبان (www.linguistic.typology.org) پایگاه‌های مختلفی درباره داده‌های زبانی را فهرست کرده است. یکی از این پایگاه‌ها اطلس جهانی ساختارهای زبانی (www.wals.info) است که درباره ۱۴۲ ساخت دستوری در زبان‌های مختلف مقاله دارد و نقشه پراکندگی این ویژگی‌ها را در زبان‌های مختلف نیز در خود دارد. پایگاه گروه صرفی سوری (www.surrey.ac.uk) و نظام دادگان رده‌شناختی در دانشگاه آمستردام (www.hum.uva.nl/TDS) نیز دو پایگاه معتبر دیگر هستند. همچنین در پایگاه آرشیو همگانی‌ها در دانشگاه کنستانز آلمان (<http://typo.uni-konstanz.de/archive>) نیز فهرستی از همگانی‌هایی که در زبان‌های مختلف کشف شده‌اند آورده شده است. تعداد این همگانی‌ها، در تابستان ۲۰۱۲، به ۲۰۲۹ مورد رسیده است.

اما ببینیم سهم زبان‌های ایرانی در این منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی چقدر است. در کتاب موراوسیک (۲۰۱۳) که یکی از جدیدترین درس‌نامه‌های رده‌شناسی است، تنها زبان ایرانی که از آن نام برده شده فارسی است و نویسنده، در مواردی معدود، به بحث درباره موصولی‌سازی در این زبان پرداخته و مثال‌هایی از این زبان آورده است. جالب اینکه وی این مثال‌ها را از مقاله کینن و کامری (۱۹۷۷) آورده است. در کتاب کرافت (۲۰۰۳) زبان‌های ایرانی مورد اشاره فارسی و روشنی هستند. اما در مورد پایگاه‌های اینترنتی اوضاع کمی بهتر است؛ مثلاً در پایگاه اطلس جهانی ساختارهای زبانی، در رده زبان‌های ایرانی، نام ۲۶ زبان آمده است و به اکثر این زبان‌ها در مقالات این مجموعه اشاره شده و از آنها مثال‌هایی آورده شده است. البته مهم‌ترین مشکل در این اطلس، در

1) handbook

مورد زبان‌های ایرانی، منابعی است که به آنها استناد شده است؛ مثلاً در مورد زبان فارسی، که به ۲۶ منبع اشاره شده است، اکثر آنها از منابع دستوره‌های توصیفی قدیم و منابع دست دوم است.

به طور خلاصه می‌توان گفت با اینکه زبان‌های ایرانی، به دلیل داشتن تاریخ مشخص و منابع مکتوب از مراحل مختلف تاریخی خود، و تنوع منحصر به فرد، از موارد نادر در میان خانواده‌های زبانی دنیا محسوب می‌شوند، تاکنون جایگاه خود را در مطالعات رده‌شناختی پیدا نکرده‌اند. حتماً توجه به زبان‌های ایرانی و مطالعه دقیق آنها می‌تواند تصویر مطالعات رده‌شناختی را دگرگون یا، دست‌کم، کامل کند؛ زیرا، در رده‌شناسی، اصل بر این است که، تا حد امکان، باید گستره زبان‌های مورد مطالعه را بیشتر کرد تا تعمیم‌ها و تبیین‌های حاصل ارزشمندتر و قابل اعتمادتر شوند.

در چنین فضایی، کتاب *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی* محمد دبیرمقدم متولد شده است. این کتاب از پانزده فصل تشکیل شده است. فصل‌های اول و دوم به رده‌شناسی و جایگاه آن در علم زبان و زبان‌های ایرانی اختصاص دارد. در فصل‌های سوم تا چهاردهم به بررسی دوازده زبان ایرانی پرداخته شده است که عبارت‌اند از بلوچی، دوانی، لارستانی، تالشی، وفسی، کردی، اورامی، لکی، دلواری، نائینی، شهمیرزادی، و تاتی. فصل پانزدهم «یافته‌ها و پیامدها» است.

دبیرمقدم، قبل از پیشگفتار، در کنار جدول راهنمای آواها، کوتاه‌نوشت‌ها، نشانه‌های قراردادی و راهنمای استفاده از مثال‌ها، نقشه موقعیت جغرافیایی زبان‌های توصیف شده را آورده است، که به خوانندگان این امکان را می‌دهد که با منطقه‌ای که هر زبان در آنجا صحبت می‌شود، آشنا شوند. و مهم‌تر از آن، در جدولی، آمار جمعیت سخنگویان این زبان‌ها را نیز، براساس اطلاعات مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۰، آورده است؛ مثلاً این جدول به ما می‌گوید در منطقه دوان استان فارس، ۴۳۵ نفر به زبان دوانی، سخن می‌گویند و تعداد سخنگویان زبان نائینی در نائین ۲۷۶ نفر بوده است. این اطلاعات نشان می‌دهد که کدام یک از زبان‌های ایرانی زبان‌های در معرض خطر^۱ یا، به عبارت

1) endangered

دیگر روبه‌انقراض است. زبان‌های در خطر زبان‌هایی هستند که گویشوران آنها به سرعت در حال کم‌شدن هستند و، اگر توصیفی از این زبان‌ها انجام نشود، ممکن است در آینده نتوان گویشوری را یافت تا برای توصیف زبان از او بهره گرفت. قطعاً، علاوه بر زبان‌های مورد اشاره در این کتاب، زبان‌های در خطر دیگری نیز در ایران هستند که توصیف آنها ضروری است.

نویسنده، در پیشگفتار، به تعریف مفاهیم زبان، گویش، لهجه و گونه پرداخته است. وی گونه را اصطلاحی پوششی و خنثی می‌داند که به جای سه اصطلاح دیگر به کار می‌رود؛ زبان را دو گونه زبانی می‌داند که سخنگویان آن دو فهم متقابل ندارند؛ گویش را دو گونه زبانی می‌داند که سخنگویان آنها فهم متقابل دارند، اما بین آن دو تفاوت‌های آوایی، واجی، واژگانی، و دستوری وجود دارد؛ و لهجه را دو گونه‌ای می‌داند که فقط تفاوت‌های آوایی و واجی دارند. بر این اساس، تمام دوازده گونه بررسی شده در این کتاب زبان هستند. البته هرکدام دارای گویش‌های متفاوتی نیز هستند؛ مثلاً اوزی، گِراشی، خُنْجی، بَسْتکی و بیخه‌ای برخی از گویش‌های زبان لارستانی هستند. به این ترتیب، لارستانی، تاتی، و فسی و فارسی تعدادی از زبان‌های ایرانی‌اند و فرق آنها در این است که فارسی، از آن میان، به عنوان زبان رسمی کشور برگزیده شده است و بقیه زبان‌های محلی‌اند. نویسنده به‌درستی تصریح می‌کند که نمی‌توان از اصطلاح گویش به مثابه زبان محلی و قومی استفاده کرد؛ یعنی کاربرد اصطلاح گویش در گویش کردی، گویش تاتی، و نظایر آن، که از سوی برخی زبان‌شناسان ایرانی دیده می‌شود، غلط است و باید گفت زبان کردی، زبان تاتی، و ...

پس از پیشگفتار، مقدمه‌ای آمده است که آن را برنارد کامری، مدیر گروه زبان‌شناسی مؤسسه پژوهشی مکس پلانک (در شهر لایپزیک آلمان) نوشته است. کامری عمری را در مطالعه رده‌شناسی زبان سپری کرده است و مشهورترین رده‌شناس حال حاضر در جهان است. وی دبیرمقدم را «متخصص پیشنهادی در سطح جهانی» می‌داند و عنوان می‌کند که این کتاب «زبان‌های ایرانی را در طرح کلی گوناگونی بین‌زبانی قرار می‌دهد»؛ یعنی، از نظر وی،

آشنایی با زبان‌های ایرانی، به‌ویژه دو ویژگی مهم آنها، یعنی ترتیب واژه^۱ و کنایه‌بودگی^۲، باعث می‌شود موارد زبانی مهمی برای رده‌شناسان فراهم شود که غالباً نادیده گرفته می‌شده‌اند و این امکان را فراهم می‌کند که درک بهتری از گوناگونی‌ها و همگانی‌های زبان‌ها فراهم شود.

عنوان فصل اول کتاب «رده‌شناسی و جایگاه آن در علم زبان» است. دبیرمقدم، در این فصل، به تعریف رده‌شناسی زبان، پیشینه مطالعات رده‌شناختی، گستره موضوعی کتاب، و ساختار کنایی / ارگتیو پرداخته است. وی، به نقل از کامری (۲۰۰۱: ۲۵)، رده‌شناسی را «مطالعه نظام‌مند تنوع بین زبان‌ها» تعریف کرده است. نویسنده، در ادامه، تاریخچه رده‌شناسی را در قرن نوزدهم و بیستم بررسی کرده است و، به صورت کامل، نحوه شکل‌گیری این حوزه از زبان‌شناسی را نشان داده است. وی عنوان می‌کند «در رده‌شناسی قرن نوزدهم، دسته‌بندی زبان‌ها به رده‌های مختلف صورت گرفت که مبتنی بود بر مشاهده‌ای محدود از سازوکارهای صرفی زبان‌ها. در قرن بیستم، رده‌شناسی به همگانی‌ها و به‌ویژه همبستگی میان مؤلفه‌های مختلف ساختاری دست یافت و، بدین ترتیب، توانست توصیفی از اشتراک‌ها و گوناگونی‌های نظام‌مند زبان‌ها ارائه دهد. اما، پس از تجدید حیات رده‌شناسی با مقاله گرینبرگ، رده‌شناسان به یافتن تبیین برای مشاهدات و توصیف‌های خود اهتمام ورزیدند» (ص ۲۹). تبیین‌هایی که منظور اوست شامل اصولی است همچون غلبه^۳ یک توالی خاص بر شقی دیگر، رابطه هماهنگ^۴ و ناهماهنگ^۵ میان اجزای مؤلفه‌های مختلف، سنگینی^۶ صورت‌های زبانی مختلف، تحرک^۷ برخی وابسته‌ها نسبت به وابسته‌های دیگر، تأخر گره‌های وابسته^۸، تصویرگونگی^۹ و اقتصاد زبانی^{۱۰}. وی هر یک از این مفاهیم را به طور خلاصه تعریف کرده و، برای سهولت درک، مثالی آورده است. وی عنوان می‌کند که این تبیین‌ها را رده‌شناسان نقش‌گرا مطرح کرده‌اند و به رویکرد آنها رویکرد نقشی- رده‌شناختی^{۱۱} اطلاق می‌شود. تبیین‌هایی مانند فضای

1) word order

4) harmonic

7) mobility

10) economy

2) ergativity

5) disharmonic

8) dependent nodes later

11) functional-typological approach

3) dominance

6) heaviness

9) iconicity

مفهومی^۱ و نقشه معنایی^۲ نیز تبیین‌های مطرح از سوی زبان‌شناسان شناختی برای برخی ویژگی‌های رده‌شناختی زبان‌ها هستند. نویسنده، در ادامه، به برخی تبیین‌های صورتی مطرح از سوی دستوریان زایشی برای گوناگونی‌های زبان‌ها نیز اشاره می‌کند، اما مطالعات رده‌شناختی غالب در حال حاضر را رویکرد نقشی- رده‌شناختی می‌داند (ص ۴۲). دبیرمقدم، در ادامه این فصل، گستره موضوعی کتاب را مشخص کرده و آن را محدود به دو موضوع ترتیب واژه و مطابقه^۳ کرده است. وی، در بخش بعدی این فصل، به ساختار کنایی/ ارگتیو پرداخته و تاریخچه این اصطلاح و نظام‌های حالت و مطابقه را شرح داده است. یکی از مباحث مهم این بخش آن است که دبیرمقدم تحلیل کامری (۱۹۷۸) از نظام مطابقه در دانسفانی (از گویش‌های تاتی جنوبی) را نادرست می‌داند. کامری عنوان کرده که ستاک گذشته فعل فقط با فاعل فعل لازم (S) مطابقه می‌کند و در افعال متعدی گذشته، ستاک گذشته با هیچ سازه‌ای در جمله مطابقه نمی‌کند. نویسنده کتاب مشخص می‌کند که کامری، در این مثال‌ها، نقش واژه‌بست سوم شخص مفرد را نادیده گرفته و آنها به فاعل فعل متعدی (A) ارجاع می‌کنند، اما میزبان آنها مفعول صریح جمله است. به این ترتیب، وی نظام حالت‌نمایی را، در دانسفانی، سه‌بخشی^۴ می‌داند. نکته‌ای در این فصل توجه مرا جلب کرد. وقتی بحث تغییر زبان‌ها از کنایی به مفعولی، به نقل از دیکسون (۱۹۹۴)، مطرح شده، در نقل شکل (۱-۳) (ص ۸۱) اشتباه تاپی رخ داده است، زیرا به جای واژه مطلق، در این شکل، باید واژه مفعولی بیاید. رجوع به این نمودار در کتاب دیکسون (۱۹۹۴: ۱۸۶) این نکته را تأیید می‌کند.

عنوان فصل دوم کتاب «زبان‌های ایرانی» است. نویسنده ابتدا به تبارشناسی زبان‌های ایرانی اشاره کرده، سپس به مرور توصیف‌های پیشین از ترتیب واژه در زبان فارسی پرداخته است. وی نشان می‌دهد که، در تحلیل رده‌شناسانی چون گرینبرگ و کامری از ترتیب واژه، فارسی استثنا بوده است، زیرا با اینکه توالی مفعول قبل از فعل در جملات خبری آن وجود دارد، در ویژگی‌های مهمی مانند داشتن پیش‌اضافه، مضاف قبل از

1) conceptual space

2) semantic map

3) agreement

4) tripartite

مضاف‌الیه، صفت پس از موصوف، و بند موصولی پس از هسته اسمی، رفتار این زبان مانند زبان‌های فعل‌آغاز (VO) است. همچنین، در این بخش، به چند مطالعه درباره ترتیب واژه بر اساس دستور زایشی و مطالعات آماری نیز اشاره شده است. دبیرمقدم، در بخش بعدی، براساس مقاله درایر (۱۹۹۲)، به تعیین وضعیت رده‌شناختی ترتیب واژه در زبان فارسی پرداخته است. وی این چارچوب را برای زبان‌های دیگر ایرانی در فصول بعدی نیز به کار برده است. او، برای تحلیل ترتیب واژه در زبان فارسی، ۲۴ همبستگی^۱ را برگزیده است.

«هر همبستگی ترتیب رخداد یک جفت مؤلفه x و y را با ترتیب رخداد فعل نسبت به مفعول می‌سنجد. درایر تصریح کرده است که، اگر ترتیب رخداد جفت x و y با ترتیب رخداد فعل و مفعول به لحاظ آماری همبستگی نشان دهد، آن‌گاه جفت x و y جفت همبستگی خوانده می‌شود» (ص ۱۱۸-۱۱۹).

مثلاً، در زبان‌های دارای ترتیب مفعول-فعل، تمایل به استفاده از پس‌اضافه است، اما در زبان‌های فعل-مفعول، تمایل به استفاده از پیش‌اضافه دیده می‌شود. پس جفت حرف اضافه و گروه اسمی، جفت همبستگی است، که حرف اضافه هم‌الگو با فعل و گروه اسمی هم‌الگو با مفعول است. نویسنده، پس از معرفی ۲۴ همبستگی، آنها را در زبان فارسی بررسی کرده و نتیجه گرفته است: «زبان فارسی، هم در مقایسه با زبان‌های منطقه خود (اروپا - آسیا) و هم در مقایسه با زبان‌های جهان، گرایش به سوی زبان‌های فعل‌میانی (VO) قوی دارد» (ص ۱۲۸). وی همچنین نتیجه می‌گیرد که نظریه جهت انشعاب^۲ درایر تبیین‌کننده رفتار زبان فارسی نیست. آن‌گاه، بر این اساس، دو فرضیه را مطرح می‌کند: یکی اینکه زبان فارسی در مرحله تغییر رده است و دیگر اینکه این زبان اساساً زبانی با ترتیب آزاد واژه‌هاست. وی، برای تأیید یا رد این فرضیه‌ها، به تحلیل تاریخی زبان فارسی پرداخته و نشان داده است که تغییرات رده‌شناختی نحوی بین دوره فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی نو باعث شده است که این زبان امروزه بیشتر ویژگی‌های زبان‌های فعل‌میانی

1) correlation

2) branching direction

را داشته باشد. علاوه بر این، نویسنده، با ارائه هفت استدلال، نشان داده است زبان فارسی از حیث صرفی نیز «زبانی است با گرایش غالب تحلیلی» (ص ۱۴۳). مؤلفه‌های ترتیب واژه بررسی شده در این کتاب شامل ۲۴ مورد است: نوع حرف اضافه (پیش‌اضافه یا پس‌اضافه)، توالی هسته اسمی و بند موصولی، توالی مضاف و مضاف‌الیه، توالی صفت و مبنای صفت (مانند بزرگ‌تر از مینا)، توالی فعل و گروه حرف‌اضافه‌ای، توالی فعل و قید حالت، توالی فعل اسنادی و گزاره/ مسند، توالی فعل خواستن و فعل بند پیرو، توالی موصوف و صفت، توالی صفت اشاره و اسم، توالی قید مقدار و صفت (مانند بسیار بزرگ)، توالی فعل اصلی و فعل کمکی زمان - نمود، توالی ادات استفهام و جمله، توالی پیرونمای^۱ بند قیدی/ حرف ربط قیدی و بند (مانند هنگامی که او رفت)، توالی حرف تعریف و اسم، توالی فعل و فاعل، توالی عدد و اسم، توالی وند زمان - نمود و ستاک فعل، توالی اسم و تکواژ آزاد ملکی، توالی فعل اصلی و فعل کمکی در مفهوم توانستن، توالی متمم‌نما و جمله متمم، حرکت پرسش‌واژه، توالی مفعول و فعل، و توالی وند منفی‌ساز و ستاک فعل.

دبیرمقدم، در بخش دیگری از این فصل، به تحقیقات پیشین در ساختار کنایی زبان‌های ایرانی و منشأ پیدایش آن پرداخته است. وی ابتدا مباحث مربوط به ساختار کنایی در فارسی میانه و سپس زبان‌های ایرانی نو بررسی شده در این بخش شامل گویش زردشتیان استان یزد، زبان پشتو، گویش گرمانجی، زبان یغناپی و زبان روشنی. وی، در پایان این بخش، عنوان می‌کند که درباره منشأ پیدایش ساختار کنایی در زبان‌های ایرانی سه نظریه وجود دارد: نظریه بنونیست، نظریه کاردونا و شروو و نظریه هیگ. در نهایت، مؤلف توضیح می‌دهد که داده‌های این کتاب را از طریق پرسش‌نامه‌ای پنجاه صفحه‌ای فراهم آورده است. گویشورانی که به این پرسش‌نامه پاسخ داده‌اند متولد و بزرگ‌شده آن منطقه‌ای هستند که زبان مورد بحث بررسی شده و نام و سابقه تحصیلی آنها در هر فصل، به صورت مجزا، ذکر شده است. پاسخ‌های این افراد بر روی نوار صوتی ضبط شده و

1) subordinator

سپس نویسنده آنها را آوانویسی و تقطیع صرفی، نحوی و معنایی کرده است. برای تأیید و تصحیح داده‌ها، از گفت‌وگوی حضوری نیز استفاده شده است. همچنین مثال‌ها و متون فراوانی نیز از منابع و کتاب‌های دستور این زبان‌ها مورد استفاده قرار گرفته‌اند. یک اشتباه تایپی در صفحه ۱۶۶ دیده می‌شود: در پاراگراف آخر، سطر نخست، «مثال ۸۴» نادرست است و باید «مثال ۸۳» ذکر شود.

فصل‌های سوم تا چهاردهم، هر کدام، به بررسی یک زبان ایرانی اختصاص دارد. فصل سوم به بررسی زبان بلوچی می‌پردازد. دبیرمقدم، بر اساس گستره موضوعی که تعریف کرده بود، در هر فصل درباره ترتیب واژه و مطابقت زبان‌های مورد بحث صحبت کرده است. گویش‌های مختلفی از زبان بلوچی در این فصل بررسی شده که، از آن میان، می‌توان به دو گونه بلوچی اربابان (دهقانان و شهریان) و بلوچی بلوچان ایرانشهر اشاره کرد. دبیرمقدم، پس از بررسی ۲۴ معیار ترتیب واژه در بلوچی، عنوان می‌کند که «بلوچی، هم در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا و هم در مقایسه با زبان‌های جهان، مؤلفه‌های بیشتری را از زبان‌های فعل‌میانی قوی در خود دارد» (ص ۲۶۲). در واقع، بلوچی، از این حیث، مانند فارسی است و هردوی آنها در مؤلفه‌های ترتیب واژه از زبان‌های رده فعل‌میانی قوی هستند. البته این دو زبان در برخی مؤلفه‌ها تفاوت‌هایی نیز دارند که نویسنده آنها را شرح داده است. در ادامه این فصل، نظام مطابقت زبان بلوچی توصیف شده است. این بررسی‌ها نشان می‌دهد نظام مطابقت در بلوچی ایرانشهری دوگانه است. مطابقت جمله‌های دارای افعال متعدی با ستاک حال و افعال لازم با فاعل است و به صورت پسوند ظاهر می‌شود؛ اما در جملات متعدی با ستاک گذشته، واژه‌بست عامل مطابقت فاعلی را نشان می‌دهد. به این ترتیب، نظام مطابقت بلوچی اربابان در افعال ساخته‌شده با ستاک حال فاعلی-مفعولی و در برخی افعال ساخته‌شده با ستاک گذشته کنایی-مطلق است. اما در افعال ساخته‌شده با ستاک گذشته مطابقت با مفعول صریح کمتر دیده می‌شود و، در واقع، دبیرمقدم این وضعیت را نظام سه‌بخشی می‌داند. وی عنوان می‌کند که همچنین نشانه‌های زیادی از تضعیف ساخت کنایی و ساخت سه‌بخشی در این زبان دیده می‌شود و ساخت‌های بینابینی بین ساخت کنایی، سه‌بخشی و مفعولی دیده می‌شود که

آنها را ساخت آمیخته^۱ می‌نامد. دبیرمقدم، با بررسی دقیق، مراحل تثبیت یا دستوری‌شدن ساخت فاعلی-مفعولی را در بلوچی اربابان نشان داده است. وی، در ادامه، به بررسی مطابقه در بلوچی بلوچان پرداخته و نتیجه گرفته نظام مطابقه در این گویش نیز کم و بیش، شبیه بلوچی اربابان است. ایشان از این بحث‌ها نتیجه می‌گیرد «ساخت‌های نحوی ممکن است پیوستاری و مدرج باشند» (ص ۳۰۳) و در رده‌بندی زبان‌ها، علاوه بر رده‌های فاعلی-مفعولی، کنایی-مطلق، دوگانه و سه‌بخشی، باید رده‌های آمیخته را نیز ملحوظ کرد. ادامه فصل به بررسی نظام مطابقه در دیگر گویش‌های بلوچی مانند لاشاری، زاهدانی، خاشی، سراوانی، زابلی / سیستانی، و بلوچی ترکمنستان پرداخته است. این گویش‌ها گوناگونی‌های مشخصی در نظام مطابقه نشان می‌دهند.

فصل چهارم به زبان دوانی اختصاص دارد. زبان دوانی از زبان‌های شاخه غربی جنوبی است که در روستای دوان (در دوازده کیلومتری کازرون، در استان فارس) صحبت می‌شود. نویسنده، همچون فصل قبل، به مؤلفه‌های رده‌شناختی ترتیب واژه و مطابقه در این زبان پرداخته است. دوانی از زبان‌هایی است که، در مقایسه با بلوچی و کردی و تاتی، پژوهش‌های کمتری درباره آن صورت گرفته است. نویسنده در مورد ترتیب واژه‌ها در دوانی نتیجه می‌گیرد که این زبان هم، همانند فارسی و بلوچی، مانند زبان‌های فعل میانی قوی است. در این زبان، گروه حرف اضافه‌ای هم قبل از فعل و هم بعد از فعل واقع می‌شود و، از این حیث، دارای انعطاف بیشتری نسبت به فارسی است. علاوه بر این، دوانی دارای نشانه معرفه (-æku) است و، از این حیث، شبیه به کردی، اورامی، دلواری، لارستانی و بلوچی اربابان است. دبیرمقدم، با بررسی نظام مطابقه دوانی، چند الگوی مطابقه را توصیف می‌کند. وی عنوان می‌کند که، بر اساس برخی داده‌ها، نظام مطابقه در این زبان دوگانه است. در ساخت‌هایی که فعل ستاک حال دارد، نظام فاعلی-مفعولی است، اما در ساخت‌های با افعال گذشته، نظام مطابقه سه‌بخشی است. همچنین نمونه‌های معدودی نیز از ساخت ارگنیو در افعال گذشته دیده می‌شود و، وقتی مطابقه فاعل و

1) mixed

مفعول هر دو به شکل واژه‌بست هستند، نظام مطابقه دویخشی^۱ است. این نام را خود نویسنده برای نظامی پیشنهاد می‌دهد که، در آن، فاعل فعل متعدی و مفعول صریح به یک شکل نشانه می‌گیرند و آن دو متفاوت از فاعل فعل لازم هستند.

فصل پنجم کتاب به توصیف و تحلیل ترتیب واژه و نظام مطابقه در زبان لارستانی اختصاص دارد و گویش مورد بررسی در شهر لار رواج دارد. بررسی مؤلفه‌های رده‌شناختی ترتیب واژه‌ها نشان می‌دهد زبان لارستانی نیز بیشتر دارای مؤلفه‌های زبان‌های فعل‌میانی قوی است. در مقایسه با زبان فارسی، لارستانی فقط فعل کمکی را بعد از فعل اصلی می‌آورد، اما فارسی آن را قبل و بعد از فعل اصلی قرار می‌دهد. همچنین این زبان نشانه معرفه (ii-) نیز دارد. دبیرمقدم، با بررسی مطابقه در گویش لاری، نتیجه می‌گیرد این نظام، در افعال زمان حال، فاعلی-مفعولی و، در افعال زمان گذشته، کنایی-مطلق است. نویسنده، در ادامه این فصل، یک متن از لاری معاصر و یک متن قدیم لاری (نامه‌ای به سال ۱۱۷۹ هجری قمری) را تحلیل کرده است. این دو متن به‌خوبی ویژگی‌های آوایی، صرفی و نحوی لاری را نشان می‌دهند. بخش آخر این فصل بررسی ساز و کار مطابقه با فاعل در فعل‌های متعدی ساخته‌شده با ستاک گذشته در گویش خنجی زبان لارستانی است.

فصل ششم کتاب به زبان تالشی / طالشی از زبان‌های ایرانی شمال غربی می‌پردازد. تالشی به سه گونه شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم می‌شود و گونه بررسی‌شده در این کتاب گونه شمالی متعلق به روستای عنبران بالا، در ۴۰ کیلومتری شمال اردبیل و نزدیک مرز جمهوری آذربایجان است. در بررسی رده‌شناختی ترتیب واژه‌ها مشخص شده است که این زبان هم ویژگی‌های زبان‌های فعل‌میانی قوی را دارد. البته در این زبان، برعکس فارسی، پس‌اضافه غالب است؛ مضاف‌الیه پیش از مضاف واقع می‌شود؛ صفت پیش از موصوف قرار می‌گیرد؛ فعل کمکی همیشه پس از فعل اصلی به کار می‌رود؛ حرف تعریف نکره و معرفه پس از اسم می‌آید؛ هم پیشوند زمان - نمود دارد و هم پسوند؛ و ضمیر ملکی قبل از اسم می‌آید و پی‌بست ملکی پس از اسم. با بررسی نظام مطابقه در تالشی شمالی، مشخص شده است که نظام مطابقه در این زبان دوگانه است:

1) bipartite

در افعال ساخته‌شده با ستاک حال، فاعلی-مفعولی و در افعال ساخته‌شده با ستاک گذشته، سه‌بخشی است. البته این گویش، علاوه بر نظام مطابقه، دارای نظام حالت است. حالت‌نماهای این گویش به دو صورت‌اند: در شکل ضمیر اول‌شخص مفرد و پس‌اضافه. دبیرمقدم، با بررسی نظام حالت در این گویش، عنوان می‌کند نظام حالت، در فعل‌های ساخته‌شده با ستاک حال، فاعلی-مفعولی و، در فعل‌های ساخته‌شده با ستاک گذشته، کنایی-مطلق است.

آخرین فصل از جلد اول، یعنی فصل هفتم، کتاب به بررسی زبان و فسی اختصاص دارد. این زبان، بر اساس پژوهش‌های استیلو (۲۰۰۴)، از زبان‌های شناخته‌شده ایرانی است. دکتر دبیرمقدم نقل قولی از استیلو می‌آورد که وی و فسی را زبانی می‌داند که هم با زبان‌های تاتی و هم با زبان‌های فلات مرکزی ایران شباهت‌هایی دارد و به صورت قطعی نمی‌توان آن را در یکی از این گروه‌ها قرار داد. با بررسی رده‌شناختی ترتیب واژه در و فسی نیز، مشخص شده است این زبان، در مقایسه با فارسی، مؤلفه‌های فعل‌پایانی بیشتری دارد. در مقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا، در و فسی ۱۴ مؤلفه فعل‌پایان قوی وجود دارد، اما در فارسی ۱۲ مؤلفه این‌گونه هستند. به‌طور مشخص، فارسی اساساً پیش‌اضافه‌ای است، اما و فسی هم پیش‌اضافه دارد هم پس‌اضافه و هم پیراضافه^۱. همچنین در و فسی، برعکس فارسی، مضاف‌الیه پیش از مضاف واقع می‌شود. بررسی نظام مطابقه و فسی نشان می‌دهد این زبان، در زمان حال، دارای نظام مطابقه فاعلی-مفعولی است، اما در زمان گذشته، دو الگوی سه‌بخشی و کنایی-مطلق دیده می‌شود. همچنین نظام حالت در و فسی با سه شیوه نشان داده می‌شود: حالت‌نما، ضمیرهای منفصل شخصی و شکل پرسش‌واژه. در پایان این فصل، قصه کوتاهی از و فسی آمده و واج‌نویسی و تحلیل شده است.

جلد دوم کتاب با بررسی زبان کردی آغاز می‌شود. این فصل، یعنی فصل هشتم، بسیار مفصل و حدود ۲۰۰ صفحه است و ۷۰۹ مثال از زبان کردی در آن آمده است. در این فصل از گونه‌های مختلف کردی، شامل کردی بانه، کردی سنندج، کردی کلهری،

1) circumposition

کردی کرمانشانی، کردی مهابادی، کردی ایلامی، کردی سلیمانیه و کردی کرمانجی صحبت شده است. نویسنده ابتدا به توصیف رده‌شناختی ترتیب واژه‌ها در کردی سنندج و بانه (از گویش‌های کردی مرکزی) پرداخته و نتیجه گرفته است این دو گویش «هم در مقیاس زبان‌های اروپا - آسیا و هم در مقیاس زبان‌های جهان، تمایل قابل‌توجهی به زبان‌های فعل‌میانی قوی دارند» (ص ۶۴۷). همچنین کردی کلهری و کرمانشانی (از گویش‌های کردی جنوبی) نیز، در این مقایسه، در گروه زبان‌های فعل‌میانی قوی هستند. نویسنده الگوی مطابقه در کردی بانه را، در زمان حال، فاعلی-مفعولی و، در زمان گذشته، به دو صورت کنایی-مطلق و سه‌بخشی می‌داند. در مقایسه، مطابقه در کردی سنندجی، در زمان حال فاعلی-مفعولی است، اما در زمان گذشته سه امکان مختلف دیده می‌شود: سه‌بخشی، کنایی-مطلق و دوبخشی. از طرف دیگر، بررسی نظام مطابقه در گویش کلهری و کرمانشانی نشان داده است که تنها الگوی مطابقه در این دو گویش، در هر دو زمان، فاعلی-مفعولی است. در مقابل، در چهار گویش سنندجی، بانه، کلهری و کرمانشانی نشانه‌ای دال بر وجود نظام حالت دوگانه یافت نشده است و «نظام حالت در هر دو گروه گویشی یکسان و همانند است و به لحاظ صورت اسم‌ها و ضمیرهای شخصی خنثی است» (ص ۷۳۹). دبیرمقدم از این بحث‌ها نتیجه می‌گیرد که اولاً نظام حالت و نظام مطابقه دو ساز و کار جدا برای نشان‌دادن نقش‌های دستوری هستند و ثانیاً، در زبان‌های ایرانی بررسی‌شده در این کتاب، نظام مطابقه بنیادی‌ترین ساز و کار برای مشخص نمودن نقش‌های دستوری است. ادامه این فصل به بررسی اجمالی‌تر برخی دیگر از گویش‌های کردی اختصاص دارد. دبیرمقدم در بحث پیامدهای نظری در این فصل به نکته مهمی اشاره می‌کند. وی عنوان می‌دارد که، وقتی کامری از پنج نظام حالت سخن می‌گوید، درباره نظام پنجم عنوان می‌کند که «رده (e)، که در آن نشانه یکسانی برای A [= فاعل فعل متعدی] و P [= مفعول] به خدمت گرفته می‌شود و نشانه‌ای متمایز برای S [فاعل فعل لازم] وجود دارد، ظاهراً به عنوان نظام حالت‌نمایی یافت نشده است» (کامری ۱۹۷۸: ۳۳۴). کامری برای این رده نامی انتخاب نکرده است. دبیرمقدم ادعا می‌کند که رده مورد اشاره از سوی کامری «در کردی سنندجی نه تنها یافت می‌شود بلکه بسیار نیز زایا هست» (ص ۷۹۰). وی این رده غیرفاعلی-غیرفاعلی^۱ را رده

1) oblique-oblique

دوبخشی می‌نامد و این یافته را یکی از دستاوردهای مهم مطالعه زبان‌های ایرانی برای حوزه رده‌شناسی می‌داند.

موضوع فصل نهم کتاب زبان اورامی است. اورامی، یا هورامی یا اورامانی متعلق به شاخه زبان گورانی از زبان‌های ایرانی شمال غربی است و گویش مورد بررسی در این فصل گویش شهر پاوه، در استان کرمانشاه است. این گروه گویشی، علاوه بر خود گورانی و اورامی، شامل باجیلانی و زازا نیز هست. با بررسی مؤلفه‌های ترتیب واژه در اورامی مشخص شده است که این زبان نیز به زبان‌های فعل‌میانی قوی گرایش دارد. البته این زبان، برعکس فارسی، هم پیش‌اضافه دارد و هم پس‌اضافه؛ ترتیب گروه حرف‌اضافه‌ای آن نسبت به فعل آزاد است؛ و نشانه متمم‌نمای معادل «که» ندارد. با بررسی نظام مطابقه در اورامی نیز، مشخص شده که، در زمان حال، نظام فاعلی-مفعولی حاکم است، اما در زمان گذشته، نظام کنایی-مطلق دیده می‌شود. علاوه بر این، در اورامی، حالت‌نمای غیرفاعلی *-i/-y* وجود دارد که با مفعول صریح افعال دارای ستاک حال، با گروه حرف‌اضافه‌ای و با ساخت مضاف و مضاف‌الیه به کار می‌رود.

فصل دهم کتاب درباره زبان لکی است، زبانی از گروه زبان‌های ایرانی شمال غربی که در مناطقی از لرستان، کرمانشاه، همدان و ایلام رواج دارد. گویش بررسی‌شده در این فصل گویش کوه‌دشت و نورآباد است. بررسی ترتیب واژه‌ها در این زبان نیز حاکی از گرایش آن به زبان‌های فعل‌میانی قوی است. البته این زبان، برعکس فارسی، گروه حرف‌اضافه‌ای را قبل و بعد از فعل به کار می‌برد؛ فعل کمکی نشانه زمان آینده ندارد؛ و ادات استفهام، مانند «آیا»، نیز ندارد. الگوی مطابقه، در زمان حال، فاعلی-مفعولی است، اما در زمان گذشته به دو صورت سه‌بخشی و کنایی-مطلق است.

زبان دلواری موضوع فصل یازدهم کتاب است. این زبان از زبان‌های ایرانی جنوب غربی است و گویش تنگسیری که در مناطق ساحلی تنگستان بوشهر رواج دارد در این فصل بررسی شده است. این زبان نیز، از حیث رده‌شناسی ترتیب واژه‌ها، از زبان‌های فعل‌میانی قوی است و شباهت بسیاری نیز با فارسی دارد و تنها تفاوت آن نداشتن ادات استفهام مانند «آیا» است. دلواری، برای نشان دادن مطابقه با فاعل دو ساز و کار

دارد: استفاده از پی‌بست‌های مطابقه در جملات حاوی ستاک فعل گذشته و استفاده از پسوندهای مطابقه در زمان حال. نظام مطابقه در زمان حال فاعلی-مفعولی و در زمان گذشته به دو صورت سه‌بخشی و کنایی-مطلق است.

فصل دوازدهم به بررسی زبان نائینی از زبان‌های فلات مرکزی در گروه شمال غربی اختصاص دارد. گویش بررسی شده متعلق به گویش روستای نیستانک، در ۳۵ کیلومتری نائین، در استان اصفهان است. مؤلفه‌های ترتیب واژه در نائینی نیز نشان می‌دهد این زبان به ردهٔ زبان‌های فعل‌میانی قوی گرایش دارد و تنها تفاوت آن با زبان فارسی نداشتن ادات استفهام «آیا» است. ردهٔ نائینی، در زمان حال، فاعلی-مفعولی است، ولی در زمان گذشته به دو صورت سه‌بخشی و دوبخشی دیده می‌شود. در این زبان هیچ پسوند حالت‌نمایی وجود ندارد.

زبان شه‌میرزادی موضوع بررسی فصل سیزدهم است که در شه‌میرزاد استان سمنان رایج است. این زبان از شاخهٔ زبان‌های ایرانی شمال غربی است. نکتهٔ جالب در مورد زبان شه‌میرزادی این است که، در بررسی رده‌شناختی ترتیب واژه‌ها، مشخص شده است این زبان، برخلاف بسیاری از زبان‌های ایرانی بررسی شده، گرایش به سوی ردهٔ زبان‌های فعل‌پایانی قوی دارد. تفاوت‌های آن با فارسی، که گرایش به زبان‌های فعل‌میانی قوی دارد، نشان‌دهندهٔ این تمایز است. شه‌میرزادی، برعکس فارسی، پس‌اضافه‌ای است؛ مضاف‌الیه قبل از مضاف می‌آید؛ مبنای مقایسه غالباً پیش از صفت می‌آید؛ صفت قبل از موصوف قرار می‌گیرد؛ برای زمان آینده، فعل کمکی ندارد؛ ادات استفهام ندارد؛ حرف تعریف نکره ندارد؛ و تکواژ آزاد ملکی قبل از اسم واقع می‌شود. بررسی نظام مطابقه در شه‌میرزادی نیز نشان می‌دهد این زبان نظام فاعلی-مفعولی را در همهٔ زمان‌ها دارد و هیچ‌گاه مطابقهٔ مفعولی صورت نمی‌گیرد.

زبان تاتی آخرین زبان بررسی شده در این کتاب است، که فصل چهاردهم به آن اختصاص دارد. تاتی شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی شمال غربی است و گویش‌های متعدد دارد که در منطقهٔ وسیعی، از جنوب رودخانهٔ ارس تا شمال ساوه، گسترده است. گویش بررسی شده در این فصل گویش روستای چال یا شال، بین بوئین‌زهره و تاکستان

است. بررسی مؤلفه‌های رده‌شناختی ترتیب واژه‌ها نشان می‌دهد گویش چالی از زبان تاتی، درمقایسه با زبان‌های اروپا-آسیا و جهان، دارای توازن بین مؤلفه‌های زبان‌های فعل‌پایانی و فعل‌میانی است. تاتی نیز تفاوت‌هایی با فارسی دارد: پس‌اضافه‌ای است؛ مضاف‌الیه پیش از مضاف می‌آید؛ صفت همواره پس از مبنای مقایسه می‌آید؛ صفت قبل از موصوف می‌آید؛ برای بیان آینده، فعل کمکی ندارد، ادات استفهام معادل «آیا» ندارد؛ و حرف تعریف نکره و معرفه پیش از اسم می‌آید. نظام مطابقه در تاتی چال، در زمان حال، فاعلی-مفعولی است و، در زمان گذشته، سه‌بخشی و دویخشی است. همچنین، در این زبان، نظام حالت نیز دیده می‌شود که، در زمان حال، فاعلی-مفعولی و در زمان گذشته سه‌بخشی است.

عنوان فصل آخر کتاب «یافته‌ها و پیامدها» است. دبیرمقدم ابتدا به یافته‌های فصل‌های قبل پرداخته و سپس پیامدهای نظری مطالعه رده‌شناختی زبان‌های ایرانی را شرح داده است. از حیث مؤلفه‌های ترتیب واژه‌ها، زبان‌های فارسی، بلوچی، دوانی، لارستانی، وفسی، کردی، اورامی، لکی، دلواری، و نائینی با زبان‌های رده فعل‌میانی قوی همبستگی بیشتری دارند؛ و تالشی، شهمیرزادی و تاتی گرایش بیشتری به زبان‌های فعل‌پایانی قوی دارند. درکل، نویسنده نتیجه می‌گیرد زبان‌های ایرانی نو «وضعیتی بینابینی در حدفاصل میان نمونه‌اعلای^۱ زبان‌های رده فعل‌میانی قوی و نمونه‌اعلای رده فعل‌پایانی قوی را به خود اختصاص داده‌اند» (ص ۱۱۹۶). در ادامه این فصل، نویسنده به مؤلفه‌های رده‌شناختی مشترک و غیرمشترک در زبان‌های ایرانی نو پرداخته است. پانزده مؤلفه در زبان‌های ایرانی مشترک هستند (مانند توالی هسته اسمی + بند موصولی یا عدد و اسم) و این زبان‌ها در ۹ مؤلفه تفاوت دارند (مانند نوع حرف‌اضافه، یا توالی موصوف و صفت). بخش بعدی این فصل تحلیل یافته‌ها در گستره مباحث نظری دستور زایشی و رده‌شناسی است و همچنین از تأثیر فارسی بر دیگر زبان‌های ایرانی سخن گفته شده است. در بحث رده‌شناسی نظام مطابقه در زبان‌های ایرانی، عنوان شده است که فقط فارسی و شهمیرزادی، به لحاظ نظام مطابقه، یکسر فاعلی-مفعولی‌اند و سایر زبان‌ها نظام مطابقه دوگانه دارند. به‌طورکلی، در

1) prototype

زبان‌های ایرانی دارای نظام دوگانه، «در جمله‌های حاوی فعل لازم و نیز در جمله‌های حاوی فعل متعدی دارای ستاک حال، نظام مطابقه فاعلی-مفعولی است» (ص ۱۲۲۳)، اما «در جمله‌های حاوی فعل متعدی با ستاک گذشته، نظام مطابقه غیرفاعلی-مفعولی است» (ص ۱۲۲۴). همچنین دبیرمقدم تصریح می‌کند، در زبان‌های ایرانی رایج در ایران، «فارغ از اینکه نظام مطابقه یگانه یا نظام مطابقه دوگانه داشته باشند، یک حکم کلی صدق می‌کند: نظام مطابقه ساز و کاری است بنیادی در نحو زبان‌های ایرانی ایران» (ص ۱۲۲۵).

اکنون که به صورت بسیار فشرده به فصل‌های مختلف کتاب *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی* اشاره کردیم، ده ویژگی کلی این کتاب را می‌توان برشمرد:

۱. وسعت و جامعیت - این کتاب از حیث تعداد زبان‌های نو ایرانی مورد بررسی و میزان داده‌های رده‌شناختی در این زمینه، اگر بی‌نظیر نباشد، کم‌نظیر است.
۲. دقت - بررسی حداقل دوازده زبان، در کنار فارسی، و آوردن مثال‌های فراوان از این زبان‌ها، کاری است بسیار طاقت‌فرسا، به‌ویژه اگر میزان دقت در اشاره به مثال‌ها مهم باشد. ممکن است در این کتاب، در موارد معدودی، اغلاط تایپی پیدا شود، اما قطعاً دقت به‌کاررفته در ارائه شواهد زبانی و استناد به منابع مثال‌زدنی است.
۳. اشراف نویسنده بر موضوع - تعدد منابعی که نویسنده به آنها اشاره می‌کند و میزان آشنایی وی با کتاب‌ها و مقالات چاپ‌شده در حیطه رده‌شناسی، همگی، نشان از اشراف بالای وی بر موضوعات مطرح‌شده در کتاب دارد.
۴. کتاب مرجع - قطعاً کتاب *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، از این پس، به عنوان یک کتاب مرجع برای تمام محققان و زبان‌شناسانی که در حیطه زبان‌های ایرانی و رده‌شناسی مطالعه و تحقیق می‌کنند، مورد استفاده قرار خواهد گرفت. همچنین الگوی به‌کاررفته در این کتاب، تعدد مثال‌ها و وسعت منابع باعث می‌شود گام بزرگی در مطالعات رده‌شناسی زبان‌های ایرانی برداشته شود.
۵. نگاه در زمانی در کنار هم‌زمانی - دبیرمقدم با نگاهی که خود آن را «هم‌زمانی در زمانی» (ص ۱۲۳۲) می‌نامد، نشان داده است تا چه میزان بررسی ویژگی‌های هم‌زمانی زبان‌ها نیازمند آشنایی با

ویژگی‌های در زمانی آنهاست و تا چه میزان تحلیل‌های هم‌زمانی می‌تواند بر تحولات تاریخی پرتو افکند.

۶. مثال‌های فراوان - اگر برای هریک از ویژگی‌های مذکور این کتاب صفت کم‌نظیر را ذکر کنیم، برای تعداد مثال‌های به‌کاررفته در این کتاب باید صفت بی‌نظیر را آورد؛ مثلاً در فصل مربوط به زبان کردی، ۷۰۹ مثال و در فصل مربوط به زبان بلوچی، ۴۴۷ مثال آمده است.

۷. تأکید بر داده‌ها، به جای نظریه‌ها - دبیرمقدم، در این کتاب، هرچه داده‌ها نشان می‌دهند را تحلیل می‌کند و سعی ندارد به دنبال تأیید یا اثبات نظریه یا الگوی خاصی باشد؛ مثلاً در مورد الگوهای مختلف نظام مطابقه، سعی نمی‌کند یک الگو را در زبان‌های مورد بررسی پیدا کند و آن را ثابت کند بلکه، با تکیه بر داده‌ها، تحلیل‌های بی‌طرفانه ارائه می‌دهد.

۸. نشان دادن تمام الگوهای ممکن مطابقه و ترتیب واژه - در دو مبحث مطابقه و ترتیب واژه‌ها، اگر در زبانی در یک محدوده خاص دستور (مثلاً فقط در ضمائر اول شخص) الگویی مشاهده شده که در بقیه دستور وجود ندارد، باز هم در تحلیل نویسنده جای گرفته است. به عبارت دیگر برای به دست آوردن یکدستی، سعی در حذف مورد یا مطلبی، هرچند ناچیز، نشده است.

۹. آوردن متونی برای تحلیل برخی از زبان‌ها - علاوه بر مثال‌های فراوان، در برخی از فصل‌ها، از جمله فصل‌های مربوط به زبان لارستانی و وفسی، متونی نیز آورده شده و به صورت کامل تحلیل شده است. این کار هم الگویی است برای کارهای بعدی و هم باعث آشنایی هرچه بیشتر خوانندگان با زبان‌های مذکور می‌شود.

۱۰. توصیف کامل و دقیق به جای نظریه‌پردازی صرف - مطالعات رده‌شناختی بدون پایه توصیفی قوی و کامل از زبان‌ها ناقص است. هرچقدر در دیدگاه‌های صورت‌گرا نظریه‌پردازی جدی است و توصیف کم‌رنگ، در مطالعات رده‌شناختی، توصیف ضروری و مهم است و نظریه‌ها از دل این توصیف‌ها برمی‌آید. توصیفی که، در این کتاب، از مؤلفه‌های ترتیب واژه و نظام مطابقه در زبان‌های ایرانی صورت گرفته

است، بی‌نظیر است. البته، از دل این توصیف‌ها، نظریه‌هایی نیز برآمده‌اند که جایگاه و ویژگی‌های زبان‌های ایرانی را در میان زبان‌های جهان نشان می‌دهند. نکته آخر اینکه، کتابی نزدیک به ۱۳۰۰ صفحه را، که نوشتن آن بیست سال ذهن نویسنده را مشغول کرده است، نمی‌توان به‌طور کامل در این چند صفحه معرفی کرد. من فقط می‌توانم بگویم دبیرمقدم، با نوشتن این کتاب، گام بزرگی در جهت رشد زبان‌شناسی در ایران و نزدیک کردن این علم به سطوح جهانی برداشته است. خواندن این کتاب را به دانشجویان و محققان زبان‌شناسی توصیه می‌کنم. ایران را، به دلیل تنوع زبانی و در دسترس بودن اسناد مکتوب از دوره‌های مختلف تاریخی زبان‌ها، بهشت زبان‌شناسان می‌نامند. این کتاب گوشه‌ای از این بهشت را به تصویر کشیده است.

منابع

- دبیرمقدم، محمد، ۱۳۸۳، *زبان‌شناسی نظری، پیدایش و تکوین دستور زایشی، ویراست دوم*، تهران.
- COMRIE, B., 1978, "Ergativity", *Syntactic Typology: Studies in the Phenomenology of Language*, ed. W. LEHMANN, Sussex, pp. 329-394.
- , 1989, *Language Universals and Linguistic Typology*. Oxford.
- , 2001, "Different Views of Language Typology", *Language Typology and Language Universals*, eds. M. Haspelmath et al., Berlin, pp. 25-39.
- CROFT, W., 2003, *Typology and Universals*, 2nd ed., Cambridge.
- DIXON, R. M., 1994, *Ergativity*, Cambridge.
- DRYER, M., 1992, "The Greenbergian Word Order Correlations", *Language*, 68, pp. 81-138.
- GREENBERG, J. H., 1963, "Some Universals of Grammar with Particular Reference to the Order of Meaningful Elements", *Universals of language*, 2nd ed, ed. J. H. GREENBERG, Cambridge, pp. 73-113.
- HASPELMATH, M. et al. (eds.), 2001, *Language Typology and Language Universals: An International Handbook* (Handbücher zur Sprach- und Kommunikationswissenschaft), vols. 1-2, Berlin.
- HAWKINS, J. A., 1983, *Word Order Universals: Quantitative Analysis of Linguistic Structure Series*, New York.
- KEENAN, E. and COMRIE, B., 1977, "Noun Phrase Accessibility and Universal Grammar", *Linguistic Inquiry*, 8, vol. 1, pp. 63-89.
- MORAVCSIK, E. A., 2013, *Introducing Language Typology*, Cambridge.
- RAMAT, P., 1989, *Linguistic Typology*, Berlin.
- SONG, J. J., 2001, *Linguistic Typology: Morphology and Syntax*, Harlow.

_____. 2011, *The Oxford Handbook of Linguistic Typology*, Oxford.

Silo, D., 2004, *Vafsi Folk Tales*, Wiesbaden.

Whaley, L. J., 1997, *Introduction to Typology: The Unity and Diversity of Language*, Thousand Oaks.



اسدی گوهرگوش، عباس، و قادری، سلطان‌علی،
زبانزدها و کنایه‌های لکی، مترجم انگلیسی:
فتح‌الله قادری، انتشارات طهورا، تهران، ۱۳۹۲،
ج ۱، ۴۰۰ صفحه.

کتاب با پیشگفتار سلطان‌علی قادری و مقدمه
عباس اسدی گوهرگوش آغاز می‌شود. مؤلف،
در مقدمه، با اشاره به این موضوع که اطلاعات
زیادی از جزئیات و پیشینه تاریخی این منطقه در
دست نیست، می‌گوید: پیش از حمله اعراب،
منطقه کوهستانی غرب را «کوهستان» و به دنبال
آن، پس از استیلای اعراب، «جبال» نامیدند. در
دوران خلفای عباسی، جبال به دو بخش «لر
بزرگ» (شامل چهارمجال و بختیاری، کهگیلویه
و بویراحمد کنونی) و «لر کوچک» (شامل ایلام
و لرستان فعلی) تقسیم شد. سپس در دوره

صفویه، لر کوچک شامل دو بخش پیش‌کوه و
پشت‌کوه شد و بعدها آقا محمدخان قاجار
لرستان را از ایلام جدا کرد و «لرستان» نامید.
بنا بر تصریح مؤلف (ص ۱۲)، اطلاق نام لرستان
بر این منطقه به معنی اختصاص پیشینه تاریخی
فرهنگی آن به قوم لر نیست. با وجود آنکه در
زمان حاضر، به سبب اختلاط و هم‌جواری لرها
و لک‌ها، شاخص‌های فرهنگی آنها تقریباً یکی
شده است، با رجوع به مبدأ و خاستگاه آنها، به
دو قوم با ادبیات و فرهنگ و زبان خاص خود
می‌رسیم. هم‌اکنون مردم لک در دامنه رشته
کوه‌های زاگرس سکونت دارند.

ضرب‌المثل یا زبانزد، گفتاری کوتاه و مشهور
است که به قصه‌ای عبرت‌انگیز و نکته‌ای
حکمت‌آمیز اشاره دارد و از اطاله کلام می‌کاهد.
زبانزد به لحاظ ساختاری به صورت جمله،

شبه‌جمله، یک مصرع یا بیت بیان می‌شود. منشأ این عبارات داستان‌هایی واقعی یا افسانه‌ای است که از طریق حکما، شاعران، بزرگان و مردم عادی رواج یافته است. ضرب‌المثل‌ها و زبانزدهای هر منطقه شناختی از اعتقادات، باورها، فرهنگ رفتاری، هنجارها و ارزش‌های مردم آن به دست می‌دهد.

مؤلف، برای آوانویسی این مجموعه، از رسم‌الخط ابداعی آقای ایتوندی مؤلف کتاب *قواعد دستوری در گفتار مردمان لک بهره جسته* است. به تصریح مؤلف کتاب (ص ۱۳)، رسم‌الخط زبان کردی پاستخگوی آواهای گویش لکی نیست و رسم‌الخط لاتینی نیز، به سبب عدم آشنایی اغلب خوانندگان با آن، به‌تنهایی نمی‌توانست به‌کار برده شود. در ادامه مطالب مقدمه، شرحی کوتاه درباره رسم‌الخط زبان لکی، حروف الفبا، مصوت‌ها و صامت‌های آن بیان شده است. در این اثر، ۱۹۸۱ زبانزد گویش لکی مدخل شده که اطلاعات ارائه‌شده برای هر زبانزد عبارت است از آوانویسی با خط ابداعی، آوانویسی دوم به خط لاتینی، ترجمه فارسی، ترجمه انگلیسی، کاربرد هر زبانزد، و توضیح آن.

یلدا شکوهی

پورمحمدی املشی، نصرالله، و غلامی، حسین، *فرهنگ واژگان تاتی (شالی)*، نشر رسانش، تهران، ۱۳۹۱، ۳۷۶ صفحه.

مطالعه و توصیف گویش‌های محلی ایران یکی از راه‌های حفظ این میراث غنی گذشتگان است. گویش‌های مختلف زبان تاتی اکنون در بسیاری از شهرها و روستاهای استان‌های شمال غربی ایران از بین رفته و با کم‌رنگ شدن آداب و رسوم این اقوام ایرانی، زبان آنان نیز در حال فراموشی است. برخی از واژه‌های گردآوری‌شده در فرهنگ‌های تاتی هم‌اکنون نیز متروک شده و از صحنه گفتار اجتماع خارج شده‌اند و گردآوری فرهنگ واژه‌های این زبان‌ها و گویش‌ها پیش از فراموشی کامل آنان امری شایسته است.

فرهنگ واژگان تاتی شهر شال حاصل تلاش ده‌ساله گردآورندگان این فرهنگ برای ثبت واژگان تاتی مورد استفاده اهالی شهر شال است. شهر شال در شهرستان بوئین‌زهرا، در استان قزوین واقع است. اهالی شال در زبان محلی به شهر خود «چال» و به گویش خود «چالی» می‌گویند. شالی یکی از گویش‌های نسبتاً محافظه‌کار زبان تاتی است و برخی از ویژگی‌های کهن گروه زبانی ایرانی شمال غربی، همچون تمایز حالت و جنس دستوری، را حفظ

شالی نقش تمایزدهندگی دارد، محل تکیه برخی از مدخل‌ها نیز ذکر شده است. برای مثال برای مدخل *âtaš uyarâ* دو توضیح زیر ارائه شده:

۱- با تکیه بر *â* جمله‌ای است امری، برای دوم شخص جمع: «آتش را روشن کنید».

۲- با تکیه بر *h* «آن که آتش را روشن می‌کند»، کنایه از آتش‌بیار معرکه و مسبب فتنه (ص ۶۴).

ذکر مثالی از برخی مدخل‌ها در قالب جمله از نکات مثبت این فرهنگ است.

با وجود همه نکات مثبت این فرهنگ، جای ذکر مقوله نحوی مدخل‌ها خالی است و اشاره به آنها می‌توانست به غنای فرهنگ و ایجاد نظم و ارتباط بین مدخل‌ها بیفزاید و از سردرگمی خواننده در مورد مقوله نحوی مدخل‌ها بکاهد. به عنوان نمونه، در صفحه ۱۹۵، با سه مدخل *çi* به معنای «چیز، شیء»، *çindu-çia* به معنای «با چی، با چه چیزی»، و *çeyaröm* به معنای «چه کار کنم» مواجه می‌شویم و خواننده باید حدس بزند که اولی یک اسم، دومی یک گروه حرف اضافه‌ای و سومی یک جمله است.

به نظر می‌رسد امکان تجزیه بیشتر تکواژهای مدخل‌ها نیز وجود داشته باشد. برای مثال، در صفحه ۱۸۱، دو مدخل *çiyâ* به معنی «به آن (مونث)» و *çiyi* به معنی «به آن (مذکر)» قابل تجزیه به حرف اضافه و ضمیر هستند.

کرده است. بیشتر اهالی شال دو یا سه‌زبان هستند و علاوه بر تاتی، قادر به صحبت به فارسی یا ترکی آذری یا هر دوی آنها نیز هستند و این زبان‌ها بر گویش شالی تأثیراتی گذاشته‌اند. حسین غلامی، یکی از گردآورندگان این فرهنگ، بومی شهر شال است و این امر وی را در جمع‌آوری واژه‌های این فرهنگ یاری داده و سبب تقویت اعتمادپذیری این فرهنگ گشته است.

در ابتدای کتاب، موقعیت تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی شهر شال یا چال معرفی شده است. نگاهی اجمالی به ویژگی‌های دستوری شالی و برخی ویژگی‌های زبانی از جمله ویژگی‌های آوایی آن از دیگر بخش‌های آغازین کتاب است. معادل تاتی اصطلاحات دعایی، اصطلاحات برخی حرفه‌ها، واژه‌های مربوط به انواع بازی و لباس‌ها و انواع انگور نیز در بخش نخست کتاب ذکر شده‌اند. برخی جنبه‌های فرهنگ مردم شال نیز در هنگام تعریف اصطلاحات مربوط به آداب و سنن، به طور خلاصه، توضیح داده شده‌اند.

مدخل‌های این فرهنگ بر اساس حروف الفبای فارسی مرتب شده‌اند. تلفظ هر مدخل با استفاده از حروف فارسی و حرکت‌ها و نیز با استفاده از حروف واج‌نگاری بین‌المللی نشان داده شده است. از آنجا که تکیه در گویش تاتی

نامیده‌اند. گایگر و کوهن آلمانی برای نخستین بار، در سال ۱۹۰۴م، در کتاب *اساس فقه‌اللغه ایرانی*، سه گویش فوق را در شمار زبان‌های کاسپین، که زیرمجموعه زبان‌های شمال غربی هستند، طبقه‌بندی کردند. اُرانسکی و لُکوک نیز، در آثار خود، از دسته‌بندی گایگر و کوهن پیروی کردند؛ از سوی دیگر، یارشاطر معتقد است که اصطلاح متداول «لهجه‌های ساحلی دریای خزر» به لحاظ ارتباط این گویش‌ها با یکدیگر دقیق نیست و مناسب‌تر آن است که سمنانی، تاتی، تالشی، خلخال (شاهرودی)، هرزنی و کرینگانی را دسته‌ای خاص به حساب آوریم.

کتاب حاضر که صورت تکمیل‌شده رساله دکتری نویسنده است، دربردارنده نُه گونه از سه گویش تاتی خلخال، تالشی و گیلکی است. از گویش تاتی خلخال، گونه‌های *دِرَوی*، *لِردی* و *کَجَلی*؛ از گویش تالشی، گونه‌های *عَبْرانی*، *پَره‌سری* و *سیاهمزیگی*؛ و از گویش گیلکی، گونه‌های *رشتی*، *رودسری* و *فومنی* انتخاب شده‌اند.

کتاب از بخش‌های زیر تشکیل شده است: در پیشگفتار، پیشینه تحقیق، ساختار کتاب، تعریف اصطلاحات کلیدی، روش تحقیق و محدودیت‌های آن، و نکاتی سودمند درباره کتاب برای خوانندگان آمده است. مقدمه، نگاهی در زمانی به ساخت فعل در زبان‌های ایرانی دارد

دسته‌بندی فرهنگ حاضر به دو بخش واژگان و نحو (دستور) می‌توانست به امکان یادگیری نکات دستوری، از یک سو، و مرتب شدن مدخل‌ها، از سوی دیگر، کمک شایانی کند. برای مثال، در صفحات ۳۳۲-۳۳۴ مدخل‌های زیر را مشاهده می‌کنیم:

ماژم (mârom به معنی ۱) «مادرم» (۲) «می‌آورم»

ماژما (mâromâ به معنی «برای مادرم»

ماری (mâri به معنی ۱) «مادرت» (۲) «می‌آوری؟»

مایش (mâyesh به معنی «مادرش»

مایرش/مارش (mâyaresh-mâresh به معنی «به مادرش»

توجه به مدخل‌هایی از این دست نشان می‌دهد که ذکر نکات دستوری همچون ضمائر ملکی و حروف اضافه در ابتدای فرهنگ می‌توانست از میزان تکراری شدن مدخل‌ها بکاهد و به جای مدخل‌های ذکر شده، تنها مدخل ما به معنی «مادر» در فرهنگ ذکر گردد.

راحله ایزدی‌فر

سبزعلیپور، جهان دوست، *بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی، تالشی و گیلکی*، دانشگاه گیلان، رشت، ۱۳۹۱، ۳۷۸ صفحه.

سه گویش تاتی، تالشی و گیلکی را در دسته‌بندی زبانی گویش‌های حاشیه خزر نیز

سبزیلیپور، جهان‌دوست، فرهنگ تاتی، رشت، ۱۳۹۰، ۴۲۵ صفحه.

زبان تاتی یکی از زبان‌های ایرانی نو شاخه شمال غربی است که ویژگی‌های کهن زبانی از جمله ساخت ارگتیو، تمایز دستوری جنس مؤنث، گردش مصوت‌ها و ماده مجهول را حفظ کرده است.

تاتی، به طور کلی، به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم شده است. سخنوران تاتی شمالی، در خارج از ایران، در داغستان و منتهی‌الیه شمال‌شرقی جمهوری آذربایجان (باکو، وارتاشن) سکونت دارند، که خود شامل سه زیرگروه است: تاتی‌های کلیمی، تاتی‌های مسلمان و تاتی‌های مسیحی.

تاتی جنوبی هم در هفت منطقه ایران رواج دارد: (۱) جنوب قزوین (شامل تاکستان، شال، اسفروین، خیارج، خوزنین، دانسفان، ابراهیم‌آباد و سگرآباد)؛ (۲) اشتهارد کرج؛ (۳) دو بخش شاهرود و خورش رستم خلخال؛ (۴) طارم علیا و خویین در جنوب‌غربی زنجان؛ (۵) هرزند، دیزمار، کرینگان، کلیبر و مناطق دیگری در آذربایجان شرقی؛ (۶) شمال خراسان، جلگه شوغان و منطقه سنخواست؛ (۷) بخش چیرنده و بخش فاراب رودبار.

کتاب به صورت فهرستی موضوعی در ذیل پنجاه مدخل از واژه‌ها، عبارات و تکیه‌کلام‌های زبان

و خوانندگان را با اصطلاحات مربوط به فعل و مباحث مرتبط با آن مانند درجات ریشه، ماده، نمود و وجوه مختلف آن در گویش‌های ایرانی آشنا می‌سازد. در فصل یک، ساخت فعل در سه گونه تاتی توصیف و به صورت تطبیقی بررسی شده است. در فصل دو، سعی شده، در همه موارد دستوری (مربوط به موضوع کتاب)، نتیجه یا خلاصه تطبیق ذکر شود. در این فصل، حتی‌الامکان از ذکر مثال خودداری شده، زیرا مؤلف فرض بر این داشته که خواننده متن را خوانده است. تفاوت‌ها و شباهت‌های سه گونه در این فصل بسیار حائز اهمیت است. در فصل سه، گونه‌های مرکزی، جنوبی و شمالی تالشی توصیف و به صورت تطبیقی بررسی شده است. در فصل چهار، نتیجه تطبیق سه گونه تالشی ذکر شده است. مؤلف در فصل پنج، به توصیف ساخت فعل گیلکی پرداخته و سه گونه انتخاب‌شده را به صورت تطبیقی بررسی کرده است. در فصل شش نتیجه تطبیق سه گونه گیلکی ذکر شده؛ و در فصل هفت، ضمن بیان نتیجه تطبیق سه گونه تاتی، تالشی و گیلکی با یکدیگر، ماحصل تطبیق آنها با زبان‌های ایرانی دوره باستان و میانه نیز بیان شده است.

جمیله حسن‌زاده

تاتی ارائه شده است. از جمله این مدخل‌ها می‌توان به آب و آبیاری، دژواژه‌ها و نفرین‌ها، رنگ‌واژه‌ها و مزه‌ها، صفات، ضمائر، گیاهان و علف‌ها، گردو و واژه‌های آن و ... اشاره کرد.

در پایان کتاب، فهرست الفبایی نیز برای خوانندگانی که به‌طور موضوعی کار را دنبال نمی‌کنند به چاپ رسیده است.

در این اثر، که چاپ دوم است، نگارنده تغییراتی عمده ایجاد کرده است، از جمله افزودن سیصد واژه جدید، اصلاح غلط‌های تایپی، ارائه معنای جدید برای تعدادی از واژه‌ها، و تمرکز شرح برخی از واژه‌ها در یک بخش.

سپیده پورکوشکی

شهنازی، جواد، فرهنگ گویشی سیستان «حَنَج»: شامل واژه‌ها، ترکیب‌ها، نام‌ها، اصطلاحات، چیستان و ضرب‌المثل‌های سیستانی (جلد نخست: واژه‌ها و ترکیب‌ها، الف-ج)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۲، پنجاه و شش + ۷۴۲ صفحه.

گستره سیستان از شمال و شرق به افغانستان، از جنوب به زاهدان و از غرب و شمال غربی به کویر لوت و شهرستان بیرجند محدود است. گویش این سرزمین نیز مرادفات فرهنگی بسیاری با جوامع همجوار خود دارد. امروزه،

محدوده جغرافیایی این گویش به دلیل مهاجرت‌های این قوم شامل سیستان ایرانی و بخش‌هایی از افغانستان می‌باشد. پهناوری سیستان بزرگ، از یک سو، و هم‌زیستی سیستانیان با اقوام گوناگون، از سوی دیگر، باعث شده تا امروزه لهجه‌های مختلفی از این گویش وجود داشته باشد.

این کتاب اثری در حوزه داده‌های گویشی سیستان و شامل واژه‌ها، ترکیب‌ها، نام‌ها، اصطلاحات، چیستان‌ها و ضرب‌المثل‌های سیستانی است، که جلد نخست آن به واژه‌ها و ترکیب‌ها از حرف «الف» تا «ج» اختصاص دارد. جلد نخست این کتاب مشتمل بر «سخنی با خوانندگان»، جدول نشانه‌های آوایی، مقدمه‌ای با عنوان «نگارش در گویش»، فرهنگ واژه‌ها و فهرست منابع است. نویسنده، در بخش «سخنی با خوانندگان»، به ذکر جغرافیا، اهمیت تاریخی و زبانی این گویش، پیشینه پژوهش‌ها در این باره و نیز ویژگی‌های زبانی آن پرداخته و سپس روش کار خود را شرح داده است. در پایان این بخش، جدول نشانه‌های آوایی این گویش با ذکر مثال‌هایی از فارسی و سیستانی ارائه شده است. در بخش دیگر، مقدمه‌ای با عنوان «نگارش در گویش» آمده که در آن مختصری در باب آشناسی، صرف و نحو و دستور گویش سیستانی توضیح

زبان‌شناختی در مورد گویش میمه‌ای و فراموش شدن تدریجی نمونه‌های گفتاری آن، تغییر و تحول بنیادی و احتمالاً نابودی این گویش و واژه‌ها بکر و اصیل آن بوده است. وی در این کتاب به بررسی دستگاه آوایی و واجی، آهنگ جمله و نیز روش‌های ساخت واژه‌های مرکب، بررسی صرف و نحو و در نهایت، ارائه چند متن و واژه‌نامه این گویش پرداخته است.

کتاب با «پیشگفتار» مؤلف و پس از آن، با راهنمای نشانه‌های آوانویسی و برابر آنها در الفبای IPA آغاز می‌شود. «مقدمه» بخش نخست این اثر را تشکیل می‌دهد. نویسنده در مقدمه کتاب خود به مواردی چون اهمیت گردآوری گویش‌ها، هدف، روش، و مکان و زمان انجام تحقیق اشاره کرده و در ادامه، مختصری درباره شغل مردم منطقه میمه و ترکیب جمعیت این منطقه سخن گفته و در نهایت، مقدمه خود را با ارائه دو نقشه، یکی نقشه استان اصفهان و دیگری نقشه بخش میمه، به پایان رسانده است. بخش دوم، «ساخت آوایی»، که دارای زیرعنوان‌های متعدد است به تفصیل به آواشناسی و واج‌شناسی، واج‌آرایی، فرایندهای آوایی، واحدهای زبرزنجیری مانند تکیه، آهنگ و نواخت اختصاص دارد. نویسنده در ده بخش بعدی که به ترتیب «ساخت‌واژه (صرف)»، «صفت»، «ضمیر»، «عدد»، «قید»، «حرف اضافه»،

داده شده است. در بخش بعد، که بخش اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد، مدخل‌های گویش سیستانی در ۷۴۲ صفحه تدوین و تعریف شده‌اند. در این اثر، تلاش شده واژه‌های گویش‌های مناطق مختلف سیستان ثبت و ضبط شود و این گویش با دیگر گویش‌های ایران به‌ویژه گویش‌های مناطق پیرامون سیستان نیز مقایسه و واژه‌های مشترکشان ارائه گردد. شهنازی، ضمن اینکه مترادف‌های هر واژه را در شرح گنجانده، کوشیده است، به شیوه دکتر معین، واژه‌ها را با افعال کاربردی که بین گویشوران رایج هستند ارائه کند. کتاب فاقد فهرست مطالب و نمایه است.

لیلا نوری کشتکار

فجری بروجنی، شهلا، گویش میمه‌ای، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۱، ۲۴۱ صفحه.

میمه در شمالی‌ترین قسمت استان اصفهان در فاصله ۸۵ کیلومتری از مرکز این استان واقع شده است و گویش این سرزمین یعنی میمه‌ای در قلمرو گویش‌های مرکزی ایران است.

این اثر، همان‌گونه که از نام آن پیداست، به بررسی گویش میمه‌ای می‌پردازد. به گفته مؤلف، از مهم‌ترین عواملی که باعث نگارش این کتاب شده است فقدان هرگونه پژوهش علمی و

«پیوند (حرف ربط)»، «صوت و نام‌آوا»، «فعل»، «ساخت اشتقاقی واژه و نحو» هستند، به طور کامل، به توضیح و تبیین این مقوله‌های دستوری و نحوی در گویش میمه‌ای پرداخته است. پس از آن، در بخشی با عنوان «متن‌ها»، سیزده داستان میمه‌ای به صورت آوانویسی و برگردان فارسی آمده است. دو بخش پایانی کتاب را «واژه‌نامه میمه‌ای به فارسی» و «کتابنامه» تشکیل می‌دهند. در واژه‌نامه، واژه‌ها به آوانوشت لاتینی همراه با معنای آن ارائه شده‌اند.

این مجموعه اثری ارزشمند به‌ویژه در زمینه آواشناسی و صرف و نحو گویش میمه‌ای است؛ اما بسیار شایسته می‌بود که در تدوین کتاب این نکات نیز لحاظ می‌شد تا شاهد اثری پربارتر می‌بودیم. نخست آنکه، اگر در گردآوری واژه‌ها، شیوه‌نامه راهنمای گردآوری گویش‌ها (تهیه‌شده در گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، اساس کار قرار می‌گرفت اثری منسجم‌تر و کامل‌تر به دست می‌آمد. دوم اینکه، با توجه به برخی سهوهای چاپی راه‌یافته در این کتاب مانند «سپاسگذار» به‌جای سپاسگزار یا بستان‌السیاهه به‌جای بستان‌السیاحه و عدم رعایت نکات فنی و نحو جملات، بهتر بود کتاب بار دیگر نمونه‌خوانی می‌شد. دیگر اینکه

واژه‌نامه‌ای که در فهرست مندرجات از آن با عنوان «واژه‌نامه میمه‌ای» نام برده شده و در بدو امر و با توجه به عنوان آن، این‌گونه به نظر می‌رسد که واژه‌نامه کاملی از این گویش است، تنها تعداد محدودی واژه (اعم از واژه‌ها، افعال، مصدرها، اسامی اعلام، ضرب‌المثل‌ها و...) است که بدون هیچ نظم موضوعی، در ۵۷ صفحه و بر طبق الفبای انگلیسی تدوین شده و به نظر می‌رسد تنها شامل واژه‌هایی است که در قسمت شواهد بخش‌های مختلف کتاب و بخش متون از آنها استفاده شده است. از این رو، شایسته می‌بود عنوان «واژه‌نامه کتاب» برای آن انتخاب می‌شد. علاوه بر این، در همین بخش، برخی مدخل‌ها نیز واحد واژگانی نیستند؛ مانند، *to zūne har kī yebūl derī* «تو را به هر کسی که قبول داری قسم» و *xoš bā xoš ahengere* «خودش با خودش فکر می‌کند»، و بهتر بود از آوردن آنها خودداری می‌شد.

لیلا نوری کشتکار

گشتاسب، فرزانه، و حاجی‌پور، نادیا، *اندرز اوشنر دانا*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۳، ۱۷۷ صفحه.

ادبیات اندرزی یکی از مهم‌ترین بخش‌های ادبیات پهلوی است که در ادبیات فارسی نیز ادامه یافته

خطی هریک، و نیز ویژگی‌های آوایی، لغوی، و دستوری این متن کرده، از پژوهش‌های پیشین مربوط به آن سخن گفته و سپس روش کار خود را در نگارش این کتاب توضیح داده‌اند. در انتهای مقدمه، صفحه‌ای به سپاسگزاری از کسانی که در نگارش این کتاب نگارندگان را یاری رسانده‌اند اختصاص یافته است. پس از مقدمه، «نشانه‌ها و کوتاه‌نوشت‌ها» ارائه شده است.

بخش اول، «متن پهلوی» است. بنا به تصریح نویسندگان، متن انتقادی *اندرزنامه اوشنر*، با بررسی و سنجش پنج نسخه K20، P33، M90، R410، و C165 تهیه شده و بر اساس متن انتقادی دابار^۱، دارای تقسیم‌بندی‌هایی از شماره ۱ تا ۵۶ است. یادداشت‌ها در این بخش به صورت پانویس آمده و به تمامی تفاوت‌های املائی واژه‌ها، در پنج نسخه دیگر نیز اشاره شده است.

بخش دوم به «آوانویسی و ترجمه فارسی» اختصاص دارد. در این بخش آوانویسی و برگردان فارسی در صفحات مقابل هم ارائه شده است. در آوانویسی، که به روش مکنزی انجام شده، سعی بر آن بوده که تا حد امکان صورت اصلی متن پهلوی حفظ شود. در برگردان فارسی نیز، برای ارائه ترجمه‌ای ساده و روان، ناگزیر،

این گونه از ادبیات شامل سخنانی حکیمانه است که شاه، روحانی یا فردی دانا و خردمند خطاب به پسر یا شاگرد خویش و یا همه مردم بیان می‌کند. این اندرزنامه‌ها معمولاً کوتاه‌اند و متن آنها بیش از چند صفحه نیست. سبک آنها اغلب ساده و روان است و جملاتی کوتاه و روشن دارند؛ این جملات کوتاه، گاه به صورت جملات خبری و گاه مانند مینوی خرد، یادگار بزرگمهر و *اندرز اوشنر دانا* به صورت پرسش و پاسخ بیان شده‌اند.

دینکرد ششم در میان اندرزنامه‌ها، از همه مفصل‌تر و نثر آن دشوارتر است.

اثر ارزشمند *اندرز اوشنر دانا* از مقدمه و چندین بخش شامل «نشانه‌ها و کوتاه‌نوشت‌ها»، «متن پهلوی»، «آوانویسی و ترجمه فارسی»، «یادداشت‌ها»، «واژه‌نامه»، «پیوست»، «کتابنامه» و «نمایه»، تشکیل شده است. این کتاب، به لحاظ ویراستگی متن، روانی ترجمه، یکدستی و انسجام مطالب و نیز دقت نظر نویسندگان آن، اثری شایسته در حوزه پژوهش‌های زبان‌های باستانی است. نویسندگان کتاب خود را با مقدمه‌ای جامع درباره ادبیات اندرزی، خصوصیات و انواع آن، شخص اوشنر دانا، اشتقاق نام او و موارد و املاهای متفاوت به‌کاررفته در منابع اوستایی و پهلوی آغاز کرده‌اند. ایشان، در ادامه همین بخش، اشاره‌ای به دست‌نوشته‌های مختلف و ویژگی‌های

1) Dhabhar

سوم از بین رفته است. در بخش موجود کتاب سوم و در کتاب‌های چهارم و پنجم، عمدتاً استدلال‌های منطقی در دفاع از دین زردشتی آمده؛ کتاب ششم مجموعه‌ای از اندرزهای پهلوی است؛ و کتاب‌های هفتم تا نهم به دین زردشتی و تاریخ و تفسیر آن اختصاص دارد.

ایرانیان در دوره ساسانی علاقه و دل‌بستگی فراوانی به سخنان و نوشته‌هایی با مضامین اخلاقی داشته‌اند. کتاب ششم دینکرد نیز مشتمل بر اندرزهای پهلوی است و باید آن را بزرگ‌ترین اندرزنامه پهلوی به شمار آورد. اندرزهای این کتاب احتمالاً از اصل و ترجمه یکی از بخش‌های اوستا به نام برش‌نسک^۱، که خلاصه آن در کتاب هفتم دینکرد آمده، برگرفته و شرح و بسط داده شده است. بخش زیادی از این اندرزها بدون نام گوینده است، بخش دیگری به پوریوتکیشان یعنی نخستین آموزگاران دین، برخی نیز به موبدان، دانایان خاص و پادشاهان منسوب هستند که به نام، ذکر شده‌اند، مانند اندرزهای خسرو انوشیروان، آذرباد مهرسپندان، آذرترسه، بخت‌آفرید و آذرباد زردشتان. بنابر جمله‌ای که اندرزها با آن شروع می‌شود، این کتاب به شش بخش تقسیم شده است. این بخش‌ها آن‌گونه که شاکد^۲ مشخص

واژه‌هایی به متن افزوده شده و برای خوانش بهتر، هم در آوانویسی و هم در برگردان فارسی، از علائم ویرایشی بهره گرفته شده است. همچنین برای ارجاع به منابع اوستایی و پهلوی، همه‌جا نام کتاب، شماره فصل و شماره بند متن‌ها ذکر شده تا خواننده بتواند به راحتی به همه منابع رجوع کند. بخش «یادداشت‌ها» به شرح نکات و واژه‌های مشکل متن، که توضیح بیشتری را می‌طلبند، اختصاص دارد.

بخش بعدی، «واژه‌نامه» است که به ترتیب الفبای انگلیسی مرتب شده و پس از آن، در «پیوست» کتاب دست‌نوشته TD26 آمده است. دو بخش پایانی کتاب را «کتابنامه» و «نمایه» (شامل نمایه واژه‌های فارسی، پهلوی، اوستایی و ایرانی باستان) تشکیل می‌دهند.

لیلا نوری کشتکار

میرفخرایی، مهشید، بررسی دینکرد ششم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۳، ۴۸۲+۱۱۷ صفحه.

دینکرد مجموعه‌ای است مبتنی بر اوستا و ترجمه‌های آن که مشتمل بر نه کتاب بوده و از نظر در بر داشتن مطالب گوناگون به درستی دانشنامه مزدیسنی نام گرفته است. کتاب‌های اول و دوم آن به طور کامل و بخشی از آغاز کتاب

1) bariš nask

2) Shaked

شده و قرائت‌های جدیدی ارائه شده است. این اثر ارزنده شامل پیشگفتار؛ مقدمه؛ یادداشت‌های پیشگفتار و مقدمه؛ و سه بخش «آوانویسی متن پهلوی و یادداشت‌های آوانویسی»؛ «برگردان فارسی و یادداشت‌های برگردان فارسی»؛ و «واژه‌نامه» است. کتابنامه، نمایه و متن پهلوی نیز، به ترتیب، در پی آمده‌اند.

مؤلف، پس از پیشگفتار که در آن از دینکرد و کتاب‌های نه‌گانه آن سخن گفته، در مقدمه کتاب به ارائه توضیحات مختصری در باب ادبیات اندرزی و دینکرد ششم، ساختار کتاب، ویژگی‌های دینکرد ششم، درون‌مایه آن، دست‌نویس‌های موجود، پیشینه پژوهش و کوتاه‌نوشت‌ها و نشانه‌ها پرداخته و پس از آن، یادداشت‌های مربوط به این دو قسمت را آورده است. در بخش اول این کتاب، آوانویسی متن پهلوی و یادداشت‌های آوانویسی آمده است. در آوانویسی این متن، که به روش مکزی^۲ و با اندکی اختلاف ارائه شده است، شماره جلد‌های دینکرد سنجانا (نیز شماره بندها که با اندکی تغییر مورد استفاده شاکد بوده است)، شماره صفحه دینکرد مدن^۳ و آغاز صفحات دو دست‌نویس B و K بین دو قلاب آمده است. در این بخش، متن دینکرد مدن، به سبب کیفیت

کرده به قرار زیر است: ۱) از آغاز تا پایان بند الف ت۶؛ ۲) بندهای ب۱-ب۴۷؛ ۳) بندهای ب۴۸-ب۴۷؛ ۴) بندهای پ۴۸-پ۸۳؛ ۵) بندهای ت۱-ت۱۲؛ ۶) بندهای ث۱-ث۴۵. این کتاب بیشتر بر اندیشه دینی تأکید دارد، اما در آن به اندرزهای تجربی نیز فراوان برمی‌خوریم. آرایه‌های ادبی مانند کنایه، استعاره و تخیل نیز در آن به چشم می‌خورد. به طور کلی، درون‌مایه دینکرد ششم درباره خرد، دانایی، فرهنگ، مشاوره و هم‌نشینی با دانایان و نیکان، اعتقاد دینی، و افراط و تفریط، مینو و گیتی، روان و تن، صفات نیک و بد، اعتدال (= پیمان)، فقر (= درویشی) در مفهوم خوب و بد آن و غیره است.

از دینکرد ششم دو ترجمه به انگلیسی در دست است؛ یکی توسط سنجانا^۱ و دیگری به‌وسیله شاکد، که هر دو ترجمه‌هایی قدیم محسوب می‌شوند و کاستی‌های زیادی دارند.

کتاب بررسی دینکرد ششم که، به‌شایستگی، در بیست و هفتمین جایزه کتاب فصل به عنوان «اثر برگزیده» انتخاب شده است، ویرایش جدیدی از کتاب ششم دینکرد است که در آن سعی شده تا شیوه متفاوتی در پیش گرفته شود؛ بدین معنا که تغییراتی در آن لحاظ

2) MacKenzie

3) Madan

1) Sanjana

Aqostini, Domenico, *Ayādgar ī Jāmāspīg: Un texte eschatologique zoroastrien*, Roma, 2013, XVIII+ 540 pages.

آگوسینی، دومینیکو، *ایادگار جاماسپی: متنی فرجام‌شناختی در کیش زردشتی*، رُم، ۲۰۱۳، هجده+۵۴۰ صفحه.

یادگار جاماسپیگ که به نام‌های جاماسپی و جاماسب‌نامه نیز معروف است، متنی زردشتی دربارهٔ حوادث پایان جهان و موضوعات مرتبط با آن است. این متن دارای سه روایت به فارسی میانه، پازند و پارسی است. از روایت فارسی میانه تنها چند بخش باقی مانده؛ روایت پازند نسبتاً کامل‌تر؛ و روایت پارسی کامل‌ترین صورت این نوشته است، که در برخی از موارد دارای ترجمهٔ فارسی و گجراتی نیز هست. تمام این اثر در قالب پرسش و پاسخ‌هایی است که میان گشتاسب و وزیر دانایش جاماسب رد و بدل می‌شود و در میان این پاسخ‌ها موضوعات گوناگون تاریخی، جغرافیایی، اساطیری و دینی مطرح می‌شود.

این کتاب دارای مقدمه‌ای است دربارهٔ ساختار و مفاهیم مطرح‌شده در این متن، معرفی دست‌نویس‌های پهلوی، پازند و پارسی این متن و اینکه در هر بخش کدام دست‌نویس اساس قرار داده شده و به تفصیل دربارهٔ سلسله‌نسب هر یک از آنها بحث شده است؛

بهرتر چاپ و نیز کامل بودن متن، اصل قرار گرفته و گونه‌های املائی دیگر دست‌نویس‌ها، برای دقت بیشتر، به خط پهلوی در یادداشت‌های آوانویسی ارائه شده است. بخش دوم «برگردان فارسی و یادداشت‌های برگردان فارسی» است. بنا به تصریح نویسنده، در این بخش، سعی بر این بوده که برگردان فارسی روشن و بدون ابهام باشد و درعین حال، بافت متن نیز حفظ شود. وی همچنین در مواردی که قرائت و برگردان فارسی حاضر با دو ویرایش پیشین اختلاف داشته، در یادداشت‌های آوانویسی و برگردان فارسی، با ذکر شواهدی از دیگر متون، بدان موارد اشاره کرده است. بخش سوم نیز به واژه‌نامهٔ این متن اختصاص دارد که شامل تمام واژه‌های متن با ذکر شمارهٔ بند است. در این واژه‌نامه، در مورد واژه‌های مرکب، جزء دوم به ترکیب؛ و در مورد فعل‌های پیشوندی، پیشوند به فعل ارجاع داده شده است. کتابنامه، نمایه و متن پهلوی دینکرد مدن نیز قسمت‌های پایانی این کتاب را تشکیل می‌دهند.

لیلا نوری کشتکار

برخی از واژه‌ها در پانویس به ذکر توضیحاتی چون صورت پهلوی و یا پازند آن واژه پرداخته است.

موضوع این هفده فصل، که در واقع پرسش و پاسخ‌هایی میان گشتاسب و جاماسب است، به‌طور خلاصه، از این قرار است: فصل اول با ستایش هرمزد، امشاسپندان و ایزدان آغاز می‌شود و سپس شرحی درباره دانایی، خرد و خصوصیات جاماسب می‌آید. فصل دوم پرسش و پاسخی است درباره اینکه آن چیست که همیشه بوده، هست و خواهد بود. فصل سوم درباره آنکه هرمز از آفریدگان، نخست چه چیز را آفرید. فصل چهارم درباره نخستین پادشاه و روش و دین هریک از شاهان پیشین. فصل پنجم درباره مردمان شش اقلیم جهان و داد، روش، خورش، پوشش و زیوش آنها و سرنوشت روان آنها پس از مرگ. فصل ششم درباره مردمان ساکن البرز و شیوه زندگی آنها. فصل هفتم درباره مردمانی که در کنگدژ، ور جمکرد و ایرانویج ساکن‌اند. فصل هشتم درباره مردمان هندوستان، چین، ترکستان و بربرستان. فصل نهم درباره مردمان عجیب‌الخلقه مانند آنان که چشم و گوششان بر روی سینه قرار دارد و اینکه در نیمه هرمزدی جای می‌گیرند یا در نیمه اهریمنی. فصل دهم درباره مردمان سیلان و آنان که در دریاچه و دریاها ساکن‌اند. فصل یازدهم در این باره که چرا هرمزد

در ادامه، به پیشینه پژوهش‌های انجام‌گرفته درباره هر سه روایت این متن از نخستین ویرایش مودی از متن پهلوی و پازند تا آنچه روان‌شاد دکتر تفضلی درباره این متن در تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام آورده، اشاره شده است؛ سپس شرح مختصری از موضوعات مطرح‌شده در هر فصل آمده و فصل‌ها بر اساس موضوعشان دسته‌بندی و به ذکر اشتراکات این فصل‌ها با دیگر متون زردشتی و این‌که اصل برخی از این موضوعات کدام نسک اوستا بوده اشاره شده؛ و در پایان، شرحی درباره شخص جاماسب و ویژگی‌ها و کارهایش در سنت ایرانی از گاهان تا متون فارسی چون شاهنامه و متون پارسی چون زرتشت‌نامه و دیستان مناهب آمده است.

پس از مقدمه، متن پارسی اثر آمده است. در این بخش، دست‌نویس Ms₂ که اساس تصحیح مؤلف است معرفی شده و برخی از ویژگی‌های زبانی آن برشمرده شده است. همچنین در این بخش، هفده فصل یادگار جاماسبی، شانزده فصل به پارسی و فصل آخر به پازند، آمده و برای آوانویسی فصل‌های پارسی، شیوه لازار در آوانویسی متون متقدم فارسی اخذ شده و در آوانویسی پازند، شیوه هوفمان لحاظ شده است. مؤلف، در ابتدا، هفده فصل را آوانویسی کرده و در موارد لازم برای

که دانای کامل است مردمانی را که می‌دانست ستمکار خواهند بود و بیشتر آنها به دوزخ خواهند رفت آفرید و از آفرینش ایشان چه سودی منظور داشت. فصل دوازدهم دربارهٔ مازندران و ترکان و اینکه آیا از دیوانانند یا مردمان و سرنوشت روان آنان چیست. فصل سیزدهم دربارهٔ ویژگی پیشگویی جاماسب و اینکه چرا شاهان از این ویژگی برخوردار نیستند. فصل چهاردهم دربارهٔ درازای پادشاهی گشتاسب و کرفه‌ها و خویشکاری‌هایی که برای او سزاوار است. فصل پانزدهم دربارهٔ فرمانروایانی که پس از گشتاسب بر ایران فرمانروایی خواهند کرد. فصل شانزدهم دربارهٔ دوام و بقای دین بهی و اینکه پس از آن چه دورانی فرا خواهد رسید. فصل هفدهم که تنها صورت پازند دارد، دربارهٔ حوادث هزارهٔ هوشیدر، هوشیدرامه و سوشانس است. بخش بعدی این کتاب به یادداشت‌های دینی و تاریخی اختصاص دارد و به ترتیب فصول مرتب شده است.

بخش بعدی که پیوست کتاب به شمار می‌رود به قطعه‌های پهلوی و پازند بازمانده از این متن اختصاص دارد. در آغاز، قطعه‌های پهلوی و پازند، نخست، حرف‌نویسی و سپس آوانویسی و در نهایت، ترجمه شده است. فصل‌های پهلوی تحت عناوین A، B، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶ تنظیم شده‌اند. فصل A که

دارای تحریر پازند نیز هست دربارهٔ نشانه‌ها و حوادث دوران هزارهٔ هوشیدر است. فصل B دربارهٔ بلایا و آفاتی چون برف سیاه و تگرگ سرخ و... و دفعات آنهاست که بر مردمان واقع می‌شود. فصول دیگر نیز برابر با روایت پارسی هستند. سپس فصول بازماندهٔ پازند با عناوین ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷ آمده است. فصل‌های یک تا چهار برابر روایت پارسی هستند، اما فصل پنج برابر با فصل پانزده روایت پارسی و فصل هفت برابر با فصل هشت روایت پارسی است. مؤلف، در این بخش، تنها به آوانویسی اکتفا کرده و دیگر ترجمه‌ای برای این فصول نیاورده است.

واژه‌نامه بخش دیگری از این کتاب است. واژه‌نامه در سه بخش تنظیم شده: بخش نخست، فهرست واژه‌های روایت پارسی است و در انتهای همین بخش فهرستی جداگانه نیز برای واژه‌های پهلوی‌ای که در متن پارسی آمده به آوانویسی و هم به خط پهلوی داده شده است؛ بخش دوم واژه‌نامهٔ قطعه‌های پهلوی است که علاوه بر آوانویسی، حرف‌نویسی هر واژه را نیز شامل می‌شود؛ بخش سوم به واژه‌های پازند اختصاص دارد و در مقابل هر واژه پازند، صورت پهلوی آن نیز آمده است. در پایان این بخش نیز دو فهرست جداگانه یکی از واژه‌های پهلوی که در میان قطعه‌های پازند آمده و دیگری برای واژه‌های پازندی که دارای صورت

شده که جنبه‌هایی از باستان‌شناسی و تاریخ جنوب غرب و شمال شرق ایران، موضوعات دینی و ریشه‌شناسی نام‌های خاص ایرانی را در دوره‌های مختلف روشن می‌سازد. پس از مقدمه و فهرست کوتاه‌نوشت‌ها، مقالات (به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فرانسه) آمده‌اند، که عناوین آنها به شرح زیر است: «دست‌نویس سغدی مسیحی C5 به عنوان شاهدهی برای ادبیات ترجمه»^۱ (کیارا بارباراتی)^۲، «یافته‌های نام‌شناسی متون ایرانی میانه مانوی برای نامنامه ایرانی»^۳ (ایریس کلدیتس)^۴، «زمانی که پایان نزدیک است: سپاهیان متوحش و پادشاهان متکی به پادگان در اواخر دوره ایران باستان»^۵ (تورج دریایی)، «سرگذشت غریب گیاه ریواس: چگونه درخت زندگی در فارسی میانه قهرمان رویدادی مربوط به تاریخ اتریش شد؟»^۶

1) "The Christian Sogdian Manuscript C5 as an Example of "Translation Literature"

2) Chiara BARBARATI

3) "Zur onomastischen Erschließung der mitteliranisch-manichäischen Texte für das Iranische Personennamenbuch"

4) Iris Colditz

5) "When the End is Near: Barbarized Armies and Barracks Kings of Late Antique Iran"

6) "The Strange Case of the Plant rivas: How the Middle-Persian Tree of Life Became the Protagonist of an Episode of Austrian History"

نادرست هستند تدوین شده و در مقابل هرکدام از این صورت‌های نادرست، خوانش درست پهلوی و معنی آن داده شده است.

بخش پایانی کتاب به دست‌نویس‌های استفاده‌شده در این کتاب اختصاص دارد و تصاویر این دست‌نویس‌ها (M₅₂) برای روایت پارسی، DS₁، DP، MU₄ برای روایت پهلوی، RJ و DS₂ برای روایت پازند) نیز در انتها، آمده است. مجید طامه

Ancient and Middle Iranian Studies, (Proceedings of the 6th European Conference of Iranian Studies, Held in Vienna, 18-22, September 2007), Herausgegeben von Maria Macuch, Dieter Weber and Desmond Durkin-Meisterernst, Wiesbaden, 2010, X+278 pages.

مطالعات ایرانی باستان و میانه (مجموعه مقالات ششمین همایش اروپایی مطالعات ایرانی در وین، ۱۸-۲۲ سپتامبر ۲۰۰۷)، به کوشش ماریا ماتسوخ، دیتر وبر و دزموند دورکین-مایسترارنست، ویسبادن، ۲۰۱۰، ده + ۲۷۸ صفحه.

کتاب حاضر دربردارنده مقالات ارائه‌شده در ششمین همایش اروپایی مطالعات ایرانی است که در سپتامبر ۲۰۰۷ در راستای گسترش مطالعات ایرانی در وین برگزار شد. در این مجموعه، ۲۱ مقاله با موضوعات اوستایی، فارسی باستان و میانه، سغدی و بلخی ارائه

پوشنیگ)^{۱۴}، «فصل ۲۶ بندهشن و متن پهلوی سی‌روزه: یادداشت‌های تطبیقی»^{۱۵} (انریکو جی. رافائلی)^{۱۶}، «نام‌های ایرانی باستان در میراث جانبی: ایلامی Mi-za-pir-za-ka، یونانی Ἀμυρτίς^{۱۷} و زنجیره -ava- در زبان میانجی یونانی»^{۱۷} (اولا رِمِر)^{۱۸}، «بلخ و ساسانیان: اقتصاد و جامعه شمال افغانستان به روایت اسناد اقتصادی بلخ»^{۱۹} (خداداد رضاخانی)، «آیا واژه ایلامی halmarriš معادل فارسی باستان didā- به‌راستی به معنای دژ است؟»^{۲۰} (آدریانو و. رُسی)^{۲۱}، «دشواری‌های واژگانی یسن ۲۹ و سرایش زنجیره‌ای و درون متنی گاهان»^{۲۲} (مارتین

پائولو دل‌اینی)^۱، «بند چهارم کتیبه h خشیارشا در تخت‌جمشید در پرتو ساختار اطلاع‌رسانی فارسی باستان»^۲ (الا فیلیپونه)^۳، «میترا و ستارگان: یک یادداشت»^۴ (توماسو نیولی)^۵، «راه‌های ارتباطی پارس در دوره هخامنشی»^۶ (محمدتقی ایمان‌پور)، «منشأ ساختار ارگتیو در ایرانی: شواهدی از اوستا»^۷ (توماس یوگل)^۸، «متن پهلوی زند فرگرد و نندداد»^۹ (گوتس کونیک)^{۱۰}، «ازدواج با محارم در متون مربوط به قانون خانواده عصر ساسانی»^{۱۱} (ماریا ماتسوخ)^{۱۲}، «یونانی‌گرایی در ظروف سفالین مرو»^{۱۳} (گابریله

14) Gabriele Puschniq

15) “Bundahišn 26 and the Pahlavi Sīh-rōzag: Comparative Notes”

16) Enrico G. Raffaelli

17) “Altiranische Namen in der Nebenüberlieferung: Elamisch mi-za-pir-za-ka, griechisch Ἀμυρτίς und die altiranische Sequenz -ava- in griechischer Vermittlung”

18) Ulla REMMER

19) “Balkh and the Sasanians: The Economy and Society of Northern Afghanistan as Reflected in the Bactrian Economic Documents”

20) “Élamite halmarriš ~ vieux-perse didā- est-elle vraiment une forteresse?”

21) Adriano V. Rossi

22) “Lexical Cruces of Yasna 29 and the Serial Cross-Textual Composition of Gathas”

1) Paulo Delaini

2) “Xerxes Persepolis h, § 4 in the Light of the Old Persian Information Structure”

3) Ela Filippone

4) “Mithras and the Stars: a Note”

5) Tommaso Gnoli

6) “The Communication Roads in Parsa during the Achaemenid Period”

7) “On the Origin of the Ergative Construction in Iranian: Evidence from Avestan”

8) Thomas Jügel

9) “Der Pahlavi-Text *Zand ī Fragard ī Juddēvdād*”

10) Götz Köniq

11) “Incestuous Marriage in the Context of Sasanian Family Law”

12) Maria Macuch

13) “The Hellenistic Reception in the Pottery from Merv”

Commentationes Iranicae: Vladimiro f. Aaron Livschits nonagenario donum natalicium, ed. Sergius Tokhtasev et Paulus Lurje, Petropoli, 2013, 670 pages.

گزارش‌های ایرانی: جشن‌نامه ولادیمیر آرون لیفشیتس به مناسبت نودمین سالروز تولد او، به کوشش سیرگیوس تختاسو و پاولوس لوریه، پتروپلی، ۲۰۱۳، ۶۷۰ صفحه.

کتاب حاضر که به همت ایران‌شناسان روسی در فرهنگستان علوم روسیه^{۱۱}، موسسه مجموعه دست‌نویس‌های شرقی^{۱۲} تهیه شده، شامل مجموعه مقالاتی در زمینه مطالعات ایرانی به مناسبت سالروز تولد ولادیمیر لیفشیتس، ایران‌شناس برجسته در حوزه زبان‌های ایرانی است. لیفشیتس در ۶ اکتبر ۱۹۲۳م در پترزبورگ زاده شد. او، پس از اتمام دبیرستان، مطالعات خود را در بخش ایرانی دانشگاه لنینگراد آغاز کرد و در مقطع لیسانس در ۱۹۴۸م فارغ‌التحصیل شد. سپس دوره فوق‌لیسانس را زیر نظر پروفیسور الکساندر فریمن^{۱۳} در زمینه مطالعات زبان پشتو به پایان رساند. لیفشیتس با دفاع از رساله‌ای با عنوان

شوارتس)^۱، «مطالعه گونه‌های مختلف جناس در متون پهلوی»^۲ (گلفام شریفی)، «غرور و صعود: منطق روایی صعود کیکاووس به آسمان در ادبیات پهلوی»^۳ (یوهان اس. د. ووینا)^۴، «نکات مقدماتی مربوط به دیپلماسی بلخ»^۵ (بُرزینه ک. واگمر)^۶، «تمرین‌های نوشتار در اواخر دوران ساسانی: نگاهی به فرهنگ نوشتار پهلوی»^۷ (دیتر وبر)^۸، «عنوان هخامنشی 'شاه'، ریشه‌شناسی، ساختار و معنای واژه فارسی باستان -xšāyaθiya»^۹ (کلوتویس اچ. وربا)^{۱۰}.

مریم رضایی

1) Martin Schwarz

2) "Étude des différentes sortes de paronomases dans les texts Pahlavis"

3) "Hubris and Himmelfahrt; The Narrative Logic of Kay Us' Ascent to Heaven in Pahlavi Literature"

4) Yuhan S.-D. Vevaina

5) "Preliminary Remarks on Bactrian Diplomats"

6) Burzine K. Waqmar

7) "Writing Exercises in Late Sassanian Times: A Contribution to the Culture of Writing Pahlavi"

8) Dieter Weber

9) "The Title of the Achaemenid 'King', Etymology, Formation and Meaning of Old Persian xšāyaθiya"

10) Chlodwig H. Werba

11) Academia Scientiarum Russica

12) Institutum Codicum Manuscriptorum Orientalium

13) Alexander Freiman (1897-1968)

این کتاب در شش بخش تدوین شده است. بخش نخست شامل ضمیمه، کتابنامه و دو مقاله که عناوین آنها عبارت است از «لیفشیتس و لورنتس (تبریک از برلین)»^۹ نوشته مانفرد لورنتس^{۱۰} و «شش گفتار کوتاه ایران‌شناختی در بزرگداشت ولادیمیر لیفشیتس»^{۱۱} نوشته ریچارد نلسون فرای^{۱۲}.

بخش دوم کتاب با عنوان «ایران باستان»، شامل مقاله‌های زیر است: «زردشت، شعر گاهان و دو روان»^{۱۳} به قلم هلموت هومباخ^{۱۴}؛ «پاره‌ای از نظرها و اندیشه‌های روان‌شناختی-دینی برگرفته از پنچکنت دربارهٔ آپام نپات»^{۱۵} به قلم هارالد اشتروهم^{۱۶}؛ «اصطلاح اوستایی upāpa- و ساختار جهان مادی در ایران باستان» (به زبان

ضمایر زبان افغان (پشتو)^۱، در ۱۹۵۲، به درجهٔ دکتری نائل آمد و در ۱۹۶۵، با پژوهش در *اسناد سغدی از کوه مغ*، موفق به کسب فوق دکتری شد. لیفشیتس در سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸، در مؤسسهٔ زبان و ادبیات تاجیکستان^۲ و در فرهنگستان علوم^۳، به عنوان پژوهشگر ارشد و همچنین در سمت رئیس بخش زبان تاجیکی به فعالیت پرداخت و از ۱۹۵۸ تا کنون، در مؤسسهٔ مطالعات شرقی در لنینگراد مشغول به کار است. مهم‌ترین سمتهای لیفشیتس عبارت است از عضویت فرهنگستان بریتانیا^۵، عضویت افتخاری فرهنگستان علوم طبیعی روسیه^۶ (بخش دائرةالمعارف)، عضویت مؤسسهٔ ایتالیایی مطالعات خاور نزدیک و آفریقایی^۷، عضویت شورای بین‌المللی ویرایش مجموعهٔ کتیبه‌های ایرانی^۸ در لندن.

9) "Livshitz und Lorenz (Gratulation aus Berlin)"

10) Manfred Lorenz

11) "Six Brief Iranological Remarks in Honor of Volodya Livshits"

12) Richard N. Frye

13) "Zarathushtra, Gāthic Poetry and the Two Spirit"

14) Helmut Humbach

15) "Einige religionspsychologische Beobachtungen und Reflexionen zum Apam Napat von Pandschikent"

16) Harald Strohm

1) *Pronouns of Afghan (Pashto)*

2) *The Sogdian Documents from Mount Mugh*

3) Institute of Language and Literature of Tajikistan

4) Academy of Sciences

5) British Academy

6) Russian Academy of Natural Sciences

7) Italian Institute of Near Eastern and African Studies

8) Corpus Inscriptionum Iranicarum

متون قرن‌های اول تا سوم میلادی در اولیبا» (به زبان روسی) نوشته تاختاسیف^{۱۲}؛ «درباره ریشه‌شناسی نام‌های فلزات در زبان تخاری» (به زبان روسی) نوشته بویانر^{۱۳}؛ «کتیبه پارتی کهن بر یک هاون برنزی»^{۱۴} نوشته نیکلاس سیمزویلیامز^{۱۵}؛ «درباره برخی سفالینه‌های نیافته در نسای باستان»^{۱۶} نوشته انریکو مورانو^{۱۷}؛ «نام‌های خاص پارتی در متون ایرانی-مانوی»^{۱۸} نوشته آیریس کلدیتس^{۱۹}؛ «وام‌واژه‌های اکدی، عبری و عربی در هزوارش‌های آرامی در پهلوی»^{۲۰} نوشته پاول باشارین^{۲۱}؛ «اسناد دادین در بایگانی برکلی/ برلین»^{۲۲} نوشته فیلیپ ژینیو^۱؛ «مالیات در اسناد

12) Тохтасьев

13) Буйнер

14) "An Early Parthian Inscription on a Bronze Mortar"

15) Nicholas Sims-Williams

16) "On some Recently Found Ostraca From Old Nisa"

17) Enrico MORANO

18) "Die parthischen Personennamen in den iranisch-manichaischen Texten"

19) Iris Colditz

20) "Akkadian, Hebrew and Arabic Loanwords in Aramic Ideograms in Pahlavi"

21) Pavel BASHARIN

22) "Les documents de *Dādēn* dans l'Archive de Berkeley/ Berlin"

روسی) نوشته کریوگوا^۱؛ و «سه سند دوران هخامنشی» (به زبان روسی) نوشته داندامایف^۲ و چخویچ^۳.

بخش سوم با نام «پارتی و فارسی میانه» شامل هفده مقاله است: «فعل‌های لازم ایرانی میانه دارای -ās-»^۴ نوشته ایلیا یاکوبویچ^۵؛ «دشواری‌های پایانی: دسته‌بندی‌های ستاک در ارمنی و پایان واژه در فارسی باستان متأخر»^۶ نوشته آگنس گرن^۷؛ «1 در واژه‌های پارتی مانوی»^۸ نوشته دزموند دورکین مایسترارنست^۹؛ «نام‌های ایزدان برتر در متن‌های فارسی زردشتیان و مسلمانان شرق در قرن‌های دهم تا دوازدهم میلادی» (به زبان روسی) اثر کالسنیکف^{۱۰}؛ «اندرز سروش در روایات فارسی زردشتی، ارداویراف‌نامه» (به زبان روسی) نوشته یاستربوا^{۱۱}؛ «نام‌های ایرانی در

1) Крюкова

2) Дандамаев

3) Чехович

4) "Middle Iranian Intransitives in -ās-"

5) Илья Yakubovich

6) "Final Troubles: Armenian Stem Classes and the Word-end in Late Old Persian"

7) Agnes KORN

8) "L in Manichean Parthian Words"

9) Desmond DURKIN-MEISTERERNST

10) Колесников

11) Ястребова

لندن»^{۱۲} نوشته آنتونیو پانائینو^{۱۳}؛ «بازنگری دیوارنگاره‌های افراسیاب»^{۱۴} نوشته گیتی آذربئی؛ «پاره‌ای مطالب درباره دو چهره بر مُهری سغدی»^{۱۵} نوشته جودیت لرنر^{۱۶}؛ «مشاهده بی‌نظمی و خانواده واژگانی سغدی ~ pēsak ~ pesē ~ pisē»^{۱۷} نوشته آدریانو رُسی^{۱۸}؛ «یک نمونه از متون سغدی بودایی از مجموعه متون ترفانی برلین: آغاز یک طومار»^{۱۹} نوشته کریستین رک^{۲۰}؛ «واژه سغدی بودایی معلم»^{۲۱} نوشته زهره زرشناس.

بخش ششم با عنوان «گونگون»^{۲۲}، شامل مقالاتی با موضوع‌های مختلف است: «گوسان اشکانی»

پهلویِ اوایل دوره اسلامی (اواخر قرن ۷م)^۲ نوشته دیتر وبر^۳؛ «یادداشت‌های مقدماتی درباره دو مجموعه کوچک گِل‌مُهرها (آثار مهرها) که اخیراً در فارس کشف شده»^۴ نوشته عسکری چاوردی و کارلو چرتی^۵؛ «برخی تصاویر اساطیری بر مهرهای ساسانی، که تاکنون شناسایی نشده است»^۶ نوشته فرانتس گرنه^۷.

بخش چهارم با نام «بلخ و خوارزم»، شامل پنج مقاله است: «تقویم زردشتی در سندی دیگر از بلخ باستان»^۸ اثر شائول شاکد^۹؛ «بلخ، -Bāxδī-, Balx»^{۱۰} اثر فرانسوا دوبلوآ^{۱۱}؛ و سه مقاله به زبان روسی. بخش پنجم با نام «سغدی» که عنوان مقاله‌های آن به این شرح است: «باد سغدی بین پاریس و

12) "A Sogdian Wind between Paris and London"

13) Antonio PANAINO

14) "The Afrasiab Murals' Reassessment"

15) "Some Thoughts on a Sogdian Double Portrait Seal"

16) Judith LERNER

17) "Perception of Unevenness and Lexical Family of Sogdian pēsak ~ pesē ~ pisē"

18) Adriano Rossi

19) "A Specimen of the Buddhist Sogdian Texts of the Berlin Turfan Collection: The Beginning of a Scroll"

20) Christiane RECK

21) "Buddhist Sogdian Term for Teacher"

22) Varia

1) Philip GIQUOUX

2) "Taxation in Pahlavi Documents from Early Islamic Times (Late 7th Century CE)"

3) Dieter WEBER

4) "Preliminary Notes on Two Small Groups of Sasanian Bullae Recently Discovered in Fārs"

5) Carlo CERETI

6) "Some Hitherto Unrecognized Mythological Figures on Sasanian Seals"

7) Frantz GRENET

8) "The Zoroastrian Calendar in Another Document from Ancient Bactria"

9) Shaul SHAKED

10) "Bactria, Bāxδī-, Balx"

11) François de Blois

Durkin-Meisterernst, D. and Morano, E.,
Mani's Psalms (Middle Persian, Parthian and
Sogdian Texts in the Turfan Collection),
Belgium, 2010, XLVIII + 380 pages.

دورکین-مایسترارنست، د. و مورانو، ا.، *زبور مانوی*
(متون فارسی میانه، پارسی و سغدی مجموعه
تورفان)، بلژیک، ۲۰۱۰، ۳۸۰ + ۳۸۰ صفحه.

زبور مانوی که با الهام از زبور داود سروده شده
است در زمرة گنجینه‌های ادبی و دینی جهان به
شمار می‌رود. در تحریر سغدی این
دست‌نوشته‌ها، سروده‌ها به شخص مانی
منتسب شده‌اند. این متون، در سده چهارم
میلادی، به یونانی و سپس به زبان قبطی ترجمه
شد. از متن زبور مانوی به قبطی بر می‌آید که
در میان کتاب‌های مانی، دو زبور منظوم با
ساختاری یکسان وجود داشته است: آفرین
بزرگان *wzrg'n 'frywn* (دعاهای بزرگ) و آفرین
تقدیس *qšwdg'n 'frywn* (دعاهای کوچک).
نخستین بار آلبری^۱، پژوهشگر و متخصص
زبان قبطی، زبور مانوی را قرائت کرد و ترجمه
انگلیسی آن را در سال ۱۹۳۸ در آلمان منتشر
کرد. همین ترجمه بعدها مبنای ترجمه فارسی
زبور مانوی قرار گرفت.

هرچند احتمالاً تنها تحریر فارسی میانه (۴)
قطعه) متعلق به مانی است، دو نیایش پارسی
(۱۵۴ قطعه) و ترجمه سغدی آنها (۴۲ قطعه)

10) Allberry

(به زبان روسی) نوشته اساطریان؛
«دشواری‌های زبان پشتو ۳: وام‌واژه‌های کهن
فارسی نو متقدم و هندوآریایی و تماس‌های
تاریخی زبان پشتو و سخن‌گویانش»^۲ نوشته
جانی چئونگ؛^۳ «واژه‌های یغناپی اعضای
بدن: پاره‌ای یادداشت‌های مقدماتی»^۴ نوشته
فیلیپونه؛^۵ «درباره حروف تعریف نامعین منفی
و حروف ربط منفی در آسیای ابرونی»^۶ نوشته
دیوید ایشلر؛^۷ «متن پهلوی سورسختن و
دشواری‌های آن» (به زبان روسی) نوشته
چوناکوا^۸ و «رویین دژ در متون پهلوی» (به
زبان روسی) نوشته آمبارتسومیان.^۹ در پایان
کتاب فهرست اختصارات درج شده است.

یلدا شکوهی

- 1) Асатрян
- 2) "Pashto Problems III: Ancient Loanwords From Early New Persian and Indo-Aryan and the Historical Contacts of Pashto and Its Speakers"
- 3) Johnny Cheung
- 4) "Yaghnobi Body Part Terms: Some Introductory Notes"
- 5) Ela Filippone
- 6) "On Negative Indefinites and 'Negative Conjunctions' in Iron Ossetic"
- 7) David Erschler
- 8) Чунакова
- 9) Амбарцумян

جشن‌نامهٔ پروفیسور هیروشی کوماموتو، مقالات زبان‌شناسی دانشگاه توکیو، ج ۳۳، به کوشش فوکوی ری و دیگران، توکیو، ۲۰۱۳، چهارده+ ۳۹۹ صفحه.

این مجموعه، به مناسبت بازنشستگی استاد کوماموتو، در مارس ۲۰۱۳ فراهم آمده است. کوماموتو از جمله معدود ایران‌شناسان ژاپنی است که به مطالعه و بررسی زبان‌های باستانی ایران نیز پرداخته است، هرچند که عمدهٔ مطالعات وی دربارهٔ زبان‌شناسی همگانی است. ورود او به عرصهٔ زبان‌های ایرانی به‌واسطهٔ آشنایی‌اش با زبان‌های هندوآریایی و چینی بود که در مطالعهٔ زبان ختنی بسیار مهم به‌شمار می‌آید. وی فراگیری زبان ختنی را در دانشگاه پنسیلوانیا و زیر نظر درسدن آغاز کرد و سرانجام در سال ۱۹۸۲، از رسالهٔ دکتری خود با عنوان *اسناد اداری ختنی در سدهٔ دهم میلادی*^۱ دفاع کرد و از سال ۱۹۸۳، به تدریس زبان‌های لاتینی و سنسکریت و درس زبان‌شناسی همگانی در دانشگاه‌های ژاپن پرداخت و در عین حال، مقالات متعددی دربارهٔ زبان ختنی منتشر کرد و در حال حاضر

نیز از این مجموعه، که در برلین نگهداری می‌شود، بسیار حائز اهمیت است. مزامیر مانوی غالباً مشتمل است بر نیایش خداوندگار، عیسی، مانی، گزیدگان و شماری از مانویانی که احتمالاً جزو شهدا بوده‌اند. در هر نیایش دست‌کم یکی از افراد گرامی داشته می‌شود.

انتشار نیایش‌های پارسی زبور مانوی، برگردان سغدی آنها و نیز تحریرهای فارسی میانهٔ مربوط به آن، از سال ۱۹۶۰م، زمانی که مری بویس در حال آماده‌سازی تحریرهای پارسی آن بود، یکی از آرمان‌های پژوهشگران به‌شمار می‌رفت که در کتاب حاضر تحقق می‌یابد. این کتاب با مقدمه‌ای مبسوط آغاز می‌شود، که در آن، مشکلاتی شرح داده شده که پدیدآورندگان این اثر در بازسازی این دست‌نوشته‌های دشوار و ناقص با آن مواجه بودند. حرف‌نویسی لاتینی دست‌نوشته‌ها و بازسازی آنها، ترجمهٔ مشروح انگلیسی، و واژه‌نامهٔ تفصیلی پیکرهٔ اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد. در این اثر، همچنین تصاویری از دست‌نوشته‌های این مجموعه ارائه شده است.

جمیله حسن‌زاده

Festschrift for Professor Hiroshi Kumamoto, Tokyo University Linguistic Papers (TULIP), vol. 33, ed. Fukui Rei et al., Tokyo, 2013, XIV+399 pages.

1) *Khotanese Official Documents in the Tenth Century A. D.*

عربی تونس»^۷ (تاکو کوماکیری)؛ «توصیف صوری و تشریح ویژگی‌های زمانی جملات»^۸ (کِن ماچیدا)؛ «دربارهٔ رمزی آوایی در suspiciō لاتینی: ترفندی از suspectus»^۹ (کانهپرو نیشیمورا)؛ «قطعهٔ تخاری THT333 در مجموعهٔ برلین»^{۱۰} (هیروتوشی آگهارا)؛ «اصطلاحات در تطبیق هیتی»^{۱۱} (یاسوهیکو ساکوما)؛ «دربارهٔ ترتیب کلمات گریگوریوس مارتینیس هفت مزامیر توبهٔ داود شاه پیامبر. ونیدی (صُربی) و آلمانی (۱۶۲۷)»^{۱۲} (کِن ساساهارا)؛ «صورت do be در انگلیسی ایرلندی جنوب غربی و تحقیقات زبان‌شناختی مربوط به آن»^{۱۳} (تامامی شیمادا)؛ «اصطلاحات بی‌کرانگی محدوده‌های

نیز مشغول تدوین جلد جدیدی از متون ختنی مجموعهٔ پلوی در پاریس است.

این مجموعه با شرحی مختصر از زندگی علمی و کتاب‌شناسی آثار کوماموتو آغاز می‌شود و شامل نوزده عنوان مقاله با موضوعات مختلف زبانی به این شرح است: «تحوالات خیشومی‌ها در هندوآریایی آغازین: آنوناسیکه و آنوسواره»^۱ (جورج کاردونا)؛ «*mans d^hā هندوایرانی: مطالعه‌ای ساختوازی»^۲؛ «ادات‌های فعلی نشانگر بالا و پایین در زبان پوو کارن غربی»^۳ (ایچیرو دویاما)؛ «ساخت مجهول ایستا در زبان کوروخ»^۴ (ماساتو کوبایاشی)؛ «فلزات در لاتینی»^۵ (شیگناکی کوداما)؛ «ارجاع زمان نسبی در ساختی شرطی در گرجی»^۶ (یاسوهیرو کوچیما)؛ «وجه شناختی و جملهٔ شرطی: دربارهٔ ادات توضیحی در یک گویش

7) “Epistemic Modality and Conditional Sentence: On the Presentative Particle of an Arabic Dialect of Tunis (Tunisia)”

8) “Formal Description and Explanation of Temporal Properties of Sentences”

9) “On the Phonological Mystery in Latin suspiciō: A Trick of suspectus”

10) “Tocharian Fragment THT333 in the Berlin Collection”

11) “Terms of Ornithomancy in Hittite”

12) “Zur Wortfolge von Gregorius Martinis Die Sieben Bußpsalmen des königlichen Propheten Davids. Windisch und Deutsch (1627)”

13) “The do be Form in Southwest Hiberno-English and Its Linguistic Enquiries”

1) “Developments of Nasals in Early Indo-Aryan: anunāsika and anusvāra”

2) “Indo-Iranian *mans d^hā: A Morphological Study”

3) “Verb Particles Indicating ‘up’ and ‘down’ in Western Pwo Karen”

4) “The Stative Passive Construction in Kurux”

5) “Latin Metals”

6) “Relative Time Reference in a Conditional Construction in Georgian”

Asia, vol. I: Inscriptions in Non-Iranian Languages, London, 2012, 326+ 82 pages.

روژمون، ژرژ، کتیبه‌های یونانی ایران و آسیای مرکزی، مجموعه کتیبه‌های ایرانی، بخش ۲: کتیبه‌های عصر سلوکی و پارتی و کتیبه‌های شرق ایران و آسیای مرکزی، ج ۱: کتیبه‌های غیرایرانی، لندن، ۲۰۱۲، ۳۲۶+ ۸۲ صفحه.

در آوریل سال ۱۸۱۵ میلادی، آکادمی علوم پروس در برلین طرح پیشنهادی آگوست بوخ^۷ را مبنی بر تهیه گنجینه‌ای جامع و روزآمد از کتیبه‌های یونانی پذیرفت. وقتی یوهانس فرانتس^۸ جلد سوم از مجموعه اسناد و کتیبه‌های یونانی را در سال ۱۸۵۳ منتشر کرد، فصل بیست و هشتم آن کتاب شامل پنج کتیبه مربوط به دوران ماد و هخامنشی بود که تا آن زمان شناسایی شده بود و تنها دو کتیبه کوچک از نقش رستم مربوط به اوایل دوره ساسانی را شامل می‌شد که به وسیله جهانگردان نیمه دوم سده هفدهم میلادی ثبت شده بود. این نخستین بار بود که آن کتیبه‌ها در منابع غربی معرفی می‌شدند. از همان آغاز، کار شناسایی و گردآوری کتیبه‌های یونانی رو به افزایش گذارد. لوئی روبر^۹، کتیبه‌شناس فرانسوی،

محتمل در ژاپنی و انگلیسی^۱ (شیگیکو سوگیورا): «قطعه‌ای تازه به دست آمده از شریکریشنکیرتن»^۲ (کاشینات تاموت و ماکو تو کیتادا): «طبقه‌بندی‌های برخی از ادات‌های وجهی پایان جمله در مغولی خالخا»^۳ (هیرویوکی اومتانی): «افعال تالودی: صیغگان افعال اصلی»^۴ (آتسوکو اوتسومی): «بازگشت واکرناگل: نند ضعیف -nī- در ماده‌های مضارع دسته نهم سنسکریت»^۵ (کازوهیکو یوشیدا): «چه هنگام سغدیان شروع به عمودی نوشتن کردند؟»^۶ (یوتاکا یوشیدا).

مجید طامه

Rougemont, Georges, *Inscriptions grecques d'Iran et d'Asie centrale, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part II: Inscriptions of the Seleucid and Parthian Periods and of Eastern Iran and Central*

- 1) "Expressions of Exceeding of Expectational Limits in Japanese and English"
- 2) "A Newly Discovered Fragment of the Śrīkṛṣṇakīrtan"
- 3) "Classifications of Some Sentence-final Modal Particles in Khalkha Mongolian"
- 4) "Talaud Verbs: Paradigm of Basic Verbs"
- 5) "Return of Wackernagel: The Weak Affix -nī- in Sanskrit Ninth Class Presents"
- 6) "When Did Sogdians Begin to Write Vertically?"

7) August Boeckh

8) Johannes Franz

9) Louis Robert

درباره هر سند و کتیبه، شناسنامه دقیق اثر، محل کشف و نگهداری آن، پیشینه تحقیق، متن یونانی کتیبه و ترجمه آن به فرانسه، یادداشت‌های مبسوط و توضیحات ضروری ارائه شده است. این اسناد شامل نامه‌ها و نوشته‌های روی سفالینه‌ها، ظروف سنگی، فلزی و شیشه‌ای، وزنه، مجسمه‌های سنگی، نقش برجسته، الواح و دیوار است. پاپیروس‌نوشته‌ها و پوست‌نوشته‌های کشف‌شده از سرزمین ماد و بلخ را نیز باید به آنها افزود.

فهرست مشتمل است بر کتیبه‌های شوش (شماره‌های ۱ تا ۵۰)، کتیبه‌های تخت جمشید و پاسارگاد (شماره‌های ۵۱ تا ۶۵)، اسناد ماد (شماره‌های ۶۶ تا ۷۵)، کتیبه‌های پارتی-هیرکانی (شماره‌های ۷۶ تا ۷۸)، کتیبه‌های سیستان (شماره‌های ۷۹ و ۸۰)، کتیبه‌های آراخوزیا (رنج) (شماره‌های ۸۱ تا ۸۴)، کتیبه‌های قندهار (شماره‌های ۸۵ تا ۸۸)، اسناد کشف‌شده از سغد و بلخ (شماره‌های ۸۹ تا ۱۵۳)، یافته‌هایی از مناطق نامعلوم (شماره‌های ۱۵۴ تا ۱۵۷) و چند فقره اسناد مکرر (شماره‌های ۸۰، ۸۸ و ۹۶) که توضیح آنها در پیوست آمده است.

در بخش بعد، فهرست‌های متعدد از جمله فهرست یونانی-فرانسوازه‌ها به الفبای لاتینی،

نخستین کسی بود که مطالعه بر روی کتیبه‌های یونانی ایران را آغاز کرد و نخستین اثرش را در این زمینه در سال ۱۹۶۰ منتشر کرد. پس از مرگ روبر در سال ۱۹۸۵، پاول برنارد^۱ با همکاری ژان پویلو^۲ درصدد تکمیل کارهای ناتمام او برآمد؛ سپس ژرژ روزمون با همکاری برنارد ادامه کار را عهده‌دار شد و کتاب حاضر حاصل پژوهش‌های ایشان است.

در این مجموعه، اسناد و کتیبه‌های کشف‌شده از ایران کنونی، افغانستان، شمال غرب پاکستان، و آسیای مرکزی (تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان) گردآوری شده‌اند. از میان ۱۶۰ اثری که در این اثر بررسی شده است، به جز پنج یا شش کتیبه تخت جمشید و شوش که، به احتمال قریب به یقین، به دوره هخامنشی تعلق دارند و یک یا دو اثر مربوط به بلخ که احتمالاً متعلق به دوران کوشانیان است، بقیه مربوط به دوران سلوکی و پارتی در ایران و آسیای مرکزی است. لازم به ذکر است که در این کتاب، نامی از کتیبه‌های یونانی دوره ساسانی به میان نیامده است.

مؤلف، در مقدمه شیوه تدوین اثر خود را شرح داده است. پیکره اصلی کتاب از ده بخش تشکیل شده است. در این کتاب،

1) Paul BERNARD

2) Jean Pouilloux

میان آمده است. در این کتیبه گزارش حمله او به سرزمین پارس و خراج ستاندن از ۲۷ پادشاهی آن سرزمین سخن رفته است. این متون برجای مانده، دربردارنده واژه‌های بسیار، از جمله نام‌های ایرانی است که میراث این روابط و بیانگر روابط قومی و زبانی نژادهای مختلفی است که تحت استیلای دولت آشور بودند. پیش از این، پارپولا (۱۹۹۸-۲۰۰۲م)، اسامی آشوری را بر طبق حروف الفبای A-S به طور کامل ضبط کرده بود.^۲ از این میان، یقیناً بسیاری از نام‌ها منشأ ایرانی دارند که بن‌مایه تدوین این جلد از *نامنامه ایرانی* قرار گرفته‌اند. شیوه کار این اثر برگرفته از الگوی کار پارپولاست. کتیبه‌های شاهان مربوط به پیش از سال ۷۴۵ بر اساس RIMA II^۳ و RIMA III^۴ ذکر شده‌اند. در این اثر نیز، اسامی ایرانی موجود در این متون که برخاسته از میراث

نمایه واژه‌های کتیبه‌ها به الفبای یونانی، فهرستی از نام‌های ایرانی به الفبای یونانی با آوانگاری لاتینی و توضیحات سودمند به زبان فرانسه به قلم فیلیپ هویزه^۱، به انضمام راهنمای مهم‌ترین آثار انتشار یافته در زمینه اسناد و کتیبه‌های یونانی درج شده است. بخش پایانی کتاب با تصاویر اسناد و کتیبه‌های شرح داده شده در این مجموعه مزین شده است. *جمیله حسن‌زاده*

Schmitt, Rüdiger, *Iranisches Personennamenbuch, Bd. VII: Iranische Namen in semitischen Nebenüberlieferungen, Faszikel 1A: Iranische Personennamen in der neuassyrischen Nebenüberlieferung, Wien, 2009, 215 pages.*

اشمیت، رودیگر، *نامنامه ایرانی*، ج ۷: *نام‌های ایرانی در میراث جانبی سامی*، دفتر اول الف: *نام‌های خاص ایرانی در میراث جانبی آشوری نو*، وین، ۲۰۰۹، ۲۱۵ صفحه.

در میان زاگرس‌نشینان، همواره قبایل ماد آماج هجوم و یورش آشوریان بودند. آنها همواره می‌تاختند، غارت می‌کردند، می‌سوزاندند و شرح کارهایشان را در کتیبه‌ها و بیانیه‌های خود به یاد تاریخ می‌سپردند. نخستین بار در کتیبه مشهور پادشاه آشور، شلمنسر سوم، نام مادها به

2) Parpola, *The Prosopography of the Neo-Assyrian Empire*, Helsinki, 1998-2002.

3) A. Grayson, *Assyrian Rulers of the Early First Millennium BC: I (1114-859 BC)*, Toronto, 1991 (The Royal Inscriptions of Mesopotamia. Assyrian Periods 2).

4) —, *Assyrian Rulers of the Early First Millennium BC: II (858-745 BC)*, Toronto, 1996 (The Royal Inscriptions of Mesopotamia. Assyrian Periods 3).

1) Philip Huyse

(فردیناند یوستی، ۱۸۹۵م)؛^۴ مقاله «گویش‌های ایرانی ۱» (هوسینگ، ۱۹۰۰م)؛^۵ مقاله «توضیحاتی درباره‌ی اسامی ایرانی» (همو، ۱۹۰۰م)؛^۶ «زبان کاسی‌ها» (شفتلوویچ، ۱۹۰۵م)؛^۷ *نام‌های خاص آشوری* (تالگویست، ۱۹۱۴)؛^۸ مریم رضایی

SCHMITT, R., und VITTMANN, G., *Iranisches Personennamenbuch, Bd. 8: Iranische Namen in ägyptischer Nebenüberlieferungen, Wien, 2013, 115 Pages.*

اشمیت رودیگر و ویتمن، گونتر، *نامنامه ایرانی*، ج. ۸: *نام‌های ایرانی در میراث جانبی مصری*، وین، ۲۰۱۳، ۱۱۵ صفحه.

تا کنون جلدهای بسیاری از مجموعه *نامنامه‌های ایرانی* منتشر شده است. در اینجا، نخست به دو جلد از انتشارات این مجموعه در سال‌های اخیر اشاره می‌شود و سپس به معرفی و شرحی کوتاه

4) Justi, F., *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895.

5) Hüsing, G., "Altiranische Mundarten I", *KZ*, 36, 1900, pp. 556-568.

6) —, "Anmerkungen zur iranischen Namenkunde", *ZDMG*, 54, 1900, pp. 125-129.

7) Schefelowitz, J., "Die Sprache der Kössaer", *KZ*, 38, 1905, pp. 260-277.

8) Tallqvist, K. L., *Assyrian Personal Names*, Helsingfors, 1914.

اورارتویی هستند، مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ مانند Kuštašpi که مدخل شماره ۸۲ کتاب حاضر است.

در مقدمه کتاب، مؤلف به توضیحاتی درباره‌ی قوم آشور و نخستین رویارویی‌های آنها با اقوام ماد و پارس، پیشینه پژوهش و شیوه کار و تنظیم مطالب کتاب پرداخته است. سپس فهرست کوتاه‌نوشت‌ها و کتابنامه آمده و در ادامه، به متن واژه‌نامه پرداخته شده است.

پیکره واژه‌نامه شامل ۱۷۸ واژه است که براساس آوانوشت تنظیم شده‌اند. سپس صورت حرف‌نویسی واژه آمده و در ادامه، در سه بخش B، P، D، حرف‌نوشت، شواهد، توضیحات نسب‌شناسی، معنا و ریشه‌شناسی واژه آمده است. واژه‌نامه با نمایه‌ای شامل نام‌های خاص، نام‌های عام، نام‌های جغرافیایی، نام‌های مربوط به قبایل، القاب و کنیه‌ها پایان یافته است.

پیش از این نیز پژوهش‌های ارزنده دیگری در زمینه نام‌های ایرانی صورت گرفته است. از جمله این پژوهش‌ها عبارت‌اند از *نامنامه ایرانی*

1) Belege

2) Prosopographie

3) Deutung

دوران باستان تا اسکندر که منشأ آنها ایرانی است بررسی کرده است. سبک کار و ارائه مطالب کتاب، مانند دیگر آثار انتشاریافته نامنامه‌های ایرانی است؛ از جمله مقدمه، فهرست مطالب، ساخت‌واژه، معنی، ریشه‌شناسی.

در جلد حاضر (جلد هشتم) از مجموعه *نامنامه ایرانی*، برای نخستین بار، مجموعه‌ای کامل از نام‌های خاص با منشأ ایرانی برگرفته از منابع مصری گنجانده شده است. بیشتر این نام‌ها در مدت دو دوره حکومت هخامنشیان بر این سرزمین، به ترتیب، در حدود ۵۲۶ و ۴۰۰ ق م و در سال‌های پایانی، پیش از حمله اسکندر، در مصر شناسایی شده است. در این جلد نیز، مانند جلد‌های متأخر این مجموعه، نخست فهرست کامل منابع درج شده، سپس مؤلف ذیل هر مدخل، معرفی کوتاه و روشنی از هویت نام ارائه کرده و به ساخت‌واژه، ریشه‌شناسی و تفسیر نام پرداخته است. در پایان کتاب نیز فهرست کاملی از نام‌ها درج شده است.

یلدا شکوهی

Sims-Williams, Nicholas and Durkin-Meisterernst, Desmond, *Dictionary of Manichaean Sogdian and Bactrian (Corpus Fontium Manichaeorum, Dictionary of Manichaean Texts, vol. III: Texts from*

درباره کتاب رودیگر اشمیت و گوئتر ویتمن (۲۰۱۳) پرداخته می‌شود.

نام‌های خاص بلخی، عنوان دفتر هفتم از جلد دوم *نام‌های خاص ایرانی میانه*^۱، تألیف نیکلاس سیمز- ویلیامز (۲۰۱۰) است. زبان بلخی، از دوره امپراتوری کوشان (قرن اول تا سوم میلادی) تا اوایل دوره اسلامی، زبان اصلی حکومت بود. در کتیبه‌های بلخی، اسناد و روی سکه‌ها و مهرها، شمار بسیاری از نام‌های خاص به زبان‌های مختلف از جمله فارسی، سغدی، هندی، ترکی و همچنین بلخی به جا مانده است. سیمز- ویلیامز، در این کتاب، اطلاعاتی درباره نام‌های خاص بلخی از جمله ریشه‌شناسی، ساختار و معنی نام‌ها به دست داده و در صورت امکان، هویت نام‌ها را شناسایی کرده است.

نام‌های خاص ایرانی در ادبیات یونانی تا اسکندر عنوان دفتر پنجم از جلد پنجم *نام‌های ایرانی در میراث جانبی نام‌های هندوژرمنی*^۲، تألیف رودیگر اشمیت (۲۰۱۱) است. مؤلف، در این مجموعه، نام‌های خاص یونانی را از

1) *Mitteliranische Personennamen*, Bd. 2, Faz. 7: *Bactrian Personal Names*.

2) *Iranische Namen in Nebenüberlieferungen indogermanischer Namen*, Bd. 5, Faz. 5A: *Iranische Personennamen in der griechischen Literatur vor Alexander d. Gr.*

فهرست دست‌نوشته‌های ایرانی به خط مانوی در مجموعه ترفان که در برلین نگهداری می‌شود (بویس ۱۹۶۰)، همچنین از فهرست‌های کریستین رک و اینریکو مورانو و تصاویر دیجیتال این مجموعه بسیار بهره‌مند شده‌اند. کتاب حاضر حاصل تلاش‌های دزموند دورکین-مایسترارنست، نیکلاس سیمز-ویلیامز، فرانسوا دوبلوا، اینریکو مورانو و جانی چئونگ است، هرچند مسئولیت نهایی اثر به لحاظ علمی بر عهده دو نفر نخست است.

بخش اصلی این فرهنگ دربرگیرنده واژه‌های متونی از سغدی مانوی است که به دو خط سغدی و مانوی تحریر شده و کوشش شده است تا تمامی منابع مربوط را، حتی قطعات کوتاه و واژه‌های منفرد که تا اواسط سال ۲۰۱۱ انتشار یافته است، دربرگیرد. در مورد دست‌نوشته‌های مانوی که به بیش از یک زبان تحریر شده‌اند، چنانچه نام‌ها و عناوین سغدی در متون غیرسغدی به کار رفته است، فقط نوشته‌های سغدی مد نظر بوده است؛ و برعکس، از نام‌ها، واژه‌ها و عبارت‌های بیگانه، مانند فارسی میانه، پارتی، ترکی، چینی و سامی، آنهایی فهرست شده‌اند که در متون سغدی به کار رفته‌اند. قابل ذکر است که در این فرهنگ برای بسیاری از واژه‌ها خوانش جدید ارائه شده است.

Central Asia and China, ed. Nicholas Sims-Williams, part 2), Belgium, 2012, XXXVIII + 276 pages.

سیمز-ویلیامز، نیکلاس و دورکین-مایسترارنست، دزموند، فرهنگ سغدی مانوی و بلخی مانوی، (مجموعه منابع مانوی، فرهنگ متون مانوی، ج ۳: متون آسیای مرکزی و چین، به کوشش نیکلاس سیمز-ویلیامز، بخش ۲)، بلژیک، ۲۰۱۲، سی‌وهشت + ۲۷۶ صفحه.

از زبان سغدی مانوی هیچ متنی به صورت کامل بر جای نمانده است. آنچه به دست آمده قطعاتی از متون گوناگون است. مهم‌ترین آثار سغدی مانوی عبارت است از توبه‌نامه‌ها، سرودهای کوچک و بزرگ، سرگذشت دین، تکوین عالم، داستان‌ها و تمثیل‌ها، واژه‌نامه و فهرست لغات، فهرست نام ملت‌ها، جداول تقویمی و غیره. این متون به خط خاص مانویان نوشته شده است.

فراهم آوردن مقدمات برای تهیه و تدوین کتاب حاضر به دهه ۱۹۷۰ میلادی بازمی‌گردد، هنگامی که سیمز-ویلیامز با همکاری دانشگاه کمبریج گردآوری آثار منتشرشده در این زمینه را آغاز کرد. البته پژوهش بر روی آن به صورت جدی از سال ۲۰۰۰ آغاز شد. همان‌گونه که در مقدمه این اثر به آن اشاره شده است، در تدوین این فرهنگ، مؤلفان از

SUNDERMANN, Werner, *Die Rede der lebendigen Seele, Ein manichäischer Hymnenzyklus in mittelpersischer und soghdischer Sprache*, 2012, 238 pages.

زوندرمان، ورنر، *سخنان روح زنده*، مجموعه سرودهای مانوی به زبان فارسی میانه و سغدی، ۲۰۱۲، ۲۳۸ صفحه.

سخنان روح زنده^۱ تنها مجموعه منظوم فارسی میانه است که در مجموعه اسناد ترفانی برلین قرار دارد. این اثر به یکی از مهمترین متون مانوی پرداخته و بیانگر تصویر اصلی مانویان از روح زنده است. روح در دنیای مادی گرفتار شده و آرزوی بازگشت به جایگاه شایسته خود در بهشت روشنی را می‌کند و نجات او وظیفه مانویان است. زبان متن فارسی میانه است نه پارتی، که این خود گواه بر این امر است که سراینده همه این اشعار مانی نیست، بلکه تنها در دوره حیات او سروده شده‌اند. این اثر شامل ۲۵۲ سروده بر اساس ۵۴ قطعه است، که برخی از آنها تاکنون منتشر نشده‌اند. قطعات بیانگر عبارات موزون و هماهنگی است که توالی بخش‌های متن در همه‌جای آن رعایت نشده است.

نسخه آلمانی این اثر شامل مقدمه‌ای مفصل درباره محتوای متن، شرح قطعه‌ها، ویرایش

این فرهنگ یک متن سغدی مسیحی به خط سیرانی را نیز دربردارد که در آن صرفاً به درج شماری کلیدواژه بسنده شده است. این واژه‌ها با نشانه اختصاری c مشخص شده‌اند. همچنین واژه‌هایی از تنها قطعه بلخی-مانوی (M 1224) که سیمز-ویلیامز آن را در سال ۲۰۰۹ منتشر کرده، ضمیمه این فرهنگ شده است (ص ۲۳۹-۲۴۴).

کتاب دارای مقدمه‌ای است که در آن، ضمن تشریح روند تدوین فرهنگ و شیوه فهرست کردن واژه‌ها، نکاتی نیز درباره رسم الخط سغدی و ویژگی عناصر دستوری در زبان سغدی ذکر شده است. سپس فهرستی الفبایی- عددی از دست‌نوشته‌های سغدی به خط مانوی، سغدی به خط سغدی، سغدی مسیحی به خط سیرانی و قطعه‌ای بلخی به خط مانوی ارائه شده است. در ادامه، فهرستی از اختصارات، نشانه‌ها و علائم قراردادی، منابع و مآخذ آمده است. واژه‌نامه سغدی مانوی و بلخی مانوی پیکره اصلی این اثر را تشکیل می‌دهد و نمایه انگلیسی- سغدی و انگلیسی- بلخی نیز پایان‌بخش کتاب است.

جمیله حسن‌زاده

1) gōwišn ī grīw zīndag

او، که شامل نام‌های فرمانروایان و شاهان بود، در اختیار زادوک قرار گرفت و حاصل این همکاری به عنوان جلد هفتم *نامنامه ایرانی* با عنوان *نام‌های ایرانی در میراث جانبی سامی* در سال ۲۰۰۹م منتشر شد.

چهارچوب زمانی این اثر از حدود سال ۶۵۰ تا قرن ۵ قبل از میلاد است. بخش زیادی از اسامی، هخامنشی و مربوط به زمانی هستند که بابل تحت تسلط پارس‌ها بود. به لحاظ در زمانی همه این اسامی ایرانی باستان و تعداد کمی از آنها مربوط به زمان پس از هخامنشیان و دوره اولیه ایرانی میانه‌اند.

کتاب با پیشگفتار مؤلف آغاز می‌شود و پس از ارائه فهرست کوتاه‌نوشت‌ها شامل مجلات، مجموعه‌ها، واژه‌نامه‌ها، مقالات، کتاب‌ها و دیگر کوتاه‌نوشت‌ها، به مقدمه کتاب پرداخته شده است. در این بخش، مؤلف توضیحاتی درباره مداخل کتاب داده و این مداخل‌ها را از جنبه‌های گوناگونی چون هم‌آوا بودن^۳، گونه‌شناسی^۴، واژه‌های دربردارنده نام خدا و مفاهیم الهی^۵، گاه‌شماری^۶، عناوین^۷،

3) Homonymie

4) Typologie

5) Theophore Elemente und theologische Begriffe

6) Chronologie

7) Titulatur

انتقادی هریک از قطعات، ترجمه آلمانی قطعات فارسی میانه و سغدی، یادداشت‌ها، واژه‌نامه، کتابنامه، ترجمه انگلیسی متن و پنج تصویر از قطعات است.

مریم رضایی

Zadok, Ran, *Iranisches Personennamenbuch, Bd. VII, Iranische Namen in semitischen Nebenüberlieferungen, Faszikel 1B: Iranische Personennamen in der neu- und spätbabylonischen Nebenüberlieferung, Wien, 2009, 371 pages.*

زادوک، ران. *نامنامه ایرانی*، جلد ۷: *نام‌های ایرانی در میراث جانبی سامی*، دفتر اول ب: *نام‌های ایرانی در میراث جانبی بابلی قدیم و جدید*، وین، ۲۰۰۹، ۳۷۱ صفحه.

در سال ۱۹۷۴، به پیشنهاد پروفیسور مانفرد مایرهفر، طرح تدوین این جلد از *نامنامه ایرانی* با استفاده از پایان‌نامه زادوک با عنوان نیپور در عصر هخامنشی (جنبه‌های جغرافیایی و قوم‌شناختی)^۱ و یافته‌های کیلیان بوتس^۲ در بخش ریشه‌شناسی شکل گرفت. پس از مرگ زودهنگام بوتس در سال ۱۹۹۰، دست‌نوشته‌های

1) *Nippur in the Achaemenid Period (Geographical und Ethnic Aspects)*, Jerusalem, 1974.

2) Kilian Buz

مدخل شماره ۷۶ واژه‌نامه) نیز در زمرهٔ مداخل
واژه‌نامه هستند. واژه‌های ایرانی باستان نیز با
علامت ستاره مشخص شده‌اند.

در پایان نیز نمایهٔ اسامی، القاب و کنیه‌ها،
هزوارش‌های سومری^۷، بخش دوم اسامی
خاص مرگب ایرانی باستان، نمایهٔ موضوعی و
برخی اصلاحات کتاب آمده است.

مریم رضایی

اصطلاحات مربوط به موقعیت‌های اجتماعی^۱
معرفی کرده است، توضیحاتی دربارهٔ روش کار
خود داده و در ادامه، به متن واژه‌نامه، پرداخته
است. در این واژه‌نامه نام ۴۵۸ شخص در ۶۵۶
مدخل بررسی شده که از این میان، ۱۱۶ نام
مشخص‌کنندهٔ خانواده و قبایل اند.

پیکرهٔ واژه‌نامه بر اساس حرف‌نوشت و به
ترتیب حروف الفبای لاتینی تنظیم شده
است. پس از حرف‌نویسی، اطلاعات مربوط
به هر مدخل در سه بخش B، P، D آمده
است. در بخش B، شاهد مثال و نوع و محتوای
آن (نامه، اسناد حقوقی، فهرست و ...؛ در
بخش P، اطلاعات مربوط به نسب‌شناسی،
مکان و نژاد دارندهٔ نام؛ در بخش D، معنای
ریشه‌شناختی و زبانی نام، با ذکر منبع، آمده
است. ارجاع به مداخل دیگر نیز با حروف سیاه
مشخص شده است. نام‌هایی که به صورت
ناقص به دست آمده‌اند و احتمال دارد بخشی
از یک نام مرگب باشند^۵، همچنین نام‌هایی که
هویت مشخص ندارند^۶ (مانند Artamandiš،

- 1) Zu den sozialen Position betreffenden Termini
- 2) Belegstelle
- 3) prosopographisch
- 4) Deutung
- 5) Torsi (beschädigte Namenformen)
- 6) ghost names

7) Sumerogramme



ریچارد نلسون فرای (۱۹۲۰-۲۰۱۴)

برگزیده سیزدهمین جایزه ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار یزدی، پروفیسور ریچارد نلسون فرای، ایران‌شناس سوئدی‌الاصل امریکایی، در ۲۷ مارس ۲۰۱۴ (۷ فروردین ۱۳۹۳)، در سن ۹۴ سالگی در شهر بوستون چشم از جهان فرو بست. او از آخرین بازماندگان نسل ایران‌شناسان و شرق‌شناسانی چون آرتور کریستن‌سن^۱، آرتور پوپ^۲، رومن گیرشمن^۳ و پروفیسور آلبرت اومستید^۴ بود که بیشتر عمر خود را صرف شناخت و شناساندن فرهنگ و تمدن ایران پیش و پس از اسلام کرد و شرق‌شناسی را در دانشگاه‌های جهان بنیان گذاشت. ایرانی که فرای در پژوهش‌های خود در نظر دارد قلمرویی است فرهنگی و فراتر از مرزهای جغرافیایی امروزی. او بر آن بود که ایران به فرهنگ و هنرش پایدار است، و مانند یک ایرانی به فرهنگ، مدنیت و تاریخ ایران عشق می‌ورزید، به‌طوری که شادروان علی‌اکبر دهخدا به او لقب «ایران‌دوست» را بخشید و او تا پایان عمر پربار خود به این لقب وفادار باقی ماند و آن را ضمیمه امضای نام خود کرد.

ریچارد نلسون فرای در دهم ژانویه ۱۹۲۰، در خانواده‌ای سوئدی‌تبار، در شهر بیرمنگام^۵ ایالت آلاباما^۶ آمریکا چشم به جهان گشود. در سال ۱۹۲۳، به شهر دانویل^۷ در ایالت ایلینویز^۸ نقل مکان کرد و در سال ۱۹۳۵، تحصیلات دوره متوسطه خود را به

1) Arthur CHRISTENSEN

2) Arthur Pope

3) Roman GHIRSHMAN

4) Albert T. OLMSTEAD

5) Birmingham

6) Alabama

7) Danville

8) Illinois

پایان رسانید. از دوران نوجوانی، با مطالعه داستان‌های تاریخی به‌ویژه آثار هارولد لامب^۱، به شرق و تاریخ آن علاقه‌مند شد و به همین سبب، هم‌زمان با تحصیل در رشته فلسفه (۱۹۳۵م) در دانشگاه ایلینویز، در رشته تاریخ نیز به تحصیل پرداخت و با تاریخ عثمانی، اروپای شرقی، خاور نزدیک و دور آشنا شد و از راهنمایی‌های آلبرت هاو لایبایر^۲، متخصص تاریخ عثمانی و خاور نزدیک بهره جست.

در تابستان سال ۱۹۳۸، فرای در دومین مدرسه تابستانی دانشگاه پرینستون^۳ شرکت کرد و در آنجا، زبان عربی را زیر نظر فیلیپ حتّی^۴ و نبیه فاریس^۵؛ زبان ترکی را نزد والتر رایت^۶، رئیس مؤسسه رابرت^۷ در استانبول؛ و هنر اسلامی را نزد محمد آقا اوغلو^۸، از دانشگاه میشیگان^۹ آموخت. در این مدرسه، فرای با آلبرت اومستد، مؤلف تاریخ شاهنشاهی پارس^{۱۰}، آشنا شد و مجذوب دانسته‌های او درباره نویافته‌های مؤسسه مطالعات شرقی شیکاگو^{۱۱} در تخت جمشید شد. او بارها، برای صحبت با اومستد درباره ایران باستان و زمینه مطالعه در شیکاگو، به آنجا سفر کرد و با جورج کامرون^{۱۲}، متخصص قرائت الواح عیلامی تخت جمشید، و نلسون دیوواز^{۱۳}، نویسنده تاریخ سیاسی پارت^{۱۴}، آشنا شد. او، در مدت حضور خود در آن مؤسسه، در سمینارهایی درباره ترکستان چین و آسیای مرکزی شرکت کرد و از رویکردهای متفاوت کامرون و دیوواز درباره مطالعات شرقی آگاه شد.

در ژوئن سال ۱۹۳۹، با ارائه دو رساله با عناوین «تصوّف تا زمان غزالی»^{۱۵} در رشته فلسفه، و «آریایی‌ها در آسیای مرکزی»^{۱۶} در رشته تاریخ، مدرک لیسانس خود را با درجه عالی از دانشگاه ایلینویز دریافت کرد. در همین سال، با تشویق لایبایر، به گروه

1) Harold Lamb

2) Albert Howe Lybyer

3) Princeton

4) Philip Hini

5) Nabih Faris

6) Walter L. Wright

7) Robert College

8) Mehmet Aqa-Oglu

9) Michigan University

10) *History of Persian Empire*, Chicago, 1948.

11) Chicago's Oriental Institute

12) George Cameron

13) Nelson C. Debevoise

14) *Political History of Parthia*, Chicago, 1938.

15) "Sufism until the Time of Ghazzali"

16) "The Aryans in Central Asia in Ancient Times: A Survey of Scholarly Opinion"

تاریخ دانشگاه هاروارد رفت و در آنجا همکاری خود را با رابرت پ. بلیک^۱، متخصص تاریخ بیزانس و قفقاز، آغاز کرد و نیز با هدف مطالعه و پژوهش در حوزه چین‌شناسی و تاریخ چین، به مدت دو سال در مؤسسه هاروارد-پنجینگ^۲، به سرپرستی سرگئی ایسیف^۳، تحقیقات خود را دنبال کرد. او، در این زمان، مطالعه باستان‌شناسی چین و ژاپن را نیز در پیش گرفت و به این ترتیب، توجه او از ایران به بخش چینی آسیای مرکزی معطوف شد و عمیقاً تحت تأثیر لاریستن وارد^۴، لنگدون وارنر^۵ و دستیار او بنجامین رولاند^۶ قرار گرفت و با آثار سیر مارک اورل اشتاین^۷، آلبرت فون لوکوک^۸، پاول پلیو^۹ و دیگر دانشمندانی که در زمینه ترکستان چین پژوهش‌هایی انجام داده بودند، آشنا شد. او همچنین در دوره‌های آموزشی سنسکریت، روسی و ایتالیایی نیز شرکت کرد و بر دانش زبان‌شناختی خود که از دانشگاه ایلینویز کسب کرده بود، افزود. پروفیسور فرای در سال ۱۹۴۰، موفق به دریافت مدرک فوق‌لیسانس در رشته تاریخ خاور نزدیک^{۱۰} و شاخه تاریخ و زبان‌های سامی^{۱۱} از دانشگاه هاروارد شد. در تابستان سال ۱۹۴۲، فرای به پرینستون بازگشت تا در سومین مدرسه تابستانی مطالعات اسلامی شرکت کند. در آنجا، زبان فارسی را زیر نظر محمد سمسار تبریزی آموخت و با همکاری او، ترجمه تاریخ بخارای نرشخی را آغاز کرد که بعدها موضوع رساله دکتری او در دانشگاه هاروارد شد. سپس زیر نظر ریچارد ایتینگهاوزن^{۱۲}، به مطالعه هنر اسلامی پرداخت و با شرکت در سخنرانی‌های برنارد گایگر^{۱۳} درباره اوستا و پهلوی، به این زمینه نیز گرایش پیدا کرد.

با شروع جنگ جهانی دوم در پاییز ۱۹۴۱، فرای سرپرست دفتر افغان در واشنگتن شد و یک سال بعد به افغانستان رفت و به مدت دو سال در میان قبایل افغان مترصد فعالیت‌های آلمان و ژاپن شد. در این زمان در دانشگاه حبیبیه کابل شروع به تدریس کرد و هم‌زمان مطالعه زبان روسی و فارسی را نیز پیش گرفت. در سال‌های ۱۹۴۳ و

- | | | |
|--------------------------|-----------------------------------|---------------------|
| 1) Robert P. Blake | 2) Harvard Yenching Institute | 3) Sergei Elisséef |
| 4) Lauriston Ward | 5) Langdon Warner | 6) Benjamin Rowland |
| 7) Sir Marc Aurel Stein | 8) Albert von Le Coq | 9) Paul Pellier |
| 10) Near Eastern History | 11) History and Semitic Languages | |
| 12) Richard Etinghausen | 13) Bernhard Geiger | |

۱۹۴۴، ضمن سفرهای رسمی از کابل به قاهره و نیز سفر به هندوستان، از آثار تاریخی این مناطق دیدن کرد. بازدید ویرانه‌های تکسیلا، دیدار با قزاق‌های درّه لی^۱ و خاورشناسانی چون هانری کُربن^۲، عشق به مطالعه و تحقیق درباره آسیای مرکزی را در او بیدار کرد. طی مباحثات با کُربن در استانبول، با فلسفه اشراق سهروردی آشنا شد. از سپتامبر ۱۹۴۴ تا آوریل ۱۹۴۵، فرای در استانبول با تاتارهایی که از روسیه به ترکیه آمده بودند و نیز با ولفرام ابرهارد^۳، متخصص مطالعات چینی که بر روی منابع چینی مربوط به آسیای مرکزی کار کرده بود، و نیز چند تن از متخصصان تاریخ عثمانی ملاقات کرد. در دوران اقامت در ترکیه، وقت بسیاری را صرف نسخه‌برداری از دست‌نویس‌های عربی و فارسی و تهیه میکروفیلم از آنها نمود که برای پژوهش‌های بعدی فرای در رابطه با ایران و آسیای مرکزی بسیار سودمند بود.

در سال ۱۹۴۶ با دفاع از رساله دکتری خود با عنوان ترجمه و تحشیه تاریخ بخارای نرشخی، مدرک دکتری خود را در زمینه تاریخ خاور نزدیک از دانشگاه هاروارد دریافت کرد و از طرف انجمن بورسیه‌های دانشگاه هاروارد بورسیه شد و تا سال ۱۹۴۷ در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی^۴ لندن، همراه با مری بویس^۵ و چند دانشجوی ممتاز دیگر، زیر نظر پروفیسور هنینگ، به مطالعه سغدی و پهلوی پرداخت. در بازگشت به هاروارد، به‌عنوان دستیار کارلتون کون^۶، تدریس در زمینه انسان‌شناسی، تاریخ، زبان و ادیان خاور نزدیک را آغاز کرد و هم‌زمان، به توصیه بلیک شروع به فراگیری زبان ارمنی کرد و به همراه او، به مطالعه و ترجمه متنی ارمنی درباره یورش مغولان قفقاز پرداخت. با انتشار این اثر، باب مرادوات او با جامعه ارمنیان گشوده شد و در سال ۱۹۵۳ به همراه مانوگ یانگ^۷، انجمن ملی مطالعات و پژوهش‌های ارمنی^۸ را بنا نهاد. او، در سال ۱۹۸۱، به‌عنوان یکی از اعضای مؤسس این سازمان، لوح تقدیر

1) Lli Valley

2) Henry Corbin

3) Wolfram Eberhard

4) School of Oriental and African Studies

5) Mary Boyce

6) Carleton Coon

7) Manoog Young

8) National Association of Armenian Studies and Research

دریافت کرد و به پاس تلاش‌های ارزنده‌اش به منظور تأسیس کرسی مطالعات ارمنی در دانشگاه هاروارد، عنوان «ارمنی افتخاری» را از آن خود کرد.

در سال ۱۹۴۸، فرای در سفری به ایران، از شیراز، کازرون و فراشبند دیدن کرد و در سرمشهد به نمونه‌برداری از کتیبه‌های فارسی میانه پرداخت. او، در سفری به بُزیر، تنها نمونه مشابه آرامگاه کوروش در پاسارگاد را یافت و این بنا، از آن زمان به بعد، موضوع تحقیق و بررسی‌های گسترده‌ای قرار گرفت. در همان سال (۱۹۴۸م)، مرکز مطالعات خاورمیانه^۱ را در دانشگاه هاروارد بنیان نهاد. فعالیت این مرکز تا سال ۱۹۵۴ ادامه داشت. او از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ استادیار تاریخ و زبان‌شناسی تطبیقی دانشگاه هاروارد و از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۷ دانشیار این دانشگاه بود. از دیگر فعالیت‌های او در این دانشگاه، راه‌اندازی برنامه فرهنگ‌ها و زبان‌های هندی-اسلامی^۲ با همکاری ویلفرد کانتول اسمیت^۳ است که مسئولیت آن بر عهده پروفسور آنه‌ماری شیمل^۴ بود.

در پاییز ۱۹۵۰، در کنگره بین‌المللی خاورشناسان، در استانبول، فرای از وجود دست نوشته‌ای از قابوس‌نامه آراسته به مینیاتور آگاه شد. در بازگشت به هاروارد، با هاگوپ کورکیان^۵ و موزه متروپولیتن که از او دعوت کرده بودند تا برای تهیه فهرست نسخ خطی به نیویورک بیاید، درباره تهیه دست‌نوشته قابوس‌نامه صحبت کرد. فرای طی سفری که در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۲ به تهران انجام داد، آن دست‌نوشته را نزد کتابفروشی، به نام فخرالدین نصیری که دلال کتاب‌های عتیقه بود، یافت و گزارشی از آن را به صورت جزوه منتشر کرد. بعدها وقتی جعلی بودن این نسخه آشکار شد، انتقادهای بسیاری را، خصوصاً از جانب مجتبی مینوی^۶، برانگیخت. در این زمان، با حمایت بنیاد گوگنهایم^۷ و نیز برنامه فول‌برایت^۸، سفرهای بسیاری به بیابانک، سیستان، بلوچستان و کرمان انجام داد و گویش‌های آن مناطق را جمع‌آوری کرد. در این سفر، فرای پا به مناطقی گذاشت که تاکنون ندیده بود و با آداب و رسوم ناشناخته اقوامی

1) Center for Middle Eastern Studies

2) Indo-Muslim Cultures and Languages

3) Wilfred Canwell Smith

4) Annemarie Schimmel

5) Hagop Kevorkian

۶) مینوی، مجتبی، «کاپوس‌نامه فرای، تمرینی در فن تزویرشناسی»، یغما، س ۹، ش ۱۰، ۱۳۳۵ش.

7) Guggenheim Foundation

8) Fulbright Program

چون اسماعیلیه خراسان (گناباد و...) و نیز نارویی‌های سیستان نزدیک کوه خواجه آشنا شد و اطلاعات ارزشمندی درباره سیاست‌های خاور نزدیک، زبان، تاریخ، هنر و باستان‌شناسی کسب کرد؛ گنجینه پرباری که بر مطالعات آتی او پرتو افکند و مکرراً حیرت و شگفتی را در میان همگان برانگیخت.

در سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۵۷، تلاش‌های فرای منجر به ایجاد کرسی مطالعات ایرانی در دانشگاه کلمبیا (کرسی هاگوب کورکیان) شد و او به عنوان اولین استاد این کرسی منصوب شد. بعدها آنجا را به قصد هاروارد ترک کرد و این کرسی را به احسان یارشاطر واگذار کرد. در دانشگاه هاروارد، صدرالدین آقاخان، فرزند رهبر ارشد فرقه اسماعیلیه، دانشجوی فرای در رشته تاریخ بود. فرای نامه‌ای برای پدر او نوشت و آقاخان موافقت کرد که هزینه یک کرسی تدریس مطالعات ایرانی را در هاروارد بپردازد. این امر در سال ۱۹۵۷ تحقق یافت و فرای اولین کسی بود که در سال ۱۹۵۸ صاحب این کرسی (کرسی آقاخان) شد و تا زمان بازنشستگی در سال ۱۹۹۰م در این دانشگاه تدریس کرد.

پروفسور فرای، در طول زندگی پربار خود، با دانشمندان و پژوهشگران بسیاری از جمله ارنست هرتسفلد^۱، سِر هارولد بیلی^۲، ایلیا گرشویچ^۳، آرتور آربری^۴، روبن لوی^۵، لارنس لاکهارت^۶، هوبرت دارک^۷، هانری ماسه^۸، امیل بنونیست^۹، پیر دومناش^{۱۰}، ولفگانگ لنتس^{۱۱}، والتر هینتس^{۱۲} و هانس شیلدر^{۱۳} به بحث و گفت‌وگو پرداخت. در تهران نیز با چهره‌های ادبی نام‌آشنایی چون علی‌اکبر دهخدا، محمد معین، پرویز ناتل خانلری، صادق هدایت، سعید نفیسی، عباس اقبال، مهدی بهرامی در موزه ایران باستان، ابراهیم پورداود، سید حسن تقی‌زاده، مجتبی مینوی، بزرگ علوی، صادق چوبک، جلال آل‌احمد، و حبیب یغمایی آشنا شد و در تأسیس و بنا نهادن مجله سخن و لغت‌نامه دهخدا همکاری کرد. او همچنین در مجلات و نشریه‌های بسیاری، مسئولیت‌های مختلفی

1) Ernst Herzfeld

2) Sir Harold Bailey

3) Ilya Gershevitch

4) Arthur J. Arberry

5) Reuben Levy

6) Laurence Lockhart

7) Hubert Darke

8) Henri Masse

9) Émile Benveniste

10) Pièrre de Menasce

11) Wolfgang Lenz

12) Walther Hinz

13) Hans Schaeder

بر عهده داشت: سردبیر^۱ نشریه *Speculum* (۱۹۵۰-۱۹۵۷م) و نشریه *Artibus Asiae* (۱۹۵۸-۱۹۶۵م)، عضو هیئت تحریریه نشریه *هندوایرانیکا*^۲ (۱۹۶۶م)، نشریه *مطالعات میتراپی*^۳ (۱۹۷۶م)، نشریه *آسیای مرکزی*^۴ (۱۹۵۶-۱۹۷۷م)، نشریه *مطالعات جنوب آسیا و خاورمیانه*^۵، نشریه *ایرانیکا آنتیکوا*^۶ و سردبیر *خبرنامه مؤسسه آسیایی*^۷ در شیراز (۱۹۶۹-۱۹۷۴م و ۱۹۸۷-۱۹۹۹م).

ریچارد فرای، علاوه بر دانشگاه هاروارد، در دانشگاه‌های متعددی از جمله دانشگاه حبیبیه کابل (۱۹۴۲-۱۹۴۴م)، دانشگاه فرانکفورت (۱۹۵۹-۱۹۶۰م)، موزه ارمیتاژ لنینگراد (۱۹۶۶-۱۹۶۷م)، دانشگاه هامبورگ (۱۹۶۸-۱۹۶۹م)، دانشگاه شیراز (۱۹۷۵-۱۹۷۶م) و دانشگاه تاجیکستان (۱۹۹۰-۱۹۹۲م) تدریس کرد و در سال ۱۹۹۱، عنوان دکتری افتخاری از دانشگاه تاجیکستان را دریافت کرد. او همچنین از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴، مدیر مؤسسه آسیایی در شیراز بود. از جمله دانشجویانی که از محضر او بهره جسته‌اند، پروفیسور آنه‌ماری شیمل، جان لیمبرت^۸، اولگ گرابر، فرانک هادل، دیوید اوتز^۹، کوچی کامیوکا^{۱۰}، جان موین^{۱۱}، هوشنگ اعلم، ریچارد بولیت^{۱۲}، ایچی مانو^{۱۳}، جان ناتیه^{۱۴}، یوسف آدامیک و جمشید چوکسی^{۱۵} را می‌توان نام برد. دکتر بدرالزمان قریب نیز پروفیسور فرای را یکی از مشوقان بزرگ خود در گردآوری واژه‌های سغدی برای تألیف *فرهنگ سغدی* می‌داند. فرای همچنین یک دوره بورسیه با حمایت مالی هنری کیسینجر^{۱۶} در دانشگاه هاروارد راه‌اندازی کرد و از چهره‌های نام‌آشنای ایرانی چون مهدی حائری یزدی، صادق چوبک و جلال آل‌احمد برای شرکت در آن دعوت به عمل آورد. پروفیسور فرای از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰، برای دستور دکتر فیروز کوتوال، یک دوره فرصت مطالعاتی در دانشگاه هاروارد به منظور مطالعه ادیان جهان ترتیب داد و دکتر کوتوال به همراه ویلیام دَرُو^{۱۷} آیین و

1) Assistant Editor	2) <i>Indo-Iranica</i>	3) <i>Journal of Mithraic Studies</i>
4) <i>Central Asiatic Journal</i>	5) <i>Journal of South Asian and Middle Eastern Studies</i>	
6) <i>Iranica Antiqua</i>	7) <i>Bulletin of the Asia Institute</i>	8) John Limbert
9) David Utz	10) Koji Kamioka	11) John Moyné
12) Richard Bullier	13) Eiji Mano	14) Jan Natier
15) Jamsheed Choksey	16) Henry Kissinger	17) William Darrow

مناسک زردشتی را تدریس کردند. اثر مشترک دکتر کوتوال و پروفیسور جیمز بوید^۱، ویرایش متن *هیربدستان و نیرنگستان: چاپ عکسی دست‌نوشته TD*^۲، در مجموعه مطالعات ایرانی دانشگاه هاروارد منتشر شد.

از جمله فعالیت‌های فرای در زمینه ایران‌شناسی در ایران، برپایی نخستین مدرسه تابستانی مطالعات ایرانی در دانشگاه شیراز بود. او در این مدرسه استادان ایرانی از جمله فیروز باقرزاده، مجید ارفعی و علیرضا شاپور شهبازی را برای تدریس تاریخ هنر اسلام، زبان‌های اکدی و عیلامی، هنر و باستان‌شناسی هخامنشی فراخواند و خود نیز تاریخ آسیای مرکزی را به زبان فارسی تدریس کرد. در سال ۱۹۶۷ نیز از بنیان‌گذاران مرکز مطالعات خاورمیانه در تهران و مدتی هم مشاور کتابخانه دانشگاه شیراز بود و در مذاکرات با باباجان غفوراف^۳، رئیس مرکز خاورشناسان اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۵، نماینده ملت ایران بود. فرای سال‌ها در سازماندهی کنگره‌های ایران‌شناسی سهیم بود. در ژوئن ۱۹۶۴، برگزاری همایشی با عنوان «شیوه‌های محاسباتی در زبان‌های ایرانی»^۴ (بلاچیو، ایتالیا)؛ در آوریل ۱۹۶۸، برپایی پنجمین کنگره بین‌المللی «هنر و باستان‌شناسی ایرانی» در شیراز؛ در سال ۱۹۷۳، برپایی اولین همایش سراسری ایرانیان بر اساس یافته‌های هیئت باستان‌شناسی (بعدها موزه تهران این کار را بر عهده گرفت)؛ و در سپتامبر ۱۹۷۵، برگزاری دومین کنگره مطالعات میتراپی در تهران از جمله فعالیت‌های او در این زمینه است. در سال ۱۹۶۴ در بیست و ششمین همایش بین‌المللی خاورشناسان در دهلی نو شرکت کرد و در سال ۱۹۶۵ نیز، به عنوان نماینده دولت آمریکا، سلسله سخنرانی‌هایی را در مؤسسه شرق‌شناسی کاما در بمبئی ترتیب داد و در سال ۱۹۹۱ برای آخرین بار به هندوستان سفر کرد. او همچنین با دانشگاه‌های خارج از ایران که علاقه‌مند به گسترش مطالعات ایرانی و آموزش زبان فارسی بودند، همکاری داشت، از جمله راه‌اندازی تدریس زبان فارسی در دانشگاه ماساچوست (۱۹۷۲م)؛ برگزاری دوره جدید آموزشی در دانشگاه هاروارد با عنوان «پراکندگی جغرافیایی ادیان؛

1) James Boyd

2) *Ērbadistān and Nīrangistān: Facsimile Edition of the Manuscript TD*, Cambridge, 1980.

3) Babajan Gafurov

4) Computational Techniques in Iranian Languages

مطالعه موردی شاهنشاهی ساسانی^۱ (۱۹۷۸م)؛ گسترش مطالعات شرق‌شناسی در دانشگاه پنسیلوانیا (۱۹۷۸م) و دانشگاه کالیفرنیا (۱۹۸۰م)؛ و ایجاد کمیته مطالعات آسیای مرکزی در دانشگاه هاروارد (۱۹۸۳م).

مجموعه‌ای از مقالات فرای با پیشگفتار یحیی ماهیار نوبی در دو جلد در مجموعه گنجینه دستنویس‌های پهلوی (ج ۳۹ و ۵۱) در سال ۱۳۵۵ منتشر شد. همچنین، به پاس خدمات شایسته پروفیسور فرای، مقالات جلد چهارم *خبرنامه مؤسسه آسیایی* به او اختصاص یافت^۲ و *مجله مطالعات ترکی* نیز مقالات دو شماره (۱۶ و ۱۷) را، به مناسبت هفتادمین سالگرد تولد فرای، به او هدیه کرد^۳.

در ۱۹ دسامبر ۲۰۰۳ (۲۸ آذر ۱۳۸۲)، آیین گرامیداشتی، به مناسبت پنج دهه خدمات خستگی‌ناپذیر پروفیسور فرای، به همت جامعه بین‌المللی فرهنگ ایرانی و مؤسسه امریکایی مطالعات ایرانی، در دانشگاه کلمبیا برگزار شد. همچنین در نوزدهمین جشنواره بین‌المللی خوارزمی، در سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵م)، از او به عنوان میهمان افتخاری جشنواره و به پاس تلاش‌های وی در شناساندن هرچه بیشتر قلمرو فرهنگی و تاریخی ایران و ایرانیان، تقدیر شد. از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۱۰ نیز عضو افتخاری سازمان پرشن گلف آنلاین بود و همواره، با ارسال نامه به تحریف‌کنندگان، از نام خلیج فارس دفاع می‌کرد.

مطالعات ایران‌شناسی مدیون تلاش‌های خستگی‌ناپذیر پروفیسور فرای در زمینه تاریخ، جغرافیای تاریخی، زبان‌شناسی، هنر و باستان‌شناسی، سکه‌شناسی و مهرشناسی است. پروفیسور فرای تنها چهره‌ای شناخته‌شده در زمینه مطالعات ایرانی و آسیای مرکزی نیست، بلکه عرصه پژوهش‌های او شامل بیزانس، قفقاز، تاریخ عثمانی، ترکستان شرقی، هنر ایرانی باستان و میانه، هنر اسلامی، تصوف، باستان‌شناسی چین و ژاپن و زبان‌های ایرانی و غیرایرانی شامل اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه، پارتی، سغدی، ختنی، بلخی، فارسی نو، عربی، ترکی، چینی و نیز فرانسه، آلمانی، ایتالیایی و روسی است. او درباره

1) Areal Religions-Case Study of the Sasanian Empire

2) *Bulletin of the Asia Institute*, vol. 4, *Aspects of Iranian Culture: In Honor of Richard Nelson Frye*, 1992.

3) *Journal of Turkish Studies*, vols. 16-17, [*Richard Nelson Frye Festschrift: Essays Presented to Richard Nelson Frye on His Seventieth Birthday by His Colleagues and Students*].

دوره‌های مختلف تاریخ ایران از جمله تاریخ هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، سامانیان و تیموریان کتاب و مقاله دارد و در زمینه ادیان ایران باستان (میتراپی، زروانی، زردشتی، مانوی و مزدکی)، با استناد به منابع تاریخی ایران از جمله سنگ‌نبشته‌ها و سکه‌ها تا متون اوستایی و فارسی میانه، تحقیقاتی انجام داده و نقدهایی نوشته است. برخی از مقالات او در دانشنامه‌های *ایرانیکا*، *بریتانیکا*، *آمریکانا*، *دائرةالمعارف اسلام* و دیگر مجلات معتبر داخلی و خارجی منتشر شده است. از دیگر فعالیت‌های او می‌توان به ویراستاری، نقد و بررسی و همکاری در تألیف اشاره کرد. گزیده‌ای از کتاب‌ها و مقالات او به شرح زیر است:

کتاب‌شناسی آثار فرای

گزیده کتاب‌ها

- Notes on the Early Coinage of Transoxiana*, American Numismatic Society, New York, 1949.
The History of Bukhara (Narshakhi), Cambridge, 1954.
Persien bis zum islamischen Eroberung, Munich, 1962-1963.
The Histories of Nishapur, Harvard University Press, 1966.
Corpus Inscriptionum Iranicarum, part III: *Pahlavi Inscriptions*, vol. III: *Dura-Europos*, London, 1969;
vol. VI: *Seals and Coins* (Sasanian Seals in the Collection of Mohsen Foroughi), London, 1971.
Persia, London, 1969.
Sasanian Remains from Qasr-i Abu Nasr, Seals, Sealings and Coins, Harvard University Press, 1973.
Islamic Iran and Central Asia (7th-12th Centuries), London, 1979.
The Heritage of Central Asia: From Antiquity to the Turkish Expansion, Princeton, 1998¹.
Greater Iran: A 20th Century Odyssey, New York, 2005.

گزیده کتاب‌های ترجمه‌شده به فارسی

- تاریخ باستانی ایران^۲، ترجمه منوچهر امیری و مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
عصر زرین فرهنگ ایران^۳، ترجمه مسعود رجب‌نیا، صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۳.

(۱) حبیب برجیان در شماره ۴۴ مجله *ایران‌شناسی* (زمستان ۱۳۷۸)، در بخش «ایران‌شناسی در غرب» این کتاب را معرفی کرده است.

2) *The History of Ancient Iran*, 1983.

3) *The Golden Age of Persia*, 1975.

میراث باستانی ایران^۱، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
بخارا، دستاورد قرون وسطا^۲، ترجمه محمود محمودی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۴۸.
تاریخ ایران کمبریج (از ظهور اسلام تا آمدن دولت سلجوقی)، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۲.^۳ (ویراستاری این کتاب برعهده فرای بوده است).
میراث آسیای مرکزی و فرهنگ ایرانی^۴، ترجمه آوانس آوانسیان، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۸۶.

گزیده مقالات در نشریه‌های فارسی

«مطالعات شرق‌شناسی در افغانستان»، آریانا، س ۳، ۱۳۲۳-۱۳۲۴ش، ص ۲۵۴-۲۵۸.
«به یاد پروفسور هرتسفلد»، یادگار، سال ۵، ش ۱ و ۲، ۱۳۲۷-۱۳۲۸ش، ص ۱۱۱-۱۱۴.
«سفر به بیابانک و سیستان و بلوچستان»، دانش، س ۲، ۱۳۲۹-۱۳۳۱ش، ص ۵۲۸-۵۳۳.
«تطبیق لهجه‌های خوری و بلوچی»، مهر، س ۸، ۱۳۳۱ش، ص ۱۴۲-۱۴۴، ۲۱۷-۲۲۱.
«تاریخ نیشابور (قسمتی از ترجمه فارسی)»، فرهنگ ایران‌زمین، س ۱، ۱۳۳۲ش، ص ۳۴۷-۳۶۲.
«اندرزنامه کابوس بن اسکندر بن کابوس بن وشمگیر»، ترجمه ایرج افشار، فرهنگ ایران‌زمین، س ۲، ۱۳۳۳ش، ص ۲۷۲-۲۸۰.
«سنگ‌نبشته پارتی کل جنگ‌گاه»، انجمن فرهنگ ایران باستان، س ۴، ش ۱، ۱۳۴۲-۱۳۴۳ش، ص ۳۵-۳۷.
«ظهور زبان فارسی جدید»، راهنمای کتاب، س ۸، ۱۳۴۴ش، ص ۶۲-۶۵.
«نظریات جدید درباره تاریخ اسلام»، ترجمه جواد سجادی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۹، ۱۳۴۶ش، ص ۲۵-۳۵.
«بوروکراسی در ایران قدیم»، باستان‌شناسی و هنر ایران، ش ۸۷، ۱۳۵۰ش، ص ۳۳-۳۵.
«ظهور زبان فارسی جدید»، خرد و کوشش، ج ۴، ۱۳۵۱ش، ش ۱، ص ۱۶-۲۱.

1) *Heritage of Persia*, 1962.

2) *Bukhara, the Medieval Achievement*, 1963.

3) *The Cambridge History of Iran, The Period from the Arab Invasion to the Saljuqs*, vol. 4, Cambridge, 1975.

4) *The Heritage of Central Asia (From Antiquity to the Turkish Expansion)*, 1996.

«دخمه‌های اصطخر و کوه نقش رستم»، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، تهران، ۱۳۵۲ش، ش ۱، ص ۱۷۱-۱۷۶.

«دین در فارس عهد هخامنشی»، چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، تهران، ۱۳۵۳ش، ش ۲، ص ۲۱۸-۲۲۱.
«سازمان‌های شاهنشاهی هخامنشی»، ترجمه علیرضا شاپورشهبازی، پژوهش‌های هخامنشی، تهران، ۱۳۵۴ش، ص ۲۳-۳۶.

«انتشار زبان فارسی در آسیای مرکزی»، پژوهشنامه مؤسسه آسیایی، ش ۲، ۱۳۵۷ش، ص ۸۳-۸۷.
«سرنوشت زردشتیان در شرق ایران»، ترجمه محمد شکری فومشی، نگاه نو، ش ۵۲، ۱۳۸۱ش، ص ۴۶-۵۳.

«هویت ایرانی در دوران باستان»، ایران‌نامه، س ۱۲، ش ۳، ص ۴۳۱-۴۳۷.
«گذری در جغرافیای تاریخی آسیای مرکزی» (فصل اول کتاب میراث آسیای مرکزی)، ترجمه حبیب برجیان، ایران‌شناسی، ش ۱۴، ۱۳۷۸ش، ص ۱۵۰-۱۷۷.

گزیده مقالات در نشریات خارجی

- “Sughd and the Sogdians”, *JAOS*, 63, 1943, pp. 14-16.
“Turks in the Middle East before the Saljuqs”, *JAOS*, 63, 1943, pp. 194-207.
“Abū Muslim in the Abbasid Revolt”, *The Moslem World*, 37, 1947, pp. 28-38.
“Two Timurid Monuments in Herat”, *Artibus Asiae*, 11, 1948, pp. 206-213.
“An Epigraphical Journey in Iran”, *Archaeology*, 2, 1948, pp. 186-192.
“The Middle Persian Inscription at Sar Mashhad”, *The Harvard Theological Review*, 52, 1949, pp. 69-70.
“Report on a Trip to Iran”, *Oriens*, 2, 1949, pp. 204-215.
“Pahlavi Heterography in Ancient Georgia”, *Archaeologica Orientalia in Memoriam Ernst Herzfeld*, 1952, pp. 89-101.
“A Parthian Silver Bowl”, *Artibus Asiae*, 17, 1954, pp. 143-144.
“Inscriptions from Dura-Europos”, *Yale Classical Studies*, 14, 1955, pp. 196-200.
“Aspects of Ancient Armenian History”, *The Armenian Review*, 8, 1955, pp. 55-59.
“Remarks on the Paikuli and Sar Mashhad Inscriptions”, *Harvard Journal of Asiatic Studies*, 20, 1957, pp. 702-708.
“Zurvanism Again”, *Harvard Theological Review*, 52, 1959, pp. 63-73.
“Die Legenden auf sassanidischen Siegelabdrücken”, *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes*, 56, 1960, pp. 32-35.

- “George Dumézil and the Translators of the Avesta”, *Numen*, 7, 1960, pp. 161-171.
- “Persia”, *Encyclopaedia Americana*, 1960.
- “Bukhara”, *Encyclopaedia of Islam*, 1961.
- “The Problem of New Persian and ‘Dari’”, *Indo-Iranica*, 16, 1963, pp. 30-33.
- “Remarks on the Two Dialects of the Avesta”, *J. M. Unvala Memorial Volume*, 1964, pp. 30-34.
- “The Charisma of Kingship in Ancient Iran”, *Iranica Antiqua*, 6, 1964, pp. 36-54.
- “Inscriptions on Sasanian Silver”, *The Bulletin of Cleveland Museum of Art*, 51, 1964, pp. 92-95.
- “The Middle Persian Inscription of Kartir at Naqsh-e Rostam”, *Indo-Iranian Journal*, 8, 1965, pp. 211-225.
- “The Persepolis Middle Persian Inscriptions from the Time of Shapur II”, *Acta Orientalia*, 30, 1966, pp. 83-93.
- “The Arabic Language in Khurasan”, *Iran Society Silver Jubilee Souvenir*, 1970, pp. 131-134.
- “Mithra in Iranian History”, *Mithraic Studies*, II, 1975, pp. 62-67.
- “Sasanian Clay Seal Impressions Again”, *Bulletin of the Asia Institute*, 3-4, 1976, pp. 1-8.
- “Manichaean Notes”, *Studia Manichaica*, 1992, pp. 93-97.
- “Buddhism and Zoroastrianism in Central Asia”, *Journal of the K. R. Cama Oriental Institute*, 26, 1995, pp. 6-14.
- “Persis/Fars from Alexander to the Sasanians”, *The Iranian World, (Studies in Honor of Ezzat O. Negahban)*, 1999, pp. 194-200.
- “Legacies of the Achaemenids and Kushans in India”, *Journal of the K. R. Cama Oriental Institute*, 64, 2001, pp. 38-39.
- “The Missing Achaemenids”, *Paitimāna (Festschrift for Hans-Peter Schmidt)*, 2003, pp. 350-355.
- “Another Scenario for Behistun and the Magi”, *Atash-e Dorun (J. S. Soroushian Memorial Volume)*, II, 2003, pp. 171-175.
- “Challenge and Logic in Ancient Iranian History”, *Silk Road Studies*, 8, *Iranica Selecta*, 2003, pp. 67-72.
- “Darius the Liar and Shapur the Heritor”, *The Spirit of Wisdom (Essays in Memory of Ahmad Tafazzoli)*, 2004, pp. 77-83.
- “Parthians in the East”, *Parthica*, 6, 2005, pp. 129-132.
- “Truth and Lies in Ancient Iranian History”, *Melammu Symposia*, 4, 2005, pp. 129-132.
- “The Aramaic Alphabet in the East”, *Journal of Inner Asia Art and Archaeology*, 1, 2006, pp. 57-60.
- “Classics in the Iranian World”, *Mahyar Nawabi Memorial Volume*, 2007, pp. 73-79.

نخستین همایش «معنی‌شناسی و نحو زبان‌های ایرانی»

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، در روزهای نهم و دهم اردیبهشت ۱۳۹۳، میزبان برگزاری نخستین همایش «معنی‌شناسی و نحو زبان‌های ایرانی» بود. محورهای این همایش در ارتباط با مطالعه نظری و کاربردی زبان‌های ایرانی متمرکز بر معنی‌شناسی، نحو، تعامل نحو و معنی‌شناسی و زبان‌شناسی رایانه‌ای بود. از جمله سخنرانی‌های ایرادشده در این نشست به دو عنوان زیر می‌توان اشاره کرد: «نشانه‌ای بر ردّ پی‌سی‌سی در گویش اردلانی زبان کردی» (صحرا اسمعیلی)، «گروه‌شمار در کردی کلهری» (کبری نظری و شجاع تفکری).

مریم رضایی

کارگاه آموزشی هخامنشیان-ایلامیان: تاریخ، فرهنگ و زبان

کارگاه آموزشی «هخامنشیان-ایلامیان: تاریخ، فرهنگ و زبان» از ۲۲ تا ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۳، در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی برگزار شد. محمود جعفری دهقی، دبیر کارگاه، هدف از برگزاری این کارگاه را آشنایی دانشجویان رشته‌های باستان‌شناسی، فرهنگ و زبان‌های باستانی و تاریخ باستان با زبان‌های ایلامی، فارسی باستان و نیز تاریخ و فرهنگ هخامنشی بیان کرد. عناوین دروس کارگاه به شرح زیر بود: ایلامی هخامنشی و کتیبه بیستون (دستور زبان و خوانش متن)، خوانش برخی از اسناد باستانی تخت جمشید، سکه‌شناسی هخامنشی، کتیبه داریوش در بیستون. مدرسان این کارگاه ده‌روزه و وتر هنکلمن، حسن رضائی باغبیدی، محمود جعفری دهقی و کارلو چرتی بودند.

این مرکز در ادامه برگزاری دو کارگاه در زمینه تاریخ هخامنشی و زبان ایلامی، به منظور پرورش نیروهای متخصص ایرانی در این زمینه، در تاریخ ۱۹-۲۳ و ۲۶-۲۸ مهرماه ۱۳۹۳ اقدام به برگزاری کلاس‌های زبان ایلامی نمود. این دوره از کلاس‌ها با عنوان «کتیبه‌های شاهی به ایلامی میانه»^۱ برای دانشجویان و دانش‌آموختگان رشته‌های

1) Royal Inscriptions in Middle Elamite

فرهنگ و زبان‌های باستانی، تاریخ ایران باستان و ایران‌شناسی برگزار شد. مدرس این کلاس‌ها پروفیسور ووتر هنکلن، بود.

مریم رضایی

بیست و هفتمین دوره جایزه کتاب فصل

مراسم اعطای جایزه کتاب فصل هر سال با هدف حمایت از کتاب‌های برتر و تشویق محققان، مؤلفان، مترجمان و مصححان برتر کشور برگزار می‌شود. در بیست و هفتمین دوره اعطای این جایزه، ۳۹۸۶ عنوان اثر راهی دبیرخانه شدند که از آن میان، ۱۹۸ اثر به مرحله دوم راه یافت. آیین اختتامیه بیست و هفتمین دوره جایزه کتاب فصل، روز یکشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۹۳، با معرفی ۷ اثر با عنوان «آثار برگزیده» و ۲۲ اثر با عنوان «آثار شایسته تقدیر»، در پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری برگزار شد. در حوزه زبان‌های باستانی، کتاب دینکرد ششم، تألیف مهشید میرفخرایی، جایزه بیست و هفتمین دوره کتاب فصل را در رشته زبان‌شناسی از آن خود کرد. مؤلف دلیل انتخاب این اثر را به عنوان اثر برگزیده، شیوه متفاوت آوانویسی و ارائه قرائت‌های جدید عنوان کرده است.

مریم رضایی

دومین همایش ملی «آواشناسی فیزیکی»

انجمن زبان‌شناسی ایران با همکاری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، در اول خرداد ۱۳۹۳، دومین همایش ملی «آواشناسی فیزیکی» را برگزار کرد. در این نشست، نینا حسینی کیونانی، ماندانا نوریبخش و مارال آسیایی از دانشگاه الزهرا درباره «بررسی نرخ تغییرات واژه‌های مرکب گویش کردی کرمانشاهی» سخنرانی کردند. فرشته مهدوی و بتول علی‌نژاد از دانشگاه اصفهان نیز سخنرانی خود را درباره «تحلیل آکوستیکی آهنگ در گونه فارسی اصفهانی براساس مدل خیزان، افتان و پیوستگی» ایراد کردند.

مریم رضایی

نهمین مدرسهٔ تابستانی زبان‌شناسی ایرانی در دانشگاه لایدن، ۱۴-۲۵ جولای ۲۰۱۴ /
۲۳ تیر - ۳ مرداد ۱۳۹۳

در این مدرسهٔ تابستانی دزموند دورکین- مایسترارنست^۱ زبان‌های سغدی و ختنی، اُلک بلیائف^۲ زبان اوستی و الکساندر لوبوتسکی^۳ فارسی باستان را تدریس کردند. دانشجویان در کلاس سغدی، پس از آشنایی مقدماتی با زبان و خط سغدی، به مطالعه و بررسی اسناد کوه مغ پرداختند. از جمله منابع مورد استفاده در این دوره از کلاس‌ها مقاله «سغدی» (از کتاب *زبان‌های ایرانی*) اثر یوشیدا^۴ بود. برای شرکت در این دوره، آشنایی با خط و زبان سغدی یا یکی از زبان‌های فارسی باستان، میانه یا نو ضروری بود.

در کلاس زبان ختنی نیز، بعد از آشنایی مقدماتی با دستور این زبان، دانشجویان به خواندن متون منتخب پرداختند. در این دوره، زبان تمشقی نیز مورد بررسی اجمالی قرار گرفت. برای شرکت در این دوره، آشنایی با یکی از زبان‌های ایرانی ضروری بود. منبع مورد استفاده در این دوره مقاله «ختنی و تمشقی» به قلم امریک^۵ (از کتاب *زبان‌های ایرانی*) بود.

در دورهٔ زبان اوستی، دانشجویان با دستور زبان اوستی و دو گویش اصلی آن ایرونی و دیگوری آشنا شدند و پس از تجزیه و تحلیل‌های هم‌زمانی و تاریخی، به خواندن متون گوناگون، به‌ویژه قطعاتی از حماسهٔ نارت پرداختند. منابع مورد استفادهٔ این دوره طرح کلی دستور زبان اوستی^۶، «زبان اوستی»^۷ و *مطالعات دستوری زبان اوستی*^۸ بود. برای شرکت در این دوره، آشنایی با الفبای سیریلیک ضروری بود.

1) Desmond Durkin-Meisterernst 2) Oleg Belyaev 3) Alexander Luborsky

4) Y. Yoshida, «Sogdian», *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, 2009, pp. 279-335.

5) R. E. Emmerick, «Khotanese and Tumshuqese», *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, 2009, pp. 377-415.

6) Vasilij I. Abaev, *A Grammatical Sketch of Ossetic*, ed. H. H. Paper, translated from Russian by Steven P. Hill, Bloomington, 1964.

7) Fridrik Thordarson, «Ossetic», *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. Rüdiger Schmitt, Wiesbaden, 1989, pp. 456-479.

8) ———, *Ossetic Grammatical Studies*, Vienna, 2009.

محور آموزش در دوره زبان فارسی باستان آشنایی دانشجویان با چهارچوب اصلی این زبان از دیدگاه هم‌زمانی و درزمانی و نیز آشنایی با خط فارسی باستان بود. در این دوره همچنین دانشجویان به خواندن کتیبه بیستون پرداختند. آشنایی با زبان‌شناسی تاریخی، زبان سنسکریت و یا یکی از زبان‌های ایرانی و نیز مطالعه مقاله «فارسی باستان» اثر لوبوتسکی و ڈوان^۱ برای شرکت در این دوره ضروری بود.
نشانی وبگاه:

www.hum.leiden.edu/summerschool/programmes-2014/iranian-programme.html

مریم رضایی

وندیداد در یونسکو

در ششمین نشست کمیته منطقه‌ای آسیا و اقیانوسیه برنامه حافظه جهانی یونسکو که در تاریخ ۱۳ تا ۱۵ می / ۲۳ تا ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۳ در شهر کوانگجوی چین برگزار شد، ۱۶ اثر جدید در فهرست منطقه‌ای این برنامه به ثبت رسید. ثبت چهار میراث مستند ایرانی در این فهرست دستاورد نشست مذکور است. از جمله این آثار می‌توان به دست‌نوشته *وندیداد* موجود در کتابخانه دانشگاه تهران اشاره کرد. برنامه حافظه جهانی یونسکو، برای شناخت اهمیت و ارزش میراث مستند و ضرورت حفظ و نگهداری آن، در سال ۱۹۹۲، پایه‌ریزی شد و در ایران نیز، از سال ۱۳۸۴، کمیته ملی حافظه جهانی پیشبرد اهداف این برنامه را بر عهده دارد. سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان متولی و رئیس کمیته ملی حافظه جهانی در ایران فعال است و تاکنون، در این زمینه، آثار متعددی را به یونسکو معرفی کرده است.

مریم رضایی

1) de Vaan and Luborsky, "Old Persian", *Languages from the World of the Bible*. ed. H. Gazella, Boston, 2011, pp. 194-208.

دومین همایش بین‌المللی «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (گذشته و حال)»

در پی برگزاری نخستین همایش بین‌المللی «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (گذشته و حال)» در سال ۱۳۹۱، بخش ایران‌شناسی و زبان‌شناسی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی در تدارک برگزاری دومین دوره این همایش‌ها است. دست‌اندرکاران هدف از برگزاری این همایش را آشنایی با آخرین دستاوردهای پژوهشی در زمینه زبان‌ها و متون ایرانی باستان، میانه و نو، بررسی گستره زبان‌های ایرانی به عنوان یکی از عوامل پیوند میان ملت‌های منطقه، و ایجاد انگیزه در پژوهشگران جوان برای مطالعات ژرف در عرصه زبان‌شناسی ایرانی بیان کرده‌اند. محورهای همایش نیز به شرح زیر است: پژوهش‌های تازه در زمینه زبان‌ها و متون ایرانی باستان (فارسی‌باستان، اوستایی، سکایی و مادی)؛ پژوهش‌های تازه در زمینه زبان‌ها و متون ایرانی میانه غربی (پارتی و فارسی‌میانه)؛ پژوهش‌های تازه در زمینه زبان‌ها و متون ایرانی میانه شرقی (سغدی، ختنی، خوارزمی و بلخی)؛ پژوهش‌های تازه در زمینه متون کهن فارسی از منظر زبان‌شناسی؛ جغرافیای زبان فارسی؛ رابطه زبان‌های ایرانی با دیگر زبان‌ها در طول تاریخ؛ پژوهش‌های تازه در زمینه گویش‌های ایرانی نو غربی و شرقی؛ پژوهش‌های تاریخ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. دبیر علمی همایش محمود جعفری دهقی و دبیران اجرایی همایش علی شهیدی و شیما جعفری دهقی هستند.

این همایش با همکاری دانشگاه تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، انجمن زبان‌شناسی ایران و دانشگاه سلامانکای اسپانیا برگزار می‌شود.

زمان برگزاری این همایش ۱۴ و ۱۵ دی‌ماه ۱۳۹۳ است. زبان اصلی همایش فارسی است، اما مقالات به زبان انگلیسی نیز پذیرفته خواهد شد.

نشانی وبگاه: www.icild.ir

مریم رضایی

راهنمای نگارش مقالات

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
- آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً مورد تأیید مجلهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیست.
- مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.

از نویسندگان محترم درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:

- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسندهٔ آن باشد.
- مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
- مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیدهٔ فارسی و انگلیسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
- شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
- هر مقاله باید روی کاغذ A4 در برنامهٔ Word تایپ شده باشد.
- نمودارها، جدول‌ها و تصاویر باید به صورت آماده برای چاپ ارائه شود.
- در آوانویسی داده‌های گویشی می‌توان از الفبای آوانگاری بین‌المللی نیز استفاده کرد.
- ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شود. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:
نام خانوادگی تاریخ: [جلد / صفحه (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸/۱)]. اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد / صفحه (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶)]. اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شمارهٔ صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
- اگر کتاب یا مقاله تاریخ نشر نداشته باشد، به جای سال نشر عبارت «بی‌تا» ذکر شود.
- اگر کتاب یا مقاله دو یا سه نویسنده داشته باشد، نام خانوادگی نویسندگان با حرف عطف «و» می‌آید.
- اگر کتاب یا مقاله بیش از سه نویسنده داشته باشد، ارجاع بدین صورت خواهد بود: نام خانوادگی نویسندهٔ نخست و دیگران تاریخ: [جلد / صفحه].
- برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد / صفحه].
- منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
کتاب‌های جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، ج ...، ...، ج،] نام شهر.
کتاب‌های قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، ج ...، ...، ج،] نام شهر، تاریخ.
مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/نام مجله، [س ...، ش ...، ص ... - ...].
- ذکر مشخصات کامل و رتبهٔ علمی نویسنده به همراه نشانی کامل، شمارهٔ تلفن و نشانی الکترونیکی ضروری است.
- پس از تأیید مقاله، نویسندهٔ مقاله موظف است ارجاعات درون متن و منابع پایان مقاله را در صورت عدم رعایت موارد فوق‌الذکر، مطابق این شیوه‌نامه تنظیم و نسخهٔ نهایی مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.
- ناشران و نویسندگان محترم در حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی می‌توانند یک نسخه از آثار خود را برای معرفی یا نقد و بررسی در ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به دفتر مجله ارسال فرمایند، تا پس از ارزیابی نسبت به معرفی آنها اقدام شود.

assimilation, dissimilation, lenition, fortition, aspiration, metathesis, deletion and insertion.

The Syntactic Representation of D.O. and I.O. in the Delvāri Dialect

Shirin POUREBRAHIM and Arsalan GOLFAM

Unlike Standard Persian, the Delvāri Dialect, one of the dialects of the Bushehr Province, lacks the D.O. marker *rā*. D.O. is known by means of word order; that is, by its position relative to the verb. D.O. occurs before the verb. Moreover, sentential D.O. appears after the verb. However, I.O. occurs after the preposition *si* (meaning “to; for”). In unmarked sentences, I.O. comes after D.O. and before the verb. If D.O. position is occupied by a clitic personal pronoun (in marked sentences), this pronoun will attach either to the end of the past tense verb stem or to the preposition *si*. This *si*, here, functions as a D.O. marker. So, *si* is a bifunctional marker; it is primarily, the marker of I.O., and in marked past tense sentences, the marker of D.O. This fact inhibits *si* to occur as both D.O. and I.O. marker simultaneously and causes some sort of ambiguity in the case of ditransitive sentences.

relation with Avestan *arəyant-* and also with Middle Persian *aryand* or *erand*. The author reviews the equivalent terms for Av. *arəyant-* in Zand and other Pahlavi texts and indicates that what is often read as *erang* by most of the editors is another form of *aryand* and should be read as *erand*.

A Ghazal by Nâser al-Din Khatib-e Shaf'awi in Old Shirazi Dialect

Ali Ashraf Sadeghi

The language of the inhabitants of Shiraz, until the 9th century A.H./15th century A.D., was a dialect derived from a variety of Middle Persian. This dialect was called Shirazi by its speakers. The oldest specimens of Shirazi were composed by Qotb al-Din-e Shirazi, Sa'di, Hâfez, Shams pos-e Nâser, Shâh Dâ'i, Abu Eshâq and others. From amongst the syntactic characteristics of Shirazi one should mention the ergative construction of the simple past tense of the transitive verbs, while a prominent trait of its phonological component is the development of Middle Persian /g/ into /ɣ/ in postvocalic position. The author has studied in this article the Shirazi part of a trilingual *ghazal* by Nâser al-Din Khatib-e Shafa'wi, an obscure Shirazi poet of the 8th century A.H./14th century A.D.

A Description of the Phonological Processes of the Râji Dialect

Mahmoud Maleki

Râji is an Iranian dialect that was spoken in a vast area for a long time, and today its descendants are seen in some parts of the centre of Iran such as Delijân, Mahallât and Narâq. This paper is aimed to consider the phonological processes of the Râji dialect. The collected data revealed that Râji has 24 consonants, 8 vowels and 4 diphthongs. The most important phonological processes of Râji which are discussed in this paper are:

morphology, function and Indo-European origin. It will be discussed that, from a morphological point of view, naming them 'verbal prefixes' in Avestan and Sanskrit cannot be correct. It will also be clarified that preverbs have their root in a group of Proto-Indo-European particle adverbs.

**From "To Have Power" to "To Be Able",
A Discussion about the Emergence of the Impersonal Verb *tuwān* in
Middle Persian**

Mohammad Hassan JALALIYAN CHALASHTORI

The root of Persian impersonal verbs is in Old and Middle Persian and the study of these verbs in Persian is impossible without a detailed study of their ancient forms. One of these impersonal verbs in Persian is توان /*tawān*/. It is the equivalent of Middle Persian *tuwān* which, despite its frequent use in Middle Persian texts, has been the subject of many controversies. In Middle Persian there are nominal sentences known as nominal sentences of possession which convey the meaning "to have". The aim of this paper is firstly to determine the morphological category and the exact meaning of *tuwān*, and secondly to verify that the deep structure of the impersonal verb *tuwān* is, in fact, a nominal sentence of possession.

***aryanda* or *āruyda*?
(Correcting a Word in the *Shāhnāma*)**

Pejman Firouzbakhsh

New Persian *aryanda* (meaning "angry") is one of the difficult and odd words in the *Shāhnāma* of Ferdowsi. It has been recorded as *āruyda* in some old manuscripts of this book. The present article seeks to demonstrate the accuracy of recording *āruyda* in the *Shāhnāma* and other early Persian texts and proves that *aryanda* is a transformed spelling of *āruyda* and, thus, has no

Summary of Articles

Achaemenid Elamite Grammar: Part I: Introduction, Phonology and Morphology

Salman ALIYARI BABOLQHANI

The Achaemenid Elamite language is so different from the earlier periods of Elamite that it necessitates and deserves to write an independent grammar as H. Paper did about sixty years ago. The present paper is an independent grammar of this language based on Achaemenid royal inscriptions and Achaemenid administrative tablets. The present paper deals with the phonology and morphology of Achaemenid Elamite. The other parts of the grammar will be published in a separate article.

Old Iranian Preverbs

Vahid Reza ZEINI

Old Iranian speakers limited the meaning of verbs through combining preverbs with them and herewith could express ideas more precisely. What we can find in references about preverbs is not sufficient and clear enough to determine the morphology, function and origin of preverbs. The purpose of this paper is to investigate twenty Old Iranian preverbs and their different forms, to evaluate their functional frequency, and to clarify their

Laki Proverbs and Metonymies; Tāti (Shāli) Dictionary, A Comparative Study of Verb Construction in Tāti, Tāleshī and Gilaki Dialects; Tāti Dictionary; Dialectal Dictionary of Sistan “Khanj”: Including Vocabularies, Compounds, Names, Expressions, Sistani Conundrums and Proverbs; The Dialect of Meymeh; Maxim of Wise Oshnar, A Study of the Sixth Book of the Dēnkard; Ayādgār ī Jāmāspīg: Un texte eschatologique zoroastrien; Ancient and Middle Iranian Studies; Commentationes Iranicae: Vladimiro f. Aaron Livschits nonagenario donum natalicium; Mani’s Psalms; Festschrift for Professor Hiroshi Kumamoto; Inscriptions grecques d’Iran et d’Asie centrale; Iranisches Personennamenbuch, Band VII, Iranische Namen in semitischen Nebenüberlieferungen, Faszikel 1A: Iranische Personennamen in der neuassyrischen Nebenüberlieferung; Iranisches Personennamenbuch, Band 8: Iranische Namen in ägyptischer Nebenüberlieferungen; Dictionary of Manichaean Sogdian and Bactrian; Die Rede der lebendigen Seele, Ein manichäischer Hymnenzyklus in mittelpersischer und soghdischer Sprache; Iranisches Personennamenbuch, Band VII, Iranische Namen in semitischen Nebenüberlieferungen, Faszikel 1B: Iranische Personennamen in der neu- und spätbabylonischen Nebenüberlieferung.

News

253

Richard Nelson Frye (1920-2014); First Conference on "the Iranian Languages Semantics and Syntax"; Workshop of Achaemenids-Elamites: History, Culture and Language; The Award of *The Book of Season*; The Second National Conference of Acoustic Phonetics; The Ninth Summer School of Iranian Linguistics in Leiden University; Widēwdād in UNESCO; The Second International Conference of Iranian Languages and Dialects (Past and Present).

Summary of Articles in English

3

Table of Contents

Articles

Achaemenid Elamite Grammar: Part I: Introduction; Phonology and Morphology	S. ALIYARI BABOLQHANI	3
Old Iranian Preverbs	V. R. ZEINI	45
From "To Have Power" to "To Be Able",	M. H. JALALIYAN CHALASHTORI	77
A Discussion about the Emergence of the Impersonal Verb "Tuwān" in Middle Persian <i>aryanda</i> or <i>āruyda</i> ? (Correcting a Word in the <i>Shāhnāma</i>)	P. FIROUZBAKHS	93
A Ghazal by Nāser al-Din Khatib-e Shaf'awi in Old Shirazi Dialect	A. A. SADEQHI	117
A Description of the Phonological Processes of Raji Dialect	M. MALEKI	129
The Syntactic Representation of D.O. and I.O. in Delvari Dialect	SH. POUREBRAHIM and A. GOLFAM	157

Dialect Data

Specific Words for Sea and Navigation in the Dialect of Lengeh	F. HAJJANI and Y. SHARIFI	175
---	---------------------------	-----

Review

<i>Typology of the Iranian Languages</i>	M. RASEKH MAHAND	201
--	------------------	-----

Recent Publications

221

Iranian Languages and Dialects

The Academy of Persian Language and Literature

New Series, No. 4

December 2014

Editor: Hassan Rezai Baghbidi

Advisors:

J. Amouzgar, M. Dabir-Moghaddam,

B. Gharib, A.A. Sadeghi, Y. Samareh

Administrative Manager: M. Tamé

Rated as a
Scientific and Research Journal
by the Ministry of Science,
Research and Technology and
Indexed in ISC

President: Gh.A. Haddad Adel

Editorial board: M. Dabir-Moghaddam,
K. Fani, Gh.A. Haddad Adel, A. Najafi,
M.R. Nasiri, H. Rezai Baghbidi, A.A. Sadeghi,
A. Samiee (Gilani), M.R. Toriki

Chief Editor: A. Samiee (Gilani)

Nāme-ye Farhangestān

The Academy of Persian Language and Literature
Academies Complex, After Metro Station,
Haghani Expressway, Tehran-Iran
Postal Code: 1538633211
P.O. Box: 15875-6394

Phone: (+98 21) 88 64 23 39-48, Fax: 88 64 25 00

e-mail: farnameh@persianacademy.ir
nomehfarhangestan@gmail.com

Please fill out the subscription form in the following website:
www.persianacademy.ir

This Journal is indexed in the Scientific Information Database:
www.SID.ir

Foreign Subscriptions:

Middle East and neighbouring countries: 40.00 Euro per year

Europe and Asia: 50.00 Euro per year

Africa, North America, and the Far East: 60.00 Euro per year

Bank account in foreign exchange (Euro):

56233, Bank Melli Iran, Eskin branch, code: 271

In the name of the Academy of Persian Language and Literature

Printed in the Islamic Republic of Iran

Ser. No. 4